

نام کتاب: دانستنی‌های ازدواج

نویسنده: واحد تحقیقات قائمیه
اصفهان.

اهمیت ازدواج

اشاره

منبع: ترجمه المیزان ج 4 ص 493
علامه طباطبایی
بحث علمی (در به اراه انتقال نسب و
قرابت از طریق زنان، در اسلام)

رابطه نسب و خویشاوندی - یعنی همان
رابطه ای که یک فرد از انسان را از جهت
ولادت و اشتراک در رحم به فرد دیگر مرتبط
می‌سازد، - اصل و ریشه رابطه طبیعی و
تکوینی در پیدایش شعوب و قبائل است، و
همین است که صفات و خصال نوشته شده در
خون‌ها را با خون به هر جا که او برود
می‌برد، مبدا آداب و رسوم و سنن قومی هم
همین است، این رابطه است که وقتی با
سایر عوامل و اسباب مؤثر مخلوط می‌شود،
آن آداب و رسوم را پدید می‌آورد.
و مجتمعات بشری چه مترقی‌اش و چه عقب
مانده‌اش یک نوع اعتنا به این رابطه
دارند، که این اعتنا در بررسی سنن و
قوانین اجتماعی فی الجمله مشهود است،
نظیر قوانین نکاح وارث و امثال آن، و
این جوامع در عین اینکه این اعتنا را
دارند، با این همه همواره در این رابطه
یعنی رابطه خویشاوندی دخل و تصرف نموده،
زمانی آن را توسعه می‌دهند، و زمانی دیگر
تنگ می‌کنند، تا ببینی مصلحتش که خاص
مجتمع او است چه اقتضا کند، همچنان که
در مباحث گذشته از نظر شما گذشت، و
گفتیم غالب امتهای سابق از یکسو اصلا
برای زن قرابت رسمی قائل نبودند، و از

سوی دیگر برای پسر خوانده قرابت قائل می‌شدند، و فرزندی را که از دیگری متولد شده به خود ملحق می‌کردند، همچنانکه در اسلام نیز این دخل و تصرفها را می‌بینیم، قرابت بین مسلمان و کافر محارب را از بین برده، شخص را که کافر است فرزند پدرش نمی‌داند که ارث پدر را به او نمی‌دهد، و نیز پسر فرزندی را منحصر در بستر زناشوئی کرده، فرزندی را که از نطفه مردی از راه زنا متولد شده فرزند آن مرد نمی‌داند، و از این قبیل تصرفات دیگر.

و از آنجایی که اسلام بر خلاف جوامعی که بدان اشاره شد برای زنان قرابت قائل است، و بدان جهت که آنان را شرکت تمام در اموال و حریت کامل در اراده و عمل داده که توضیح آن را در مباحث گذشته شنیدی، در نتیجه پسر و دختر خانواده در یک درجه از قرابت و رحم رسمی قرار گرفتند، و نیز پدر و مادر و برادر و خواهر و جد و جده و عمو و عمه و دایی و خاله به یک جور و به یک درجه خویشاوند شدند، و خود به خود رشته خویشاوندی و عمود نسب از ناحیه دختران و پسران نیز به درجه‌ای مساوی، پائین آمد یعنی همانطور که پسر پسر، پسر انسان بود پسر دختر نیز پسر انسان شد و همچنین هر چه پائین‌تر رود، یعنی نوه پسر انسان، با نوه دختر انسان به یک درجه با انسان مرتبط شدند، و همچنین در دختران یعنی دختر پسر و دختر دختر آدمی به طور مساوی دو دختر آدمی شدند، و احکام نکاح و ارث نیز به همین منوال جاری شد، (یعنی همان طور که فرزندان طبقه اول آدمی دختر و پسرش ارث می‌برند، فرزندان طبقه دومش نیز ارث می‌برند، و همانطور که ازدواج با

دختر حرام شد، ازدواج با دختر دختر نیز حرام شد).

و ما در سابق گفتیم که آیه تحریم که می‌فرماید:

"حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم"

بر این معنا دلالت دارد، و لیکن متاسفانه دانشمندان اسلامی گذشته ما، در این مساله و نظایر

آن که مسائلی اجتماعی و حقوقی است کوتاهی کرده‌اند، و خیال کرده‌اند صرفاً مساله‌ای لغوی است، به مراجعه و ارجاع به لغت خود را راحت می‌کردند، و گاهی بر سر معنای لغوی نزاعشان شدید می‌شد، عده‌ای معنای مثلاً کلمه (ابن) را توسعه می‌دادند، و بعضی دیگر آن را تنگ می‌گرفتند، در حالی که همه آن حرفها از اصل خطا بود.

و لذا می‌بینیم بعضی از آن علما گفته‌اند: آنچه ما از لغت در معنای بنوت (پسر بودن) می‌فهمیم، این است که باید از نسل پسر ما متولد شده باشد، اگر پسر از دختر ما و یا از دختر زاده ما متولد شده باشد، از نظر لغت پسر ما نیست، و از ناحیه دختر ما هر چه متولد شود (چه پسر و چه دختر) ملحق به پدر خودشان - یعنی داماد ما - می‌شوند، نه به ما که جد آنها هستیم، عرب جدی را پدر و جد نمی‌داند، و دختر زادگان را فرزندان آن جد نمی‌شمارد، و اما اینکه رسول خدا (ص) در به اراه حسن و حسین (علیهما السلام) فرمود: این دو فرزند من امام امتند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند، و نیز در مواردی دیگر آن دو جناب را پسران خود خوانده، از باب احترام و تشریف بوده، نه اینکه به راستی دختر زادگان آن جناب فرزندان او باشند، آنگاه همین آقا برای اثبات نظریه خود شعر شاعر را آورده که گفت:

(بنونا به نوا ابنائنا و بنائنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد)

(یعنی پسران ما تنها پسرزادگان مایند و اما دختران ما پسرهایشان پسران مردم غریبه و بیگانه اند) نظیر این شعر بیت دیگر است که گفته:

(و انما امهات الناس او عیة مستودعات و للانساب آباء)

(یعنی مادران برای نسل بشر جنبه تخمدان و محفظه را دارند، و نسل بشر تنها به پدران منسوبند).

و این شخص طریق بحث را گم کرده، خیال کرده، بحث در مورد پدر فرزندی صرفاً بحثی لغوی است، تا اگر عرب لفظ (ابن) را برای معنایی وضع کرد که شامل پسر دختر هم بشود آنوقت نتیجه بحث طوری دیگر شود، غفلت کرده از اینکه آثار و احکامی که در مجتمعات مختلف بشری - نه تنها در عرب - بر مساله پدری و فرزندی و امثال آن مترتب می‌شود، تابع لغات نیست بلکه تابع نوعی بنیه مجتمع و سنی دایر در آن است که چه بسا این احکام در اثر دگرگونی سنن و آداب دگرگون شود، در حالی که اصل لغت به حال خود باقی بماند، و این خود کاشف آن است که بحث یک بحث اجتماعی است و یا به یک بحث اجتماعی منتهی می‌شود، و صرفاً بحثی لفظی و لغوی نیست.

آن شعری هم که سروده تنها شعر است، و شعر در بازار حقایق به یک پیشیز نمی‌ارزد چون شعر چیزی به جز یک آرایش خیالی و مشاطه‌گری و همی نیست - تا بشود به هر چه شاعر گفته و هر یاوه سرایی که به هم بافته تکیه نمود، آن هم در مساله‌ای که قرآن که "قول فصل و ما هو بالهزل" است، در آن مداخله کرده.

و اما اینکه گفت پسران به پدران خود ملحقند، و به پدر مادرشان ملحق نمی‌شوند، بنا بر اینکه آن هم مساله‌ای لفظی و لغوی نباشد از فروع نسب نیست، تا نتیجه اش این

باشد که رابطه نسبی بین پسر و دختر با مادر قطع شود، بلکه از فروغ قیمومت مردان بر خانه و خانواده است، چون هزینه زندگی و تربیت فرزندان با مرد است (از این رو دختر مادام که در خانه پدر است تحت قیمومت پدر است، و وقتی به خانه شوهر رفت تحت قیمومت او قرار می‌گیرد، و وقتی خود او تحت قیمومت شوهر است فرزندان هم که می‌آورد تحت قیمومت شوهر او خواهند بود، پس ملحق شدن فرزند به پدر از این بابت است، نه اینکه با مادرش هیچ خویشاوندی و رابطه نسبی نداشته باشد).

و سخن کوتاه اینکه همانطور که پدر رابطه نسبی را به پسر و دختر خود منتقل می‌کند مادر نیز منتقل می‌کند، و یکی از آثار روشن این انتقال در قانون اسلام مساله ارث و حرمت نکاح است، (یعنی اگر من به جز یک نبیره دختری اولادی و وارثی نداشته باشم او ارث مرا می‌برد و اگر او دختر باشد به من که جد مادری او هستم محرم است)، بلکه در این بین احکام و مسائل دیگری هست که البته ملاک‌های خاصی دارد، مانند ملحق شدن فرزند، و مساله نفقه و مساله سهم خویشاوندان رسول خدا (ص) از خمس، که هر یک از اینها تابع ملاک و معیار خاص به خودش است.

بحث علمی دیگر (پیرامون حکمت ممنوعیت ازدواج‌های محرم در شرع مقدس اسلام) نکاح و ازدواج از سنت‌های اجتماعی است که همواره و تا آنجا که تاریخ بشر حکایت می‌کند در مجتمعات بشری هر قسم مجتمعی که بوده دایر بوده، و این خود به تنهایی دلیل بر این است که ازدواج امری است فطری، (نه تحمیلی از ناحیه عادت و یا ضروریات زندگی و یا عوامل دیگر).

علاوه بر این یکی از محکم‌ترین دلایلها بر فطری بودن ازدواج مجهز بودن ساختمان جسم (دو جنس نر و ماده) بشر به جهاز تناسل و توالد است، که توضیحش در این تفسیر مکرر داده شد و علاقه هر یک از این دو جنس به جذب جنس دیگر به سوی خود یکسان است، هر چند که زنان جهاز دیگری اضافه بر مردان در جسم و در روحشان دارند، در جسمشان جهاز شیر دادن، و در روحشان عواطف فطری ملایم و این بدان جهت است که تحمل مشقت اداره و تربیت فرزند برایشان شیرین شود.

علاوه بر آنچه گفته شد چیز دیگری در نهاد بشر نهفته شده که او را به سوی محبت و علاقمندی به اولاد می‌کشاند، و این حکم تکوینی را به وی می‌قبولاند که انسان با بقای نسلش باقی است، و باورش می‌دهد که زن برای مرد، و مرد برای زن مایه سکونت و آرامش است، و وادارش می‌سازد که بعد از احترام نهادن به اصل مالکیت و اختصاص، اصل وراثت را محترم بشمارد، و مساله تاسیس خانه و خانواده را امری مقدس بشمارد.

و مجتمعاتی که این اصول و این احکام فطری را تا حدودی محترم می‌شمارند، چاره‌ای جز این ندارند، که سنت نکاح و ازدواج اختصاصی را به وجهی از وجوه بپذیرد، به این معنا که پذیرفته‌اند که نباید مردان و زنان طوری با هم آمیزش کنند که انساب و شجره دودمان آنها در هم و بر هم شود، و خلاصه باید طوری به هم درآمیزند که هر کس معلوم شود پدرش کیست، هر چند که فرض کنیم بشر بتواند - به وسائل طبیی از مضرات زنا یعنی فساد بهداشت عمومی و تباهی نیروی توالد جلوگیری کند، و خلاصه کلام اینکه اگر جوامع بشری ملتزم به ازدواج شده‌اند به

خاطر حفظ انساب است هر چند که زنا، هم انساب را در هم و بر هم می‌کند، و هم انسان‌ها را به بیماری‌های مقاربتی مبتلا می‌سازد و گاهی نسل آدمی را قطع می‌کند، و در اثر زنا مردان و زنانی عقیم می‌گردند. این‌ها اصول معتبره‌ای است که همه امت‌ها آن را محترم شمرده و کم و بیش در بین خود اجرا می‌کردند، حال یا یک زن را به یک مرد اختصاص می‌دادند، و یا بیشتر از یکی را هم تجویز می‌کردند، و یا به عکس یک مرد را به یک زن و یا چند مرد را به یک زن و یا چند مرد را به چند زن، بر حسب اختلافی که در سنن امت‌ها بوده، چون به هر تقدیر خاصیت نکاح را که همانا نوعی همزیستی و ملازمت بین زن و شوهر است محترم می‌شمردند.

بنا بر این پس فحشا و سفاح که باعث قطع نسل و فساد انساب است از اولین اموری است که فطرت بشر که حکم به نکاح می‌کند با آن مخالف است و لذا آثار تنفر از آن همواره در بین امت‌های مختلف و مجتمعات گوناگون دیده می‌شود، حتی امت‌هایی که در آمیزش زن و مردش آزادی کامل دارد، و ارتباط‌های عاشقانه و شهوانی را زشت نمی‌داند، از این عمل خود وحشت دارد، و می‌بینید که برای خود قوانینی درست کرده‌اند، که در سایه آن، احکام انساب را به وجهی حفظ نمایند.

و انسان با اینکه به سنت نکاح اذعان و اعتقاد دارد، و با اینکه فطرتش او را به داشتن حد و مرزی در شهوترانی محکوم می‌کند، در عین حال طبع و شهوت او نمی‌گذارد نسبتبه نکاح پای بند باشد، و مثلاً به خواهر و مادر خود و یا به زن اجنبی و غیره دست درازی نکند، و یا زن به پدر و برادر و فرزند خود طمع نبندد، به شهادت اینکه تاریخ ازدواج مردان با

مادران و خواهران و دختران و از این قبیل را در امتهای بسیار بزرگ و مترقی (و البته منحنی از نظر اخلاقی) ثبت کرده اخبار امروز نیز از تحقق زنا و گسترش آن در ملل متمدن امروز خبر می‌دهد، آن هم زنای با خواهر و برادر و پدر و دختر و از این قبیل.

آری طغیان شهوت، سرکشتر از آن است که حکم فطرت و عقل و یا رسوم و سنن اجتماعی بتواند آن را مهار کند، و آنهایی هم که با مادران و خواهران و دختران خود ازدواج نمی‌کنند، نه از این بابت است که حکم فطرت به تنهایی مانعشان شده، بلکه از این جهت است که سنت قومی، سنتی که از نیاکان به ارث برده‌اند چنین اجازه‌ای به آنان نمی‌دهد.

و خواننده عزیز اگر بین قوانینی که در اسلام برای تنظیم امر ازدواج تشریح شده و سایر قوانین و سننی که در دنیا دایر و مطرح است مقایسه کند، و با دید انصاف در آن‌ها دقت نماید، خواهد دید که قانون اسلام دقیقترین قانون است، و نسبت به تمامی شؤون احتیاط در حفظ انساب و سایر مصالح بشری و فطری، ضمانت بیشتری دارد، و نیز خواهد دید که آنچه قانون در امر نکاح و ملحقیات آن تشریح کرده، برگشت همه‌اش به دو چیز است: حفظ انساب، یا بستن باب زنا.

پس از میان همه زنانی که ازدواج با آنان حرام شده، یک طایفه به خاطر حفظ انساب به طور مستقیم تحریم شده، و آن ازدواج (یا هم خوابگی و یا زنای) زنان شوهردار است، که به همین ملاحظه فلسفه حرمت ازدواج یک زن با چند مرد نیز روشن می‌شود، چون اگر زنی در یک زمان چند شوهر داشته باشد نطفه آن‌ها در رحم وی مخلوط گشته، فرزندی که به دنیا می‌آید معلوم

نمی‌شود فرزند کدام شوهر است، همچنان که فلسفه عده طلاق و اینکه زن مطلقه باید قبل از اختیار همسر جدید سه حیض عده نگه دارد، روشن می‌شود، که به خاطر در هم و بر هم نشدن نطفه‌ها است.

و اما بقیه طوایفی که ازدواج با آن‌ها حرام شده یعنی همان چهارده صنفی که در آیات تحریم آمده ملاک در حرمت ازدواجشان تنها سد باب زنا است، زیرا انسان از این نظر که فردی از مجتمع خانواده است بیشتر تماس و سر و کارش با همین چهارده صنف است، و اگر ازدواج با این‌ها تحریم نشده بود، کدام پهلوانی بود که بتواند خود را از زنا با آن‌ها نگه بدارد، با اینکه

می‌دانیم مصاحبت همیشگی و تماس بی‌پرده باعث می‌شود نفس سرکش در وراندازی فلان زن کمال توجه را داشته باشد، و فکرش در اینکه چه می‌شد من با او جمع می‌شدم تمرکز پیدا می‌کند، و همین تمرکز فکر میل و عواطف شهوانی را بیدار و شهوت را به هیجان در می‌آورد، و انسان را وادار می‌کند تا آنچه را که طبعش از آن لذت می‌برد به دست آورد، و نفسش تاب و توان را در برابر آن از دست می‌دهد، و معلوم است که وقتی انسان در اطراف قرقرگاه، گوسفند بچرانند، خطر داخل شدن در آن برای اش زیاد است.

لذا واجب می‌نمود که شارع اسلام تنها به نهی از زنا با این طوایف اکتفا نکند، چون همان طور که گفتیم مصاحبت دائمی و تکرار همه روزه هجوم وسوسه‌های نفسانی و حمله‌ور شدن هم بعد از هم نمی‌گذارد انسان با یک نهی خود را حفظ کند، بلکه واجب بود این چهارده طایفه تا ابد تحریم شوند، و افراد جامعه بر اساس این تربیت دینی بار بیایند، تا نفرت از چنین ازدواجی در دل‌ها مستقر شود، و تا به طور

کلی از این آرزو که روزی فلان خواهر یا دختر به سن بلوغ برسد، تا با او ازدواج کنم مایوس گردند، و علقه شهوتشان از این طوائف مرده، و ریشه کن گردد، و اصلا در دلی پیدا نشود، و همین باعث شد که می‌بینیم بسیاری از مسلمانان شهوتران و بی بند و بار با همه بی بند و باری که در کارهای زشت دارند هرگز به فکرشان نمی‌افتد که با محارم خود زنا کنند، مثلاً پرده عفت مادر و دختر خود را بدرند، آری اگر آن منع ابدی نبود هیچ خانه‌ای از خانه‌ها از زنا و فواحشی امثال آن خالی نمی‌ماند.

و باز به خاطر همین معنا است که اسلام با ایجاب حجاب بر زنان باب زنا در غیر محارم را نیز سد نمود، و از اختلاط زنان با مردان اجنبی جلوگیری کرد، و اگر این دو حکم نبود، صرف نهی از زنا هیچ سودی نمی‌بخشید، و نمی‌توانست بین مردان و زنان و بین عمل شنیع زنا حائل شود. بنا بر آنچه گفته شد در این جا یکی از دو امر حاکم است، زیرا آن زنی که ممکن است چشم مرد به او طمع ببندد یا شوهر دار است، که اسلام به کلی ازدواج با او را تحریم نموده است، و یا یکی از آن چهارده طایفه است که یک فرد مسلمان برای همیشه به یکبار، از کام گرفتن با یکی از آنها نومید است، و اسلام پیروان خود را بر این دو قسم حرمت تربیت کرده، و به چنین اعتقادی معتقد ساخته، به طوری که هرگز هوس آن را نمی‌کنند، و تصورش را هم به خاطر نمی‌آورند.

مصدق این جریان وضعی است که ما امروز از امم غربی مشاهده می‌کنیم، که به دین مسیحیت هستند و معتقدند به اینکه زنا حرام و تعدد زوجات جرمی نزدیک به زنا است، و در عین حال اختلاط زن و مرد را

امری مباح و پیش پا افتاده می‌دانند، و کار ایشان به جایی رسیده که آنچنان فحشا در بین آنان گسترش یافته که حتی در بین هزار نفر یک نفر از این درد خانمانسوز سالم یافت نمی‌شود، و در هزار نفر از مردان آنان یک نفر پیدا نمی‌شود که یقین داشته باشد فلان پسرش از نطفه خودش است، و چیزی نمی‌گذرد که می‌بینیم این بیماری شدت می‌یابد و مردان با محارم خود یعنی خواهران و دختران و مادران و سپس به پسران تجاوز می‌کنند، سپس به جوانان و مردان سرایت می‌کند، و ... و سپس، کار به جایی می‌رسد که طایفه زنان که خدای سبحان آنان را آفرید تا آرامش بخش بشر باشند و نعمتی باشند تا نسل بشر به وسیله آنها حفظ و زندگی او لذت بخش گردد، به صورت دامی در آید که سیاستمداران با این دام به اغراض سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود نائل گردند، و وسیله‌ای شوند که با آن به هر هدف نامشروع برسند هدف‌هایی که هم زندگی اجتماعی را تباه می‌کند، و هم زندگی فردی را تا آنجا که امروز می‌بینیم زندگی بشر به صورت مشتی آرزوهای خیالی در آمده و لهو و لعب به تمام معنای کلمه شده است، و وصله جامه پاره از خود جامه بیشتر گشته است.

این بود آن پایه و اساسی که اسلام تحریم محرمات مطلق و مشروط از نکاح را بر آن پی نهاده، و از زنان تنها ازدواج با محصنات را اجازه داده است.

و به طوری که توجه فرمودید تاثیر این حکم در جلوگیری از گسترش زنا و راه یافتن آن در مجتمع خانوادگی کمتر از تاثیر حکم حجاب در منع از پیدایش زنا و گسترش فساد در مجتمع مدنی نیست.

در سابق نیز به این حکمت اشاره کردیم و گفتیم: آیه شریفه "و ربائبکم اللاتی فی حجورکم" از اشاره به این حکمت خالی نیست، و ممکن هم هست اشاره به این حکمت را از جمله‌ای که در آخر آیات آمده است و فرموده "پرید الله ان یخفف عنکم، و خلق الانسان ضعیفا" استفاده کرد، چون تحریم این اصناف چهارده گانه از ناحیه خدای سبحان از آنجا که تحریمی است قطعی، و بدون شرط، و مسلمانان برای همیشه مایوس از کام‌گیری از آنان شده‌اند، در حقیقت بار سنگین خویشتن داری در برابر عشق و میل شهوانی و کام‌گیری از آنان از دوششان افتاده، چون همه این خواهش‌های تند و ملایم در صورت امکان تحقق آن است وقتی امکانش به وسیله شارع از بین رفته دیگر خواهش نیز در دل نمی‌آید.

آری انسان به حکم اینکه ضعیف خلق شده نمی‌تواند در برابر خواهش‌های نفسی و دواعی شهوانی آن طاقت بیاورد، خدای تعالی هم فرموده: که "ان کید کن عظیم" (1) و این از ناگوارترین و دشوارترین صبرها است، که انسان یک عمر در خلوت و جلوت با یک زن یا دو زن و یا بیشتر نشست و برخاست داشته باشد و شب و روز با او باشد، و چشم و گوشش پر از اشارات لطیف و شیرینی حرکات او باشد، و آنگاه بخواهد در برابر وسوسه‌های درونی خود و هوسی که به آن زنان دارد صبر کند، و دعوت شهوانی نفس خود را اجابت نکند، با اینکه گفته‌اند حاجت انسان در زندگی دو چیز است: غذا و نکاح، و بقیه حوایجش همه برای تامین این دو حاجت است، و گویا به همین نکته اشاره فرموده است

رسول خدا (ص) که فرمود:
(هر کس ازدواج کند نصف دین خود را حفظ کرده، از خدا بترسد در نصف دیگرش) (2).
پی‌نوشت‌ها:
1) همانا کید شما زنان عظیم است "سوره یوسف آیه 28".
2) وسائل الشیعه کتاب نکاح.

ازدواج چرا؟

اشاره

منبع: المیزان ج 4 ص 285
علامه طباطبایی
اصل پیوستگی بین زن و مرد

امری سفارشی و تحمیلی نیست، بلکه از اموری است که طبیعت بشری بلکه طبیعت حیوانی، با رساترین وجه آن را توجیه و بیان می‌کند و از آنجا که اسلام دین فطرت است طبعاً این امر را تجویز کرده است، (و بلکه مقدار طبیعی‌اش را مورد تاکید هم قرار داده).

و عمل تولید نسل و همچنین جوجه گذاری که از اهداف و مقاصد طبیعت است خود تنها عامل و سبب اصلی است که این پیوستگی را در قالب ازدواج ریخته و آن را از اختلاط‌های بی‌بندوبار و از صرف نزدیکی کردن در آورده تا شکل ازدواج توأم با تعهد به آن بدهد. و به همین جهت می‌بینیم حیواناتی که تربیت فرزندشان به عهده والدین است، زن و مرد و به عبارت دیگر نر و ماده خود را نسبت به یکدیگر متعهد می‌دانند، همانند پرندگان که ماده آن‌ها مسؤول حضانت و پرورش تخم و تغذیه و

تربیت جوجه است و نر آن‌ها مسؤول رساندن آب و دانه به آشیانه.

و نیز مانند حیواناتی که در مساله تولید مثل و تربیت فرزند احتیاج به لانه دارند، ماده آن‌ها در ساختن لانه و حفظ آن نیاز به همکاری نر دارد که این‌گونه حیوانات برای امر تولید مثل روش ازدواج را انتخاب می‌کنند و این خود نوعی تعهد و ملازمت و اختصاص بین دو جفت نر و ماده را ایجاب می‌کند و آن دو را به یکدیگر می‌رساند و نیز به یکدیگر متعهد می‌سازد و در حفظ تخم ماده و تدبیر آن و بیرون کردن جوجه از تخم و همچنین تغذیه و تربیت جوجه‌ها شریک می‌کند، و این اشتراک مساعی همچنان ادامه دارد تا مدت تربیت اولاد به پایان رسیده و فرزند روی پای خود بایستد و از پدر و مادر جدا شود، و دوباره نر و ماده ازدواج نموده، ماده مجدداً تخم بگذارد و ...

پس عامل نکاح و ازدواج همانا تولید مثل و تربیت اولاد است، و مساله اطفای شهوت و یا اشتراک در اعمال زندگی چون کسب و زراعت و جمع کردن مال و تدبیر غذا و شراب و وسایل خانه و اداره آن اموری است که از چهار چوب غرض طبیعت و خلقت خارج است و تنها جنبه مقدمت داشته و یا فواید دیگری غیر از غرض اصلی بر آن‌ها مترتب می‌شود.

آزادی‌های جنسی بر خلاف سنت طبیعت است از این جا روشن می‌گردد که آزادی و بی بند و باری در اجتماع زن و مرد به این‌که هر مردی به هر زنی که خواست در آویزد و هر زنی به هر مردی که خواست کام دهد و این دو جنس در هر زمان و هر جا که خواستند با هم جمع شوند، و عیناً مانند حیوانات زبان بسته، بدون هیچ مانع و قید و بندی نرش به ماده اش بپردازد، همانطور که

تمدن غرب وضع آنان را به تدریج به همین جا کشانیده، زنا و حتی زنا‌ی با زن شوهردار متداول شده است.

و همچنین جلوگیری از طلاق و تثبیت ازدواج برای ابد بین دو نفری که توافق اخلاقی ندارند و نیز ممنوع کردن زن از اینکه همسر مثلاً دیوانه‌اش را ترک گفته، با مردی سالم ازدواج کند، و محکوم ساختن او که تا آخر عمر با شوهر دیوانه‌اش بگذارند.

و نیز لغو و بیهوده دانستن توالد و خودداری از تولید نسل و شانه خالی کردن از مسؤولیت تربیت اولاد، و نیز مساله اشتراک در زندگی خانه را مانند ملل پیشرفته و متمدن امروز زیربنای ازدواج قرار دادن، و نیز فرستادن شیرخواران به شیرخوارگاه‌های عمومی برای شیر خوردن و تربیت یافتن، همه و همه بر خلاف سنت طبیعت است و خلقت بشر به نحوی سرشته شده که با سنت‌های جدید منافات دارد.

بله حیوانات زبان بسته که در تولد و تربیت، به بیش از آبستن شدن مادر و شیر دادن و تربیت کردن او یعنی با او راه برود، و دانه برچیدن و یا پوزه به علف زدن را به او بیاموزد، احتیاجی ندارند طبیعی است که احتیاجی به ازدواج و مصاحبت و اختصاص نیز ندارد، ماده‌اش هر حیوانی که می‌خواهد باشد، و نر نیز هر حیوانی که می‌خواهد باشد، چنین جاندارانی در جفت‌گیری آزادی دارند، البته این آزادی هم تا حدی است که به غرض طبیعت یعنی حفظ نسل ضرر نرساند.

مبادا خواننده عزیز خیال کند که خروج از سنت خلقت و مقتضای طبیعت اشکالی ندارد، چون نواقص آن با فکر و دیدن برطرف می‌شود، و در عوض لذائذ زندگی و بهره‌گیری از آن بیشتر می‌گردد، و برای

رفع این توهم می‌گوئیم این توهم از بزرگترین اشتباهات است، زیرا این بنیه‌های طبیعی که یکی از آنها بنیه انسانیت و ساختمان وجودی او است مرکباتی است تالیف شده از اجزائی زیاد که باید هر جزئی در جای خاص خود و طبق شرایط مخصوصی قرار گیرد، طوری قرار گیرد که با غرض و هدفی که در خلقت و طبیعت مرکب در نظر گرفته شده، سازگار باشد، و دخالت هر یک از اجزا در بدست آمدن آن غرض و به کمال رساندن نوع، نظیر دخالتی است که هر جزء از معجون و داروهای مرکب دارد و شرایط و موفقیت هر جزء، نظیر شرایط و موفقیت اجزای دارو است که باید وصفی خاص و مقداری معین و وزن و شرایطی خاص داشته باشد، که اگر یکی از آنچه گفته شد نباشد و یا کم‌ترین انحرافی داشته باشد اثر و خاصیت دارو هم از بین می‌رود (و چه بسا در بعضی از موارد مضر هم بشود).

از باب مثال انسان موجودی است طبیعی و دارای اجزائی است که به گونه‌ای مخصوص ترکیب یافته است و این ترکیبات طوری است که نتیجه‌اش مستلزم پدید آمدن اوصافی در داخل و صفاتی در روح و افعال و اعمالی در جسمش می‌گردد، و بنا بر این فرض اگر بعضی از افعال و اعمال او از آن وصف و روشی که طبیعت برای اش معین کرده منحرف شود، و خلاصه انسان روش عملی ضد طبیعت را برای خود اتخاذ کند، قطعاً در اوصاف او اثر می‌گذارد، و او را از راه طبیعت و مسیر خلقت به جایی دیگر می‌برد، و نتیجه این انحراف بطلان ارتباطی است که او با کمال طبیعی خود و با هدفی که دارد، به حسب خلقت در جستجوی آن است.

و ما اگر در بلاها و مصیبت‌های عمومی که امروز جهان انسانیت را فرا گرفته و اعمال و تلاش‌های او را که به منظور رسیدن

به آسایش و سعادت زندگی انجام می‌شود بی نتیجه کرده و انسانیت را به سقوط و انهدام تهدید می‌کند بررسی دقیق کنیم، خواهیم دید که مهم‌ترین عامل در آن مصیبت‌ها، فقدان و از بین رفتن فضیلت تقوا و جایگزینی به بی‌شرمی و قساوت و درندگی و حرص است، و بزرگترین عامل آن بطلان و زوال، و این جایگزینی، همانا آزادی بی‌حد، و افسار گسیختگی، و نادیده گرفتن نوامیس طبیعت در امر زوجیت و تربیت اولاد است، آری سنت اجتماع در خانه و تربیت فرزند (از روزی که فرزند به حد تمیز می‌رسد تا به آخر عمر) در عصر حاضر قریحه رافت و رحمت و فضیلت عفت و حیا و تواضع را می‌کشد.

و اما اینکه توهم کرده بودند که ممکن است آثار شوم نامبرده از تمدن عصر حاضر را با فکر و رؤیت از بین برد، در پاسخ باید گفت: هیئات که فکر بتواند آن آثار را از بین ببرد، زیرا فکر هم مانند سایر لوازم زندگی وسیله‌ای است که تکوین آن را ایجاد کرده و طبیعت آن را وسیله‌ای قرار داده، برای اینکه آنچه از مسیر طبیعت خارج می‌شود به جایش برگرداند، نه اینکه آنچه طبیعت و خلقت انجام می‌دهد باطلش سازد و با شمشیر طبیعت خود طبیعت را از پای در آورد، شمشیری که طبیعت در اختیار انسان گذاشت تا شرور را از آن دفع کند و معلوم است که اگر "فکر" که یکی از وسایل طبیعت است در تایید شوئون فاسد طبیعت بکار برود، خود این وسیله هم همانند دیگر وسایل فاسد و منحرف خواهد شد و لذا می‌بینید که انسان امروز هر چه با نیروی فکر آنچه از مفساد را که فسادش اجتماع بشر را تهدید کرده، اصلاح می‌کند. همین اصلاح خود نتیجه‌ای تلخ‌تر و بلائی دردناک‌تر

را به دنبال می‌آورد، بلایی که هم دردناکتر و هم عمومی‌تر است.

فضائل نفسانی

بدون فضائل نفسانی زندگی اجتماعی بشر از هم می‌پاشد
بله، چه بسا گوینده‌ای از طرفداران این فکر بگوید که: صفات روحی که نامش را "فضائل نفسانی" می‌نامند، چیزی جز بقایای دوران اساطیر و افسانه‌ها و توحش نیست و اصلاً با زندگی انسان متمدن امروز هیچ‌گونه سازشی ندارد، از باب نمونه: "عفت"، "سخت‌کوشی"، "حیا"، "رافت" و "راستگویی" را نام می‌بریم، مثلاً عفت، نفس را بی‌جهت از خواهش‌های نفسانی باز داشتن است و سخت‌کوشی از دست دادن حاصل و دست رنج آدمی است که در راه کسب و بدست آوردنش زحمات و محنت‌های طاقت‌فرسا را متحمل شده است و علاوه بر این مردم را تن‌پرور و گدا و بیکاره بار می‌آورد. همچنین شرم و حیا ترمز بیهوده‌ای است که نمی‌گذارد آدمی حقوق حقه خود را از دیگران مطالبه کند و یا آنچه در دل دارد بی‌پرده اظهار کند. و رافت و دلسوزی که نقیصه بودنش احتیاج به استدلال ندارد، زیرا ناشی از ضعف قلب است، و راستگویی نیز امروز با وضع زندگی سازگار نیست.

و همین منطق، خود از نتایج و ره‌آورده‌ای آن انحرافی است که مورد گفتار ما بود، چون این گوینده توجه نکرده به اینکه این فضائل در جامعه بشری از واجبات ضروری‌ای است که اگر از اجتماع بشری رخت بربندد، بشر حتی یک ساعت نیز نمی‌تواند به صورت جمعی زندگی کند. اگر این خصلت‌ها از بشر برداشته شود و هر فرد از انسان به آنچه متعلق به

سایرین است تجاوز نموده، مال و عرض و حقوق آنان را پایمال کند، و اگر احدی از افراد جامعه نسبتبه آنچه مورد حاجت جامعه است سخا و بخشش ننماید، و اگر احدی از افراد بشر در ارتکاب اعمال زشت و پایمال کردن قوانینی که رعایتش واجب است شرم نکند، و اگر احدی از افراد نسبتبه افراد ناتوان و بیچاره چون اطفال و دیوانگان که در بیچارگی خود هیچ گناهی و دخالتی ندارند رافت و رحمت نکند، و اگر قرار باشد که احدی به احدی راست نگوید و در عوض همه بهم دروغ بگویند، و همه به هم وعده دروغ بدهند، معلوم است که جامعه بشریت در همان لحظه اول متلاشی گشته و بقول معروف "سنگ روی سنگ قرار نمی‌گیرد".

پس جا دارد که این گوینده حداقل این مقدار را بفهمد که این خصال نه تنها از میان بشر رخت بر نبسته، بلکه تا ابد هم رخت بر نمی‌بندد و بشر طبعاً و بدون سفارش کسی به آن تمسک جسته، تا روزی که داعیه "زندگی کردن دستجمعی" در او موجود است آن خصلتها را حفظ می‌کند.

تنها چیزی که در به اره این خصلتها باید گفت و در به اره آن سفارش و پند و اندرز کرد، این است که باید این صفات را تعدیل کرده و از افراط و تفریط جلوگیری نمود تا در نتیجه با غرض طبیعت و خلقت در دعوت انسان به سوی سعادت زندگی موافق شود، (که اگر تعدیل نشود و به یکی از دو طرف افراط و یا تفریط منحرف گردد، دیگر فضیلت نخواهد بود) و اگر آنچه از صفات و خصال که امروز در جوامع مترقی فضیلت پنداشته شده، فضیلت نسانیت بود، یعنی خصال تعدیل شده بود، دیگر این همه فساد در جوامع پدید نمی‌آورد و بشر را به

پرتگاه هلاکت نمی‌افکند بلکه بشر را در امن و راحتی و سعادت قرار می‌داد. حال به بحثی که داشتیم برگشته و می‌گوئیم: اسلام امر ازدواج را در موضع و محل طبیعی خود قرار داده، نکاح را حلال و زنا و سفاح را حرام کرده و علاقه همسری و زناشوئی را بر پایه تجویز جدائی (طلاق) قرار داده، یعنی طلاق و جدا شدن زن از مرد را جایز دانسته و نیز به بیانی که خواهد آمد این علقه را بر اساسی قرار داده که تا حدودی این علاقه را اختصاصی می‌سازد، و از صورت هرچ و مرج در می‌آورد و باز اساس این علقه را یک امر شهوانی حیوانی ندانسته، بلکه آن را اساسی عقلانی یعنی مساله توالد و تربیت دانسته و رسول گرامی در بعضی از کلماتش فرموده: "تناکحوا تناسلوا تکثروا ... " (یعنی نکاح کنید و نسل پدید آورید و آمار خود را بالا ببرید).

2 - اسلام مردان را بر زنان استیلا داده است: اگر ما در نحوه جفت گیری و رابطه بین نر و ماده حیوانات مطالعه و دقت کنیم خواهیم دید که بین حیوانات نیز در مساله جفت گیری، مقداری و نوعی و یا به عبارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند و به همین جهت است که می‌بینیم نرها بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کنند، ولی ماده‌ها بر سر یک نر به جان هم نمی‌افتند، (مثلاً یک الاغ و یا سگ و یا گوسفند و گاو ماده وقتی می‌بینند که نر به ماده‌ای دیگر پریده، هرگز به آن ماده حمله‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیوانات وقتی ببیند که نر

ماده را تعقیب می‌کند خشمگین می‌شود به آن
نر حمله می‌کند).

و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها
نامش خواستگاری است، در حیوان‌ها هم (که
در هر نوعی به شکلی است) از ناحیه حیوان
نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای
دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده
باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه
حیوانات با درک غریزی خود، درک می‌کنند
که در عمل جفت‌گیری که با فاعل و قابل
صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل (مفعول)
ماده است و به همین جهت ماده، خود را
ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند.

و این معنا غیر از آن معنایی است که
در نرها مشاهده می‌شود که نر مطیع در
مقابل خواسته‌های ماده می‌گردد (چون
گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و
برتری نر بر ماده است و اما در اعمال
دیگرش از قبیل بر آوردن حوائج ماده و
تامین لذت‌های او، نر مطیع ماده است)، و
برگشت این اطاعت (نر از ماده) به مراعات
جانب عشق و شهوت و بیشتر لذت بردن است،
(هر حیوان نری از خریدن ناز ماده و بر
آوردن حوائج او لذت می‌برد) پس ریشه این
اطاعت قوه شهوت حیوان است و ریشه آن
تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان
است و ربطی به هم ندارند.

و این معنا یعنی لزوم شدت و قدرتمندی
برای جنس مرد و وجوب نرمی و پذیرش برای
جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و
بیش در تمامی امتهای یافت می‌شود، تا جائی
که در زبان‌های مختلف عالم راه یافته به
طوری که هر شخص پهلوان و هر چیز تسلیم
ناپذیر را "مرد"، و هر شخص نرمخو و هر
چیز تاثیر پذیر را "زن" می‌نامند، مثلاً
می‌گویند: شمشیر من مرد است یعنی برنده

است، یا فلان گیاه نر و یا فلان مکان نر است، و ...

و این امر در نوع انسان و در بین جامعه‌های مختلف و امتهای گوناگون فی الجمله جریان دارد، هر چند که می‌توان گفت جریانش (با کم و زیاد اختلاف) در امتهای متداول است. و اما اسلام نیز این قانون فطری را در تشریح قوانینش معتبر شمرده و فرموده: **"الرجال قوامون على النساء به ما فضل الله بعضهم على بعض"** ⁽¹⁾، و با این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای همجویی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند.

3- مساله تعدد زوجات:

مساله وحدت و تعدد همسر در انواع مختلف حیوانات، مختلف است و خیلی روشن نیست زیرا در حیواناتی که بینشان اجتماع خانوادگی برقرار است، همسر یکی است و یک ماده به یک نر اختصاص می‌یابد و این بدان جهت است که نرها در تدبیر امور آشیانه و لانه و نیز در پرورش دادن جوجه‌ها با ماده همکاری می‌کنند و این همکاری برای نرها مجالی باقی نمی‌گذارد که به اداره یک ماده دیگر و لانه دیگر و جوجه‌هایی دیگر پردازد، البته ممکن هم هست از راه اهلی کردن و سرپرستی نمودن آنها، وضعیتشان را تغییر داد یعنی امر معاش آنها را مانند مرغ و خروس و کبوتر تامین نمود، و در نتیجه وضعیتشان در همسری نیز تغییر یابد.

و اما انسان از قدیم الایم و در بیشتر امتهای قدیم چون مصر و هند و فارس و بلکه روم و یونان نیز تعدد زوجات را سنت خود کرده بود، و چه بسا بعد از گرفتن یک همسر و برای اینکه او تنها نماند، مصاحبانی در منزل می‌آوردند تا

مونس همسرشان باشند، و در بعضی امته‌ها به عدد معینی منتهی نمی‌شد مثلاً یهودیان و اعراب گاه می‌شد که با ده زن و یا بیست زن و یا بیشتر ازدواج می‌کردند، و می‌گویند: سلیمان پادشاه، چند صد نفر زن داشته است.

و بیشتر این تعدد زوجات در میان قبائل و خاندان هائی که زندگی‌شان قبیله‌ای است، نظیر ده نشینان و کوه نشینان اتفاق می‌افتد، و این بدان جهت است که صاحب خانه حاجت شدیدی به نفرات و همکاری دیگران دارد و مقصودشان از این تعدد زوجات زیادتر شدن اولاد ذکور است تا به وسیله آنان به امر دفاع که از لوازم زندگی آنان ستبهرتر و آسان‌تر پردازند. و از این گذشته وسیله‌ای برای ریاست و آقائی بر دیگران باشد، علاوه بر یک همسری که می‌گرفتند یک جمعیتی را نیز خویشاوند و حامی خود می‌کردند.

و اینکه بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: انگیزه و عامل در تعدد زوجات در قبائل و اهل دهات کثرت مشاغل است یعنی یکی باید بارها را حمل و نقل کند، یک یا چند نفر به کار زراعت و آبیاری مشغول شوند، کسانی نیز به کار شکار و افرادی به کار پخت و پز و افرادی دیگر به کار بافندگی پردازند و ... این مطالب هر چند که در جای خود سخن درستی است الا اینکه اگر در صفات روحی این طایفه دقت کنیم، خواهیم دید که مساله کثرت مشاغل برای آنان در درجه دوم از اهمیت قرار داشته است و غرض اول در نظر قبائل و انسان بیابانی از تعدد زوجات به همان تعلق می‌گیرد که ما ذکر کردیم، همانطور که شیوع پسر خواندگی و بنوت و امثال آن در بین قبائل نیز از فروعات همان انگیزه‌ای است که خاطر نشان ساختیم.

علاوه بر این یک عامل اساسی دیگری نیز در بین این طایفه برای متداول شدن تعدد زوجات بوده است و آن این است که در بین آنان عدد زنان همیشه بیش از عدد مردان بوده است، زیرا امتهائی که به سیره و روش قبایل زندگی می‌کنند همواره جنگ و کشتار و شبیخون و ترور و غارت در بینشان رایج است و این خود عامل مؤثری است برای زیاد شدن تعداد زنان از مردان و این زیادی زنان طوری است که جز با تعدد زوجات نیاز طبیعی آن جامعه بر آورده نمی‌شود، (پس این نکته را هم نباید از نظر دور داشت).

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریح و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را در صورت تمکن از رعایت عدالت در بین آنها، تنفیذ نموده، و تمام محذورهائی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده و فرموده: "و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف" (2).

بعضی‌ها به این حکم یعنی "جواز تعدد زوجات" چند اشکال کرده‌اند.

چهار اشکال بر حکم "جواز تعدد زوجات" و پاسخ بدانها

اشکال اول

اول اینکه: این حکم آثار سوئی در اجتماع به بار می‌آورد زیرا باعث جریحه‌دار شدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش می‌کند و حس حب او را مبدل به حس انتقام می‌گرداند. و در نتیجه، دیگر به کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند. و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی بر می‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش خیانت در مال و عرض و ... می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که جامعه به انحطاط کشیده می‌شود.

دوم اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می‌کنیم، چون آمارگیری‌هایی که در قرون متمادی از امتها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد. یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم بر خلاف وضع طبیعت رفتار کرده‌ایم.

سوم اینکه: تشریح تعدد زوجات مردان را به حرص در شهوترانی تشویق نموده و این غریزه حیوانی (شهوت) را در جامعه گسترش می‌دهد.

و چهارم اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل با

ارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائرانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چرا که اسلام در قانون ارث و در مساله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هر حال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل، و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و یا متمدنین طرفدار تساوی "حقوق زن و مرد" بر اسلام وارد کرده‌اند.

جواب از اشکال اول را مکرر در مباحث گذشته دادیم و گفتیم که اسلام زیر بنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد. و عواطف به سویش کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم موهبت‌های الهی و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که

صفات روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است. و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته

باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند.

و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه‌دار نمی‌شود، (او همینکه می‌بیند خدای عز و جل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برای اش گوارا می‌گردد "مترجم").

بله یک زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرن‌ها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدت می‌کند. دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمدن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین.

و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی‌شوهر و چه شوهردار) زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر مردی که دوست بدارد تماس غیر مشروع برقرار می‌کند، و از این بالاتر اینکه زن و مرد غربی با محرم خود جمع می‌شوند و می‌توان ادعا کرد که حتی یک انسان غربی از میان هزاران انسان را نخواهی یافت که از ننگ زنا بر حذر مانده باشد (چه مردش و چه زنش) انسان غربی به این هم قانع نیست، بلکه عمل زشت لواط را هم مرتکب می‌شود و شاید مردی یافت نشود و یا کمتر یافت شود که از این ننگ سالم مانده باشد، و این

رسوایی را بدانجا رساندند که در چند سال قبل از پارلمان انگلیس خواستند تا عمل لواط را بریشان قانونی کند، چون آن قدر شایع شده بود که دیگر جلوگیری اش ممکن نبود، و اما زنان و مخصوصا دختران بکر و بی‌شوهر که فحشاء در بینشان به مراتب زننده‌تر و فجیع‌تر بود.

و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دل‌ها و عواطفشان جریحه‌دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه‌دار نمی‌گردد؟ و نه تنها ناراحت نمی‌شود بلکه هر قدر همسرش بیشتر زنا داده باشد و مردان بیشتری از او کام گرفته باشند، او بیشتر مباحثات و افتخار می‌کند، و منطقش این است که من همسری دارم که عاشق‌های زیادی دارد و شیفتگانش بر سر هم‌خوابی با او با یکدیگر جنگ و ستیز دارند، همسر من کسی است که ده‌ها و بلکه صدها دوست و آشنا دارد.

ولی اگر آن نکته که خاطرنشان کردیم در نظر گرفته شود، این شگفتی‌ها از بین می‌رود، گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دل‌هایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جایی که عادت می‌شود و مالوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

و اما اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه

گفتند: تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می‌گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است.

در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کار کردن در خانه بی رغبت شدند و کارها معطل ماند و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می‌کنند.

علاوه بر اینکه زنانی که بر سر زنان اول شوهر می‌کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هایی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیائی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می‌کنند به خاطر علی است که در اجتماع حکم فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزرده‌گی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بر وی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزندی که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترسها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک غریزه طبیعی.

اشکال دوم

و اما اشکال دوم: که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیر طبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است.

1 - امر ازدواج تنها متکی به مساله آمار نیست، (تا کسی بگوید باید زن هم جیره بندی شود و گرنه اگر مردی چهار زن بگیرد، سه نفر مرد دیگر بی زن می ماند" مترجم"). بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج پیدا می شوند، سن زنان مخصوصا در مناطق گرمسیر وقتی از نه⁽⁹⁾ سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می کنند، در حالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده⁽¹⁶⁾ سالگی به این رشد و این آمادگی نمی رسند، (و این معیار همان است که اسلام در مساله نکاح معتبر شمرده است).

دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن است که کمتر دختری را می توان یافت که تا سن قانونی (مثلا شانزده سالگی) بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت) نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی داده، بکارت خود را مفت از دست داده است.

و لازمه این خصوصیت این است که اگر ما موالید و نوزادان شانزده سال قبل یک کشور را - با فرض اینکه دخترانش برابر

پسران باشد - در نظر بگیریم، سر سال شانزدهم از نوزادان پسر تنها یک سالش (یعنی سال اول از آن شانزده سال) آماده ازدواج می‌باشند، در حالی که از نوزادان دختر، دختران هفت سال اول از آن شانزده سال به حد ازدواج رسیده‌اند، یعنی نوزادان سال اول (از پسران) تا سال هفتم (از دختران) و اگر نوزادان بیست و پنج سال قبل کشوری را در نظر بگیریم، سر سال بیست و پنجم مرحله رشد بلوغ مردان است، و نوزادان ده سال از پسران و پانزده سال از دختران آماده ازدواج شده‌اند و اگر در گرفتن نسبت حد وسط را معیار قرار دهیم برای هر یک پسر، دو دختر آماده ازدواجند و این نسبت را طبیعت پسر و دختر برقرار کرده است.

گذشته از آن آماری که از آن یاد کردند خود بیانگر این معنا است که زنان عمرشان از مردان بیشتر است، و لازمه آن این است که در سال مرگ همین پسران و دخترانی که فرض کردیم عده‌ای پیر زن وجود داشته باشد که در برابر آن‌ها پیرمردانی وجود نداشته باشند (مؤید این معنا آماری است که روزنامه اطلاعات تهران مورخه سه‌شنبه یازدهم دی ماه هزار و سیصد و سی و پنج شمسی از سازمان آمار فرانسه نقل کرده) و خلاصه‌اش این است که: "بر حسب آمارگیری این نتیجه به دست آمده است که در فرانسه در برابر هر صد نفر مولود دختر صد و پنج پسر متولد می‌شود و با این حال روز به روز آمار زنان از مردان بیشتر می‌شود و از چهل میلیون نفوس فرانسه که باید بیش از بیست میلیون مرد باشد، عدد زنان "1765000" یک میلیون و هفتصد و شصت و پنج هزار نفر از مردان بیشتر است و علت این امر این است که پسران و مردان مقاومتشان

در برابر بیماری‌ها کمتر از دختران و زنان است. و به همین جهت از ولادت تا سن 19 سالگی، پسران پنج درصد بیش از دختران می‌میرند.

آنگاه این مؤسسه شروع می‌کند به گرفتن آمار در ناحیه نقص و این آمار را از سن 25 - 30 سالگی شروع می‌کند تا سن 60 - 65 سالگی و نتیجه می‌گیرد که در سن 60 - 65 سالگی در برابر یک میلیون و پانصد هزار زن بیش از هفتصد و پنجاه هزار نفر مرد باقی نمی‌ماند."

از این هم که بگذریم خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سال‌ها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریباً هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سال است.

و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد.

علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگ‌ها و نزاع‌ها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا

زنان را، به طوری که نابود شوندگان از مردان قابل مقایسه با نابود شوندگان از زنان نیست، قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنا بر این زنانی که به حکم مطلب بالا، شوهر را از دست می‌دهند، چاره‌ای جز این ندارند که یا تعدد زوجات را بپذیرند و یا تن به زنا و یا محرومیت دهند، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان نمی‌میرد و باطل نمی‌شود.

و از جمله مطالبی که این حقیقت را تایید می‌کند، جریانی است که چند ماه قبل از نوشتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشتن شوهر طی شکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مساله تعدد زوجات در اسلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواستند زن

بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته‌ی آن زنان را بر آورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت.

آری کلیسا راضی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضی نشد تعدد زوجات اسلام در آلمان رسمیت پیدا کند.

2 - استدلال به اینکه "طبیعت نوع بشر عدد مردان را مساوی عدد زنان قرار داده"، با صرف نظر از خدشه‌هایی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی مردان چهار زن بگیرند و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، در حالی که چنین نبوده و بعد از این نیز چنین نخواهد شد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیار همگان قرار نداده و طبعاً بیش از یک زن داشتن جز برای بعضی از مردان فراهم

نمی‌شود، اسلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانائی دارند، جایز دانسته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند.

و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشریح، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریح و سیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به عکس، ممنوعیت تعدد زوجات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌اند، باعث شده هزاران زن از شوهر و اجتماع خانوادگی محروم باشند و به دادن زنا اکتفا کنند.

3 - استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هایی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکم تعدد زوجات وارد است که حکم نامبرده (تعدد زوجات) اصلاح نشده و با قیودی که محذوره‌های توهم شده را اصلاح کند، مقید و تعدیل نشود. ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زنانی متعدد داشته باشند شرط کرده که در معاشرت با آنان رعایت عدالت را بکنند و بستر زناشوئی را بین آنان بالسویه تقسیم کنند. و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهند و معلوم است که رعایت عدالت در انفاق و پرداخت هزینه زندگی چهار زن و اولاد آنها و نیز رعایت مساوات در معاشرت با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عمومی مردم فراهم و میسر نیست.

علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشروع دیگری است که با به کار بستن آن، زن می‌تواند شوهر خود را ملزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند.

اشکال سوم

و اما اشکال سوم: که می‌گفت: "تجویز تعدد زوجات، مردان را به شهوت رانی ترغیب نمودن و همچنین نیروی شهوت را در جامعه تقویت کردن" است، در پاسخ این اشکال باید گفت که: صاحب این اشکال اطلاع و تدبیری در تربیت اسلامی و مقاصدی که این شریعت دنبال می‌کند ندارد و نمی‌داند که تربیت دینی نسبت به زنان در جامعه اسلامی دین - پسند، این است که زنان را با پوشیدن خود با عفاف و با حیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیت می‌کند که خود به خود شهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود، (بر خلاف آنچه مشهور شده که شهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتر از مرد است. و استدلال می‌کنند به اینکه زن بسیار حریص در زینت و جمال و خود آرائی است و وجود این طبیعت در زن دلیل بر آن است که شهوت او زیادتر از مرد است) و ادعای ما آن قدر روشن است که مردان مسلمانی که با زنان متدین و تربیت شده در دامن پدر و مادر دین دار ازدواج کرده‌اند، کم‌ترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت جنسی مردان معادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد.

از سوی دیگر دین اسلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضیات طبع و مشتهیات نفس ارضا گردد. واحدی از این حداقل، محروم نماند و به همین جهت

این معنا را مورد نظر قرار داده که شهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد.

و اگر مرد به داشتن یک زن محکوم باشد، دری‌امی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضی از ایام حمل و وضع حمل و ایام رضاعش و امثال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشته این کتاب مطلبی را مکرر خاطر نشان کردیم که لازمه آن لزوم شتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را بر اساس زندگی عقل و تفکر بنا نهاده، نه بر اساس زندگی احساسی و بنا بر این باقی ماندن مرد بر حالت احساس حالتی که او را به بی‌بندوباری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عذب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهای است که انسان را تهدید می‌کند.

و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان است. آری جامعه مسلمانان که آباد شدن زمین به دست او، آبادی صالحی و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند. پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریح کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب مردم به اینکه در شهوات غرق شوند، و اگر اشکال‌کنندگان به اسلام در خصوص تشریح این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه

اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است.

بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: "هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد" و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محروم‌ش کرده‌اند برساند. و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را از غیر همسر اولش منع کند، حریص‌تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هر چند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا ببینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مساله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد "مترجم"). و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد.

در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند: در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتر از تحریم تعدد زوجات به وسیله کلیسا نبوده است.

مستر جان دیون پورت انگلیسی در کتاب عذر به پیشگاه محمد (ص) و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی) این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم

تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد

و اما در جواب از اشکال چهارم: " که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد " باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (یعنی در بحث علمی که در جلد دوم عربی این کتاب صفحه 273 پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم) اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان را همچون اسلام مراعات ننموده است، برای بیشتر روشن شدن این مساله، مطالب مشروحو بیان خواهیم نمود.

جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی از آن‌ها گذشت.

بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به مظار این نوشته‌ها مراجعه نماید.

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان

گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی است که در خانه‌های مسلمانانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است. و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد) از روزی که زن دوم، سوم و ... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جایی که خود مسلمانان این حسد را به نام "مرض هووها" نامیده‌اند.

در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند: "مهر و محبت"، "نر مخوئی"، "رقت"، "رافت"، "شفقت"، "خیرخواهی"، "حفظ غیب"، "وفا"، "مودت"، "رحمت"، "اخلاص" و ... نسبت به شوهر و فرزندان که شوهر از همسر قبلش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره اش دچار آن‌ها می‌شود به صورت گود زورخانه و معرکه قتال در می‌آید، معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست.

و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائما در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کارد مرد به استخوانش رسیده و همسر خود را به قتل

برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر بر آیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و

خونخواهی بدهد. و معلوم است که (به فرموده رسول خدا (ص) که: الحب یتوارث و البغض یتوارث، دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌گردد "مترجم") خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد.

از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می‌گردد. و مخصوصا که اگر جواز طلاق را هم بر این قانون (جواز تعدد زوجات) اضافه کنیم به خوبی روشن می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق) کار مردان جامعه را به کجا می‌کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هر یک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش حرصش و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثر دیگری ندارد، علاوه بر اینکه با تباهی آن نصف (زنان)، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند.

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافا سخن درستی است و ما قبول داریم، و لیکن هیچیک از

آن‌ها بر اسلام و تشریح اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است.

آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مساله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تاسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگامتر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند.

و اگر ما بخواهیم در اینجا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائیهائی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی بپردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم (و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد).

و کوتاه سخن آنکه اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تاملین کننده سعادت زندگی‌شان نیست و سیاستی را اتخاذ می‌کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزندان، هر چند که هر کسی مسؤول گناه

خویش است، ولی ریشه تمام این مفاسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و ...
روش و مرام این گونه مردان است که سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می‌کنند.

و اما اسلام (همانطور که در سابق بیان کردیم) قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریح نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضی را که ممکن است احیاناً برای افرادی عارض شود در نظر گرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شرط نموده و مفاسد و محذورهائی را که در تعدد زوجات وجود دارد بر شمرده و در چنین موقعیتی است که آن را جایز دانسته، تا مصالح مجتمع اسلامی انسان‌ها تامین شود. و حکم "جواز" را مقید به صورتی کرده است که هیچیک از مفاسد شنیع نامبرده پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به اینکه می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند.

پس تنها کسی که چنین اطمینانی از خود دارد و خدای تعالی چنین توفیقی به او داده، از نظر دین اسلام می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد. و اما آن مردانی که (اشکال‌کنندگان. وضعشان را با آب و تاب نقل کرده‌اند که) هیچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزند خود ندارند و جز ارضای شکم و شهوت هیچ چیزی بریشان محترم نیست، و زن بریشان جز وسیله‌ای که برای شهوترانی مردان خلق شده‌اند مفهومی ندارد، آن‌ها ارتباطی با اسلام ندارند و اسلام هم به هیچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسلام اصلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز

نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها یک زن می‌توانند اختیار کنند.

علاوه بر اینکه در اصل اشکال بین دو جهت که از نظر اسلام از هم جدا نیستند یعنی جهت تشریح و جهت ولایت خلط شده است. عدم جریان صحیح یک قانون در جامعه‌ای، الزاما به معنای بطلان و فساد آن قانون نیست

توضیح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه قانونی از قوانین موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قانون و سنتی فاسد است، آثار و نتایج آن قانون است که اگر بعد از پیاده شدنش در جامعه، آثارش مورد پسند واقع شد آن قانون را قانونی خوب می‌دانند، و اگر نتایج خوبی به بار نیآورد، می‌گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌دانند، حال مردم در هر سطحی که باشند و هر درکی و میلی که داشته باشند مهم نیست.

و من گمان نمی‌کنم که این دانشمندان غفلت ورزیده باشند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضی سنن و عادات و عوارضی باشد که با حکم مورد بحث ن سازد و اینکه باید مجتمع را مجهز کرد به روشی که منافی آن حکم یا آن سنت نباشد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟

چیزی که هست این دانشمندان در قوانین، تنها خواست و تقاضای جامعه را معیار قرار می‌دهند. یعنی تقاضائی که از وضع حاضر و ظاهر اندیشه جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن

تفکر و اندیشه هر چه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد. در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه قوانین غیر صالح است (هر چند مطابق عقل و فطرت باشد).

به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعند و فساد از سراسر زندگی مادی و معنوی‌شان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بد دهنی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می‌کنند، آن‌ها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تاثیرات آن مانند سایر سنت‌های اجتماعی است که (با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، "شستشو دادن مغز" و) متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آن‌ها تحمیل می‌شود.

در نتیجه از این پندار خود نتیجه می‌گیرند که: "اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: "کل الصيد فی جوف الفراء - همه شکارها در جوف پوستین است" و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می‌گویند: اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت بخش می‌گذاشت نه اینکه و بال مردم بشود.

توضیح

این سخن، سخن درستی نیست، چرا که این دانشمندان بین طبیعت حکم "صالح" و "مصلح"، و همچنین حکم بین مردم "فاسد" و "مفسد" خلط کرده اند، اسلام که خم رنگریزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف به جای می‌گذارد، و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری بر خلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد.

گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هر چه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیاده‌تر برای پیشرفت تلاش می‌کنیم بیشتر به عقب بر می‌گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح تمدن! است در ما ریشه‌دارتر شده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشنفکر پنداشته‌ایم،

در حالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی و عمومی و بالاخره از هر سعادت اجتماعی جز الفاظی بی‌محتوا و دل خوش کن بهره‌ای نداریم، تنها الفاظی از این حقوق بر سر زبان‌هایمان رد و بدل می‌شود.

و آیا می‌توانید برای این جواب نقضی که ما بر شما وارد کردیم پاسخی بدهید؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاورید که در پاسخ ما بگوئید: "به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شما را اصلاح کند که شما به دستورات نظام دموکراتیک عمل نکردید، تا آثار خوبی در شما به جای بگذارد و اگر این جواب شما درست است، چرا در مورد مکتب اسلام درست نباشد؟ .

از این نیز بگذریم و فرض کنیم که **(العیاذ بالله)** اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامل نفوذ کند، و در نتیجه حکومتش در جامعه دوام نیافته و نتوانسته است به حیات خود در اجتماع اسلامی ادامه دهد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ

جهانی دوم مورد قبول و پسند همه عالم بود، بعد از جنگ نامبرده از روسیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشغال کرد؟!، و به فرض هم که برای این رانده شدن و منقلب شدن آن در روسیه به روشی دیگر، عذری بتراشند؟ چرا مرام دموکراتیک در ممالک چین، لتونی، استونی، لیتوانی، رومانی، مجارستان و یوگسلاوی و کشورهای دیگر به کمونیستی تبدیل شد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشورها را تهدید می‌کرد و

عمیقا در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان این گونه از میان رفت؟ . و چرا همین کمونیستی نیز بعد از آنکه نزدیک به چهل سال از عمرش گذشته و تقریبا بر نیمی از جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و دائما مبلغین آن و سردمدارانش به آن افتخار می‌کردند و از فضیلت آن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که: نظام کمونیستی تنها نظامی است که به استبداد و استثمار دموکراسی آلوده نشده و کشورهای را که نظام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سردمداران کمونیست دو سال قبل⁽³⁾ رهبر بی نظیر این رژیم یعنی استالین را به باد سرزنش و تقبیح گرفتند و اظهار نمودند که: حکومت 30 ساله (سی سال حکومت استالین) حکومت زور و استبداد و برده‌گیری به نام کمونیست بود. و به ناچار در این مدت حکومت او تاثیر عظیمی در وضع قوانین و اجرای آن و سایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه استثمارگر و برده‌کشی و حکومت فردی که بدون هیچ معیار و ملاکی هزاران نفر را می‌کشت و هزاران نفر دیگر را زنده نگه می‌داشت، اقوامی را سعادت‌مند و اقوامی دیگر را بدبخت می‌ساخت و نشایت نمی‌گرفت و خدا می‌داند که بعد از سردمداران فعلی چه کسانی بر سر کار آیند و چه بر سر مردم بیچاره بیاورند! .

چه بسیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامل مختلف (که مهم‌ترینش خیانت سردمداران و سست اراده بودن پیروان آن می‌باشد) از آن جامعه رخت بر بسته است و

کسی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب بر خورد می‌کند.

ای کاش می‌دانستم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسلام از آن جهت که سنتی است اجتماعی، و بین این سنت‌ها که تغییر و تبدیل یافته است و چگونه است که این عذر را در سنت‌های مذکور می‌پذیرند اما همان عذر را از اسلام نمی‌پذیرند، راستی علت این یک بام و دو هوا چیست؟ آری باید گفت که امروز کلمه حق در میان قدرت هول انگیز غربیان و جهالت و تقلید کورکورانه و به عبارت دیگر مرعوب شدن شرقیان از آن قدرت، واقع شده پس نه آسمانی است که بر او سایه افکند و نه زمینی که او را به پشت خویش نشانند، (غربی حاضر نیست حقانیت اسلام را بپذیرد، به خاطر اینکه علم و صنعتش او را مغرور ساخته است، شرقی نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، به خاطر آنکه در برابر تمدن غرب مرعوب شده "مترجم").

و به هر حال آنچه را که لازم است از بیانات مفصل قبلی ما متذکر شد، این است که تاثیر گذاشتن و تاثیر نگذاشتن و همچنین باقی ماندن و از بین رفتن یک سنت در میان مردم چندان ارتباطی با درستی و نادرستی آن سنت ندارد تا از این مطلب بر حقانیت یک سنت استدلال کنیم و بگوئیم که چون این سنت در بین مردم باقیمانده پس حق است و همچنین استدلال کنیم به اینکه چون فلان سنت در جامعه متروک و بی‌اثر شده است، پس باطل است، بلکه علل و اسبابی دیگر در این به اهره اثر دارند.

و لذا می‌بینیم هر سنتی از سنت‌ها که در تمامی دوران‌ها، در بین مردم دایر بوده و هست، یک روز اثر خود را می‌بخشد و روزی دیگر عقیم می‌ماند، روزی در بین مردم باقی است و روزگاری دیگر به خاطر عواملی

مختلف از میان آن مردم کوچ می‌کند، به فرموده قرآن کریم: "خدای تعالی روزگار را در بین مردم دست به دست می‌گرداند، یک روز به کام مردمی و به ناکامی مردمی دیگر، و روز دیگر به ناکامی دسته اول و به کام دسته دوم می‌چرخاند، تا معلوم کند که افراد با ایمان چه کسانیند، تا همان‌ها را گواه بر سایرین قرار دهد".

و سخن کوتاه اینک که قوانین اسلامی و احکامی که در آن هست بر حسب مبنا و مشرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است تفاوت دارد، و آن تفاوت این است که قوانین و سنت‌های بشری به اختلاف اعصار و دگرگونی‌ها که در مصالح بشر پدید می‌آید، دگرگون می‌شود. و لیکن قوانین اسلامی به خاطر اینککه مبنایش مصالح و مفاسد واقعی است، اختلاف و دگرگونی نمی‌پذیرد، نه واجبش و نه حرامش، نه مستحبش و نه مکروهش، و نه مباحش، چیزی که هست اینککه: کارهائی را در اجتماع یک فرد می‌تواند انجام بدهد و یا ترک نماید و هر گونه تصرفی را که می‌خواهد می‌تواند بکند و می‌تواند نکند، بر زمامدار جامعه اسلامی است که مردم را به آن عمل - اگر واجب است - و ا دارد، - و اگر حرام است - از آن نهی کند و ...، کانه جامعه اسلامی یک تن واحد است و والی و زمامدار نیروی فکری و اداره کننده او است.

بنا بر این اگر جامعه اسلامی دارای زمامدار و والی باشد، می‌تواند مردم را از ظلمهائی که شما در جواز تعدد زوجات شمردید نهی کند و از آن کارهای زشتی که در زیر پوشش تعدد زوجات انجام می‌دهند جلوگیری نماید و حکم الهی به جواز تعدد زوجات به حال خود بماند و آن فسادها هم پدید نیاید.

آری حکم جواز تعدد زوجات یک تصمیم و حکمی است دائمی که به منظور تامین مصالح عمومی تشریح شده، نظیر تصمیم یک فرد به اینکه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتی که برای شخص او دارد ترک کند که اگر او به خاطر آن مصلحت چند همسر نگیرد، حکم خدا را تغییر نداده و نخواسته است با این عمل خود بگوید تعدد زوجات را قبول ندارم، بلکه خواسته است بگوید این حکم، حکمی است مباح و من می‌توانم به آن عمل نکنم.
پی‌نوشت‌ها

- 1) مردان مستولی و سرپرست زنان هستند به جهت آن برتری که خدای تعالی بعضی را بر بعضی دیگر داده.
"سوره نسا، آیه 34"
- 2) با رعایت معروف اموری که به نفع زنان است به اندازه و مثل اموری که بر ضرر ایشان است خواهد بود. "سوره بقره، آیه 228".
- 3) لازم به تذکر است که مرحوم استاد علامه طباطبائی این مطالب را در سال 1335 ش به رشته تحریر در آورده است.

گریزه جنسی و ازدواج

کتاب

منبع: اخلاق در قرآن، ج 2، ص 239
محمدتقی مصباح یزدی

یکی دیگر از مجاری لذت انسان

، علاقه به همسر و ارضاء گریزه جنسی است. اصل وجود این میل نیز همانند میلها و کششهای درونی دیگر، لازمه ساختمان روح انسان و فطری است که گفتیم خود به خود نه ارزش اخلاقی مثبت دارد و نه ارزش اخلاقی منفی، و به عبارتی دیگر: از نظر اخلاقی، وجود این میلها و کششها در انسان نه خوب است و نه بد، و بار ارزشی ندارد. البته، از نظر فلسفی، هر چیزی که بهره‌ای از وجود داشته باشد، خواه اختیاری باشد یا غیر اختیاری، فی نفسه خیر است ولی خیر در اینجا اصطلاح دیگری است و به ارزشها و خیر اخلاقی ارتباطی ندارد.

آنچه که در محدوده اخلاق قرار می‌گیرد و بار ارزشی خواهد داشت کیفیت و کمیت ارضای این میل و جهت اعمال آن است. مسأله ما در اینجا این است که انسان این میل را چگونه ارضا کند؟ چه مقدار ارضا کند؟ و با چه نیتی ارضا کند؟ تا کار وی از نظر اخلاقی دارای ارزش مثبت باشد و دست به کارهای ناشایسته و غیر اخلاقی نیالوده باشد.

دیدگاه قرآن درباره غریزه جنسی

در قرآن کریم آیاتی دلالت می‌کنند بر این که همسر دوستی و رابطه جنسی در متن خلقت انسان، ملحوظ است. البته، این مطلب احتیاج به تعبد ندارد و هر کسی در کیفیت آفرینش انسان دقت کند، متوجه می‌شود که تکثیر نسل و بقای این نوع از راه ازدواج، همسرگیری و زاد و ولد تحقق پذیر خواهد بود و ناچار می‌بایست در متن آفرینش انسان این جهت رعایت شده باشد؛ یعنی، انسان طوری آفریده شده که در اثر آمیزش با همسر نسلش باقی بماند. البته، تعبیر آیات قرآن کریم در این زمینه متفاوت است و ما در اینجا به چند دسته از آیات اشاره می‌کنیم:

الف) آیاتی دلالت دارند بر این که همسر انسان از جنس خود او قرار داده شده و این یک تدبیر تکوینی الهی است برای این که نوع انسان باقی بماند که شاید از همه آن‌ها روشن‌تر این آیه باشد که می‌گوید:

«یایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بئ منهما رجالا کثیرا و نساء و اتقوا الله الذی تساءلون به و الأرحام ان الله کان علیکم رقیبا.» (1)

[ای مردم تقوا پیشه کنید و بترسید از پروردگارتان که شما را از یک انسان بیافرید و همسر وی را از (جنس) او بیافرید و مردان و زنان بسیاری را از آن دو (به وجود آورد و روی زمین) منتشر ساخت].

جمله «بئ منهما رجالا کثیرا و نساء» به خوبی دلالت دارد بر این که انتشار افراد انسان بر اثر ارتباط دو همسر است و این رابطه همسری به منظور تکثیر نسل در متن خلقت انسان ملحوظ است.

در آیه دیگری آمده است که:

«هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشاها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اتقلت دعوا الله ربهما لئن ایتیننا صالحا لنكونن من الشاکرین.» (2) [اوست خدایی که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را نیز از (جنس) او قرار داد تا در کنار وی بیارامد پس چون با او خلوت کرد باری سبک برداشت و هنگامی که سنگین شد، پروردگارشان را خواندند که اگر فرزندی شایسته به ما دهی (به درگاه تو) از سپاسگزاران خواهیم بود].

در جمله «و جعل منها زوجها لیسکن الیها» احتمالا به حکمت و علت دیگری نیز برای ازدواج، جدای از تولید و بقای نسل انسان، اشاره شده است که همان آرامش و سکون دو همسر در کنار یکدیگر و احساس مهر و صفایی است که نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند و در نتیجه، بار زندگی را به کمک یکدیگر بر می‌دارند.

از اینجا است که در قرآن به آیاتی نیز بر می‌خوریم که صرفا بر همین علت و حکمت تکیه کرده و از تولید نسل سخنی به میان نیاورده است، مانند این آیه که می‌گوید:

«و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکونوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون.» (3)

[و از جمله آیات و نشانه‌های خدا این است که او برای شما همسرانی از خودتان بیافرید تا در کنارشان آرام گیرید و میانتان محبت و مودت و دوستی قرار داد و در این کار، آیات و نشانه‌هایی (از خداوند) هست برای قومی که بیندیشند].
و دیگر آیاتی که در این زمینه به نحوی به این حقیقت اشاره کرده‌اند.

آیات فوق و نظایر آنها، اندیشه کسانی را که فکر می‌کنند ازدواج کاری است پلید، شیطانی و دارای ارزش منفی، رد می‌کنند. چنین اندیشه‌ای در قرآن کتاب آسمانی فطرت، جایی ندارد و مطرود و باطل است.

میل به ازدواج به اقتضای حکمت الهی در آفرینش انسان لحاظ شده و تدبیر الهی اقتضا کرده است که تکثیر نسل و بقای انسان به وسیله آن، تحقق پیدا کند. و چنین چیزی، خود به خود و در جهان تشریح نمی‌تواند دارای ارزش منفی باشد؛ چرا که، این در واقع، به یک نوع تناقض میان تکوین و تشریح و ناهماهنگی بین نظام هستی و نظام اخلاقی، منجر می‌شود. در صورتی که از نظر قرآن، نظام اخلاقی نه تنها هیچ تنافی با نظام تکوینی ندارد بلکه مکمل آن می‌باشد.

قرآن به ما می‌آموزد که دین و قوانین تشریحی دینی، فطری است و از هماهنگی کامل با آن برخوردار است و همین هماهنگی، رمز موفقیت و فراگیری و جهانی و ابدی بودن دین است.

پس با توجه به این آیات زن گرفتار یا شوهر کردن و آمیزش زن و مرد فی حد نفسه نمی‌تواند یک عمل زشت و پلید باشد و بنا بر این، منشأ زشتی و ارزش منفی مربوط به غریزه جنسی و رابطه زن و مرد را در جای دیگری مانند عوارض کمی و کیفی و در جهت آن باید جستجو کرد و کم و کیف و جهت هستند که منشأ خوبی یا بدی آن می‌شوند.

اخلاق جنسی

از آیات شریفه قرآن استفاده می‌شود که این دو جنس مخالف برای همدیگر و مکمل همدیگر آفریده شده‌اند و مقتضای فطرت انسان این است که هر یک از این دو یعنی زن و مرد نسبت به جنس مخالف خود گرایش داشته و او را منشأ آرامش و آسایش خویش قرار دهد و به گونه‌ای کامجویی کند که هم سلب تولید نسل و بقای نوع انسان می‌شود و هم مفسده‌ای بر آن، بار نخواهد شد.

محدودیت‌های فطری غریزه جنسی

از دید آیات قرآن کریم، گرایش به جنس موافق بر خلاف فطرت و نظام آفرینش است و در واقع، یک نوع انحراف در گرایش جنسی به شمار می‌رود. بنا بر این، اگر کسانی در مقام ارضای غریزه جنسی از مسیر طبیعی و تکوینی منحرف بشوند و به جای آنچه در اصل خلقت و متن آفرینش برای تأمین این غریزه ملحوظ شده راه دیگری را در پیش بگیرند، کارشان دارای ارزش منفی خواهد بود و از طریق راست و راه مستقیم فطرت الهی منحرف گشته‌اند.

در قرآن کریم، در ضمن بیان داستان قوم لوط (که به این عمل انحرافی شهره‌اند) در چند مورد (و حد اقل در سه مورد) بر زشتی این عمل و انحراف آن از مسیر فطرت تأکید شده است.

قرآن حکایت می‌کند که این قوم در اشباع این میل، از مسیر طبیعی و فطری خود منحرف شده بودند و به واسطه همین امر، مورد نکوهش و مذمت قرار گرفتند و به عذاب خدا گرفتار شدند و آیه‌ای که از این جهت از سایر آیات روشن‌تر است می‌فرماید:

«و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قوم عادون.»⁽⁴⁾

[همسرانی را که خدا برای شما قرار داده رها می‌کنید و به راهی که خدا قرار نداده است می‌روید شما مردمی متجاوز و نابکار هستید].

یعنی، به راهی می‌روید که خلاف فطرت و خلاف طبیعت شماست و انحرافی است از راه راست و صراط مستقیم.

این نکته به خصوص از این جهت برای ما مفید است که خداوند با تعبیر

«خلق لکم ربکم»

به ما می‌فهماند آنچه را که خداوند قرار داده است و آفرینش الهی اقتضا می‌کند، گرایش هر یک از این دو جنس به جنس مخالف خود است و بنا بر این، باید از همین راه اشباع شود.

گرایش مرد به مرد و یا زن بزن را خدا در فطرت و آفرینش انسان قرار نداده و در محدوده «ما خلق لکم» قرار نگرفته است. بنا بر این، اگر گرایشی اینچنین در انسانی پدید آید در اساس، همان گرایش به جنس مخالف است که تحت تأثیر عواملی، این گونه انحراف پیدا کرده و انسان را وادار به کارهای زشت و پلید و انحرافی کشانده است.

خداوند در آیات دیگری می‌گوید:

«و لو طأ اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین. انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون.»⁽⁵⁾

[و حضرت لوط علیه السلام را به یاد بیاور آن هنگام که به قوم خود گفت آیا دست به عمل زشت و فحشایی می‌زنید که هیچ کس از مردم دنیا قبل از شما به چنین عملی دست نیالوده است شما به جای زنان، مردان را به شهوت می‌گیرید و مردم تبه‌کار و اسراف‌کاری هستید].

در این دو آیه، علاوه بر این که با تعبیر «مسرفون» کار آنان را محکوم می‌کند و خبر از هلاکت آن‌ها و نزول عذاب بر آن‌ها

می‌دهد تا درجه فساد و زشتی این عمل را نشان داده باشد، علاوه بر این، با تعبیر «ما سبقکم بها من احد من العالمین»

به یک نکته بسیار ظریف نیز اشاره کرده که دقیقاً، مدعای ما، یعنی غیر فطری بودن این عمل را نشان می‌دهد؛ یعنی، در واقع این قوم از آنجا که از مسیر فطرت منحرف شده بود در میان اقوام انسان و مردم عالم یک استثنا به حساب می‌آمد که از مسیر عام فطرت و راه همه مردم عالم در طول تاریخ، منحرف شده بود و افرادی که به این بیماری گرفتار شده‌اند کسانی هستند که از قوانین فطرت منحرف شده‌اند و آنان که امروز در غرب از آزادی لجام گسیخته سوء استفاده کرده و علناً به این عمل دست می‌زنند، تا آنجا که آن را شعار خود قرار داده‌اند، مسلماً یک اقلیتند که منشأ بیماری‌ها، فسادها و هرزه‌دری‌هایی شده‌اند هر چند که پررو و پسر و صدا هستند.

در واقع، برخی از حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی غربی هستند که با اعلام مفعول قرار گرفتن مردانشان می‌خواهند پز آزادی بدهند و به اصطلاح، آزادی منشی و آزادی‌گرایی خود را به دنیا اعلام کنند. در صورتی که این آزادی یک آزادی افتخارآمیز نیست که بتوان به آن بالید، بلکه، یک آزادی حیوانی شرم‌آور است که مردان و زنان سلیم الفطرة حتی از شنیدن آن شرمگین می‌شوند.

آیه 55 سوره نمل⁽⁶⁾ هم مورد سومی است که قرآن به زشتی از عمل قوم لوط یاد کرده و چیزی بیش از آنچه گفتیم ندارد. بنا بر این، اولین چیزی که در مقام ارضای این غریزه باید مراعات شود همان توجه به مقتضای فطرت و خلقت الهی و عمل بر وفق آن خواهد بود؛ ولی، مطلب به اینجا ختم نمی‌شود؛ بلکه، از اینجا

انحراف از خلقت و گرایش فطری، یعنی، همجنس گرایی به عنوان یک ارزش منفی قطعی، و یک عمل انحرافی بسیار زشت شناخته می‌شود.

محدودیت‌های اجتماعی‌گریزه جنسی

محدوده دیگری نیز، علاوه بر محدودیت فطری که در بالا گفتیم، برای گریزه جنسی وجود دارد که اگر رعایت نشود آن هم ارزش منفی ایجاد خواهد کرد. و عبارت است از این که عمل ارضاء جنسی به گونه‌ای انجام نگیرد که انسان را از دستیابی به مصالح مهم‌تر و کمالات بالاتر باز دارد این محدودیت از تزامم مصالح انسان به وجود می‌آید.

ما قبلاً هم اشاره کرده‌ایم که آنچه در ارضای خواسته‌ها و تمایلات، منشأ ارزش منفی می‌شود، تزامم است که با بعضی از خواسته‌های دیگر پیدا می‌کند و با بررسی، ارزیابی و کسر و انکسار این خواسته‌ها است که حد و مرز هر یک از خواسته‌ها و تمایلات، آشکار و روشن خواهد شد.

در بعضی موارد خود ما هم از طریق ادراکات عادی و عقلایی خود می‌توانیم آن فرمول را کشف کنیم و مرز دقیق هر یک از آن‌ها را بشناسیم؛ ولی، در اکثر موارد به لحاظ آن که احاطه‌ای بر موارد تزامم و تأثیرات سوء یا نامطلوبی که می‌تواند داشته باشد، نداریم، نمی‌توانیم دقیقاً مواردش را تعیین کنیم و در اینجا است که وحی، نقش تعیین‌کننده خود را ایفا می‌کند ولی، به هر حال، منشأ اصلی همان تزاممات است.

مصالح اجتماعی انسان اقتضا دارد که زندگی وی به صورت خانواده‌ای تشکیل شود و جریان پیدا کند و روابط مرد و زن باید

تحت کنترل و ضوابط و معیارهای خاصی انجام شود و همسر انسان باید جنبه اختصاصی داشته باشد که مصالح زیادی برای فرد و جامعه بر خانواده و اختصاصی بودن همسر مترتب می‌شود و نفی آن زیان‌ها و خسارت‌های عمده‌ای به بار خواهد آورد.

از جمله مصالح اجتماعی آن است که باید با تشکیل خانواده نسل انسان حفظ شود و سپس بسیاری از مسایل اجتماعی و حقوقی مانند مسایل ارث، انفاق و تربیت و دیگر مسؤولیتهایی که پدر و مادر نسبت به فرزند خویش دارند و یا صداق و انفاق و تمتع و التذاذ و اطاعت و دیگر مسؤولیتهایی که هر یک از دو همسر نسبت به یکدیگر دارند، بر تشکیل خانواده و حفظ نسل بار خواهد شد که لازم است همه آن‌ها دقیقاً رعایت شود تا جامعه، جامعه‌ای انسانی باشد و زمینه رشد عواطف و فضایل انسانی، عشق و ایثار و فداکاری و قداست و پاکی و بلند نظری در آن فراهم شود و متقابلاً، زمینه‌های رشد فساد و انحطاط و تباهی و بیماری‌های مربوطه جسمی و روانی، و نابودی عواطف انسانی و سقوط در زندگی حیوانی از بین برود.

خانواده و ازدواج شرعی

اگر بنا باشد هر انسانی با هر فردی از جنس مخالف که بخواهد، بتواند آمیزش جنسی داشته باشد، بنیاد خانواده متزلزل و مصالح فراوانی که بر وجود آن مترتب می‌شود تقویت خواهد شد. بنا بر این، برای حفظ مصالح مترتب بر خانواده و دفع مفاسد مترتب بر بی‌بند و باری جنسی، لازم است که همه افراد جامعه به این گونه محدودیت‌های معقول و منطقی گردن نهند. بنا بر این، قالب کلی محدودیت‌های اجتماعی غریزه

جنسی، همان ازدواج قانونی و شرعی است که باید غریزه و رابطه جنسی در این چارچوب محدود بشود تا با دیگر مصالح انسان اصطکاک پیدا نکند. اما شرایط مختلف ازدواج شرعی: از قبیل شرایط مالی، جسمی، روحی، اجتماعی، سنی و دیگر خصوصیات را که در ازدواج باید ملحوظ شود قانون الهی تعیین می‌کند. زیرا ما فرمول‌های دقیقش را نمی‌توانیم خودمان درک کنیم.

ولی، اجمالاً، آنجا که ارضای این میل طبیعی، با مصالح اجتماعی انسان اصطکاک پیدا کند ناگزیر باید در چارچوبه‌ای که با آن مصالح، منافات نداشته و هماهنگ باشد، محدود شود و نام آن چارچوبه، ازدواج قانونی است که اگر رفتار جنسی انسان از این مرز، تجاوز کرد ارزش منفی پیدا می‌کند و قرآن کریم هم از چنین عملی تعبیر به تجاوز کرده می‌فرماید:

«و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذالک فاولئک هم العادون.» (7) [و کسانی که دامن خود را از حرام بازدارند مگر نسبت به همسرانشان یا کنیزان مملوکشان که در این صورت سرزنشی بر آنان نیست پس هر آن کس غیر آنان را برای کامجویی طلب کند متعدی و متجاوز خواهد بود].

گاهی نیز در اصل ازدواج ایرادی نیست؛ ولی بعضی از حالات و عوارض، منشأ ارزش منفی می‌شود که برای اطلاع از تفصیل این موارد باید به کتب فقهی مراجعه کرد:

خلاصه و نتیجه‌گیری

نتیجه آن که اعمال این غریزه در صورتی ارزش منفی ندارد که سه نوع محدودیت رعایت شود: نخست: آن محدودیتی است که خود فطرت نشان می‌دهد، یعنی این رابطه باید محدود به جنس مخالف باشد.

دوم: محدودیتی است که مصالح کلی جامعه برای همه افراد در همه شرایط اقتضا می‌کند، محدودیتهایی که در قوانین زناشویی رعایتشان بر همگان لازم و ضروری خواهد بود و در شرع مقدس تبیین شده است. سوم: محدودیتهایی است که در موارد استثنایی و حالات خاصی برای زوجین پیش می‌آید و روابط زناشویی آنان را به نحوی محدود خواهد کرد.

اگر انسان در اعمال غریزه جنسی به این سه نوع محدودیت توجه داشته، آن‌ها را رعایت کند، التذاذ و کامجویی او ارزش منفی نخواهد داشت و مورد ملامت قرار نمی‌گیرد، و خداوند با تعبیر:

«و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین.»⁽⁸⁾

که در قرآن کریم در دو مورد آمده، عمل مشروع آن‌ها را امضا نموده است.

چنانکه از آیات دیگری از قرآن نیز فی الجمله، استفاده می‌شود که ازدواج ممنوعیتی ندارد و از ارزش منفی اخلاقی برخوردار نیست.

مثل آیه:

«فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة.»⁽⁹⁾

[پس با کسانی از زنان که بریتان پاک و پاکیزه‌اند نکاح کنید دو بار، سه بار و چهار بار. اگر ترس دارید که به عدالت رفتار نکنید به یکی اکتفا کنید].

از احکام ازدواج و طلاق در آیات و موارد دیگری از قرآن کریم نیز به مناسبت‌های مختلفی سخن به میان آمده و طبیعی است که این گونه آیات هم به طور ضمنی بر مجاز بودن اصل ازدواج دلالت دارند.

ارزش‌های اخلاقی در ازدواج

بر طبق اصول کلی که از قرآن کریم استفاده کردیم، ارزش مثبت در فعل اخلاقی تابع انگیزه‌هایی است که انسان را وادار به انجام آن می‌کند. کارهای ما هر قدر که با این انگیزه‌ها ارتباط بیشتری با خدا پیدا کنند و خدا پسندتر باشند مطلوب‌ترند و دارای ارزش بالاتری خواهند بود و بر عکس هر قدر که بیشتر به خاطر نفس و تحت تأثیر انگیزه‌های نفسانی انجام شوند، از ارزش کمتری برخوردار خواهند بود. اگر کسی بیاندیشد که حکمت الهی اقتضا کرده تا نوع انسان به وسیله ازدواج در روی زمین ادامه یابد و همین اندیشه، انگیزه او برای ازدواج و اختیار همسر شود، مسلماً، ازدواج او دارای ارزش مثبت خواهد بود زیرا اراده خودش را تابع اراده خدا کرده و از آنجا که خدا خواسته، او هم اقدام به این کار نموده است.

البته، قصد اطاعت خدا و تبعیت از اراده الهی مراتبی دارد و تابع این است که انگیزه اصلی و نیت شخصی او چه اندازه خالص باشد: آیا صرفاً و به طور خالص انگیزه او در کاری که انجام داده است، تحصیل رضای خدا بوده، یا اجر و ثواب اخروی هم در تصمیم‌گیری او بر انجام این کار نقش داشته و یا آنکه صرفاً، انگیزه اش اجر و ثواب اخروی باشد نه چیز دیگر و یا

خوف از عقاب و ترس از آلوده شدن به گناه او را وادار به ازدواج قانونی کند. البته، در غالب افراد، انگیزه منحصر به فرد آنان در انجام کارهایشان تبعیت و پیروی از اراده الهی نیست، به گونه‌ای که به هیچ وجه لذت خود را در نظر نداشته باشند، ولی، همین که حدود قانونی را رعایت و خودشان را در این چارچوبه محدود می‌کنند و از این مرز فراتر نمی‌روند، این خود به خود انگیزه‌ای الهی می‌خواهد، اما باید توجه به این حقیقت را مد نظر داشته باشیم که پایه ارزش مثبت در هر کاری و نیز در کار ازدواج که مورد بحث ما است تا حدود زیادی به مقدار خلوص نیت افراد بستگی دارد.

اگر کسی بتواند نیت خود را خالص کند به گونه‌ای که انگیزه مسلط بر او، دستیابی به رضای پروردگار باشد و لذت‌های دنیوی او کاملاً تحت سلطه و در طریق آن انگیزه الهی قرار گیرد، طبعاً، کار او از مرتبه بلندی از ارزش اخلاقی برخوردار خواهد بود و این مرتبه مخصوص اولیای خدا و کسانی است که به مراتب عالی از معرفت و توحید رسیده باشند. آری تنها و تنها آنان می‌توانند چنین انگیزه‌ای در کارهایشان داشته باشند و مؤمنین متوسط معمولاً به این حد از اخلاص دست پیدا نمی‌کنند.

همچنین، اگر رعایت حدود الهی به خاطر رسیدن به ثواب باشد، کارهایی که با این انگیزه انجام می‌شوند، نیز اخلاقاً، از ارزش نسبتاً بالایی برخوردار خواهند بود. چنانکه اگر کارهای مربوط به تمایلات جنسی به انگیزه ترس از مبتلا شدن به معصیت انجام شود معصیتی که به دنبالش عقاب الهی خواهد بود، خواه در اصل ازدواج باشد و خواه پس از ازدواج در روابط

زناشویی و لذت‌های مختلفی که مترتب بر ازدواج هستند. در هر حال اگر انگیزه انسان تحفظ از گناه باشد باز هم دارای ارزش مثبت خواهد بود و در همه موارد فوق، کار انسان، هر چه که باشد، حتی ازدواج او رنگ عبادت به خود خواهد گرفت. ولی، اگر انگیزه انسان در ازدواج، صرف التذاذ باشد، کار او ارزش مثبت ندارد هر چند که خود به خود ارزش منفی هم نخواهد داشت مگر برای کسانی که در مراتب بالایی از معرفت و توحید هستند که توجه به لذایذ شخصی برایشان کسر شأن است و مقام و مرتبه آنان را پایین می‌آورد؛ ولی، از نظر قانونی و شرعی و آنچه برای عموم مردم مطرح می‌شود، اگر ظاهر احکام الهی رعایت شود، با هر انگیزه‌ای که باشد ارزش منفی نخواهد داشت.

آیات متعارض و جمع آنها

ما قبل از این گفتیم: از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که در غریزه و لذت جنسی، خود به خود مذمتی نیست و ارزش منفی ندارد؛ ولی، در بعضی از آیات به تعبیرتی بر می‌خوریم که تا حدودی از آنها چنین استشمام می‌شود که گویی ارضای این غریزه کاری نکوهیده و مذمت شده است.

در یکی از آیات آمده است که:

«زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقتطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الأنعام و الحرث ذالک متاع الحیاة الدنیا و الله عنده حسن المثاب.» (10)

[دوستی خواسته‌هایی چون زنان و فرزندان و همیان‌هایی از طلا و نقره و اسبان گرانبها و چارپایان و مزارع در نظر مردم زیبا و دلفریب است در صورتی که این متاع زندگی دنیا است و در نزد خداوند، منزلگاه بازگشت نیکو خواهد بود].

تعبیر «زین للناس حب الشهوات» در این آیه تعبیر مدح آمیزی نیست و شاید بتوان گفت نکوهش خفیفی را نسبت به این افراد در بر دارد؛ ولی، با کمی دقت روشن می‌شود آنچه که در این آیه آمده هیچ تعارضی با آنچه، ما قبلاً گفتیم ندارد زیرا این آیه در مقام مقایسه شؤون زندگی دنیا و نعمتها و لذتها و جاذبه‌های آن با نعمتهای بی پایان اخروی است و بر عظمت و والایی آنها تأکید می‌کند و از این رو است که در آیه بعد می‌فرماید:

«قل ءانبئکم به خیر من ذالکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها و ازواج مطهرة و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد»
(11)

[بگو آیا می‌خواهید شما را از نعمتهای برتر و بالاتر از این نعمتها آگاه کنم برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند در نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر درختان آنها، نهرها جاری است و در آنها جاودان می‌مانند و همسرانی پاک و پاکیزه و خشنودی خدا را نیز دارند و خداوند نسبت به بندگان خود بصیر و بیناست].

بنا بر این، آیه فوق نمی‌خواهد بگوید که ارضای شهوت و تمتع و بهره‌مندی از همسران به طور مطلق، زشت و نامطلوب است، بلکه، از آن جهت که این میل مطلق، نامحدود و مرز ناشناس در انسان وجود دارد، می‌تواند دام شیطانی بزرگ و خطرناکی برای انسان باشد: انسان را به گناه بکشاند و آخرت را از یاد او ببرد. در آیه دیگری می‌فرماید:

«قل ان کان آبائکم و ابنائکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتربصوا حتی یأتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین.» (12)

[بگو اگر پدرانتان و فرزندان و برادران و همسران و فامیلهاتان و اموالی

که جمع آوری کرده‌اید و تجارتي که از کسادی آن بیمناکید و منزلها و مسکن‌هایی که بدان دلخوش هستید از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا در نزد شما محبوب‌ترند پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خداوند بدکاران را هدایت نمی‌کند].

در این آیه از کسانی یاد می‌کند که روابط عاطفی‌شان با همسران و فرزندان و پدران و افراد خانواده و فامیل و دلبستگی به متعلقات زندگی دنیا چنان مستحکم می‌گردد که مصالح مهم دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به فراموشی می‌سپرد تا آنجا که این دلبستگی‌ها بر محبت خدا غالب می‌شوند و ایشان را از انجام وظایف واجب باز می‌دارند و این همان تزاحمی است که گفتیم ملاک ارزش منفی خواهد بود. این درست است که عاطفه بین زن و شوهر امری طبیعی و نعمتی است که خدای متعال با تعبیر زیبای «و جعل بینکم مودة و رحمة» به آن اشاره دارد که در بخش مربوط به عواطف درباره آن بحث خواهیم کرد، مع الوصف، همین نعمت نیز حد و مرزی دارد که نباید از آن تجاوز کرد، تا آنجا که مصالح عمده و مهم دیگری را تحت الشعاع قرار دهد.

بالاترین رابطه عاطفی انسان باید متوجه خدا باشد و محبت خدا در دل انسان باید بر همه محبت‌ها و دلبستگی‌های دیگر چیره شود. کسانی که به مقام توحید رسیده‌اند، محبت خدا در دلشان آنچنان عمیق و نیرومند است که هر محبت دیگری نسبت به آن فرعی است و شعاعی از محبت خدا خواهد بود.

البته افراد خاصی هستند که خدا دل‌هایشان را برای خود خالص کرده است؛ ولی، افراد متوسط و مؤمنین متعارف، دست

کم، باید طوری باشند که محبت‌های دیگری که در دل دارند بر محبتی که به خدا می‌ورزند غالب و مسلط نشود.

سر انجام در آیه سومی می‌گوید:
«ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم.»⁽¹³⁾

[برخی از همسران و فرزندان شما (در حقیقت) دشمنان شما هستند پس از آنان بر حذر باشید].

این آیه نیز ناظر به آن همسران و فرزندان است که از ایمان کافی برخوردار نیستند و آن وقت که شما می‌خواهی به انجام وظایف خود بپردازید، در جهاد شرکت کنید، جانبازی کنید یا اموالشان را در راه خدا صرف کنید مزاحم شما می‌شوند، این همسران و فرزندان در چنین حالاتی و شرایطی است که حکم دشمن شما را دارند. زیرا که شما را از راه خیر باز می‌دارند. اینجا است که باید از آنان بر حذر باشید تا مبادا که دلبستگی شما به ایشان، شما را از انجام وظایف واجبتان باز دارد. یکی از بهترین مظاهر تعارض محبت‌ها همین جهاد است و در اینجا معلوم می‌شود که کدامیک از دلبستگی‌های انسان بیشتر است. جایی که جهاد واجبی در پیش است آیا دلبستگی به زن و فرزند، مانع از شرکت در آن می‌شود یا نه؟ اگر مانع شد، معلوم می‌شود که عاطفه او نسبت به همسر و فرزند و غیره و دلبستگی‌اش به آنها بیشتر است و بر خدا دوستی او غلبه دارد که این حالتی خطرناک خواهد بود و خداوند با جمله

«فتربصوا حتی یأتی الله بامرہ»

[پس منتظر حکم خدا باشید] که در آیه قبل آمده بود، ما را از این خطر که در کمینگاه ما است آگاه می‌کند.

بنا بر این، آیات نامبرده نیز که به ظاهر، متعارض با گفتار ما بود کمی دقت معلوم شد، دلالتی ندارند بر این که

اصل ازدواج یا ارضای غریزه جنسی یا همسر گرفتن نامطلوب است و ارزش منفی دارد. چرا که نکوهش این آیات به یک حالت عارضی مربوط می‌شود؛ یعنی حالتی که در آن این گونه عواطف، بر محبت خدا و رسول خدا چیره شود و انسان را از انجام وظایف لازم باز دارد، پس اگر این عوارض و این گونه حالات عرضی نمی‌بود هیچ ارزش منفی در ارتباط با مسأله ازدواج و ارضای غریزه جنسی به وجود نمی‌آمد.

توصیه‌های قرآن در غریزه جنسی

تعدادی از آیات با صراحت مردم را توصیه به ازدواج و نکاح می‌کند مثل این آیه که می‌گوید:

«فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع.» (14)

[پس نکاح کنید آنچه را از زنان که برای شما پاک و پاکیزه‌اند دو تا و سه تا و چهار تا].

و یا در آیه دیگر آمده است:

«وانكحوا الایمی منكم و الصالحین من عبادكم و امائكم ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علی‌ام. و لیستغف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنهم الله من فضله.» (15)

[و برای مردان و زنان بی همسر و خدمتکاران زن و مردتان (که در سن ازدواجند و صلاحیت دارند) همسر بگیرید و اگر فقیر و بی چیزند (نگران نباشید که) خداوند از فضل و کرم خود آنان را بی‌نیاز سازد و خداوند رحمتش وسیع و (نسبت به بندگان خود) داناست و آنان که وسیله نکاح بریشان فراهم نشود باید خودداری و عفت پیشه کنند تا آن که خداوند ایشان را از فضل و کرم خود بی‌نیاز سازد].

این گونه آیات و روایات فراوانی دلالت بر استحباب و مطلوب بودن ازدواج و همسرگیری می‌کنند. البته، باید توجه داشت

که این یک حکم کلی و عمومی است که بر اساس یک نیاز گسترده و کلی و با قطع نظر از عوارض خاصی که ممکن است در مواردی موجب استثنایی شوند تشریح شده است و منافات ندارد که در مواردی به تناسب شرایط خاصی که برای بعضی از افراد پیش می‌آید، انجام این کار واجب و در بعضی دیگر، حرام و ممنوع باشد.

تعداد دیگری از آیات قرآن، مؤمنین را به علل مختلف و بر اساس حکمت‌های خاص هر مورد، از ازدواج با بعضی از زن‌ها منع کرده است. مثل آیه:

«و لا تتکحوا ما نکح آبائکم من النساء.»

[و زنانی که در گذشته پدرانتان به همسری گرفته (و سپس مرده‌اند و یا آن‌ها را طلاق داده‌اند به همسری نگیرید].

و سپس به دنبالش حکم می‌کند که:

«انه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلا.»

[که این عمل، عملی زشت و قبیح و راه بسیار بدی است].

به دنبال همین آیه آمده است که:

«حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نسائکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین.» (16)

[بر شما حرام گردیده است ازدواج با مادرهایتان، و دخترهایتان، و خواهرهایتان و عمه‌هاتان و خاله‌هاتان و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و مادرانی (رضاعی) که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی و مادر زنهایتان و دختر زنهایتان که در کنار شما زندگی می‌کنند از آن زنانی که با ایشان مقاربت کرده‌اید و اگر نکرده‌اید بر شما باکی نیست (که با دختران آن‌ها ازدواج کنید) و همچنین همسر پسرانتان که از پشت شما و صلب شما هستند (در مقابل

پسر خوانده) و نیز بر شما حرام است که میان دو خواهر به همسری جمع کنید].
و به دنبال آیه فوق در آیه بعد، بعد از تحریم ازدواج با زنان شوهردار می‌فرماید:

اما در آیه دیگری با تعبیر:
«و احل لکم ما وراء ذلکم.» (17)

[و غیر از زنانی که گفتیم ازدواج با بقیه زن‌ها برای شما حلال و بی‌اشکال است].
اما در آیه دیگری با تعبیر:
«و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن.» (18)

[و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا آن که ایمان آورند].
از ازدواج با زنان مشرک، نهی فرموده است، که مخصص آیه قبلی به شمار می‌رود.
در آیه قبلی بعد از ذکر زنانی که می‌توان با آنها ازدواج کرد رعایت نکات قابل ملاحظه‌ای را توصیه کرده است:

و احل لکم ما وراء ذالکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة و لا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما.» (19)

[و غیر از زنانی که نام بردیم برای شما حلال و بی‌اشکال است که با صرف مال خود (و دادن مهریه) از طریق ازدواج و زناشویی و نه از طریق زنا و خلاف شرع، زنانی را طلب کنید پس هرگاه از آنان بهره‌مند شدید مهر آنان را بپردازید، البته، پس از تعیین مهر بر شما باکی نیست که دو طرف به شکلی تراضی کنید که خداوند دانا و حکیم است].

این آیه رخصت استمتاع و بهره‌مندی از زنان را می‌دهد، ولی، نه به صورت هرج و مرج و آزاد گذاردن غریزه جنسی لجام گسیخته در جامعه که هزاران فساد و جنایت و سقوط و تباهی را به دنبال بیاورد؛ بلکه، از راه درست ازدواج و تعهد متقابل

در چارچوب یک پیمان مقدس، خواه دایمی باشد یا موقت.

در آیه دیگری می‌خوانیم:

«اليوم احل لكم الطيبات ... و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم اذا اتيموهن اجورهن محصنين غير مسافحين و لا متخذى أخدان.» (20)

[امروز آنچه که پاک و پاکیزه است بر شما حلال شد ... و (نیز بر شما حلال شد) ازدواج با زنان پارسای مؤمن و مسلمان و زنان پارسای اهل کتاب به شرطی که مهر ایشان را بپردازید نه به صورت زنا یا رفیق‌گیری].

«خدن» اصطلاحاً به معنی دوستی است که به طور نامشروع از جنس مخالف گرفته شود و اشاره به رسمی است که در جاهلیت وجود داشته و امروز هم در جوامع غربی، شایع است. قرآن کریم به خصوص روی این موضوع تکیه می‌کند و همانطور که در آیات آمده چنین ارتباطی را زشت دانسته و با تعبیر «اتخاذ اخدان» یا [گرفتن دوستان] از آن یاد می‌کند.

همچنین آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که انسان را از زنا و فحشا منع می‌کند مثل:

«و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن.» (21)

[و نزدیک به فحشاء مشوید خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه مخفی و پوشیده].

و یا از اشاعه فحشا باز می‌دارد، یا آنان را که مرتکب فحشا و آلوده به آن شده‌اند ترغیب به توبه و بازگشت می‌کند و یا این که به نماز به عنوان باز دارنده از آن توصیه می‌کند که مجموعه بزرگی از آیات را تشکیل می‌دهد. (22)

و نیز آیات و روایاتی به رعایت پوشش و حفظ حجاب و دوری از برهنگی توصیه می‌کنند که همه اینها به نوعی به غریزه جنسی

ارتباط خواهند داشت و در واقع بیانگر حد و حدود اخلاقی آن خواهند بود.

خلاصه و جمع‌بندی

با دقت در آیات کریمه روشن می‌شود که همه ارزش‌های منفی مربوط به این غریزه در واقع، به یکی از سه جهتی که قبل از این توضیح داده‌ایم باز می‌گردد.

یا منشأ زشتی و ارزش منفی آن، رابطه با جنس موافق است که خلاف فطرت خواهد بود.

یا منشأ زشتی و ارزش منفی آن، فساد اجتماعی است و مصالح اجتماعی آن را نفی می‌کند، پس لازم است که با قوانین و قراردادهای اجتماعی، حد و حدود آن روشن، و اجرای آن‌ها تضمین شود.

و یا منشأ ارزش منفی آن تعارضی است که با کمالات روحی و معنوی دارد.

همه آنچه که در آیات قرآن یا روایات در ارتباط با این میل مذمت شده، بر می‌گردد به یکی از سه نوع محدودیت و حدودی که قبلاً از آن‌ها یاد کردیم و رعایت آن‌ها لازم و ضروری خواهد بود و با رعایت آن‌ها ارضای میل جنسی مذمتی ندارد بلکه مورد ترغیب نیز قرار گرفته است.

چرا که این یک نیاز فطری است و لازم است به گونه‌ای که منطبق با مصالح فردی و اجتماعی باشد تأمین گردد تا اغراض تکوینی الهی حاصل شود و نسل بشر بر روی زمین دوام یابد.

لذت جنسی در جهان دیگر

از آنجا که در عالم آخرت، زاد و ولد و تولید نسل در کار نیست، ممکن است چنین تصور شود که التذاذ جنسی از ویژگی‌های این جهان و فقط به منظور بقای نوع انسان بر روی زمین است و در جهان آخرت دیگر چنین میلی وجود نخواهد داشت؛ ولی آیات فراوانی در قرآن داریم که اگر نگوییم صراحت، دست کم می‌توانیم بگوییم ظهور دارند در این که چنین میلی در آنجا نیز وجود دارد.

البته، نظام زندگی انسان در دو جهان با هم تفاوت اساسی دارند و نمی‌توان گفت که آنچه که در دنیا هست دقیقاً به همان شکل در آخرت هم وجود دارد و آنچه که در آخرت هست عیناً همان چیزی است که در دنیا می‌بینیم. بلکه، صرفاً شباهت‌هایی بین این دو عالم هست و مفاهیم عامی قابل انطباق بر امور دو عالم هستند؛ ولی در دقایق و خصوصیات آن‌ها عین هم هستند.

به دیگر سخن، تعبیرتی که به کار می‌رود، به حسب مفاهیم عامش می‌تواند شامل مصداق دنیوی و مصداق اخروی باشد، چنانکه در مورد دو تعبیر کلی «خوردن» و «آشامیدن» هم شامل مصداق دنیوی و هم شامل مصداق اخروی می‌شود.

عمل خوردن و آشامیدن در دنیا هست و در آخرت هم هست، در بهشت هست در جهنم هم هست؛ ولی شاید خوردن و آشامیدن در آخرت عیناً همین اکل و شربی که ما در اینجا داریم نباشد و عوارض هضم و جذب و دفع را نداشته باشد. ولی در هر حال، مفهوم اکل و شرب بر آن دو صادق خواهد بود.

در مورد ازدواج و میل جنسی هم تعبیرتی در قرآن کریم داریم که مؤمنین را بشارت

می‌دهد به داشتن همسران پاک و پاکیزه «ازواج مطهرة» پس معلوم می‌شود که در آن عالم هم التذاذ از همسر وجود دارد. به گونه‌ای که تعابیر کلی و مفاهیم عام مربوط به این میل بر مصادیق آن جهان‌ش نیز تطبیق می‌کند.

تعبیرات قرآنی متناسب با این زمینه را تقریباً می‌توان بر سه دسته تقسیم کرد: در یک دسته از آیات تعبیرتی وجود دارد حاکی از این که مؤمنین در بهشت از همسران پاکیزه‌ای برخوردارند، اما معلوم نیست که آن همسران بهشتی آیا همین همسران دنیوی‌شان هستند و یا کسان دیگری هستند جز این‌ها. و آیا همسرانی هستند از همین قبیل یعنی انسان‌هایی هستند که در بهشت همسر مؤمنین می‌شوند و یا این که اصولاً همسران بهشتی از نوع دیگری هستند مانند این آیات:

«و لهم فيها ازواج مطهرة و هم فيها خالدون.» (23)

[و برای آنان (مؤمنین) در بهشت همسران پاکیزه‌ای است و آنان در آن (بهشت) جاودانند].

«لذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ازواج

مطهرة و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد.» (24)

[برای آنان که تقوا پیشه کنند نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر درختان آن‌ها نهرها جاری است که در آن جاودان می‌مانند و همسرانی پاکیزه و نیز خشنودی خداوند را دارند و خدا نسبت به بندگان خود بینا است (و به خوبی آنان را می‌شناسد)]. «لهم فيها ازواج مطهرة و ندخلهم ظلا ظلیلا.» (25)

[و برای آنان در بهشت همسرانی پاکیزه است و آنان را در سایه‌هایی خوب و مطلوب داخل کنیم].

در دسته دیگری از آیات تعبیرتی هست حاکی از این که مؤمنین در بهشت نیز با

همسرانی که در دنیا دارند، همراه و همسر خواهند بود. مثل آیه:

«جنات عدن یدخلونها و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب.» (26)

[باغ‌های اقامت و زندگی که در آن داخل شوند همراه هر کسی که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندان‌شان و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد شوند]. پس همسران مؤمنین هم اگر صالح باشند به همراه خود آن‌ها وارد بهشت می‌شوند و از نعمت‌های بهشت و مصاحبت با همسر خود بهره‌مند می‌گردند. و مثل آیه:

«هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائك متکئون.» (27)

[آنان و همسرانشان در سایه‌هایی در بهشت بر روی تخت‌ها تکیه می‌کنند]. و مثل آیه:

«ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون.» (28)

[با سرور و شادمانی به همراه همسرانتان داخل بهشت شوید]. بنا بر این، یکی از نویدهایی که قرآن در آیات فوق به مردان و زنان مؤمن می‌دهد این است که در بهشت هم با همسرانشان همراه و همسر خواهند بود.

در دسته سوم از آیات قرآن نیز تعبیرتی آمده حاکی از این که همسران اهل بهشت منحصر به این همسران دنیوی نیستند؛ بلکه، نوع دیگری از مخلوقات الهی نیز در بهشت هستند که به «حور عین» مشهورند. در این به اره نیز به تعداد بیشتری از آیات قرآن بر می‌خوریم مثل:

1 «و عندهم قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون.» (29)

2 «و عندهم قاصرات الطرف اتراب.» (30)

3 «و زوجناهم به حور عین.» (31)

4 «فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبله‌ام و لا جان ... کانهن الیاقوت و المرجان.» (32)

[در آن باغ‌ها (بهشت) زنان زیبای با حیایی هستند که دست هیچ کس قبل از آنان (مؤمنین) به ایشان نرسیده است].

5 «فیهن خیرات حسان ... حور مقصورات فی الخیام ... لم یطمئنهن انس قبلہام و لا جان.» (33)

[در آن باغ‌ها (بهشت) زنان زیبا و دارای حسن و جمال هست ... حوریه‌هایی که در سراپرده (خود) مقصور (و از چشم بیگانگان مستورند) ... که قبل از شوهران بهشتی خود دست هیچ کس از جن و انس به آنان نرسیده است].

6 «و حور عین کامل اللؤلؤ المکنون.» (34)

[حوریه‌هایی خوش چشم همانند گوهرهای محفوظ در صدف].

«و فرش مرفوعة انا انشاءناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا لأصحاب الیمین.» (35)

[و بسترهایی برافراشته، همانا (همسرانشان را) آفریدیم و آنان را بکر و شوهر دوست و همتای اصحاب یمین قرار دادیم].

8 «و کواعب اترابا.» (36) [و نازنینانی همطراز].

از مجموعه آیات مربوطه که ما در اینجا آن‌ها را در سه دسته تقسیم کردیم چنین استفاده می‌شود که اولاً در بهشت نیز لذت جنسی وجود دارد، و ثانیاً لذت مؤمنین در این زمینه هم از همسران مؤمنی است که در دنیا داشته‌اند و هم از حور العین و موجودات و مخلوقات که بدین منظور خداوند در کمال حسن و زیبایی برای ایشان می‌آفریند.

بنا بر این، می‌توان نتیجه گرفت که میل جنسی اختصاص به این عالم دنیا و نشأة مادی ندارد و مجموعاً می‌توان گفت: این میل یک میل ثابت انسانی و از ابعاد وجودی انسان است که در دنیا به لحاظ تأمین مصالح این جهانی و بقای نسل انسان در روی زمین از این میل استفاده می‌شود،

چنانکه میل و لذت از خوردن و آشامیدن نیز در دنیا به لحاظ حفظ وجود، بقا و سلامتی انسان مورد استفاده و بهره‌برداری انسان قرار می‌گیرد. دو میل نامبرده در جهان آخرت هم وجود دارد و منشأ التذاذ و بهره‌مندی انسان در بهشت می‌شوند ولی، مسلماً به لحاظ رشد جسمانی و یا تولید نسل نخواهد بود بلکه، اصل التذاذ از همسران و از تجلیات الهی در آنان مطلوب و مورد نظر خواهد بود.
پی‌نوشت‌ها

- 1 نساء./ 1
- 2 اعراف./ 189
- 3 روم./ 21
- 4 شعرا./ 166
- 5 اعراف/ 80 و. 81
- 6 «و لوطا اذ قال لقومه ا تأتون الفاحشة وانتم تبصرون انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون.»
- 7 مؤمنون/ 7 . 5
- 8 مؤمنون/ 6 و. 5
- 9 نساء./ 3
- 10 آل عمران./ 14
- 11 آل عمران./ 15
- 12 توبه./ 24
- 13 تغابن./ 14
- 14 نساء./ 3
- 15 نور/ 32 و. 33
- 16 نساء/ 23 و. 24
- 17 نساء./ 24
- 18 بقره./ 221
- 19 نساء./ 24
- 20 مائده./ 5
- 21 انعام./ 151
- 22 مثل آیات 19 نور؛ 135 آل عمران؛ 45 عنکبوت؛ 169 و 268 بقره؛ 28 و 80 اعراف؛ 24 یوسف؛ 90 نحل؛ 21 نور؛ 15 و 22 و 25 نساء؛ .. 32، 54 نمل؛ 28 عنکبوت؛ 30 احزاب؛ 1 طلاق؛ 33 اعراف؛ 37 شوری؛ 4 و 23 نور.

- 23 بقره / . 25
- 24 آل عمران / . 15
- 25 نساء / . 57
- 26 رعد / 23 و نیز مشابه به آن آیه 8 از سوره غافر
است که می‌گوید:
- «ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم و من صلح
من آبائهم و ازواجهم و ذرياتهم.»
- 27 يس / . 56
- 28 زخرف / . 70
- 29 صافات / 48 و . 49
- 30 ص / . 52
- 31 دخان / 54 و طور / . 20
- 32 الرحمن / 56 . 58
- 33 الرحمن / 70 تا . 74
- 34 واقعه / . 22
- 35 واقعه / 34 . 38
- 36 نبأ / . 33

چهل حدیث ازدواج

اشاره

منبع: فرهنگ و تمدن، آداب، رسوم و آئین‌ها، ازدواج، ازدواج در قرآن و روایت محمد رحیم بیگ محمدی

پیشگفتار

هر پسر و دختری که پا به دوران جوانی می‌گذارد، بزرگترین آرزویش ازدواج و ایجاد کانون گرم و پر مهر خانواده است، تا یار و مونس و محرم راز پیدا کند و از نعمت زندگی مشترک زناشویی، استقلال و آزادی بیشتری بهره‌مند گردد. پسران و دختران جوان سعادت خود را در سایه زندگی مشترک جستجو می‌کنند. چنین میلی به طور طبیعی و فطری در انسان‌ها وجود دارد و نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. آری بزرگترین پناهگاه مطمئن برای جوانان، کانون گرم خانوادگی است که می‌توانند اضطراب‌های درونی خود را در آن به اطمینان، استقامت و آرامش تبدیل کنند و غم‌ها و نگرانی‌های خود را از یاد ببرند. امر ازدواج و تحقق آن در جامعه باید برای همه کس آسان باشد. چرا که این امر یک ضرورت حیاتی است، مانند آب و نان که در هر جامعه‌ای از همه کالاها ضروری‌تر و مهم‌تر است.

ولی متأسفانه در جامعه امروزی ما روز بروز بر تشریفات، سنگینی مهریه‌ها، اسراف‌ها و تجمل‌گرایی‌ها افزوده می‌شود! که تحمل پی‌آمده‌ای آن برای عموم افراد جامعه دشوار و چه بسا برای بعضی غیر ممکن می‌باشد، و پدر و مادران هم هیچ توجهی به

این امر مهم نمی‌کنند. بلکه بعضی از پدران و مادران با رقابت‌های غلط، فرزندان خود به ویژه دختران جوان خود را به سوی بدبختی سوق می‌دهند. دختری که هنوز در سنین نوجوانی به سر می‌برد و در اول راه است، مادران با توقعات زیاد، آن هم نا معقول و غیر ممکن، باعث تباه شدن دو انسانی که به هم پناه می‌آورند، می‌شوند. مادران بجای اینکه دختران خود را به سازگاری، ساده زیستی و ارزش‌های انسانی راهنمایی کنند، تشریفات و زرق و برق ظاهری را در چشم فرزند جوان خود بزرگ جلوه می‌دهند.

جای بسی تأسف است که پرده‌های ضخیم غفلت و نادانی چشم و گوش و دل برخی افراد ظاهر بین را چنان بسته است که همه ارزش‌ها و سعادت و عاقبت و عافیت و راحتی فرزندان خود را در سایه پول، تجمل و ژست و خوش تیپ بودن و حسن قیافه می‌جویند! شگفتا که اینان راه شقاوت می‌پویند! .

ما بهترین راه و روش زندگی را در کلام و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاکش می‌یابیم و احکام اسلام را روشن‌ترین آینه زندگی سعادت‌مند می‌بینیم پس بهتر آن است که به آیین اسلام روی آوریم و سیره رهبران آسمانی آن را سرمشق زندگی خود سازیم تا شاید از فتنه‌های روزگار در امان باشیم.

فتنه می‌خیزد از این طاق مقرنس، برخیز تا به میخانه پناه از همه آفات بریم!

«حافظ» دفتری که در پیش روی شما عزیزان قرار دارد حاوی چهل حدیث نورانی و راهگشا از پیشوایان معصوم علیهم السلام است. مترجم بنابر وظیفه خود، این مجموعه را گزینش، تنظیم و ترجمه کرده و تحت عنوان چهل حدیث «ازدواج» به همه جوانانی که در اول راه زندگی‌اند، تقدیم می‌نماید.

خوانندگان گرامی در این دفتر کوچک، اهمیت، آداب و آثار ازدواج در اسلام را در آینه کلام روشن راهبران الهی راه زندگی مشاهده می‌کنند. و پیداست که هیچ سخنی والاتر از کلام این بزرگان نیست. و ما هر راه دیگری را که نشان دهیم به روشنی راه آن پیام‌آوران سعادت ابدی بشر نخواهد بود. و مردم ما به خوبی این حقیقت را می‌دانند و به حرف هیچ حکیم و دانایی به اندازه سخن پیشوایان معصوم خود، دل نبسته‌اند و نخواهند بست و ایمان دارند که:

«کلامکم نور و امرکم رشد ...» . (1)

و السلام علی من اتبع الهدی 20 جمادی الثانی 1416-74/8/23 (روز ولادت حضرت فاطمه زهرا «علیهما السلام») قم-محمد رحیم بیگ محمدی اندریان‌قال الله تعالی: و انکحوا الابی‌امی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علی‌ام.

پروردگار متعال می‌فرماید:

مردان بی زن و زنان بی شوهر، بردگان و کنیزان صالح را تزویج کنید. چنانچه آنان فقیر باشند، خداوند از فضل خود غنی و بی نیازشان می‌سازد. که خداوند رحمتش وسیع و به احوال بندگان خود آگاه است.

«سوره نور، آیه 32»

فصل اول فضیلت ازدواج

1. تاثیر ازدواج
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:
إذا تزوج الرجل احرز نصف دينه.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود:
کسی که ازدواج کند، نصف دینش را حفظ
کرده است.
مستدرک الوسائل، ج 14، ص 154.
2. ازدواج در هنگام تنگدستی
قال الامام الصادق عليه السلام:
من ترك التزويج مخافة الفقر فقد اساء الظن بالله- عز وجل-، ان الله- عز و
جل - يقول: «ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله.» (2)
امام صادق علیه السلام فرمود:
هر کس از ترس فقر ازدواج نکند نسبت به
لطف خداوند بدگمان شده است. چرا که
خداوند می‌فرماید: اگر آنان فقیر باشند
خداوند از فضل و کرم خود بی نیازشان
می‌کند.
من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 251
3. ازدواج رحمت است
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم:
يفتح ابواب السماء بالرحمة في اربع مواضع: عند نزول المطر، و عند نظر
الولد في وجه الوالدین، و عند فتح باب الكعبة، و عند النكاح.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود:
درهای رحمت آسمانی در چهار وقت گشوده
می‌شود:
1- موقع بارش باران.
2- زمانی که فرزند به چهره پدر و مادرش
می‌نگرد.
3- هنگام گشوده شدن در کعبه.
4- هنگام برپایی مراسم عقد و عروسی.
بحار الانوار، ج 103، ص 221

4. آفات بی همسری
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:
أكثر أهل النار العزاب.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود:
بیشترین اهل جهنم انسان‌های بی همسر
هستند.

من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 251
فصل دوم وظیفه توانگران

5. تلاش در ازدواج بی همسران
عن الصادق عليه السلام قال:

من زوج اعزبا كان ممن ينظر الله- عز و جل- اليه يوم القيامة.
امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که مجردی را تزویج کند و امکان
ازدواج او را فراهم نماید از کسانی است
که در قیامت خداوند به آنان نظر لطف
می‌کند.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 45

6. در سایه عرش

قال موسى بن جعفر عليه السلام:

ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله: رجل زوج
أخاه المسلم أو أخدمه أو كتم له سرا.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

سه دسته در روز قیامت، روزی که سایه و
پناهی جزء سایه خداوند نیست، در سایه و
پناه خدا هستند:

1- مردی که زمینه ازدواج برادر مسلمانش
را آماده نماید.
2- مردی که (به برادر مسلمانش خدمت
کند.)

3- کسی که سر برادر مسلمانش را بپوشاند.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 46

7. منظور نظر حق

قال الامام الصادق عليه السلام:
أربعة ينظر الله اليهم يوم القيامة:

- من اقال نادما او اغاث لهفان او اعتق نسمة او زوج عزبا.
 امام صادق عليه السلام فرمود:
 چهار کس در قیامت مورد نظر
 پروردگارند:
- 1- آنکه چون طرف معامله پشیمان شود،
 معامله را برگرداند.
 - 2- کسی که غم از دلی برگیرد.
 - 3- کسی که برده‌ای را آزاد کند.
 - 4- کسی که بی همسران را به ازدواج
 درآورد.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 46
 8. بهترین وساطت

قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام:
 افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنین فی نکاح یجمع الله بینهما.
 حضرت علی علیه السلام فرمود:
 از بهترین شفاعت‌ها، شفاعت بین دو نفر
 در امر ازدواج است تا اینکه خداوند آنان
 را مجذوب یکدیگر گرداند.
 تهذیب، ج 7، ص 405، وسائل الشیعه، ج
 20، ص 45

فصل سوم دیدار قبل از ازدواج

9. ازدواج با دینداران
 عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:
 من تزوج امرأة لمالها وکله الله الیه، و من تزوجها لجمالها رای فیها ما
 یکره، و من تزوجها لدینها جمع الله له ذلك.
 از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 نقل شده است:
 هر که با زنی به خاطر مالش ازدواج
 کند، خداوند او را به مال وی واگذار
 می‌کند، و هر که با او به خاطر جمال و
 زیبائی‌اش ازدواج نماید، در او چیزی را
 که خوشایند او نیست، خواهد دید، و هر که
 با وی به خاطر دینش ازدواج کند، خداوند
 تمامی این مزایا را برای او جمع می‌کند.

وسائل الشیعه، ج 14، ص 31

10. دیدار قبل از وصلت

عن الصادق علیه السلام قال:

لا باس به ان ينظر الرجل الى المرأة اذا اراد ان يتزوجها. ينظر الى خلفها و الى وجهها.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مانعی ندارد که مرد قامت و صورت زنی را که قصد ازدواج با او دارد، ببیند.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 88

11. دیدار عروس و داماد قبل از ازدواج

عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل يريد ان يتزوج المرأة، اينظر الىها؟ قال: نعم انما يشتريها باغلى الثمن.

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم:

مردی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند آیا حق دارد او را ببیند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، چون در برابر آن بهای سنگینی می‌پردازد.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 88

12. سؤال از اوصاف

قال على عليه السلام:

اذا اراد احدكم ان يتزوج فليسال عن شعرها كما يسال عن وجهها فان الشعر احد الجمالين.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

هر وقتی یکی از شما، بخواهد، ازدواج کند، از اوصاف موی سر زن نیز سؤال کند همچنانکه از چگونگی رخسار او می‌پرسد. چون که موی زن یکی از دو زیبایی (مو و صورت) اوست.

من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 254

فصل چهارم عروس و داماد شایسته

13. خواستگار مذهبی و خوش اخلاق

قال الامام الرضا عليه السلام:

اذا خطب اليك رجل رضى ات دينه و خلقه فزوجه و لا يمنعك فقره و ...

امام رضا عليه السلام فرمود:

هنگامی که مردی از شما خواستگاری کرد که از دین و اخلاق او راضی بودید به ازدواج با او رضایت دهید. و مبادا فقر او تو را از این رضایت باز دارد و ...

میزان الحکمة، ج 4، ص 280

14. داماد همشان

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم:

اذا جائك الاكفاء فانكوهن و لا تربصوا بهن الحدثن.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

وقتی که اشخاص همشان به خواستگاری دختران شما آمدند، به آنها دختر دهید و در کار آنها منتظر حوادث نباشید.

نهج الفصاحه، ص 37، ج 193

15. عروس شایسته

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم:

ما استفاد امرء فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر اليها، تطيعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها في نفسها و ماله.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

پس از اسلام، هیچ نعمتی برای مرد بهتر از زن مسلمانی نیست که هر گاه به او بنگرد، مسرورش کند و هر گاه به او فرمان دهد، اطاعتش نماید و در غیاب او حافظ ناموس و مالش باشد.

من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 255

فصل پنجم انتخاب سرنوشت

16. دقت در انتخاب

قال الامام الصادق عليه السلام:

انما المرأة قلادة فانظر ما تتقلد.

امام صادق عليه السلام فرمود:

زن همانا گردنبندی است، نیک بنگر که چه گردنبندی را به گردنت آویزان می‌کنی.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 33

17. وصلت نکردن با خانواده ناشایست

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:

ایاکم و خضراء الدمن، قیل: یا رسول الله و ما خضراء الدمن؟ قال: المرأة الحسنة فی منبت السوء.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

به پرهیزید از سبزه‌هایی که در مزبله می‌روید. عرض شد: یا رسول الله! سبزه‌هایی که در مزبله می‌روید چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زن زیبایی که در خانواده پست و ناشایست به وجود آمده باشد.

من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 256، مکارم الاخلاق، ص 205

18. ازدواج با دوشیزگان

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

تزوجوا الایکار فانهن اعذب افواها و ارتق ارحاما و اسرع تعلما و اثبت للمودة.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

با دختران باکره ازدواج کنید زیرا که دهان آنان شیرین و رحمشان مناسبتر است و زود چیزی را یاد می‌گیرند و محبتشان پایدارتر است.

بحار الانوار، ج 103، ص 237

19. رضایت داماد

سئل عن الصادق عليه السلام:

انی ارید ان اتزوج امرأة و ان ابوی اراد غیرها. قال: تزوج التي هويت ودع التي هوی ابواک.

کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

من می‌خواهم با زنی ازدواج کنم ولی پدر و مادرم مایلند با دیگری ازدواج کنم. امام علیه السلام فرمود: با زنی که خودت مایل هستی ازدواج کن، و زنی را که پدر و مادرت [بدون رضایت تو] انتخاب کرده‌اند، رها کن.

تهذیب، الاحکام، ج 7، ص 392
فصل ششم آداب خواستگاری

20. سهولت خواستگاری

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم:

ان من یمن المرأة تیسیر خطبتها.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

از نشانه‌های برکت زن آن است که خواستگارش بی تکلف و آسان انجام گیرد.

کنز العمال، ج 16، ص 322، ح 44721

21. آداب خواستگاری

قال النبی صلى الله عليه و آله و سلم:

لا یخطب احدکم علی خطبة اخیه.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هیچ یک از شما زنی را که دیگری خواستگاری می‌کند، خواستگاری نکند. [تا اینکه با او ازدواج کند و یا اینکه منصرف شود. اگر منصرف شد خواستگارش بلامانع است.] صحیح مسلم، ج 2، ص 1034، ح

56

22. خواستگار شرابخوار

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:
شارب الخمر لا يزوج اذا خطب.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود:
شرابخوار اگر تقاضای ازدواج کرد قبول
نکنید.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 79
فصل هفتم آداب عروسی

23. مراسم عروسی در شب
قال الامام الرضا عليه السلام:

من سنته [رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم] التزويج بالليل، لان الله تعالى
جعل الليل سكنا و النساء انما هن سکن.

امام رضا علیه السلام فرمود:
مراسم عروسی در شب، سنت پیامبر اسلام
صلی الله علیه و آله و سلم است، چرا که
خداوند شب را مایه آرامش قرار داده و زن
هم آرامش خاطر است.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 91
24. سور عروسی

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم:

لا وليمة الا في خمس: عرس او خرس او عذار او وکار او رکاز.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود:

سور و ولیمه در پنج مورد است:
1- عروسی 2- تولد اولاد 3- ختنه کردن
نوزاد 4- خریدن خانه 5- بازگشت از سفر
مکه.

من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 263

25. ولیمه در عروسی

قال الامام الصادق عليه السلام:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين تزوج ميمونة بنت الحارث
اولم علىها و اطعم الناس الحيس.

امام صادق علیه السلام فرمود:
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در
هنگام تزویج «میمونه» دختر «حارث» ولیمه

داد و با غذای معجون خرما از حاضرین پذیرایی فرمود.

فروع کافی، ج 5، ص 368.

26. طعام دادن در عروسی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

ان من سنن المرسلين الاطعام عند التزويج.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

سور دادن و اطعام در ازدواج، از سنت پیامبران است.

فروع کافی، ج 5، ص 367

فصل هشتم مهریه و جهیزیه

27. برترین زنان امت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

افضل نساء امتي اصبحهن وجهان و اقلهن مهرا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بهترین زنان امت من زنانی هستند که خوشروتر و مهریه ایشان کمتر باشد.

من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 252

28. کمی مهریه برکت زن

قال الامام الصادق عليه السلام:

ان من بركة المرأة قلة مهرها.

امام صادق علیه السلام فرمود:

از برکات زن کمی مهریه اوست.

من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 254

29. سنگینی مهریه

قال امير المؤمنين علي عليه السلام:

لا تغالوا بمهور النساء فتكون عداوة.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

مهریه زن‌ها را سنگین نگیرید که موجب کدورت و دشمنی گردد.

وسائل الشیعه، ج 15، ص 11

30. جهیزیه بی منت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

لو ان جميع ما فى الارض من ذهب و فضة حملته المرأة الى بيت زوجها ثم ضربت على راس زوجها يوما من الايام، تقول: منانت؟ انما المال مالى، حبط عملها و لو كانت من اعبد الناس الا ان تتوب و ترجع و تعتذر الى زوجها.

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود:

اگر تمام چیزهایی که در روی زمین از طلا و نقره وجود دارد و زن آنها را به خانه شوهرش بیاورد. آنگاه یک روز از روزها بر سر شوهرش منت بگذارد و بگوید تو کیستی؟ این اموال مال من است. در این صورت اجر و عمل زن از بین می‌رود اگر چه از عابدترین مردم باشد. مگر اینکه توبه کند و برگردد و از شوهرش عذرخواهی کند.

مکارم الاخلاق، باب 8، ص 202

31. مهریه چیست؟

عن ابی جعفر علیه السلام قال:

الصداق ما تراضيا عليه من قليل او كثير فهذا الصداق.

امام باقر علیه السلام فرمود:

مهریه همان چیزی است که طرفین بر آن توافق می‌کنند، کم باشد یا زیاد.

فروع کافی، ج 5، ص 378

32. ندادن مهریه

عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

من امهر مهورا ثم لا ينوى قضاءه كان بمنزلة السارق.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که مهریه‌ای (برای زن قرار دهد) و قصدش این باشد که به او ندهد او همانند دزد است.

فروع کافی، ج 5، ص 383.

فصل نهم از خانه پدر تا خانه شوهر

33. خانه دوست داشتنی

قال الامام الصادق عليه السلام:

ان الله يحب البيت الذي هو العرس.

امام صادق عليه السلام فرمود:

خداوند خانه‌ای را که در آن عروسی انجام گرفته، دوست می‌دارد.

وسائل الشیعه، ج 22، ص 7

34. بیداری در شب عروسی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

لا سهر الا في ثلاث: متهدد بالقرآن، او في طلب العلم، او عروس تهدي الى زوجها.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شب بیداری روا نیست، مگر در سه مورد:

1- تلاوت قرآن.

2- تحصیل علم.

3- بردن عروس به خانه داماد.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 92

35. بدرقه عروس

امر النبي صلى الله عليه وآله و سلم بنات عبدالمطلب و نساء المهاجرین و الانصار: ان يمضین فی صحبة فاطمة علیها السلام و ان یفرحن و یرجزن و یکبرن و یحمدن و لا یقلن ما لا یرضی الله.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود، دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار در شب عروسی حضرت فاطمه علیها السلام به همراه او بروند و شادی کنند، شعر و سرود بخوانند، تکبیر و حمد بگویند. و از گفتن حرف‌هایی که خدا بدان راضی نیست، به پرهیزند.

مستدرک الوسائل، ج 14، ص 198

36. زفاف و مهمانی

عن الصادق عليه السلام قال:

زفوا عرائسکم لیلا و اطعموا ضحی.

امام صادق علیه السلام فرمود:
مراسم عروسی را در شب و مهمانی را در
روز انجام دهید.

من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 262

37. دعای شب زفاف

قال الصادق علیه السلام:

إذا دخلت علیک اهلك فخذ بناصيتها و استقبل بها القبلة و قل: اللهم ... فان
قضیت لی منها ولدا فاجعله مبارکا سويا.

امام صادق علیه السلام فرمود:

چون همسرت به خانه تو آمد، دست بر
پیشانی‌اش بگذار، و رو به قبله‌اش برگردان
و [دعا کن و] بگو: خداوندا! ... اگر از
این همسرم، فرزندی برای من تقدیر نمایی،
فرزند مبارک و سالم عنایت فرمی.

من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 263

38. هفته عروسی

سئل عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یتزوج البکر، قال:

یقیم عندها سبعة ایام.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد در
مورد مردی که با دختر باکره‌ای ازدواج
می‌کند، امام علیه السلام فرمود:
شوهر یک هفته در پیش او باشد.

وسائل الشیعه، ج 21، ص 339

فصل دهم زن و شوهر خوشبخت

39. آب دادن زن به شوهر

قال الامام کاظم علیه السلام:

ما من امرأة تسقى زوجها شربة من ماء الا كان خيرا لها من عبادة سنة.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

هر زنی که به شوهرش قدری آب آشامیدنی
بدهد، پاداش آن از عبادت یک ساله بالاتر
است.

وسائل الشیعه، ج 20، ص 172

40. محبت به زن

قال الامام الصادق علیه السلام:

العبد كلما ازداد للنساء حبا ازداد في الايمان فضلا.
امام صادق عليه السلام فرمود:
هر چه محبت مرد بر زن بیشتر گردد، بر
فضیلت ایمانش افزوده می‌شود.
من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 251
پی‌نوشت‌ها

- (1) زیارت جامعه کبیره.
- (2) سوره نور، آیه 32.

ازدواج‌های ممنوع

اشاره

ترجمه المیزان ج 4 صفحه 414:
علامه طباطبایی
ترجمه آیات 82-32 نساء

ازدواج با افراد زیر بر شما حرام شده است، مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرانی که شما را شیر داده‌اند، و خواهری که با او شیر مادرش را مکیده‌ای، و مادر زنان شما، و دختر زنان شما، که با مادرش ازدواج کرده‌اید، و عمل زناشویی هم انجام داده‌اید، و اما اگر این عمل را انجام نداده‌اید می‌توانید مادر را طلاق گفته با ربیبه خود ازدواج کنید، و نیز عروس‌هایتان، یعنی همسر پسرانتان، البته پسرانی که از نسل خود شما باشند، و نیز اینکه بین دو خواهر جمع کنید، مگر دو خواهرانی که در دوره جاهلیت گرفته‌اید، که خدا آمرزنده رحیم است (23).

و زنان شوهر دار مگر کنیزانی از شما که شوهر دارند، - که می‌توانید آنان را

بعد از استبرا به خود اختصاص دهید، - پس حکمی را که خدا بر شما کرده ملازم باشید، و اما غیر از آنچه بر شمردیم، بر شما حلال شده‌اند، تا به اموالی که دارید زنان پاک و عفیف بگیرید، نه زناکار، و اگر زنی را متعه کردید - یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت (به او) بدهید، - واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادت‌تر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است (24).

و کسی که از شما توانائی مالی برای ازدواج زنان آزاد و عفیف و مؤمن ندارد - نمی‌تواند از عهده پرداخت مهریه و نفقه بر آید، - می‌تواند با کنیزان به ظاهر مؤمنه‌ای که سایر مؤمنین دارند ازدواج کند، و خدا به ایمان واقعی شما داناست، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید، که مؤمنین همه از همنند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست، پس با کنیزان عفیف و نه زناکار و رفیق‌گیر البته با اجازه مولایشان ازدواج کنید، و کابین آنان را به طور پسندیده بپردازید، و کنیزان بعد از آن که شوهردار شدند اگر مرتکب زنا شدند عقوبتشان نصف عقوبت زنان آزاده است، این سفارش مخصوص کسانی از شما است که ترس آن دارند اگر با کنیز ازدواج نکنند به زناکاری مبتلا شوند، و اما اگر می‌توانید صبر کنید و دامن خود به زنا آلوده نسازید، برای شما بهتر است، - چون مستلزم نوعی جهاد با نفس است، - و خدا آمرزگاری رحیم است (25).

خدا می‌خواهد روش‌های کسانی که پیش از شما بودند برای شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شما را ببخشد. و خدا دانائی فرزانه است (26).

خدا می‌خواهد با بیان حقیقت و تشریح احکام به سوی شما برگردد، و پیروان شهوات می‌خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید (27).
خدا می‌خواهد با تجویز سه نوع نکاحی که گذشت بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است (28).

بیان آیات

بیان آیات مربوط به ازدواج‌های ممنوع و

...

آیات محکمه‌ای است که محرمات در باب ازدواج و آنچه را که در این باب حلال است بر می‌شمارد.

آیه قبل از این که حرمت ازدواج با زن پدر را بیان می‌کرد، هر چند به حسب مضمون جزء این آیات بود، الا اینکه چون از ظاهر سیاقش بر می‌آید که تتمه آیات سابق است، لذا ما آن را جزء آن دسته آیات مورد بحث قرار دادیم، علاوه بر اینکه از نظر معنا نیز ملحق به آن آیات بود.

و به هر حال آیات مورد بحث همانطور که گفتیم در مقام بیان تمامی اقسام ازدواج‌های حرام است، و در حرام بودن آنها هیچ تخصیصی و یا تقیدی نیآورده، ظاهر جمله: "و احل لکم ما وراء ذلکم" (جز اینها که بر شمردیم همه بریتان حلال است)، که بعد از شمردن محرمات آمده، نیز همین است، که محرمات نامبرده بدون هیچ قیدی حرامند، و در هیچ حالی حلال نمی‌شوند.

و به همین جهت است که می‌بینیم اهل علم هم در استدلال به آیه نامبرده بر حرمت ازدواج با دختری که پسر زاده و یا دختر زاده انسان است، و نیز حرمت ازدواج با

مادر پدر و یا مادر مادر، و نیز در استدلال به آیه: "و لا تتکحوا ما نکح آبؤکم ... " (1) بر حرمت ازدواج با همسر جد، هیچ اختلافی نکرده اند معلوم می‌شود حرمت زنان نامبرده در آیه هیچ قید و شرطی ندارد، و با همین اطلاق است که نظر قرآن کریم در مورد تشخیص پسران و دختران استفاده می‌شود، و معلوم می‌شود از نظر تشریح پسران انسان و دخترانش چه کسانی هستند؟ که انشاء الله بیانش خواهد آمد.

"حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت" این چند زنی که در این آیه اصنافشان ذکر شده است زنانی هستند که بر حسب نسب ازدواج با آنها، حرام است، و این محرمات نسبی هفت صنفند: 1 - مادران. 2 - دختران.

3 - خواهران 4 - عمه‌ها 5 - خاله‌ها 6 - دختران برادر 7 - دختران خواهر. اما صنف اول: یعنی مادران عبارتند از زنانی که ولادت انسان به آنان منتهی می‌شود، و نسب آدمی از راه ولادت به آنان متصل می‌گردد، حال چه این که آن زن آدمی را بدون واسطه زائیده باشد، و یا با واسطه، مانند مادر پدر، که اول پدر را به دنیا آورد، و سپس ما از آن پدر متولد شدیم و یا مادر مادر، که اول مادر، ما را به دنیا آورد سپس مادر ما، ما را به دنیا آورد و یا با چند واسطه مانند مادرانی که جد، از آنان متولد شده‌اند. و اما صنف دوم: یعنی دختران، عبارتند از هر دختری که تولد خودش و یا پدر و مادرش و یا تولد جد و جده‌اش از ما باشد. و اما صنف سوم: یعنی خواهران عبارتند از دختران و زنانی که نسبتشان از جهت ولادت متصل به ما باشد، به این معنا که تولدشان از پدر و مادر ما باشد، و یا

تنها از پدر ما باشد، هر چند مادرش مادر ما نباشد، و یا تولدش از مادر ما باشد، هر چند که پدرش، پدر ما نباشد.

و اما صنف چهارم: یعنی عمه، عبارت است از خواهر پدر، و خواهر جد، چه اینکه این خواهر و برادری آن دو از پدر و مادر هر دو باشد، و چه اینکه تنها از پدر باشد، و چه اینکه تنها از مادر، خواهر و برادر باشند.

و اما صنف پنجم: یعنی خاله، عبارت است از زنی که با مادر ما و یا با جده ما از یک پدر و مادر متولد شده باشند، و یا تنها از یک پدر و یا تنها از یک مادر به دنیا آمده باشند.

و همچنین صنف ششم و هفتم:، یعنی دختر برادر و دختر خواهر، که آن دو نیز منحصر در برادر و خواهر پدر و مادری نیستند، بلکه دختر برادر و دختر خواهری که تنها از پدر، و یا تنها از مادر ما باشند برادر زاده و خواهر زاده‌اند.

و منظور از اینکه فرمود: حرام شده است بر شما مادران و دختران و ... این است که ازدواج شما با آنها حرام شده، چون به طور کلی وقتی این گونه تعبیرها را در قرآن می‌بینم، مناسبت حکم با موضوعش معلوم می‌سازد که موضوع حکم چیست، در آیه مورد بحث می‌دانیم که موضوع حرمت خوردن مادر و دختر و ... نیست، چون کسی چنین کاری را نمی‌کرده، تا اسلام آن را حرام کند، همچنان که در آیه: **"حرمت علیکم المیتة و الدم ..."** (2) با این که موضوع حرمت را نام نبرده از مناسبت حکم با موضوع می‌فهمیم موضوع حرمت خوردن میته و خون است، و در آیه شریفه **"فانها محرمة علیهم"** (3)، که از همین راه می‌فهمیم منظور سکونت

گزیدن در آن زمین است، و این نوع تعبیرها را مجاز عقلی می‌نامند، و در محاورات شایع است.

و لیکن این معنا با جمله: **"الا ما ملکت ایمانکم"** نمی‌سازد برای اینکه می‌دانیم این استثنا، استثنای از عمل هم خوابگی است، نه از علقه زوجیت و ازدواج، که بیانش به زودی می‌آید، و همچنین با جمله: **"ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین"** به بیانی که آن نیز به زودی می‌آید.

پس حق این است که موضوع حکم حرمت که در آیه ذکر نشده، و در تقدیر گرفته شده است علقه نکاح نیست، بلکه کلمه (وطی) و یا کلماتی دیگر که مفید معنای آن است، می‌باشد، و اگر قرآن به نام آن تصریح نکرد به منظور رعایت ادب در گفتار بوده، چون عادت قرآن همین است که عفت کلام را رعایت کند.

و اگر در آیه مورد بحث خطاب را متوجه خصوص مردان نموده، فرموده بر شما مردان حرام شده است مادران و دخترانتان و ... با اینکه ممکن بود همین خطاب را متوجه زنان نموده، بفرماید: **بر شما زنان حرام است** که به فرزندان و پدرانتان شوهر کنید، و یا به طور کلی و بدون خطاب بفرماید بین زن و فرزندش و پدرش نکاح نیست، برای این بوده که (به آن بیانی که در تفسیر آیه شریفه: **"الرجال قوامون علی النساء"** (4) گذشت) خواستگاری و اقدام به ازدواج و تولید نسل بر حسب طبع، کار مردان است، و تنها مردان هستند (و نه هر حیوانی است) که به طلب جفت می‌روند، (و تاکنون دیده نشده که ماده از حیوانی به طلب نر برود، و یا زنی برای انتخاب شوهر این خانه و آن خانه را بکوبد).

و اما اینکه خطاب را در آیه متوجه جمع کرده و فرموده: (علیکم - بر شما) و نیز حرمت را متعلق به جمع از هر هفت طایفه کرده، و فرموده: (مادرانتان و دخترانتان ...) برای این بوده که کلام استغراق در توزیع را برساند، ساده‌تر بگویم شامل همه مردها و عموم مادران و دختران و ... بشود، و این معنا را برساند که بر هر فرد از مردان شما حرام شده ازدواج با مادرش و دخترش ...، چون تحریم عموم افراد هفت طایفه بر عموم مردان معنا ندارد، و همچنین تحریم تمامی افراد هفت طایفه از یک نفرها بر همه یک نفرها سخنی بی‌معنا است، چون اگر فرضاً مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر من بر تمامی یک نفرهای مسلمانان حرام باشد، معنایش این است که پس در اسلام اصلاً ازدواج حرام است، چون هر مسلمانی هر زنی را که بگیرد یا مادر کسی است یا دختر کسی و یا خواهر کسی، و بنا بر این برگشت معنای آیه (همانطور که گفتیم) به این است که بر هر فرد از مردان مسلمان حرام است که با مادر و دختر و خواهر و ... خودش ازدواج کند.

"و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نساءکم"
از اینجا شروع شده است به شمردن محرمات سببی، (یعنی زنانی که با خواستگارشان اشتراک در خون ندارند، بلکه به خاطر وصلت و پیوند خویشاوندی با آنان مرتبط شده‌اند)، و این محرمات نیز هفت طایفه‌اند که شش طایفه آنها در این آیه ذکر شده، و هفتمی آنها در آیه: "و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء ... " آمده است.

و این آیه با سیاقی که دارد دلالت می‌کند بر اینکه شارع اسلام حکم مادری و فرزندی را بین یک دختر و زنی که او را شیر داده برقرار کرده است، یعنی زن

شیرده را مادر آن دختر و دختر را فرزند آن زن دانسته، و همچنین حکم برادری را بین یک پسر و خواهر شیرش برقرار ساخته، چون این مادر فرزندی و این برادر خواهری را امری مسلم گرفته است، پس مساله رضاع و شیر دادن و شیر نوشیدن به حسب تشریح، روابط نسبی را ایجاد می‌کند، و این معنا به بیانی که به زودی می‌آید از مختصات شریعت اسلامی است.

از رسول خدا (ص) هم در روایاتی که از دو طریق شیعه و سنی نقل شده آمده، که فرموده: خدای تعالی از روابط شیر خوردن همان را حرام کرده که از روابط نسبی حرام کرده است، (مثلا اگر از روابط نسبی مادر را محرم فرزند کرده، مادر شیرده را نیز بر فرزند شیر خوارش حرام کرده است)، و لازمه این فرمایش این است که به وسیله شیر حرمت به تمامی افرادی که (اگر نسبی بودند محرم بودند) منتشر گردد، یعنی وقتی کودک من شیر زنی را خورد آن زن، مادرش و کودک من فرزندش، و کودک آن زن خواهرش، و خواهر آن زن خاله‌اش، و خواهر شوهر آن زن عمه‌اش، و فرزندان کودک آن زن برادر زاده و یا خواهر زاده اش شوند، و همه به وی محرم باشند.

و اما اینکه چه مقدار شیر خوردن باعث تحقق این محرمیت می‌شود، و چه شرایطی از حیث مقدار و کیفیت و مدت دارد، و چه احکامی دیگر مترتب بر آن می‌شود، مطالبی است که پاسخگوییش کتب فقهی است، و بحث در پیرامون آن از وضع این کتاب خارج است.

و اما اینکه فرمود: **"و اخواتکم من الرضاعة"** مراد از آن دختری نیست که من شیر مادرش را خورده‌ام، بلکه آن دختری است که او شیر مادر مرا خورده باشد، البته شیری که از ناحیه پدر من در پستانش آمده باشد، و اما اگر از شوهری دیگر شیر در پستان

داشته، و بعد با پدر من ازدواج نموده و سپس به من حامله شده، و در ایام حمل دختری را شیر داده، آن دختر خواهر من نمی‌شود، و همچنین سایر افرادی که به وسیله شیر محرم می‌شوند در وقتی است که شیر متعلق به پدر طفل باشد. **"و امهات نسائکم"** (مادر زنان شما) چه اینکه با دختر او یعنی همسرت هم خوابگی کرده باشی، و چه نکرده باشی، در هر دو صورت نمی‌توانی مادر زن خود را برای خود عقد کنی، و علت این بی تفاوتی این است که کلمه (نساء) وقتی اضافه شود و نسبت داده شود به رجال، دلالت بر همه همسران می‌کند، به دلیل اینکه چنین تعبیری تقييدپذیر است، و می‌بینیم در جمله بعدی که در مورد دختر زنان است می‌فرماید: **"من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن ..."** (ربیبه‌هایی که از زنان هم خوابی شده شما هستند بر شما حرامند، و اما اگر با مادرشان هم خوابی نکرده‌اید، می‌توانید با آنان ازدواج کنید).

"و ربائبکم اللاتی فی حجورکم ... فلا جناح علیکم" کلمه (ربائب) جمع ربیبه است، که به معنای دختر زن آدمی است، دختری که از شوهری دیگر آورده و به این مناسبت او را ربوبه نامیده‌اند که تدبیر مادر او - که همسر آدمی است - و هر کسی که با آن مادر به خانه ما آمده به دست ما است، و این ما هستیم که غالباً تربیت دختران همسرمان را به عهده می‌گیریم، هر چند که این معنا دائمی نباشد.

قید **"فی حجورکم"** نیز قیدی است غالبی، نه دائمی، غالباً چنین است که بچه‌های همسر ما، در دامن ما رشد کنند، نه دائماً (چه ممکن است همسر ما دختر جدا زای خود را به کسان خود و یا کسان فرزندش سپرده

باشد پس آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید تنها آن ربیبه‌ای بر شما حرام است که در دامان شما پرورش یافته باشد) و به همین جهت گفته‌اند: ازدواج انسان با ربیبه‌اش حرام است، چه در دامان آدمی پرورش یافته باشد و چه در دامان دیگری، بنا بر این قید "فی حجورکم" قید توضیحی است، نه به اصطلاح قید احترازی، (تا از آن برآید که ازدواج با ربیبه‌ای که در دامان ناپدری پرورش نیافته با آن ناپدری حلال است).

البته این احتمال هم هست که جمله: "اللاتی فی حجورکم ..."، اشاره باشد به حکمتی که در تشریح احکام مورد بحث وجود دارد، یعنی بفهماند چرا ازدواج با افرادی از زنان به خاطر نسب و افرادی به خاطر سبب حرام شده است، که توضیح بحثش ان شاء الله می‌آید، و آن حکمت عبارت است از آمیزشی که بین مرد و بین این اصناف از زنان واقع می‌شود، و مصاحبتی که به طور غالب با این اصناف در خانه‌ها و در زیر یک سقف وجود دارد، و اگر حکم حرمت ابدی نبود ممکن نبود مردان با اصناف نامبرده از زنان به فحشا نیفتند، و صرف اینکه در آیاتی دیگر زنا تحریم شده، برای اجتناب از این فحشا کافی نبود (که انشاء الله بیانش می‌آید).

بنا بر این جمله: **"اللاتی فی حجورکم"**، به این معنا اشاره می‌کند که ربیبه‌ها از آنجائی که غالباً در دامن خود شما بزرگ می‌شوند، و غالباً نزد شمایند، همان حکمت و ملاکی که در تحریم مادران و خواهران بود، در آنان نیز هست، (و به همان جهت که زنای با خصوص آن اصناف را نام بردیم زنای با ربیبه را نیز نام بردیم).

و به هر حال می‌خواهیم بگوئیم قید (فی حجورکم) احترازی نیست، و نمی‌خواهد بفرماید تنها آن ربیبه‌ای حرام است که در

دامن شما و در خانه شما است، و اما اگر در خانه غیر و یا دختر بزرگی باشد که در دامن شما پرورش نیافته می‌توانید با او ازدواج کنید، هم مادرش را داشته باشید و هم او را.

دلیل بر این مدعا و این مفهومی که ما از آیه بدست آورده‌ایم این است که در جمله: "فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم"، به همین تصریح نموده، می‌فرماید: در صورتی که با مادر ربیبه دخولی صورت نگرفته، می‌توانید با خود ربیبه ازدواج کنید، معلوم می‌شود دخول در مادر دخالت دارد در تحریم ازدواج با دختر، خوب: اگر قید (فی حجورکم) هم مانند قید دخول احترامی بود همانطور که حکم فرض نبودن دخول را بیان کرد باید حکم فرض نبودن در حجور را هم بیان کند، و بفرماید: (و اگر ربیبه شما در دامن شما پرورش نیافته، می‌توانید با او ازدواج کنید، و همین که می‌بینیم ذکر نکرده می‌فهمیم بین این دو قید فرق هست، قید دخول احترامی و قید فی حجورکم توضیحی است).

و در جمله "فلا جناح علیکم" جمله: "فی ان تنکوهن" به منظور کوتاه گویی حذف شده، چون زمینه کلام بر آن دلالت داشت، (و هر کسی می‌فهمید معنای جمله نامبرده این است که در ازدواج شما با آنان حرجی بر شما نیست).

"و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم"

کلمه (حلائل)، جمع حلیله است، در مجمع البیان آمده که: حلائل جمع حلیله و به معنای محللة - حلال شده - است، و این کلمه از کلمه حلال مشتق شده، و مذكر آن حلیل و جمع مذكرش احله است، مانند عزیز که جمعش اعزه می‌آید، و اگر زن حلال را حلیله و مرد حلال را حلیل نامیده‌اند به

این مناسبت است که نزدیکی و هم خوابگی با این برای آن و با آن برای این جایز و حلال است، و بعضی گفته‌اند: کلمه نامبرده مشتق از مصدر حلول - وارد شدن - است، چون زن حلال بر رختخواب مرد، و مرد حلال، در رختخواب زن وارد می‌شود، و هر دو در یک بستر داخل می‌شوند این بود گفتار صاحب مجمع البیان.

و مراد از کلمه (ابناء) هر انسانی است که از راه ولادت به انسان متصل باشد چه بی

واسطه مثل فرزند خود آدمی، و چه با واسطه مثل فرزند فرزند آدمی، و چه اینکه آن واسطه پسر ما باشد و یا دختر ما، و اگر (ابناء - فرزندان) را مقید کرد به قید "الذین من اصلابکم"، برای این بود که در آن روزها در عرب فرزند خوانده‌ها را نیز فرزند می‌دانستند، قرآن کریم خواست بفهماند ازدواج با همسر اولاد صلبی حرام است، نه اولادهای فرضی و ادعائی.

"و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف"

مراد از این جمله، بیان تحریم ازدواج با خواهر زن با بقاء همسری زن و زنده بودن او است، و بنا بر این عبارت آیه در رساندن این مطلب زیباترین و کوتاه‌ترین عبارت است، البته این عبارت اطلاقش منصرف است به جائی که انسان بخواهد در یک زمان دو خواهر را بگیرد، و بنا بر این شامل آن مورد نمی‌شود که شخصی اول یک خواهر را بگیرد و بعد از طلاق دادن او و یا مردنش خواهر دیگر را نکاح کند، سیره قطعی جاری در بین مسلمین نیز دلیل بر جواز آن است، چون این سیره از زمان رسول خدا (ص) برقرار بوده است.

و اما جمله "الا ما قد سلف" مانند نظیرش که در آیه (22) بود و می‌فرمود: "و لا تتکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف" ناظر است به آنچه در بین

عرب جاهلیت معمول بوده، هم زن پدر خود را بعد از پدر می‌گرفتند، و هم بین دو خواهر جمع می‌کردند و در این دو مورد می‌فرماید، آنچه در زمان جاهلیت و قبل از نزول این آیات انجام داده‌اید مورد عفو الهی قرار گرفته، و اما اگر فرض کنیم در جاهلیت دو خواهر برای یک مرد نامزد شده باشند، و آن مرد خواسته باشد بعد از نزول این آیه آن دو را به خانه بیاورد، و با آنها عروسی کند جمله مورد بحث این فرض را استثنا نکرده، بلکه آیه شریفه دلالت دارد بر منع از آن، زیرا این جمع عملی بین دو خواهر است، همچنان که روایات گذشته در تفسیر آیه: "و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم ..." نیز بر این منع دلالت دارد، چون در آن روایات دیدیم که رسول خدا (ص) بین زنان و فرزندان شوهر از دنیا رفته آنان جدائی انداخت، با اینکه پسر متوفی زن پدر خود را قبل از نزول این آیه همسر خود کرده بود.

و حرام نبودن ازدواج با دو خواهر و یا با زن پدر در زمان جاهلیت با اینکه زمانی است گذشته و امروز دیگر مورد ابتلای مردم نیست، و بخشودن آن نکاح‌ها از این جهت که عملی است گذشته هر چند حکمی است لغو، و اثری بر آن مترتب نمی‌شود، و لیکن از جهت آثار عملی که امروز از آن ازدواج‌ها باقی مانده، خالی از فائده نیست، و به عبارتی ساده‌تر این گونه ازدواج‌ها که قبل از اسلام انجام شده از جهت اصل عمل دیگر مورد ابتلا نیست، هر چه بوده چه حلال و چه حرام واقع شده، ولی از این جهت که آیا مثلاً فرزند متولد از چنین بسترهائی

حکم حلال زاده را دارند یا حکم حرامزاده را، و آیا احکام قرابت بر این

گونه خویشاوندان مترتب هست یا نه، مساله ای است مورد ابتلاء. باز به عبارتی دیگر این صحیح نیست و معنا ندارد که اسلام حرمت و حلت را متوجه ازدواج‌های قبل از خود کند، مثلاً ازدواج‌هایی که در جاهلیت به صورت جمع بین دو خواهر انجام شده را حلال و یا حرام کند، با اینکه مثلاً دو خواهر و یا یکی از آن دو مرده و یا هر دو و یا یکی از آن دو مطلقه شده باشند، و لیکن حلال کردن و لغو ندانستن آن ازدواج‌ها در امروز این اثر را دارد که فرزندان متولد از چنین ازدواج‌هایی محکوم به طهارت مولد و حلال زادگی می‌شوند، و از خویشاوندان خود ارث می‌برند، و خویشاوندان از آنان ارث می‌برند، و ازدواجشان با محارم از خویشاوندان حرام، و ازدواج محارمشان با آنان حرام خواهد بود، و همچنین هر اثر و حکمی که در قرابت هست بین آنان و قرابتشان بار می‌شود.

و بنا بر این پس این که فرمود: **"الا ما قد سلف"** استثنایی است از حکم، نه به اعتبار اینکه مربوط و متعلق به اعمال گذشته قبل از تشریح است، بلکه به اعتبار آثار شرعی‌ای که از آن اعمال گذشته هنوز باقی است و با این بیان معلوم شد که استثنای نامبرده، استثنایی است متصل نه منقطع، که مفسرین پنداشته‌اند.

ممکن هم هست استثنا را به همه فقرات مذکور در آیه ارجاع دهیم، و آن را مختص به جمله: **"و ان تجمعوا بین الاختین"** ندانیم چون هر چند عرب جاهلیت مرتکب همه محرمات نامبرده در آیه نمی‌شده، یعنی با مادر و دختر و سایر طوائف نامبرده در آیه ازدواج نمی‌کرده، الا اینکه در غیر عرب امتهائی بوده‌اند که با بعضی از آن طوائف

ازدواج می‌کرده‌اند، مانند امت فرس و روم و سایر امتهای متمدن و غیر موحدی که در ایام نزول این آیات بوده‌اند، و سنت‌های مختلفی در مساله ازدواج داشته‌اند اسلام خواسته است با این استثنا آن ازدواج‌ها که قبل از طلوع اسلام در بین امتهای دیگر دائر بوده را معتبر شمرده، حکم به طهارت مولد متولدین از آن ازدواج‌ها بنماید، و بفرماید بعد از آنکه داخل اسلام و دین حق شده‌اند محکوم به حلال‌زادگی هستند، و قرابتشان قرابت معتبر است، لیکن وجه اول از آیه شریفه ظاهرتر است.

"ان الله كان غفورا رحیما"

این جمله تعلیلی است راجع به استثنا و این از مواردی است که مغفرت به آثار اعمال تعلق گرفته نه به خود اعمالی که گناه و معصیت است.

"و المحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم ..."

کلمه (محصنات) به فتحه صاد اسم مفعول از ماده (ح - ص - ن) از مصدر باب افعال احسان است، که به معنای منع است، حصن حصین (دژ محکم) را هم از این جهت حصن گفته‌اند، که مانع از ورود اغیار است، و وقتی می‌گویند: "احصنت المرأة" معنای آن این است که فلان زن عفت به خرج داد، و ناموس خود را حفظ کرد، و یا این است که از فسق و فجور امتناع ورزید، در قرآن کریم نیز آمده که: **"التي احصنت فرجها"** (5) یعنی دارای عفت بود، و وقتی گفته می‌شود: (احصنت المرأة) به صورت معلوم و یا (احصنت المرأة) به صیغه مجهول، معنایش این است که فلان زن شوهر رفت، و در نتیجه شوهرش او را حفظ کرد، و یا بدون دخالت شوهر صرف ازدواج، او را حفظ کرد، و چون بخواهی در مورد زنی به گوئی این زن آزاده است نه برده، می‌گوئی "احصنت

المراة" زیرا آزاد بودن او مانع می‌شود از اینکه کسی مالک ناموس او شود، و یا آزاد بودنش مانع می‌شود از اینکه مرتکب زنا گردد، زیرا در آن ایام زنا در بین کنیزان شایع بود، و آزاده‌ها از ارتکاب آن ننگ داشتند.

و ظاهراً مراد از کلمه "محصنات" در آیه مورد بحث معنای دوم باشد، یعنی زنانی که ازدواج کرده‌اند نه به معنای اول و سوم، چون آنچه از زنان خارج از چهار طایفه نامبرده در آیه، ازدواجشان حرام است تنها شوهردارشان است، خواه عقیف باشند و یا نباشند، و چه اینکه آزاد باشند یا کنیز.

پس هیچ وجهی به نظر نمی‌رسد که کسی بگوید: مراد از کلمه "محصنات" در آیه شریفه، زنان عقیف است، با اینکه حکم حرمت ازدواج اختصاصی به عقیف‌ها ندارد. (ساده‌تر بگویم آیه شریفه می‌فرماید: غیر آن چهارده طایفه، با هر زنی می‌توان ازدواج کرد، مگر محصنات یعنی شوهرداران که ازدواج با آنها حرام است. بعضی‌ها گفته‌اند: مگر محصنات یعنی زنان عقیف که ازدواج با آنها - البته اگر شوهر داشته باشند - حرام است، بعضی دیگر لفظ نامبرده را حمل کرده‌اند به حرائر، یعنی گفته‌اند: مگر زنان آزاد که ازدواج با آنها - البته اگر شوهر داشته باشند حرام است، اشکال ما این بود که در هر دو احتمالی که مفسرین دادند قید - البته اگر شوهر داشته باشند - اخذ شده بود، و در احتمال اول حکم را مختص به زنان عقیف دانستند، با اینکه اختصاصی به آنها نداشت، و در احتمال دوم حکم را مختص به زنان آزاد کرده بودند، با اینکه اختصاصی به آنان نداشت، و معلوم است که این گونه معنا کردن را طبع سلیم نمی‌پسندد.

(پس حق مطلب همان است که گفتیم مراد از کلمه نامبرده زنان شوهردار است) (مترجم)

و این واژه، یعنی کلمه (محصنات) عطف است به کلمه (امهات) و معنای آیه چنین می‌شود حرام شد بر شما ازدواج با مادران و ... همچنین ازدواج با زنان شوهردار - البته مادام که شوهر دارند -.

و بنا بر این جمله: **"الا ما ملکت ایمانکم"** در این مقام خواهد بود که حکم منعی که در محصنات بود از کنیزان محصنه بردارد، یعنی بفرماید زنانی که ازدواج کرده‌اند، و یا بگو شوهر دارند، ازدواج با آنها حرام است به استثنای کنیزان که در عین اینکه شوهر دارند ازدواج با آنها حلال است به این معنا که صاحب کنیز که او را شوهر داده می‌تواند بین کنیز و شوهرش حائل شود، و در مدت استبرا نگذارد با شوهرش تماس بگیرد، و آنگاه خودش با او هم خوابگی نموده، دوباره به شوهرش تحویل دهد، که سنت هم بر این معنا وارد شده است.

و اما اینکه بعضی مفسرین گفته‌اند مراد از جمله: **"الا ما ملکت ایمانکم"** مالکیت مولی نسبت به خود برده نیست بلکه صاحب اختیاری و ملکیت هم خوابگی و شهوترانی از زن به وسیله نکاح و یا به وسیله مالک کنیز شدن است، (ساده‌تر اینکه آیه شریفه می‌خواهد بفرماید غیر آن چهارده طایفه حلال است. به استثنای شوهردارها که هم خوابگی با آنها حرام است، مگر آنکه به وسیله نکاح یا ملکیت رقبه مالک ناموس آنها شده باشید، و بنا بر این معنا استثنای نام برده استثنای منقطع و نظیر عبارت (به همه علما سلام کن مگر غیر علما) خواهد بود، چون قبلاً فرموده بود زنان شوهردار

حرامند، مگر آنکه به وسیله نکاح یا ملک رقبه مالک ناموس آن‌ها باشید و معلوم است چنین زنی داخل در عبارت زنان شوهردار نبود، تا استثنا آن را خارج سازد (مترجم)

پس این تفسیر درست نیست به خاطر اینکه اولاً باید بگوئیم: مراد از کلمه (محصنات) زنان عقیقند، نه شوهردار، تا استثنای منقطع نشود، که اشکال آن را قبلاً تذکر دادیم، و گفتیم زنی که از آن چهارده طایفه نباشد ازدواجش حلال است، چه عقیف باشد و چه نباشد، و ثانیاً این معنا از قرآن کریم معهود و سابقه‌دار نیست، که عبارت (ما ملکت ایمانکم) را بر غیر برده اطلاق کرده باشد، در اصطلاح قرآن کریم ملک یمین به معنای برده است و بس، نه به معنای تسلط بر شهوت رانی و امثال آن.

و همچنین تفسیر دیگری که کرده‌اند و ذیلاً از نظر خواننده می‌گذرد درست نیست، و آن این است که گفته‌اند مراد از جمله: (ما ملکت ایمانکم) زنان جوانی است که شوهر کافر دارند، ولی در جنگ اسیر مسلمانان شده‌اند، (و آیه شریفه می‌خواهد بفرماید به طور کلی زن شوهردار حرام است، الا چنین زنی که با اینکه شوهر دارد، از آنجا که جزء غنائم جنگی مسلمین شده برای مسلمان تمتع از او حلال است)، و این تفسیر را با روایت زیر تایید کرده‌اند

که ابی سعید خدری گفته: این آیه در به اراه اسیر شدن اوطاس نازل شد، که مسلمانان زنان مشرکین را اسیر گرفتند و با اینکه در دار الحرب شوهرانی مشرک داشتند با این همه به حکم این آیه حلال شدند و منادی رسول خدا (ص) ندا در داد که هر کس کنیزی از این زنان نصیبش شده، اگر کنیزش حامله است با او هم خوابگی

نکند، تا وضع حمل کند و آنها هم که کنیزشان حامله نیست صبر کنند تا مدت استبرا تمام شود.

وجه نادرستی این تفسیر این است که عبارت "ما ملکت ایمانکم" مطلق است، هم شامل اسرای جنگی شوهردار می‌شود، و هم شامل غیر آنان، و روایت نامبرده به خاطر اینکه سندش ضعیف است، و قدرت آن را ندارد که اطلاق قرآن را مقید کند. "کتاب الله علیکم"

"کتاب الله علیکم" یعنی "الزموا حکم کتاب الله"، ملازم حکم خدا شوید، و آن حکمی که خدا بر شما نوشته - و یا بگو واجب کرده را بگیرید (چون کلمه علیکم - به نظر مؤلف قدس سره در اینجا اسم فعل است، و معنای فعل امر - بگیرید - را می‌دهد،) ولی مفسرین گفته‌اند کلمه "کتاب" در این جمله از این جهت به صدای بالا خوانده می‌شود که مفعول مطلق فعلی تقدیری و فرضی است، و تقدیر کلام "کتب الله کتابا علیکم" (خدا علیه شما کتابی نوشته و تکلیفی واجب کرده)، آنگاه فعل کتب حذف شده، به جایش مصدر آن فعل به فاعل اضافه شده، و این مضاف و مضاف الیه به جای فعل نشسته، و بنا به گفته آنان دیگر (علیکم) اسم فعل نیست، بهانه مفسرین در این تفسیر که کرده‌اند این است که اگر کلمه (علیکم) اسم فعل بود باید می‌فرمود: "علیکم کتاب الله"، (بگیرید کتاب خدا را).

به ایشان اشکال کرده‌اند که جلوتر آمدن مفعول از فعل چیز نوظهوری نیست، ممکن است (کتاب) را از باب تقدم مفعول بر فعل مفعول "علیکم" بگیریم.

جواب داده‌اند نحویین اجازه نمی‌دهند زیرا اسم فعل در عمل کردن ضعیف است،

خیلی هنر داشته باشد طبق معمول همه افعال در مفعول مؤخر عمل کند، و اما در مفعول مقدم نمی‌تواند عمل کند.
"و احل لکم ماوراء ذلکم"

در اینجا اگر خدای تعالی می‌خواست بفرماید: غیر از این شانزده طایفه، هر زنی دیگر برای شما حلال است، نمی‌فرمود (ما وراء) چون کلمه (ما) مربوط به غیر ذوی العقول است.

ساده‌تر بگویم در عرب در مورد اشیا تعبیر به (ما) - (چیز) می‌آورند، و در مورد اشخاص تعبیر به (من - کسی که)، و چون در آیه سخن از اشخاص است نباید می‌فرمود (ما)، از سوی دیگر

نباید می‌فرمود (ذلکم) چون این اسم اشاره مخصوص مذکر است، و سخن در آیه حلال بودن زنان است، نه مردان از اینجا می‌فهمیم که منظور از کلمه (ما) زنان نیستند، بلکه عمل شهوترانی و هم خوابگی و امثال این‌ها است همان عملی که در آیه: **"حرمت علیکم امهاتکم"** مقدر است، و معنای جمله مورد بحث این است که هم خوابگی و شهوت رانی با آن شانزده طایفه بر شما حرام شده، و غیر آن مثلا نکاح کردن با غیر این چند طایفه حلال است، با این معنا مساله بدل قرار گرفتن جمله: "ان تبتغوا باموالکم" از جمله "و احل لکم ماوراء ذلکم" نیز کاملا درست می‌شود، لیکن مفسرین در به اره جمله مورد بحث تفسیرهای عجیب و غریبی کرده‌اند، مثلا بعضی از آنان گفته‌اند معنای "و احل لکم ماوراء ذلکم" این است که غیر خویشاوندان محرمتان هر زنی دیگر بریتان حلال است.

بعضی دیگر گفته‌اند معنایش این است که کمتر از پنج زن یعنی چهار یا سه یا دو

نفر بریتان حلال است، که با اموال خود و به وجه نکاح زن بگیرید. بعضی دیگر گفته‌اند (یعنی غیر نامبردگان هر چه می‌خواهید از کنیزان بگیرید).

بعضی دیگر گفته‌اند: یعنی غیر محرم‌ها و غیر از زائد بر چهار نفر بر شما حلال است، که با اموالتان زن بگیرید، حال چه بر وجه نکاح، و چه خریدن کنیز.

و همه این تفسیرها بی‌ارزش است، چون از الفاظ آیه هیچ دلیلی بر هیچیک از آن‌ها دلالت ندارد، علاوه بر اینکه اشکال استعمال کلمه (ما) در معنای ذوی العقول - کسی که - به همه آن‌ها وارد است، با اینکه هیچ ضرورتی در کار نیست که ما را وادار کند کلمه - چیزی که - را به معنای کسی که - که بیانش در همین نزدیکی گذشت، از این هم که بگذریم آیه شریفه در مقام اینست که چه اصنافی از زنان حرام، و چه اصنافی حلالند، نه در این مقام که چند زن حلال است و بیش از آن حرام، پس این درست نیست که ما تحمیل کنیم بر آیه شریفه که می‌خواهد عدد را بیان کند، پس حق مطلب همان است که گفتیم جمله مورد بحث در مقام بیان بهره‌وری از زنان در ما سوای آن شانزده صنف نامبرده در دو آیه قبل است، حال چه اینکه بهره‌وری نکاح باشد، و چه از راه خریدن.

"ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین"

این جمله بدل یا عطف بیان از جمله (ماوراء ذلکم) است، می‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره‌گیری از زنان و هم خوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: "و احل لکم ماوراء ذلکم" می‌فهماند و مصادیقی را که شامل می‌شود سه مصداق بود: 1 - نکاح 2 - خریدن کنیز 3 - زنا - سفاح

- در جمله مورد بحث منع از سفاح - زنا -
را بیان نموده، راه حلال را منحصر به
دو راه کرد، 1 - نکاح 2 - خریدن و اگر
بر روی اموال تکیه کرده است، برای این
بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی
نیست، اگر انسان بخواهد زنی را به طور
دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه
بدهد، و اگر بخواهد با زنی به طور موقت
ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مساله
مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد
است، و اگر بخواهد از کنیزان استفاده
کند، باید قیمتش را به فروشنده بپردازد،
گو اینکه در مورد کنیزان مال رکن نیست،
زیرا ممکن است کسی کنیز خود را به ما
ببخشد، و یا اباحه کند، و لیکن این
غالباً به وسیله مال بدست می‌آید پس برگشت
معنای آیه به این شد که غیر از آن اصناف
نامبرده برای شما حلال است که هم خوابگی
با زنان و دسترسی با آنان را به وسیله
اموال خود برای خود فراهم کنید، و مال
خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه
بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسیر
سفاح و زنا نباید خرج کنید.

از اینجا روشن می‌شود که مراد از احسان
در جمله "محصلین غیر مسافحین" احسان عفت
است، نه آن دو معنای دیگر که در آغاز
کلام نقل کردیم، یعنی احسان تزویج و
احسان حریت، زیرا منظور از (ابتغاء به
اموال) در آیه شریفه اعم است از آنچه
خرج نکاح می‌شود، یا خرج خریدن کنیز، و
هیچ دلیلی در دست نیست که آن را منحصر
در نکاح کند، تا به ناچار احسان را هم
حمل بر خصوص احسان تزوج کنیم، و منظور
از احسان عفت این نیست که بفرماید اصلاً
در صدق آمیزش و هم خوابگی با زنان بر
نیائید، تا به گوئی با مورد خود آیه که

در مقام حلال کردن زنان است منافات دارد، بلکه منظور از احسان عفت چیزی در مقابل زنا است، یعنی تعدی به طرف فحشا به هر صورت که باشد، می‌خواهد بفرماید زنان بر شما حلالند در صورتی که شما هوای از تعدی به سوی فحشا جلوگیری کنید، و این اسب سرکش را تنها در چهار دیواری حلال‌های خدا به جولان در آورید، و از محرّمات جلوگیری باشید، حال این تاخت و تازهای حلال به هر صورت که می‌خواهد باشد، و این عمل جنسی را به هر طریق از طرق عادی که خواستید انجام دهید، طرّقی که در بین افراد بشر برای بیشتر لذت بردن معمول است، و خدای عز و جل انگیزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به ودیعه نهاده است.

با بیانی که گذشت فساد گفته بعضی از مفسرین که ذیلاً از نظر خواننده می‌گذرد روشن می‌شود، او گفته: جمله "ان تبتغوا باموالکم ... لا یم غایت و یا چیز دیگری که معنای آن را بدهد در تقدیر دارد، و مثلاً تقدیر جمله چنین است: "التبتغوا ... و یا" ارادة ان تبتغوا ... ".

وجه فساد آن این است که همانطور که قبلاً گفتیم جمله مورد بحث بدل است از جمله: "احل لکم ماوراء ذلکم" و به همین جهت، بدل و مبدل منه عین همنده، نه اینکه اولی غایت و غرض از دومی باشد، پس مضمون جمله "ان تبتغوا ... " به وجهی عین همان چیزی

است که از جمله "ماوراءکم" منظور است، نه اینکه نتیجه‌ای مترتب بر آن باشد، و به طفیل آن مورد اراده واقع شده باشد، و این روشن است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

استناد نادرست به جمله "غیر مسافحین" در آیه، برای عدم جواز ازدواج موقت، و

رد آن و همچنین آن مفسر دیگر که گفته: مراد از مسافحه مطلق سفح ماء که در فارسی بگو ریختن آب منی است، بدون اینکه در نظر گرفته شود که چرا خدای تعالی انگیزه شهوترانی را در فطرت آدمی قرار داد، و این دستگاه تناسلی را به چه منظور آفرید، و با اینکه می‌داند خدا آن را آفرید تا به وسیله آن بشر به تشکیل خانواده و تولید نسل تن در دهد، آب نطفه خود را در غیر این مورد بریزد، و به قرینه مقابله معنای احسان قهرا همان ازدواج دائمی می‌شود، که غرض از آن توالد و تناسل است، (و مثل اینکه مفسر نامبرده خواسته است آیه را دلیل بگیرد بر اینکه پس ازدواج موقت نیز مسافحه و حتی حرام است؟! !) (مترجم).

بنده نتوانستم بفهم این مفسر خواسته است چه بگوید، تنها چیزی که از گفتارش دستگیرم شد این است که وی راه بحث و استدلال را گم کرده، راهی را که می‌خواسته طی کند عوضی رفته و سر از جای دیگر در آورده، بحث در به اره ملاک حکم که نامش حکمت تشریح نیز هست را با بحث از خود حکم خلط کرده، و در نتیجه به لوازمی برخورده که نمی‌تواند به آن ملتزم شود. یکی از آن دو بحث در صدد به دست آوردن ملاک عقلی است، و دیگری در جستجوی حکم شرعی و حدودی که موضوع و متعلق آن حکم دارد، و نیز شرایط و موانعی که برای آن حکم مقرر شده می‌باشد، و معلوم است که این بحث بر خلاف بحث اول، بحثی است لفظی که وسعت و ضیق حکم و موضوع آن و شرایط و موانعش تابع لفظ دلیلی است که از ناحیه شارع رسیده و ما هیچ تردیدی نداریم در این که تمامی احکام تشریح شده از ناحیه شارع تابع مصالح و ملاکهای حقیقی است، - نه ملاکهای اعتباری و موهوم -، و حکم

نکاح نیز یکی از احکام شرع است، آن نیز در تشریحش مصلحت‌های واقعی و ملاک‌های حقیقی معیار بوده، و آن مصالح عبارت است از بقای نسل از راه توالد و تناسل.

و نیز می‌دانیم که نظام جاری در عالم صنع و ایجاد از نوع انسانی، بقای نوعی را خواسته که البته به وسیله بقای افراد تامین می‌شود، نظام خواسته است بشر تا روزی که خدا می‌خواهد در روی زمین بماند و نسلش منقرض نگردد، آنگاه برای تضمین و تامین این غرض بنیه و ساختمان بشر را مجهز به جهاز تناسلی کرده، تا این دستگاه اجزائی را از بدن دو انسان نر و ماده جدا کرده، در فضایی مناسب تربیت کند، و از آن یک انسان جدید بسازد، تا جانشین دو انسان قبل گردد، و به این وسیله سلسله نسل این نوع بدون تعطیل و انقطاع ادامه حیات دهد.

و چون صرف دادن دستگاه تناسلی به صورتی به جنس نر و به صورتی دیگر به جنس ماده کافی نبوده، و نیروئی لازم بوده تا این دو دستگاه را به کار بیاندازد، و به خدمت بگیرد، به ناچار نیروئی به نام شهوت در دل دو طرف به ودیعه سپرد، تا هر یک به طرف دیگر متمایل و مجذوب گشته، آن طرف دیگر را نیز به کوشش و جذب خود به سوی خود بکشاند و آن قدر از درون دل آن دو تحریک خود را ادامه دهد تا آن دو را به هم رسانیده و عمل جنسی انجام پذیرد، نظام خلقت این قدم دوم را نیز کافی ندانسته برای اینکه آن دستگاه تناسلی و این نیروی جاذبه بازیچه قرار نگیرد و به فساد کشیده نشود، عقل را بر زندگی بشر حاکم کرد.

و در عین اینکه نظام خلقت کار خود را به طور کامل انجام داده، و در تحصیل غرض خود که همانا بقای نوع بشر بود هیچ

کوتاهی نکرد، ما می‌بینیم که افراد این اتصالات و تک تک زن و مردها و حتی همه اصناف آن‌ها دائماً به این غرض خلقت نمی‌رسند، از اینجا می‌فهمیم که همه آن قدم‌ها که نظام خلقت در به دست آوردن غرض خود برداشته مقدماتی است غالبی، یعنی غالباً به نتیجه منتهی می‌شود، نه دائماً، پس نه همه ازدواج‌ها به پیدایش فرزند منتهی می‌شود، و نه هر عمل تناسلی و نه هر جذبه و میل به عمل جنسی، چنین اثری را نتیجه می‌دهد، و نه هر مرد و زنی، و نه هر ازدواجی، به هدایت فطری به سوی کام‌گیری و سپس استیلاد منجر می‌شود، بلکه همه این‌ها اموری است غالبی.

پس مجهز بودن تکوینی به جهاز تناسلی، آدمی را دعوت می‌کند به اینکه برای به دست آوردن نسل از طریق شهوت به اقدام نماید، و از سوی دیگر عقلی که در او به ودیعه سپرده شده است، دعوت دیگری اضافه بر دعوت جهاز تناسلی دارد، و آن این است که انسان را می‌خواند به اینکه خود را از فحشا که مایه فساد سعادت زندگی او و ویرانگر اساس خانواده و قاطع نسل است حفظ نماید.

و این دو مصلحت و یا بگو یک مصلحت مرکب، یعنی مصلحت تولید نسل و مصلحت ایمنی از رخنه فحشا و فساد، ملاک و معیاری غالبی است که زیر بنای تشریح نکاح در اسلام را تشکیل می‌دهد، چیزی که هست این اغلبت تنها از خصوصیت‌های ملاک احکام است، و اما خود احکام که هر یک برای موضوع خودش تشریح شده اغلبت نمی‌پذیرد، بلکه هر حکمی برای موضوع خودش دائمی است.

پس این جایز نیست که کسی بگوید جواز نکاح و هم‌خوابگی تابع غرض و ملاک نامبرده است، اگر آن ملاک بود ازدواج و

هم خوابگی نیز جایز است و اگر آن ملاک نبود، (و دو نفر مرد و زن صرفاً منظورشان شهوترانی بود) ازدواج باطل است، و تنها ازدواجی درست است که به منظور توالد باشد، و پس ازدواج مرد عقیم و یا زن عقیم جایز نیست و ازدواج زن عجوزه (سالخورده) به خاطر اینکه خون حیض نمی‌بیند جایز نیست و ازدواج با دختر صغیره‌ای که به سن زائیدن نرسیده جایز نیست، و ازدواج مرد زناکار جایز نیست، هم خوابگی با زن حامله - به خاطر اینکه از این هم خوابگی حامله نمی‌شود جایز نیست، و هم خوابگی بدون انزال جایز نیست و ازدواج بدون تاسیس خانواده جایز نیست و فلان ازدواج جایز نیست و آن دیگری جایز نیست.

بلکه همه این ازدواج‌ها جایز است، چون سنتی است قانونی و مشروع و این سنت در بین دو طایفه مرد و زن احکامی دایمی دارد، و مساله حفظ مصلحت عمومی یعنی بقای نسل همانطور که توجه کردید ملاکی است غالبی، نه دایمی و معنا ندارد که سنت مشروع را تابع وجود ملاک، و عدم این را باعث عدم مشروعیت آن بدانیم، و تک تک افراد ازدواج را ملاحظه کنیم، هر یک از آن‌ها که دارای ملاک بود صحیح دانسته، و هر یک را که فاقد آن بود باطل بدانیم.

پی‌نوشت‌ها

- 1) سوره نساء آیه 22
- 2) سوره مائده آیه 3.
- 3) سوره مائده آیه 26.
- 4) سوره نساء آیه 34.
- 5) سوره تحریم آیه: 12

احکام نکاح یا ازدواج و زناشویی

اشاره

منبع: رساله امام خمینی- ره
عقد

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود، و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام عقد

2363 در زناشویی چه دائم چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

2364 وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

2365 زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند، و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام کافی است.

2366 اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روز او را به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معین نکند در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده، آن وکیل می‌تواند هر وقت بخواهد او را به عقد آن مرد در آورد و اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

2367 یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.
دستور خواندن عقد دائم

2368 اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید: "زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم" یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: "قبلت التزویج" یعنی قبول کردم ازدواج را عقد صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل بگوید: "زوجت موکلتی فاطمة موکلک احمد علی الصداق المعلوم" پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: "قبلت لموکلی احمد علی الصداق"، صحیح می‌باشد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

2369 اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: "زوجتك نفسی فی المدة المعلومه علی المهر المعلوم" بعد بدون فاصله مرد بگوید: "قبلت" صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید: "متعت موکلتي موکلك فی المدة المعلومه علی المهر المعلوم" پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: "قبلت لموکلتي هكذا"، صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

2370 عقد ازدواج چند شرط دارد: اول: آنکه به عربی صحیح خوانده شود به احتیاط واجب، و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند به هر لفظی که صیغه را بخوانند صحیح است و لازم هم نیست که وکیل بگیرند اما باید لفظی بگویند که معنی "زوجت و قبلت" را بفهماند. دوم: مرد و زن یا وکیل آن‌ها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «زوجتك نفسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «قبلت التزویج» زن بودن او را برای خود قبول نماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، به گفتن «زوجت و قبلت» قصدشان این باشد که مرد و زنی آنان را وکیل کرده‌اند، زن و شوهر شوند. سوم: کسی که صیغه را می‌خواند بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد. چهارم: اگر وکیل زن و

شوهر یا ولی آنها صیغه را می‌خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید زوجتک احدی بنتی (یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید قبلت یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده‌اند عقد باطل است. پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است. 2371 اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

2372 کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید، می‌تواند عقد را بخواند.

2373 اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

2374 اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

2375 پدر و جد پدری می‌توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند و بعد از آن که طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته، نمی‌تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده‌ای داشته، می‌تواند آن را به هم بزند.

2376 دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه

باکره باشد، باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

2377 اگر پدر و جد پدری غایب باشند، به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد لازم نیست از پدر و جد پدری اجازه بگیرند و نیز اگر دختر باکره باشد در صورتی که بکارتش به واسطه شوهر کردن از بین رفته باشد، اجازه پدر و جد لازم نیست. ولی اگر به واسطه وطی به شبهه یا از زنا از بین رفته باشد، احتیاط مستحب آن است که اجازه بگیرند.

2378 اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر- بعد از رسیدن به سن قابل برای تمتع گرفتن - باید خرج زن را در صورتی که از او تمکین داشته باشد بدهد.

2379 اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود، زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است، و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند. عیبهایی که به واسطه آنها می‌شود عقد را به هم زد

2380 اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب را دارد می‌تواند عقد را به هم بزند: اول: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض برص. چهارم: کوری. پنجم: شل بودن به طوری که معلوم باشد. ششم: آنکه افضا شده، یعنی راه بول و حیض و یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد، ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد، به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود. هفتم: آنکه گوشت یا استخوانی یا

غده‌ای در فرج او باشد که مانع از نزدیکی شود.

2381 اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است یا آلت مردی ندارد یا عنین است و نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید یا تخم‌های او را کشیده‌اند می‌تواند عقد را به هم بزند. و تفصیل این مساله و مساله سابق در کتاب تحریر الوسيله ضبط شده است.

2382 اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیب‌هایی که در دو مساله پیش گفته شد عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

2383 اگر به واسطه آن که مرد عنین است و نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر به واسطه یکی از عیب‌های دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزنند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد. عده‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

2384 ازدواج با زن‌هایی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند حرام است.

2385 اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

2386 اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعدا به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

2387 اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

2388 عمه و خاله پدر و عمه و خاله پدر پدر، و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر، هر چه بالا روند به انسان محرمند.

2389 پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند، و پسر و نوه پسر و دختری او هر چه پایین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعدا به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

2390 اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد، یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

2391 اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، بلکه در عده طلاق بائن هم که بعدا بیان می‌شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید.

2392 انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعدا زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکال ندارد.

2393 اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده یا خواهر زاده او را عقد کرده و حرفی نزد، چنانچه بعدا رضایت ندهد عقد آنان باطل است، بلکه اگر از حرف نزدنش معلوم باشد که باطنا راضی بوده احتیاط واجب آن است که شوهرش از برادرزاده او جدا شود، مگر آنکه اجازه دهد.

2394 اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان

زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

2395 اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آن که با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید عقد آنان اشکال ندارد.

2396 اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود، و همچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحب آن است که از آن زن جدا شود.

2397 زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر در آید، مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زن‌های کافره غیر کتابیه به طور دائم ازدواج کند و به احتیاط واجب ازدواج دائم با زن‌های کافره اهل کتاب نیز جایز نیست، ولی صیغه کردن زن‌های اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد.

2398 اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است زنا کند آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عده متعه، یا طلاق بائن، یا عده وفات است زنا کند، بعدا می‌تواند او را عقد نماید، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عده متعه و عده وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

2399 اگر با زن بی‌شوهری که در عده نیست زنا کند، بعدا می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید، بلکه احتیاط مزبور حتی

الامکان نباید ترک شود، و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

2400 اگر زنی را که در عده دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

2401 اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده، چنانچه هیچکدام نمی‌دانسته‌اند زن در عده است و نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عده حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد آن زن بر او حرام می‌شود.

2402 اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند باید از او جدا شود و بعدا هم نمی‌تواند او را برای خود عقد کند.

2403 زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد ولی باید مهریه‌اش را بدهد.

2404 زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدت او را بخشیده یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عده شوهر اول تمام بوده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

2405 مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

2406 اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند.

2407 اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است، و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

2408 اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است، و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است احتیاط واجب آن است که بعدا با آن مرد ازدواج نکند، بلکه خالی از قوت نیست.

2409 اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است به جا نیاورد، زنش که به واسطه محرم شدن بر او حرام شده بود حلال نمی‌شود. و نیز اگر زن طواف نساء نکند، شوهرش بر او حلال نمی‌شود، ولی اگر بعدا طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می‌شوند.

2410 اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضا نماید هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند.

2411 زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند بر شوهرش حرام می‌شود، ولی کند، شوهر اول می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

2412 زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در این‌ها از شوهر اطاعت، کند تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

2413 اگر زن در کارهایی که در مساله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و همخوابی ندارد ولی مهر او از بین نمی‌رود.

2414 مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

2415 مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

2416 زنی که از شوهر اطاعت می‌کند اگر مطالبه خرجی کند و شوهر ندهد می‌تواند جهت الزام شوهر بر پرداخت نفقه به حاکم شرع و اگر ممکن نباشد به عدول مؤمنین و اگر آن هم ممکن نباشد به فساق مؤمنین مراجعه نماید. و چنانچه الزام شوهر بر دادن نفقه ممکن نباشد، می‌تواند در هر روز به اندازه خرجی آن روز بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

2417 مرد نمی‌تواند زن دائمی خود را به طوری ترک کند که نه مثل زن شوهردار باشد نه مثل زن بی‌شوهر، لکن واجب نیست هر چهار شب یک شب نزد او بماند.

2418 شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند.

2419 اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

2420 اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدتی را معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد. ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعہ یا صیغہ

2421 صیغہ کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

2422 شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعہ خود را ترک کند.

2423 زنی که صیغہ می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذت‌های دیگر از او ببرد ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

2424 زنی که صیغہ شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد.

2425 زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد.

2426 زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آن که نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

2427 زنی که صیغه شده، می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود بیرون رفتن او حرام است.

2428 اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح و گرنه باطل است.

2429 پدر و جد پدری می‌توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند و نیز می‌توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی در آورند ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد.

2430 اگر پدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعدا معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهرا محرم شده بودند نامحرمند.

2431 اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده باید نصف آن را بدهد.

2432 مرد می‌تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده‌اش تمام نشده به عقد دائم خود در آورد.

احکام نگاه کردن

2433 نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم چه با قصد لذت و چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دست‌ها اگر به قصد لذت باشد حرام است ولی اگر بدون قصد لذت باشد مانعی ندارد و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می‌باشد و نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نابالغ اگر به قصد لذت نباشد و به واسطه نگاه کردن هم انسان نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد، ولی بنابر احتیاط باید جاهایی را که مثل ران و شکم معمولاً می‌پوشانند نگاه نکند.

2434 اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دست‌های زن‌های اهل کتاب مثل زن‌های یهود و نصارا نگاه کند در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد.

2435 زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و به حدی رسیده که مورد نظر شهوانی است بپوشاند.

2436 نگاه کردن به عورت دیگری حرام است اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند این‌ها باشد و احتیاط واجب آن است که به عورت بچه ممیز هم نگاه نکنند. ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

2437 مرد و زنی که با یکدیگر محرمند اگر قصد لذت نداشته باشند می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

2438 مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

2439 عکس برداشتن مرد از زن نامحرم حرام نیست، ولی اگر برای عکس برداشتن مجبور شود که حرام دیگری انجام دهد مثلاً دست به بدن او بزند یا نظرش به صورت زینت شده او یا به سایر بدن او بیافتد، نباید عکس او را بردارد. و اگر زن نامحرمی را بشناسد، در صورتی که آن زن متهتک نباشد نباید به عکس او نگاه کند.

2440 اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد باید چیزی در دست کند که دست او به عورت نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر دیگری، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

2441 اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند.

2442 اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشویی

- 2443 کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.
- 2444 اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می‌تواند عقد را به هم بزند.
- 2445 اگر مرد و زن نامحرم در محل خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود چنانچه بترسند که به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون بروند.
- 2446 اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.
- 2447 مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزو دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که منکر شدن آن حکم، به انکار خدا یا پیغمبر برگردد مرتد است.
- 2448 اگر زن پیش از آن که شوهرش با او نزدیکی کند به طوری که در مساله پیش گفته شد مرتد شود عقد او باطل می‌گردد ولی اگر بعد از نزدیکی مرتد شود باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگه دارد پس اگر در بین عده مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عده مرتد بماند عقد باطل است.
- 2449 کسی که پدر یا مادرش در موقع بسته شدن نطفه او مسلمان بوده‌اند، چنانچه بعد از بالغ شدن اظهار اسلام کند، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عده وفات نگهدارد.

2450 مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده، اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود عقد او باطل می‌گردد و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود زن او باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود، عده نگهدارد پس اگر پیش از تمام شدن عده، شوهر او مسلمان شود، عقد باقی و گرنه باطل است.

2451 اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

2452 اگر زن انسان از شوهر دیگرش دختری داشته باشد انسان می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

2453 اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچه‌اش را سقط کند.

2454 اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عده کسی هم نیست زنا کند چنانچه بعد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام آن بچه حلال زاده است.

2455 اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعا فرزندان هر دومی باشد ولی اگر زن می‌داند که در عده است، شرعا بچه فرزندان پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

2456 اگر زن بگوید یا نسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می‌شود.

2457 اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد کسی بگوید آن زن شوهر داشته

و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعا ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

2458 اگر زنی که آزاد و مسلمان و عاقل است، دختری داشته باشد، تا هفت سال دختر تمام نشده، پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند.

2459 مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده عجله نکنند، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: یکی از سعادت‌های مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

2460 اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط واجب آن است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

2461 کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند آن بچه حلال زاده است.

2462 هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن، با او نزدیکی کند معصیت کرده ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است.

2463 زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عده وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگه دارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زن‌هایی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عده ندارد.

رساله حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

خواستگاری و نامزدی در قانون مدنی

خواستگاری و نامزدی

من سخن خود را درباره چهار ماده پیشنهادی از همان نقطه آغاز می‌کنم که در این پیشنهادها آغاز شده است. در این پیشنهادها به ترتیب «قانون مدنی» اول از خواستگاری و نامزدی بحث به میان آمده است.

نظر به اینکه قوانین مربوط به خواستگاری و نامزدی که در قانون مدنی آمده است قوانین مستقیم اسلامی نیست یعنی نص و دستور صریحی از خود اسلام در اغلب اینها نرسیده است و قانون مدنی آنچه در این زمینه گفته طبق استنباطی است که از قواعد کلی اسلامی کرده است، ما خود را مکلف به دفاع از قانون مدنی نمی‌دانیم و وارد بحث در جزئیات نظریات پیشنهاد کننده نمی‌شویم، با اینکه پیشنهاد کننده مرتکب اشتباهات عظیمی شده است و حتی از درک مفهوم صحیح آن چند ماده ساده عاجز بوده است. اما از دو مطلب در اینجا نمی‌توانیم صرف نظر کنیم.

آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟

1. پیشنهاد کننده می‌گوید:

«قانونگذار ما حتی در این چند ماده کذایی (مربوط به خواستگاری و نامزدی) هم این نکته ارتجاعی و غیر انسانی را فراموش نکرده است که مرد اصل است و زن فرع. در تعقیب فکر مزبور ماده 1034 را که اولین ماده قانون در کتاب نکاح و طلاق است به نحو زیر تنظیم نموده است:

ماده 1034- از هر زنی که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود. به طوری که ملاحظه می‌شود به موجب ماده مزبور با اینکه هیچ گونه حکم و الزامی بیان نشده است، ازدواج به معنی «زن گرفتن» برای مرد مطرح شده و او به عنوان مشتری و خریدار تلقی گردیده و در مقابل، زن نوعی کالا و انمود شده است. این قبیل تعبیرات در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگوار ایجاد می‌کند و مخصوصاً تعبیرات مزبور در قانون ازدواج بر روی رابطه زن و مرد اثر می‌گذارد و به مرد ژست آقای و مالکیت و به زن وضع مملوکی و بندگی می‌بخشد.»

به دنبال این ملاحظه دقیق روانی! موادی که خود پیشنهاد کننده تحت عنوان «خواستگاری» ذکر می‌کند، برای اینکه خواستگاری جنبه یکطرفه و حالت «زن گرفتن» به خود نگیرد، خواستگاری را هم وظیفه زنان دانسته و هم وظیفه مردان، تا در ازدواج تنها «زن گرفتن» صدق نکند، «مرد گرفتن» هم صدق کند یا لااقل نه زن گرفتن صدق کند و نه مرد گرفتن. اگر بگوییم زن گرفتن، یا اگر همیشه مردان را موظف کنیم که به خواستگاری زنان بروند، حیثیت زن را پایین آورده و آن را به صورت کالای خریدنی در آورده‌ایم!

غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن جلوه و ناز

اتفاقاً یکی از اشتباهات بزرگ همین است. همین اشتباه سبب پیشنهاد الغاء مهر و نفقه شده است و ما در جای خود مشروحاً درباره مهر و نفقه بحث خواهیم کرد. اینکه از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می‌رفته‌اند و از آن‌ها تقاضای همسری می‌کرده‌اند، از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت، زن را گل و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن ناز و جلوه قرار داده است. ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد، با این وسیله جبران کرده است.

خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می‌خواهد محبوب و معشوق و مورد پرستش باشد و از قلب مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود.

به عقیده ویلیام جیمز فیلسوف معروف امریکایی، حیا و خودداری ظریفانه زن غریزه نیست بلکه دختران حوا در طول

تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان به این است که به دنبال مردان نروند، خود را مبتذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگه دارند؛ زنان این درسها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند.

اختصاص به جنس بشر ندارد، حیوانات دیگر نیز همین طورند؛ همواره این ماموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند به جنس ماده نشان بدهد. ماموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغناء ظریفانه، دل جنس خشن را هر چه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خدمت خود بگمارد.

مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او

عجبا! می‌گویند چرا قانون مدنی لحنی به خود گرفته است که مرد را خریدار زن نشان می‌دهد؟ اولاً این مربوط به قانون مدنی نیست، مربوط به قانون آفرینش است. ثانیاً مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکت اشیاء است؟ طلبه و دانشجو خریدار علم است، متعلم خریدار معلم است، هنرجو خریدار هنرمند است. آیا باید نام اینها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند به شمار آوریم؟ مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او. آیا واقعا شما از این شعر شاعر شیرین سخن ما حافظ، اهانت به جنس زن می‌فهمید که می‌گوید:

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من
جوهری مفلس از آن رو مشوشم
شهری است پر کرشمه و خوبان ز شش جهت
چیزیم نیست ورنه «خریدار» هر ششم

حافظ افسوس می‌خورد که چیزی ندارد نثار خوبان کند و التفات آن‌ها را به خود جلب کند. آیا این اهانت به مقام زن است یا مظهر عالی‌ترین احترام و مقام زن در دل‌های زنده و حساس است که با همه مردی و مردانگی در پیشگاه زیبایی و جمال زن خضوع و خشوع می‌کند و خود را نیازمند به عشق او و او را بی‌نیاز از خود معرفی می‌کند؟

منت‌های هنر زن این بوده است که توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی بوده است به آستان خود بکشاند. اکنون ببینید به نام دفاع از حقوق زن، چگونه بزرگترین امتیاز و شرف و حیثیت زن را لکه‌دار می‌کنند؟!

این است که گفتیم این آقایان به نام اینکه ابروی زن بیچاره را می‌خواهند اصلاح کنند چشم وی را کور می‌کنند.

رسم خواستگاری یک تدبیر ظریفانه و عاقلانه برای حفظ حیثیت و احترام زن است. گفتیم اینکه در قانون خلقت، مرد مظهر نیاز و طلب و خواستاری و زن مظهر مطلوبیت و پاسخگویی آفریده شده است، بهترین ضامن حیثیت و احترام زن و جبران کننده ضعف جسمانی او در مقابل نیرومندی جسمانی مرد است و هم بهترین عامل حفظ تعادل و توازن زندگی مشترک آن‌هاست. این نوعی امتیاز طبیعی است که به زن داده شده و نوعی تکلیف طبیعی است که به دوش مرد گذاشته شده است.

قوانینی که بشر وضع می‌کند و به عبارت دیگر تدابیر قانونی که به کار می‌برد، باید این امتیاز را برای زن و این تکلیف را برای مرد حفظ کند. قوانین مبنی بر یکسان بودن زن و مرد از لحاظ وظیفه و ادب خواستاری، بر زیان زن و منافع و حیثیت و احترام اوست و تعادل را به ظاهر

به نفع مرد و در واقع به زیان هر دو بهم می‌زند.

از این رو موادی که از طرف نویسنده «چهل پیشنهاد» مبنی بر شرکت دادن زن به وظیفه خواستگاری پیشنهاد شده، هیچ گونه ارزشی ندارد و بر زیان جامعه بشری است. اشتباه نویسنده «چهل ماده در قانون مدنی»

مطلب دومی که به مناسبت این فصل لازم است تذکر دهم این است که آقای مهدوی نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره 86 مجله زن روز، صفحه 72 می‌نویسند:

«به موجب ماده 1037 هر یک از نامزدها که بدون علت موجه وصلت مزبور را بهم‌زند باید هدایایی را که طرف مقابل و یا والدین او و یا اشخاص ثالث به منظور وصلت مذکور داده‌اند مسترد دارد و در صورتی که عین آن‌ها باقی نباشد قیمت آن‌ها را باید رد کند، مگر اینکه هدایا بدون تقصیر طرف تلف شده باشد.

طبق مقررات ماده مذکور، نامزدی هم از نظر قانونگذار ما مانند وعده ازدواج هیچ اثر قانونی و ضمانت اجرایی نداشته و نسبت به طرفین هیچ نوع تعهدی ایجاد نمی‌کند و تنها اثر آن این است که طرف متخلف که به قول نویسنده قانون مزبور «بدون علت موجه» وصلت مزبور را بهم‌زند، عین یا قیمت هدایایی را که به منظور وصلت از طرف دریافت داشته باید مسترد دارد و حال اینکه غالباً در دوران نامزدی، طرفین به منظور وصلت چیزی به یکدیگر نمی‌دهند ولی برای خاطر خود نامزدی متحمل مخارج فوق العاده سنگین می‌شوند ...»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید ایراد آقای مهدوی بر این ماده قانونی این است که برای نامزدی اثر قانونی و ضمانت اجرایی قائل نشده است؛ تنها اثری که قائل شده این است که طرف متخلف باید عین هدایایی که دریافت داشته یا قیمت آن‌ها را به طرف بپردازد و حال آنکه عمده خسارتی که شخص به واسطه نامزدی متحمل می‌شود خسارت‌های دیگر است، مثل خسارتی که به واسطه جشن نامزدی یا مهمانی کردن نامزد و گردش با او متحمل می‌شود.

من می‌گویم ایراد دیگری نیز بر این ماده قانونی وارد است و آن اینکه می‌گوید اگر طرف متخلف «بدون علت موجه» وصلت را بهم زند باید عین یا قیمت هدایایی که دریافت داشته مسترد دارد، و حال آنکه طبق قاعده اگر با علت موجه نیز وصلت را بهم زند باید لا اقل عین هدایایی که دریافت داشته در صورت مطالبه طرف مقابل مسترد دارد.

اما حقیقت این است که هیچ کدام از این ایرادها وارد نیست.

قانون مدنی در ماده 1036 چنین می‌گوید: «اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی بهم زند در حالی که طرف مقابل یا ابوین او یا اشخاص دیگر به اعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارج کرده باشند، طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارت وارده برآید، ولی خسارت مزبور فقط مربوط به مخارج متعارفه خواهد بود».

این ماده قانون همان چیزی را که آقای مهدوی خیال می‌کنند قانون پیش بینی نکرده است بیان می‌کند. در این ماده است که قید «بدون علت موجه» ذکر شده است. طبق این ماده نه تنها طرف متخلف ضامن مخارجی که

شخص نامزد متحمل شده است می‌باشد، ضامن مخارج ابوین یا اشخاص دیگر نیز می‌باشد. در این ماده با تکیه روی کلمه «مغرور شده» به ریشه این ماده قانونی که به نام قاعده «غرور» معروف است اشاره می‌کند. بعلاوه در قانون مدنی «تسبیب» یکی از موجبات ضمان قهری شناخته شده و از ماده 332 که مربوط به تسبیب است نیز می‌توان ضمان طرف متخلف را در این گونه موارد استفاده کرد.

علیهذا قانون مدنی نه تنها درباره خسارت‌های نامزدی-که به قول نویسندگان پیشنهادها به خاطر خود نامزدی صورت می‌گیرد-سکوت نکرده است، در دو ماده آن را گنجانیده است.

اما ماده 1037 قانون مدنی این است: «هر یک از نامزدها می‌توانند در صورت بهم خوردن وصلت منظور، هدایایی را که به طرف دیگر یا ابوین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کنند. اگر عین هدایا موجود نباشد، مستحق قیمت هدایایی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد».

این ماده مربوط به اشیائی است که طرفین به یکدیگر اهدا می‌کنند، و چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در این ماده هیچ گونه قید نشده است که یک طرف بدون علت موجه وصلت را بهم زده باشد؛ قید «بدون علت موجه» استنباط بی‌جایی است که آقای مهدوی کرده‌اند.

عجبا! کسانی که از درک مفهوم چند ماده ساده قانون مدنی ناتوانند-با اینکه یک عمر کارشان بررسی آنها بوده است و سالها بودجه مملکت را به نام تخصص فنی در درک این قوانین مصرف کرده‌اند-چگونه داعیه

تغییر قوانین آسمانی را که هزاران ملاحظات و ریزه‌کاری‌ها در آنها به کار رفته است در سر می‌پرورانند؟ این نکته نیز ناگفته نماند که آقای مهدوی تا پنج سال قبل که مشغول تالیف کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج بوده‌اند، جمله بالا را به صورت «بدون علت و موجبی» قرائت می‌کرده‌اند. در کتاب خودشان فصل مشبعی داد و فریاد راه انداخته‌اند که مگر در دنیا کاری بدون علت و موجب ممکن است؟ اما اخیراً متوجه شده‌اند که سال‌ها این جمله را غلط قرائت می‌کرده و می‌فهمیده‌اند و جمله مزبور «بدون علت موجبی» بوده است.

از ایرادات دیگری که در فصل خواستگاری به نویسندگان پیشنهادها وارد است فعلاً صرف نظر می‌کنم.

مجموعه آثار جلد نوزدهم صفحه 49 استاد شهید مرتضی مطهری

قرآن و ازدواج موقت

اشاره

منبع: ترجمه المیزان ج 4 ص 431
علامه طباطبایی
"فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضة ..."

گویا ضمیر در کلمه (به) به چیزی بر می‌گردد که از جمله "و احل لكم ماوراء ذلكم" استفاده می‌شود، و آن عبارت است از رسیدن به کام شهوت، و یا هر تعبیری که این معنا را برساند، در نتیجه کلمه (ما) برای توقیف - و به معنای هر زمانی که - خواهد بود، و جار و مجرور (منهن) متعلق است به جمله (استمتعتم)، و معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید فريضة و وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. البته ممکن است کلمه (ما) را موصوله بگیریم، و جمله (استمتعتم) را صله آن و ضمیر در (به) را راجع به موصول، و جار و مجرور (منهن) را بیانگر موصول بدانیم، که در این صورت معنا چنین می‌شود (و از زنان با هر یک که به وسیله هم خوابگی استمتاع کردید باید اجرتش را بدهید). و این جمله به دلیل اینکه حرف (فا) بر سرش آمده تفریع و نتیجه‌گیری از سخنان قبل است.

تفریع بعض بر کل، و یا بگو تفریع جزئی بر کلی، و در این معنا هیچ شکی نیست، چون مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام‌گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع

از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله
"فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن"
بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل
و یا تفریع بعضی از اقسام جزئی بر مقسم
کلی
خواهد بود.

و این قسم تفریع در کلام خدای تعالی
بسیار آمده، مانند آیه شریفه "ایاما
معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر"
(1) که در آن بعضی از افراد مسلمین که
حالت غیر عادی دارند تفریع شده است بر
کل مسلمین، و آیه شریفه: "فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة
الی الحج" (2) که یک قسم از اقسام سه‌گانه حج
را بر اصل مقسم متفرع کرده است، و آیه
شریفه: "لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله" (3) که یک طایفه از مردم مکلف به
انتخاب یکی از دو راه رشد و غی را متفرع
کرده بر کل آن مردم و از این قبیل است
آیات دیگر.
آیه "فما استمتعتم ... در به اره متعه
است

و بدون شک مراد از استمتاع مذکور در
آیه نکاح متعه است، چون آیه شریفه در
مدینه نازل شده، زیرا در سوره نساء واقع
شده، که در نیمه اول بعد از هجرت نازل
شده و بیشتر آیاتش بر آن شهادت می‌دهد، و
این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو نکاح
موقت، در آن برهه از زمان در بین
مسلمانان معمول بوده، و در آن نیز هیچ
شکی نیست - اخبار بر مسلم بودن آن توافق
و اتفاق دارد -، حال چه اینکه اسلام آن
را تشریح کرده باشد و چه از تاسیسات
شارع اسلام نباشد، - بلکه قبل از اسلام هم
معمول بوده باشد - پس اصل وجود چنین
نکاحی در زمان رسول خدا (ص) و در پیش
چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و

نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان متعه تعبیر نمی‌کردند، پس چاره‌ای جز این نیست که جمله: (فما استمتعتم به منهن) را حمل بر همین نوع نکاح نموده و از آن جمله این قسم نکاح را بفهمیم، همچنانکه سایر رسوم و سنت‌هایی که در عهد نزول قرآن به اسماء خودش معروف و شناخته می‌شده آیات قرآن بر آن معنای معهود حمل می‌شده، مثلاً اگر آیه‌ای در به اره حکمی راجع به یکی از آن اسما نازل می‌شده آن عنوان را امضا می‌کرده و یا رد و تخطئه می‌نموده، یا در به اره آن عنوان امر می‌کرده و یا نهی می‌نموده، چاره‌ای جز این نبوده که آن اسما و عناوین را بر همان معانی معروف آن روزش حمل کنند، و هرگز سابقه ندارد که با وجود چنین زمینه‌ای اسم نامبرده را بر معنای لغوش - که در آن روز متروک شده بوده - حمل کرده باشند.

مانند کلمه (حج) و کلمه (بیع)، و (ربا)، و (ربح)، و (غنیمت)، و کلماتی دیگر از این قبیل که یک معنای لغوی دارند و یک معنای معروف در بین اهل زمان مثلاً کلمه (حج) در اصل لغت به معنای قصد کردن بوده ولی معنای معروفش در بین مردم عرب زیارت خانه کعبه بوده، و ممکن نیست کسی ادعا کند که در قرآن کریم کلمه (حج) به معنای قصد است، و همچنین سایر عناوین قرآنی، و نیز تعبیرات و عناوینی که در لسان رسول خدا (ص) برای موضوعات می‌آمده نظیر کلمه (صلات) و (زکات) و (حج تمتع) و امثال این‌ها که در اصل لغت معنایی داشته ولی در لسان شارع، استعمالش در معنایی دیگر و یا مصداق معینی از آن معنا شایع شده، (مانند کلمه (صلات) که در اصل لغت

به معنای دعا بوده و شارع مقدس آن را در مصداق خاصی از دعا یعنی در نماز استعمال کرد، و این استعمال آن قدر شایع شد که هر جا کلمه صلات شنیده می‌شد معنای نماز به ذهن می‌رسید، نه معنای دعا، و با تحقق و جا افتادن چنین نامگذاری دیگر مجالی نیست، برای اینکه ما الفاظی را که از صلات و زکات و غیره که در قرآن آمده بر معانی لغوش حمل کنیم، با اینکه نسبت به معنای جدیدش آن قدر شهرت یافته که در واقع معنای حقیقی کلمه شده است، حال یا به دست شارع چنین وضعی را به خود گرفته که در این صورت حقیقتی شرعی خواهد بود، و یا این که شهرتش در آن معنا در آغاز آن قدر نبوده که معنای لغوی به ذهن کسی نیاید، ولی در اثر اینکه متشرعه، یعنی مسلمانان کلمه نامبرده را در معنای جدید بسیار استعمال کرده‌اند. به حد معنای حقیقی رسیده است، که در این صورت از آن تعبیر می‌کنیم به حقیقت متشرعه).

پس متیقن و مسلم شد که باید استمتاع در جمله مورد بحث را، بر نکاح متعه حمل کنیم، چون در ایام نزول آیه، لفظ متعه به همین معنا بر سر زبان‌ها دوران می‌یافته، حال چه اینکه (به اعتقاد شیعه بگوئیم نکاح متعه هم اکنون نیز به قوت و اعتبار خودش باقی است)، و چه اینکه (به گفته اهل سنت) بگوئیم حکم نکاح متعه به وسیله آیه‌ای دیگر و یا به وسیله سنت - کلام رسول خدا (ص) - نسخ شده، چون این مطلبی دیگر است که در جای خودش بحث می‌شود.

و کوتاه سخن اینکه آنچه از آیه مورد بحث استفاده می‌شود، حکم نکاح متعه است و بس و همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و

مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده

می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم در مساله متعه همین است. از همین جا روشن می‌شود که گفتار بعضی از مفسرین که ذیلا نقل می‌شود تا چه پایه از بطلان و فساد است، او در تفسیر این آیه گفته: مراد از کلمه (استمتاع) همان نکاح است، زیرا ایجاد علقه نکاح هم نوعی طلب تمتع است، کسی که زنی را برای خود نکاح می‌کند، می‌خواهد از او تمتع ببرد. و چه بسا بعضی دیگر در تایید این گفتار گفته باشند که دو حرف (سین - تاء) در استمتاع - برای تاکید است - و معنای استمتاع همان تمتع است.

وجه بطلان این سخن این است که متداول بودن نکاح متعه - به این اسم -، و معروفیت آن در بین مردم آن روز به هیچ وجه مجالی باقی نمی‌گذارد برای این که شنونده آیه، از کلمه استمتاع معنای لغوی آن به ذهنش بیاید.

علاوه بر اینکه به فرضی که نظریه این مفسرین درست باشد، و معنای طلب بر مورد نکاح دائمی منطبق گردد، و یا بر عکس کلمه (استمتعتم) معنای طلب نداشته اصولاً معنایی که این مفسرین برای کلمه مذکور کرده‌اند، با جزائی که در آیه برای شرط آورده شده یعنی جمله (فاتوهن اجورهن) سازگار نیست، زیرا در نکاح دائم (اجرتی در کار نیست، و آنچه داده می‌شود مهریه و صداق است) و از این مهم‌تر آنکه در جمله مورد بحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش

می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد.

پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول.

از این هم که بگذریم آیاتی که قبل از این آیه نازل شده مساله وجوب دادن مهر در همه فرض‌هایش را به طور مستوفی و کامل بیان کرده بود، دیگر حاجتی نبود که در آیه‌ای دیگر آن را تکرار کند، در آیات قبل فرموده بود: "وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً ... " (4) و نیز فرموده بود: "وَأَنْ أَرِدْتُمْ إِسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَىٰ اَتَمَّ احْدِيهِنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا" (5) تا آخر دو آیه، و

نیز فرموده بود: "لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَطْلُقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَتَعَوَّهْنَ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا تَأْنِجًا فَهِيَ الْفَرِيضَةُ الْفَرِيضَةُ مَا فَرَضْتُمْ" (6).

و اینکه بعضی از این مفسرین احتمال داده‌اند که آیه مورد بحث یعنی جمله "فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً" برای تاکید باشد، این اشکال بر آن وارد است که لحن آیاتی که قبلاً نازل شده بود، و مادر بالا آن‌ها را نقل کردیم، و مخصوصاً سیاق ذیل آیه: "وَأَنْ أَرِدْتُمْ إِسْتِبْدَالَ زَوْجٍ" (تا آخر دو آیه) برای تاکید، شدیدتر از جمله مورد بحث است، پس هیچ زمینه‌ای برای احتمال نامبرده نمی‌ماند.

آیه متعه نسخ نشده است نه با آیات دیگر و نه با سنت

و اما اینکه کسی بگوید: بله آیه مورد بحث در مورد متعه یعنی نکاح مدت دار نازل شده بود، ولی به وسیله آیه: **"و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکتم ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون"** (7) نسخ شده، چون فرموده (هر کس با غیر همسر یا کنیزش نزدیکی کند - تجاوزگر است) و اگر بگوید (کما اینکه گفته اند) به وسیله آیه: **"یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن"** (8) (ای پیامبر چون زنان را طلاق می‌دهید با رعایت عده طلاق دهید) به ضمیمه آیه: **"و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء"** (9) (زنان طلاق‌ی تا سه نوبت حیض دیدن و پاک شدن عده نگه‌دارند)، نسخ شده، چون در این دو آیه جدا شدن زن از شوهر منحصر شده در طلاق و عده، و در نکاح موقت نه طلاق هست نه عده سه حیض.

و اگر گفته شود - کما اینکه گفته اند - به وسیله آیه ارث نسخ شده، چون در آن آیه فرموده: **"و لکم نصف ما ترک ازواجکم"** (10)، (شما نصف ما ترک همسران را ارث می‌برید)، چون در نکاح متعه ارث نیست (نه از طرف مرد و نه از طرف زن).

و اگر گفته شود - کما این که گفته اند - به وسیله تحریم که فرموده: **"حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم ..."** نسخ شده، چون این آیه در به اره نکاح است.

و یا بگوید - کما اینکه گفته اند - به وسیله آیه تعدد زوجات نسخ شده، چون در آن آمده: **"فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع ..."** (11) (از زنان به عقد خود در آورید دو به دو و سه به سه و چهار به چهار) و نفرموده متعه نیز می‌توانید بکنید و در متعه بیش از چهار زن نیز جایز است.

و یا بگوید - همچنان که گفته اند - به وسیله سنت - یعنی کلام رسول الله (ص) - نسخ شده، چون رسول خدا (ص) در سال جنگ خیبر

و به گفته بعضی دیگر در سال فتح مکه و به گفته بعضی دیگر در حجة الوداع آن را نسخ کرد.

و اگر گفته شود درست است که متعه زنان مباح شد، ولی در دو نوبت و یا سه نوبت از آن نهی شد، که آخرین نوبت که در آن حکم متعه استقرار یافت نهی تحریمی شد.

پاسخ این گفتار را یک به یک از نظر خواننده می‌گذرانیم.

اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله آیه مؤمنون نسخ شده.

جوابش این است که آیه نامبرده صلاحیت این نسخ را ندارد، برای اینکه معنا ندارد آیه ناسخ قبل از آیه منسوخ نازل شود، و آیه مؤمنون در مکه نازل شده، در روزگاری که متعه تشریح نشده بود، و آیه متعه در مدینه نازل شد، علاوه بر اینکه کلمه (ازواجهم) که در آیه مؤمنون آمده شامل متعه نیز می‌شود، و با آیه متعه هیچ تعارضی ندارد تا بگوئید ناسخ آن است، مگر زن متعه همسر آدمی نیست؟ و مگر عقدی که به این منظور خوانده می‌شود نکاح نیست؟ و چرا نباشد با اینکه در اخبار صادره از مقام نبوت، و در کلمات مسلمانان دست اول و دوم یعنی صحابه و تابعین، متعه، نکاح نامیده شده، و آن را نکاح مدت‌دار خوانده‌اند، و این اشکال که اگر نکاح باشد باید چنین زن و شوهری از یکدیگر ارث ببرند، و اگر بخواهند از یکدیگر جدا شوند به وسیله طلاق جدا شوند، با اینکه در متعه نه ارث هست و نه طلاق، جوابش به زودی خواهد آمد انشاء الله.

و اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله آیات ارث و طلاق و آیه تعدد زوجات نسخ شده.

جوابش این است که نسبت بین آن آیات و بین متعه، نسبت ناسخ و منسوخ نیست، تا

آن‌ها ناسخ این باشند، بلکه نسبتشان نسبت عام و خاص، و یا مطلق و مقید است، چون آیه میراث مثلا حکم کلی و عمومی کرده به اینکه همه زنان چه دائمی و چه موقت از شوهر ارث می‌برند و شوهران از آنان ارث می‌برند و سنت یعنی کلام رسول خدا (ص) این عموم را تخصیص زده فرموده الا زن موقت که از شوهر ارث نمی‌برد، و شوهر از او ارث نمی‌برد، و همه زنان وقتی بخواهند از شوهر جدا شوند به وسیله طلاق جدا می‌شوند، به استثنای همسر موقت که طلاق لازم ندارد، و مردان از زنان بیش از چهار نفر نمی‌توانند بگیرند، به جز نکاح متعه، که بیش از چهار نیز جایز است، و شاید این مفسرین به خاطر این که نتوانسته‌اند بین نسبت عام و خاص و نسبت ناسخ و منسوخ فرق بگذارند دچار چنین اشتباهی شده‌اند، و پنداشته‌اند بین آیات نامبرده و آیه متعه نسبت، ناسخ و منسوخ است.

بله در مورد عام و خاص بعضی از اصولیین نظرشان این است که در بعضی صور عام ناسخ و خاص منسوخ می‌شود، و آن در صورتی است که اول دلیل خاص از ناحیه شارع صادر شود، بعد دلیل عام، که در این فرض دلیل عام اگر در اثبات و نفی مخالف دلیل خاص باشد ناسخ آن خواهد شد، لیکن هم اصل این نظریه در جای خود باطل است، و در فن اصول پنبه‌اش زده شده، و هم اینکه، مورد بحث ما را شامل نمی‌شود، چون آیات طلاق که عام است در سوره بقره قرار دارد، و این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه طیبه نازل شده، و آیه متعه که خاص است، در سوره نساء قرار دارد، که بعد از سوره بقره نازل شده، و همچنین آیه تعدد زوجات که هر چند در سوره نساء قرار دارد - لیکن قبل از آیه متعه واقع شده، و نیز آیه ارث که آن نیز در سوره

نساء قبل از آیه متعه قرار دارد، و اتفاقاً سیاق و زمینه آیات در این سوره متحد است، و پیدا است که آیاتش یکی پس از دیگری نازل شده "پس نمی‌توان احتمال داد که آیه متعه قبل از آیه تعدد زوجات و قبل از آیه طلاق نازل شده باشد، ولی به حسب دستور بعد از آن آیات قرار گرفته باشد (مترجم)".

پس حاصل این شد که در بحث ما خاص که همان آیه متعه است بعد از عام قرار دارد، نسبت به بعضی از عمومات در سوره ای قرار دارد که بعد از سوره آن عام نازل شده، و نسبت به بعضی دیگر گو اینکه عام و خاص در یک سوره قرار دارند، اما خاص بعد از عام قرار گرفته.

و اما اینکه گفتند آیه متعه به وسیله آیه عده سه حیض نسخ شده باشد، بطلانش از بطلان احتمال‌های گذشته روشن‌تر است، برای اینکه مگر کسی گفته: نکاح متعه عده ندارد تا به گوئی با آیه عده نسخ شده؟ البته در متعه نیز عده هست، هر چند که مقدار زمان عده در عقد دائم و عقد موقت مختلف است، و برگشت این اختلاف به تخصیص است، نه نسخ، در نتیجه مجموع دلیل متعه و دلیل عده چنین می‌شود: هر زنی که از شوهر جدا می‌شود، باید سه حیض و یا سه طهر عده نگه دارد، بجز متعه که او باید فلان مقدار عده بگیرد.

و اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله آیه تحریم که چند صفحه قبل تفسیر شد، و می‌فرمود ازدواج شما با مادران و خواهران و غیره حرام است نسخ شده، از حرف‌های عجیبی است

که در این مقام زده شده برای اینکه اولاً آیه متعه دنبال آیه تحریم، و هر دو در یک زمینه و یک سیاق قرار دارند، و اجزاء هر دو بهم مربوط و ابعاضشان به

یکدیگر متصل است، و با این حال چگونه تصور دارد که آیه متعه قبل از آیه تحریم باشد، و چگونه ممکن است گوینده‌ای که دارد در یک زمینه سخن می‌گوید صدر کلامش ناسخ ذیل آن باشد؟ .

و ثانیاً آیه تحریم کجایش از نکاح موقت نهی کرده؟ و حتی اشاره‌ای به این معنا کرده است؟ (وجدانا ما هر چه فکر می‌کنیم) نه صریح آن نهی از نکاح موقت است، و نه حتی ظهوری در این به اراه دارد، تنها چیزی که آیه شریفه در مقام بیان آن است اصنافی از زنانند که ازدواجشان با مردانی حرام است، در آخر این را بیان می‌کند که غیر از این اصناف ازدواجشان و اگر کنیزند خریدنشان اشکال ندارد، و ازدواج موقت نیز به بیانی که گذشت ازدواج است، و ذیل آیه تحریم دلالت بر بی‌اشکالی آن دارد نه اینکه. از آن نهی کرده باشد، پس بین آیه تحریم و آیه متعه نسبت تباینی وجود ندارد، تا در مقام جمع بین آن دو گفته شود یکی ناسخ دیگری است. بلکه چه بسا گفته باشند که جمله: "و احل لکم ماوراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین" از آنجا که حلت زنان را مقید به مهر و به احصان بدون سفاح کرده شامل متعه نمی‌شود، چون در متعه که ازدواج موقت است احصان نیست، - زیرا احصان عبارت است از ازدواج رسمی و دائمی - و به همین جهت است که اگر مردی با داشتن زن متعه، زنا کند سنگسار نمی‌شود، چون زنای او زنای مرد دارای همسر نیست، پس همین دلیل نمی‌گذارد جمله "و احل لکم ماوراء ذلکم" شامل متعه شود.

لیکن این سخن نیز باطل است، دلیل بطلانش همان معنائی است که ما برای کلمه احصان کرده گفتیم هر چند در سه معنا استعمال می‌شود، لیکن در آیه شریفه منظور

از آن احسان عفت است، نه احسان تزوج، زیرا این کلام همانطور که شامل نکاح می‌شود، شامل ملک یمین کنیز خریداری نیز می‌شود، و به فرضی هم که قبول کنیم مراد از احسان، احسان تزوج است، تازه می‌گوئیم حکم عمومی سنگسار در مورد مرد دارای متعه تخصیص خورده، و مجموع دو دلیل چنین معنا می‌دهد، هر مردی که دارای احسان تزوج است - که این کلی دو فرد دارد یکی دارنده زن دائمی، و دیگر دارنده متعه - اگر زنا کند باید سنگسار شود، الا مردی که زنش متعه باشد، نه دائمی که به حسب سنت اعدام نمی‌شود، و اما کتاب خدا اصلاً متعرض مساله نشده است.

و اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله سنت نسخ شده، - علاوه بر اینکه چنین نسخی از اصل باطل است، به خاطر اینکه مخالف اخبار متواتره‌ای است که دستور می‌دهد برای تشخیص روایت صحیح از غیر صحیح آن را عرضه بر کتاب کنید، اگر مخالف کتاب بود به دیوارش بزنید، و به کتاب مراجعه کنید - اشکالی دارد که در بحث روایتی انشاء الله می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

(1) روزه‌ای‌امی معین بر شما واجب شده پس کسی که از شما مریض یا در سفر باشد ... سوره بقره آیه 184.
 (2) و چون از بیماری و دشمنی ایمنی یافتید، آنهایی که عمره تمتع آورده‌اند و تا رسیدن احرام حج کامروائی کرده‌اند چنین و چنان کنند ... سوره بقره آیه 196.

(3) در دین هیچ اکراهی نیست راه رشد و راه ضلالت روشن شد پس کسی که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد ... سوره بقره آیه 256.

(4) سوره نساء آیه 4.

(5) سوره نساء آیه 20.

(6) و اگر طلاقشان دادید قبل از آنکه با ایشان هم خوابگی کنید نصف آن مهریه‌ای که معین کرده‌اید باید بدهید، تا آخر دو آیه، سوره بقره آیه 236 - 237.

- (7) سوره مؤمنون آیه 5 - 6 - 7
 (8) سوره طلاق آیه 1.
 (9) سوره بقره آیه 228.
 (10) سوره نساء آیه 12.
 (11) سوره نساء آیه 3.

قرآن و ازدواج موقت

فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ... گویا ضمیر در کلمه (به) به چیزی بر می‌گردد که از **جملهو احل لکم ماوراء ذلکم** استفاده می‌شود، و آن عبارت است از رسیدن به کام شهوت، و یا هر تعبیری که این معنا را برساند، در نتیجه کلمه (ما) برای توقیف - و به معنای هر زمانی که - خواهد بود، و جار و مجرور (منهن) متعلق است به جمله (استمتعتم)، و معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید فریضة و وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید.

البته ممکن است کلمه (ما) را موصوله بگیریم، و جمله (استمتعتم) را صله آن و ضمیر در (به) را راجع به موصول، و جار و مجرور (منهن) را بیانگر موصول بدانیم، که در این صورت معنا چنین می‌شود (و از زنان با هر یک که به وسیله هم خوابگی استمتاع کردید باید اجرتش را بدهید).
 و این جمله به دلیل اینکه حرف (فا) بر سرش آمده تفریع و نتیجه‌گیری از سخنان قبل است.

تفریع بعض بر کل، و یا بگو تفریع جزئی بر کلی، و در این معنا هیچ شکی نیست، چون مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو

نوع کام‌گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن بر آن جمله قطعاً از باب تفریع جزء بر کل و یا تفریع بعضی از اقسام جزئی بر مقسم کلی

صفحه: 432

خواهد بود.

و این قسم تفریع در کلام خدای تعالی بسیار آمده، مانند آیه شریفه ایما معدودات فمن کان منکم مریضاً او علی سفر (1) که در آن بعضی از افراد مسلمین که حالت غیر عادی دارند تفریع شده است بر کل مسلمین، و آیه شریفه: **فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج** (2) که یک قسم از اقسام سه گانه حج را بر اصل مقسم متفرع کرده است، و آیه شریفه: **لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله** (3) که یک طایفه از مردم مکلف به انتخاب یکی از دو راه رشد و غی را متفرع کرده بر کل آن مردم و از این قبیل است آیات دیگر.

آیه ما استمتعتم ... در به اراه متعه است و بدون شک مراد از استمتاع مذکور در آیه نکاح متعه است، چون آیه شریفه در مدینه نازل شده، زیرا در سوره نساء واقع شده، که در نیمه اول بعد از هجرت نازل شده و بیشتر آیاتش بر آن شهادت می‌دهد، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو نکاح موقت، در آن برهه از زمان در بین مسلمانان معمول بوده، و در آن نیز هیچ شکی نیست - اخبار بر مسلم بودن آن توافق و اتفاق دارد -، حال چه اینکه اسلام آن را تشریح کرده باشد و چه از تاسیسات شارع اسلام نباشد، بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد - پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا (ص) و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و

نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان متعه تعبیر نمی‌کردند، پس چاره‌ای جز این نیست که جمله: (فما استمتعتم به منهن) را حمل بر همین نوع نکاح نموده و از آن جمله این قسم نکاح را بفهمیم، همچنانکه سایر رسوم و سنت‌هایی که در عهد نزول قرآن به اسماء خودش معروف و شناخته می‌شده آیات قرآن بر آن معنای معهود حمل می‌شده، مثلاً اگر آیه‌ای در به اره حکمی راجع به یکی از آن اسما نازل می‌شده آن عنوان را امضا می‌کرده و یا رد و تخطئه می‌نموده، یا در به اره آن عنوان امر می‌کرده و یا نهی می‌نموده، چاره‌ای جز این نبوده که آن اسما و عناوین را بر همان معنای معروف آن روزش حمل کنند، و هرگز

... ..

(1) روزه‌ای‌امی معین بر شما واجب شده پس کسی که از شما مریض یا در سفر باشد ... سوره بقره آیه 184. (2) و چون از بیماری و دشمنی ایمنی یافتید، آنهایی که عمره تمتع آورده‌اند و تا رسیدن احرام حج کامروائی کرده‌اند چنین و چنان کنند ... سوره بقره آیه 196. (3) در دین هیچ اکراهی نیست راه رشد و راه ضلالت روشن شد پس کسی که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد ... سوره بقره آیه 256.

صفحه: 433

سابقه ندارد که با وجود چنین زمینه‌ای اسم نامبرده را بر معنای لغوش - که در آن روز متروک شده بوده - حمل کرده باشند.

مانند کلمه (حج) و کلمه (بیع)، و (ربا)، و (ربح)، و (غنیمت)، و کلماتی دیگر از این قبیل که یک معنای لغوی دارند و یک معنای معروف در بین اهل زمان مثلاً

کلمه (حج) در اصل لغت به معنای قصد کردن بوده ولی معنای معروفش در بین مردم عرب زیارت خانه کعبه بوده، و ممکن نیست کسی ادعا کند که در قرآن کریم کلمه (حج) به معنای قصد است، و همچنین سایر عناوین قرآنی، و نیز تعبیرات و عناوینی که در لسان رسول خدا (ص) برای موضوعات می‌آمده نظیر کلمه (صلات) و (زکات) و (حج تمتع) و امثال اینها که در اصل لغت معنایی داشته ولی در لسان شارع، استعمالش در معنایی دیگر و یا مصداق معینی از آن معنا شایع شده، (مانند کلمه (صلات) که در اصل لغت به معنای دعا بوده و شارع مقدس آن را در مصداق خاصی از دعا یعنی در نماز استعمال کرد، و این استعمال آن قدر شایع شد که هر جا کلمه صلات شنیده می‌شد معنای نماز به ذهن می‌رسید، نه معنای دعا، و با تحقق و جا افتادن چنین نامگذاری دیگر مجالی نیست، برای اینکه ما الفاظی را که از صلات و زکات و غیره که در قرآن آمده بر معانی لغوش حمل کنیم، با اینکه نسبت به معنای جدیدش آن قدر شهرت یافته که در واقع معنای حقیقی کلمه شده است، حال یا به دست شارع چنین وضعی رابه خود گرفته که در این صورت حقیقتی شرعی خواهد بود، و یا این که شهرتش در آن معنا در آغاز آن قدر نبوده که معنای لغوی به ذهن کسی نیاید، ولی در اثر اینکه متشرعه، یعنی مسلمانان کلمه نامبرده را در معنای جدید بسیار استعمال کرده‌اند. به حد معنای حقیقی رسیده است، که در این صورت از آن تعبیر می‌کنیم به حقیقت متشرعه).

پس متیقن و مسلم شد که باید استمتاع در جمله مورد بحث را، بر نکاح متعه حمل کنیم، چون در ایام نزول آیه، لفظ متعه به همین معنا بر سر زبانها دوران می‌یافته، حال چه اینکه (به اعتقاد شیعه

بگوئیم نکاح متعه هم اکنون نیز به قوت و اعتبار خودش باقی است)، و چه اینکه (به گفته اهل سنت) بگوئیم حکم نکاح متعه به وسیله آیه‌ای دیگر و یا به وسیله سنت - کلام رسول خدا (ص) - نسخ شده، چون این مطلبی دیگر است که در جای خودش بحث می‌شود.

و کوتاه سخن اینکه آنچه از آیه مورد بحث استفاده می‌شود، حکم نکاح متعه است و بس و همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده

صفحه: 434

می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم در مساله متعه همین است. از همین جا روشن می‌شود که گفتار بعضی از مفسرین که ذیلاً نقل می‌شود تا چه پایه از بطلان و فساد است، او در تفسیر این آیه گفته: مراد از کلمه (استمتاع) همان نکاح است، زیرا ایجاد علقه نکاح هم نوعی طلب تمتع است، کسی که زنی را برای خود نکاح می‌کند، می‌خواهد از او تمتع ببرد. و چه بسا بعضی دیگر در تایید این گفتار گفته باشند که دو حرف (سین - تاء) در استمتاع - برای تاکید است - و معنای استمتاع همان تمتع است.

وجه بطلان این سخن این است که متداول بودن نکاح متعه - به این اسم -، و معروفیت آن در بین مردم آن روز به هیچ وجه مجالی باقی نمی‌گذارد برای اینکه شونده آیه، از کلمه استمتاع معنای لغوی آن به ذهنش بیاید.

علاوه بر اینکه به فرضی که نظریه این مفسرین درست باشد، و معنای طلب بر مورد

نکاح دائمی منطبق گردد، و یا بر عکس کلمه (استمتعتم) معنای طلب نداشته اصولاً معنایی که این مفسرین برای کلمه مذکور کرده اند، با جزائی که در آیه برای شرط آورده شده یعنی جمله (فاتوهن اجورهن) سازگار نیست، زیرا در نکاح دائم (اجرتی در کار نیست، و آنچه داده می‌شود مهریه و صداق است) و از این مهم‌تر آنکه در جمله مورد بحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد.

پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد وملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول.

از این هم که بگذریم آیاتی که قبل از این آیه نازل شده مساله وجوب دادن مهر در همه فرض‌هایش را به طور مستوفی و کامل بیان کرده بود، دیگر حاجتی نبود که در آیه‌ای دیگر آن را تکرار کند، در آیات قبل فرموده بود: **و آتوا النساء صدقاتهن نحلة ... (1)** و نیز فرموده بود: **و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتی‌اتم احدیهن قنطاراً فلا تاخذوا منه شیئاً (2)** تا آخر دو آیه، و

... ..

(1) سوره نساء آیه 4. (2) سوره نساء آیه 20.

صفحه: 435

نیز فرموده بود: لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا تا آنجا که فرمود - وان **طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم (1)** - و اینکه بعضی از این مفسرین احتمال داده اند که آیه مورد بحث یعنی جمله‌ما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضة برای تاکید باشد، این اشکال بر آن وارد است که لحن آیاتی که قبلا نازل شده بود، و مادر بالا آن‌ها را نقل کردیم، و مخصوصا سیاق ذیل آیه: وان اردتم استبدال زوج (تا آخر دو آیه) برای تاکید، شدیدتر از جمله مورد بحث است، پس هیچ زمینه‌ای برای احتمال نامبرده نمی‌ماند.

آیه متعه نسخ نشده است نه با آیات دیگر و نه با سنت و اما اینکه کسی بگوید: بله آیه مورد بحث در مورد متعه یعنی نکاح مدت‌دار نازل شده بود، ولی به وسیله آیه: **و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلك فاولئک هم العادون (2)** نسخ شده، چون فرموده (هر کس با غیر همسر یا کنیزش نزدیکی کند - تجاوزگر است) و اگر بگوید (کما اینکه گفته‌اند) به وسیله آیه: **یایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن (3)** (ای پیامبر چون زنان را طلاق می‌دهید با رعایت عده طلاق دهید) به ضمیمه آیه: **والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء (4)** (زنان طلاق‌ی تا سه نوبت حیض دیدن و پاک شدن عده نگه بدارند)، نسخ شده، چون در این دو آیه جدا شدن زن از شوهر منحصر شده در طلاق وعده، و در نکاح موقت نه طلاق هست نه عده سه حیض.

و اگر گفته شود - کما اینکه گفته‌اند - به وسیله آیه ارث نسخ شده، چون در آن آیه فرموده: **و لکم نصف ما ترک ازواجکم (5)**، (شما نصف ما ترک همسران را ارث می‌برید)، چون

در نکاح متعه ارث نیست (نه از طرف مرد و نه از طرف زن).

و اگر گفته شود - کما این که گفته اند - به وسیله تحریم که فرموده: حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم ... نسخ شده، چون این آیه در به اره نکاح است.

... ..

(1) و اگر طلاقشان دادید قبل از آنکه با ایشان هم خوابگی کنید نصف آن مهریه‌ای که معین کرده‌اید باید بدهید، تا آخر دو آیه، سوره بقره آیه 236 - 237. (2) سوره مؤمنون آیه 5 - 6 - 7 (3) سوره طلاق آیه 1. (4) سوره بقره آیه 228. (5) سوره نساء آیه 12.

صفحه: 436

و یا بگوید - کما اینکه گفته اند - به وسیله آیه تعدد زوجات نسخ شده، چون در آن آمده: **فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع ...** (1) (از زنان به عقد خود در آورید دو به دو و سه به سه و چهار به چهار) و فرموده متعه نیز می‌توانید بکنید و در متعه بیش از چهار زن نیز جایز است.

و یا بگوید - همچنان که گفته اند - به وسیله سنت- یعنی کلام رسول الله (ص) - نسخ شده، چون رسول خدا (ص) در سال جنگ خیبر و به گفته بعضی دیگر در سال فتح مکه و به گفته بعضی دیگر در حجة الوداع آن را نسخ کرد.

و اگر گفته شود درست است که متعه زنان مباح شد، ولی در دو نوبت و یا سه نوبت از آن نهی شد، که آخرین نوبت که در آن حکم متعه استقرار یافت نهی تحریمی شد.

پاسخ این گفتار را یک به یک از نظر خواننده می‌گذرانیم.

اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله آیه مؤمنون نسخ شده.

جوابش این است که آیه نامبرده صلاحیت این نسخ را ندارد، برای اینکه معنا

ندارد آیه ناسخ قبل از آیه منسوخ نازل شود، و آیه مؤمنون در مکه نازل شده، در روزگاری که متعه تشریح نشده بود، و آیه متعه در مدینه نازل شد، علاوه بر اینکه کلمه (ازواجهم) که در آیه مؤمنون آمده شامل متعه نیز می‌شود، و با آیه متعه هیچ تعارضی ندارد تا بگوئید ناسخ آن است، مگر زن متعه همسر آدمی نیست؟ و مگر عقدی که به این منظور خوانده می‌شود نکاح نیست؟ و چرا نباشد با اینکه در اخبار صادره از مقام نبوت، و در کلمات مسلمانان دست اول و دوم یعنی صحابه و تابعین، متعه، نکاح نامیده شده، و آن را نکاح مدت‌دار خوانده‌اند، و این اشکال که اگر نکاح باشد باید چنین زن و شوهری از یکدیگر ارث ببرند، و اگر بخواهند از یکدیگر جدا شوند به وسیله طلاق جدا شوند، با اینکه در متعه نه ارث هست و نه طلاق، جوابش به زودی خواهد آمد انشاء الله. و اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله آیات ارث و طلاق و آیه تعدد زوجات نسخ شده.

جوابش این است که نسبت بین آن آیات و بین متعه، نسبت ناسخ و منسوخ نیست، تا آن‌ها ناسخ این باشند، بلکه نسبتشان نسبت عام و خاص، و یا مطلق و مقید است، چون آیه میراث مثلا حکم کلی و عمومی کرده به اینکه همه زنان چه دائمی و چه موقت از شوهر ارث می‌برند و شوهران از آنان ارث می‌برند و سنت یعنی کلام رسول خدا (ص) این عموم را تخصیص زده فرموده الا زن موقت که از شوهر ارث نمی‌برد، و شوهر از او ارث

... ..

(1) سوره نساء آیه 3.

صفحه: 437

نمی‌برد، و همه زنان وقتی بخواهند از شوهر جدا شوند به وسیله طلاق جدا می‌شوند،

به استثنای همسر موقت که طلاق لازم ندارد، و مردان از زنان بیش از چهار نفر نمی‌توانند بگیرند، به جز نکاح متعه، که بیش از چهار نیز جایز است، و شاید این مفسرین به خاطر این که نتوانسته‌اند بین نسبت عام و خاص و نسبت ناسخ و منسوخ فرق بگذارند دچار چنین اشتباهی شده‌اند، و پنداشته‌اند بین آیات نامبرده و آیه متعه نسبت، ناسخ و منسوخ است.

بله در مورد عام و خاص بعضی از اصولیین نظرشان این است که در بعضی صور عام ناسخ و خاص منسوخ می‌شود، و آن در صورتی است که اول دلیل خاص از ناحیه شارع صادر شود، بعد دلیل عام، که در این فرض دلیل عام اگر در اثبات و نفی مخالف دلیل خاص باشد ناسخ آن خواهد شد، لیکن هم اصل این نظریه در جای خود باطل است، و در فن اصول پنبه‌اش زده شده، و هم اینکه، مورد بحث ما را شامل نمی‌شود، چون آیات طلاق که عام است در سوره بقره قرار دارد، و این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه طیبه نازل شده، و آیه متعه که خاص است، در سوره نساء قرار دارد، که بعد از سوره بقره نازل شده، و همچنین آیه تعدد زوجات که هر چند در سوره نساء قرار دارد - لیکن قبل از آیه متعه واقع شده، و نیز آیه ارث که آن نیز در سوره نساء قبل از آیه متعه قرار دارد، و اتفاقاً سیاق و زمینه آیات در این سوره متحد است، و پیدا است که آیاتش یکی پس از دیگری نازل شده پس نمی‌توان احتمال داد که آیه متعه قبل از آیه تعدد زوجات و قبل از آیه طلاق نازل شده باشد، ولی به حسب دستور بعد از آن آیات قرار گرفته باشد (مترجم).

پس حاصل این شد که در بحث ما خاص که همان آیه متعه است بعد از عام قرار

دارد، نسبت به بعضی از عمومات در سوره ای قرار دارد که بعد از سوره آن عام نازل شده، و نسبت به بعضی دیگر گو اینکه عام و خاص در یک سوره قرار دارند، اما خاص بعد از عام قرار گرفته.

و اما اینکه گفتند آیه متعه به وسیله آیه عده سه حیض نسخ شده باشد، بطلانش از بطلان احتمال‌های گذشته روشن‌تر است، برای اینکه مگر کسی گفته: نکاح متعه عده ندارد تا به گوئی با آیه عده نسخ شده؟ البته در متعه نیز عده هست، هر چند که مقدار زمان عده در عقد دائم و عقد موقت مختلف است، و برگشت این اختلاف به تخصیص است، نه نسخ، در نتیجه مجموع دلیل متعه و دلیل عده چنین می‌شود: هر زنی که از شوهر جدا می‌شود، باید سه حیض و یا سه طهر عده نگه دارد، بجز متعه که او باید فلان مقدار عده بگیرد.

و اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله آیه تحریم که چند صفحه قبل تفسیر شد، و می‌فرمود ازدواج شما با مادران و خواهران و غیره حرام است نسخ شده، از حرف‌های عجیبی است

صفحه: 438

که در این مقام زده شده برای اینکه اولاً آیه متعه دنبال آیه تحریم، و هر دو در یک زمینه و یک سیاق قرار دارند، و اجزاء هر دو بهم مربوط و ابعضشان به یکدیگر متصل است، و با این حال چگونه تصور دارد که آیه متعه قبل از آیه تحریم باشد، و چگونه ممکن است گوینده‌ای که دارد در یک زمینه سخن می‌گوید صدر کلامش ناسخ ذیل آن باشد؟

و ثانیاً آیه تحریم کجایش از نکاح موقت نهی کرده؟ و حتی اشاره‌ای به این معنا کرده است؟ (وجدانا ما هر چه فکر می‌کنیم)

نه صریح آن نهی از نکاح موقت است، و نه حتی ظهوری در این به اراه دارد، تنها چیزی که آیه شریفه در مقام بیان آن است اصنافی از زنانند که ازدواجشان با مردانی حرام است، در آخر این را بیان می‌کند که غیر از این اصناف ازدواجشان و اگر کنیزند خریدنشان اشکال ندارد، و ازدواج موقت نیز به بیانی که گذشت ازدواج است، و ذیل آیه تحریم دلالت بر بی اشکالی آن دارد نه اینکه. از آن نهی کرده باشد، پس بین آیه تحریم و آیه متعه نسبت تباینی وجود ندارد، تا در مقام جمع بین آن دو گفته شود یکی ناسخ دیگری است.

بله چه بسا گفته باشند که جمله: **و احل لکم ماوراء ذلکم ان تبغوا باموالکم محصنین** غیر مسافحین از آنجا که حلت زنان را مقید به مهر و به احسان بدون سفاح کرده شامل متعه نمی‌شود، چون در متعه که ازدواج موقت است احسان نیست، - زیرا احسان عبارت است از ازدواج رسمی و دائمی - و به همین جهت است که اگر مردی با داشتن زن متعه، زنا کند سنگسار نمی‌شود، چون زنای او زنای مرد دارای همسر نیست، پس همین دلیل نمی‌گذارد جمله **و احل لکم ماوراء ذلکم** شامل متعه شود.

لیکن این سخن نیز باطل است، دلیل بطلانش همان معنائی است که ما برای کلمه احسان کرده گفتیم هر چند در سه معنا استعمال می‌شود، لیکن در آیه شریفه منظور از آن احسان عفت است، نه احسان تزوج، زیرا این کلام همانطور که شامل نکاح می‌شود، شامل ملک یمین کنیز خریداری نیز می‌شود، و به فرضی هم که قبول کنیم مراد از احسان، احسان تزوج است، تازه می‌گوئیم حکم عمومی سنگسار در مورد مرد دارای متعه تخصیص خورده، و مجموع دو دلیل چنین معنا می‌دهد، هر مردی که دارای احسان

تزوج است - که این کلی دو فرد دارد یکی دارنده زن دائمی، و دیگر دارنده متعه - اگر زنا کند باید سنگسار شود، الا مردی که زنش متعه باشد، نه دائمی که به حسب سنت اعدام نمی‌شود، و اما کتاب خدا اصلا متعرض مساله نشده است.

و اما اینکه گفتند حکم متعه به وسیله سنت نسخ شده، - علاوه بر اینکه چنین نسخی از

صفحه: 439

اصل باطل است، به خاطر اینکه مخالف اخبار متواتره‌ای است که دستور می‌دهد برای تشخیص روایت صحیح از غیر صحیح آن را عرضه بر کتاب کنید، اگر مخالف کتاب بود به دیوارش بزنید، و به کتاب مراجعه کنید.

احکام متعه یا صیغه از رساله امام خمینی- ره

2421 صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

2422 شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعه خود را ترک کند.

2423 زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذت‌های دیگر از او ببرد ولی اگر بعدا به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

2424 زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد.

2425 زنی که صیغه شده حق هم‌خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد.

2426 زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و هم‌خوابی ندارد عقد او صحیح است و

برای آن که نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

2427 زنی که صیغه شده، می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود بیرون رفتن او حرام است.

2428 اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح و گرنه باطل است.

2429 پدر و جد پدری می‌توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند و نیز می‌توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی در آورند ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد.

2430 اگر پدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعدا معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهرا محرم شده بودند نامحرمنند.

2431 اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده باید نصف آن را بدهد.

2432 مرد می‌تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده اش تمام نشده به عقد دائم خود در آورد.

رساله حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

ازدواج با بیگانگان در اسلام

اشاره

منبع: ازدواج با بیگانگان ص 15
محمد ابراهیمی
ازدواج مصدر ثلاثی

مزید از باب افتعال و زواج مصدر باب مفاعله است، این دو واژه در اصطلاح فقهی وقانونی، به معنای رابطه‌ای است حقوقی که لازمه آن، جواز کامجویی بین زن و مرد می‌باشد، چنان که واژه نکاح نیز به همین معناست، هر چند از نظر لغت، ازدواج به معنای متحد شدن دو انسان و نکاح به معنای هم خوابگی آن دو می‌باشد.

بعضی از نویسندگان گفته‌اند: نکاح به معنای عقدی است که به وسیله آن، زن و مرد به قصد زندگی مشترک و کمک به یکدیگر قانوناً با هم متحد می‌شوند و نتیجه گرفته‌اند که اولاً: نکاح عقد است وثانیاً: هدف آن، شرکت در زندگی است وثالثاً: از وحدت و اتحاد قانونی حاصل می‌آید، تعریف این دسته با توجه به تعریفی که ذکر کردیم کامل نیست، چه این که هدف و قصد زندگی مشترک جزء مقومات این عقد نیست و این هدف معمولاً در عقد ازدواج دایم مطرح است و در ازدواج موقت یا ازدواج با کنیزان و ب که در اسلام و بسیاری از شرایع دیگر مطرح است هدف اصلی، کامجویی است، بنابراین چنین قصدی در عقد ازدواج شرط نیست وبالطبع جزء مقومات عقد نیز نخواهد بود. ((2)) مرحوم صاحب جواهر پس از ذکر اقوال مختلف در معنای لغوی و اصطلاحی نکاح می‌گوید: در هر حال چنان که دانستی، نظر مشهور این است که نکاح در لغت به معنای

هم خوابگی است و در شرع به معنای عقد است و ابن ادریس مدعی است که در این معنا هیچ یک از دانشمندان اختلافی ندارند و ابن فهد و شیخ طوسی و فخر المحققین ادعای اجماع دارند، چه این که استعمال این واژه در عقد متداول است و بعضی⁽³⁾ را عقیده بر این است که در قرآن کریم جز در آیه حتی تنکح زوجا غیره⁽⁴⁾ به معنای هم خوابگی نیامده، یعنی در تمام موارد، استعمال این واژه در قرآن به معنای عقد ازدواج است.

جالب این که در آیه فوق نیز بعضی آن را به معنای ازدواج گرفته‌اند، نه هم خوابگی و گفته‌اند: شرط بودن هم خوابگی برای حصول حلت در چنین ازدواجی، از دلیل خارجی فهمیده می‌شود، نه از آیه شریفه.

همچنین صاحب جواهر می‌فرماید: در این که معنای نکاح شرعا عقد باشد جای بحث وجود دارد، چه این که واژه نکاح مانند بسیاری از عناوین فقهی قبل از پیدایش دین نیز در میان جوامع مطرح بوده، چنان که بیع به معنای عقد نیست، بلکه به معنای نقل ملک است و قهرا نکاح نیز چنین است، شاهد، این که در موقع عقد هنگامی که زن به عنوان طرف قرار داد می‌گوید: انکحت، عقد را قصد نمی‌کند، بلکه سلطه مرد و صاحب حق شدن او در کامجویی از همسرش را در برابر مهر معین قصد دارد. پس مراد از نکاح و ازدواج، همان حق هم خوابگی است و مجازا به عقد ازدواج اطلاق می‌گردد.

این به جهت علاقه سببیتی است که بین عقد خاص با حصول این حق وجود دارد⁽⁵⁾. بنابراین، نکاح و ازدواج به معنای حق هم خوابگی و به وحدت رسیدن است، که معنایی است لغوی و عقد عامل پیدایش این حق است، هر چند فقها و حقوقدانان در

بسیاری از موارد مقصودشان از نکاح و ازدواج، عقد خاص می‌باشد. عجیب این است که شمس الدین سرخسی می‌گوید: اعلم به ان النکاح فی الفقه عبارة عن الوطاء وحقيقة المعنی فیہ هو الضم ومنه یقال: انکح الظئر ولدها، ای الزمه واحد الوطئین ینضم الی صاحبه فی تلك الحالة فسمى فعلها نکاحا ثم يستعار للعقد مجازا اما لانه سبب شرعی یتوصل به الی الوطاء اولان فی العقد معنی الضم، فان احدهما ینضم به الاخر ویكونان کشخص واحد فی القیام به مصالح المعیشة وزعم الشافعی ان اسم النکاح فی الشریعة یناول العقد فقط ولیس كذلك، فانه قال الله تعالی: حتی اذا بلغوا النکاح ⁽⁶⁾ یعنی الاحتلام، ⁽⁷⁾ بدان که واژه نکاح در فقه همان وطی است که معنای حقیقی آن ضمیمه شدن است، چنان که گفته می‌شود: انکح الظئر ولدها، یعنی دایه به فرزندش پیوست، و زن وشوهر در حالت خاصی به هم پیوسته‌اند ولذا کار آن دو نکاح است وبعدها این واژه مجازا برای عقد استعمال شده است، یا به سبب آن که عقد وسیله شرعی برای وصول به وطی است، یا به دلیل این است که در عقد معنای ضمیمه شدن وجود دارد، زیرا زن وشوهر به وسیله عقد به هم می‌پیوندند ومثل شخص واحدی می‌شوند که به کارهای زندگی می‌پردازد، ولی شافعی تصور کرده که نکاح در شرع اسلام به معنای عقد است، ولی چنین نیست، چنان که خداوند می‌فرماید: حتی اذا بلغوا النکاح، تا موقعی که کودکان به نکاح برسند که معنایش بلوغ به حد احتلام است، نه این که واقعا عقد ازدواج خوانده باشند.

بیگانگان

واژه بیگانه معمولاً در حال حاضر به افرادی اطلاق می‌شود که تعهد تابعیت کشوری خاص را نپذیرفته‌اند، اعم از این که تابعیت کشور دیگری را پذیرفته باشند یا خیر، بنابراین، بیگانگان در ایران همه کسانی هستند که دارای تابعیت ایرانی نیستند.

واژه بیگانه در برابر واژه خودی و هموطن قرار دارد، و لذا هموطن به همه افرادی گفته می‌شود که دارای تابعیت ایرانی باشند، اعم از این که دارای اعتقاد اسلامی باشند یا عقیده دیگری مانند یهودیت و مسیحیت و مجوسیت داشته باشند، به تعبیر دیگر، معیار تابعیت در ایران، داشتن عقیده اسلامی نیست، چنان که در حال حاضر در همه کشورهای جهان همین گونه است، ولی در گذشته در میان بسیاری از ملل، معیار خودی و بیگانه، داشتن اعتقاد خاصی بوده، و لذا همه کسانی که دارای عقیده اکثر افراد جامعه نبودند، بیگانه محسوب می‌شدند.

مراد از بیگانه در مبحث ازدواج با بیگانگان، در فقه اسلامی، افراد دارای عقیده‌ای غیر از اعتقاد اسلامی است، اعم از این که معتقد به یکی از ادیان آسمانی، مثل یهودیت و مسیحیت بوده باشند، یا این که اصلاً عقیده‌ای نداشته و یا اعتقاد مشرکانه‌ای داشته باشند.

البته از نظر حقوقی در حال حاضر، بیگانه به معنای نداشتن تابعیت کشوری خاص نیز احیاناً مطرح می‌شود، مثلاً در مورد ازدواج یک ایرانی با یکی از اتباع فرانسه و یا کشوری دیگر، این نکته مطرح می‌شود که در صورت داشتن عقیده اسلامی،

معمولا از طرف وزارت امور خارجه کشور با این ازدواج موافقت می‌شود و در غیر این صورت (در غیر مورد ازدواج با اهل کتاب، آن هم در صورتی که مرد ایرانی باشد) موافقت نخواهد شد، ولی در رساله حاضر، این معنا از بیگانه مدنظر نیست و به تعبیر دقیق‌تر، بحث ما در جواز ازدواج مسلمان با غیر مسلمان است و ما به یاری خدای سبحان، آرای مکاتب مختلف فقه اسلامی را در این زمینه تبیین خواهیم کرد.

اهمیت ازدواج

تردیدی نیست که ازدواج و میل به زناشویی زن و مرد از غرایز اولیه نوع بشر است و هر انسانی به صورت طبیعی علاقه‌مند به ازدواج و تولید مثل می‌باشد، به تعبیر دیگر، هر انسانی در صدد است که از طریق تولید مثل، حیات موقت و پایان پذیر خویش را از طریق بقای فرزند دایمی سازد، در عین حال، چگونگی بقای نسل نیز برای وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چه این که هر فرد بشر همان گونه که به سلامت خویش می‌اندیشد، به سلامت فرزند خویش نیز اهتمام دارد و همان گونه که به دنبال سعادت خویش است، سعادت فرزند خود را نیز می‌خواهد، زیرا در حقیقت فرزند خود را تداوم وجود خویش دانسته و سعادت وی را از سعادت خویش جدا نمی‌داند.

علی (ع) در نامه معروفش به امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید: **و جدتک بعضی بل وجدتک کلی، حتی کان شیئا لو اصابک اصابنی و کان الموت لو اتاک اتانی فعنانی من امرک ما یعنینی من امر نفسی ب.** ⁽⁹⁾ آنچه در سخن علی (ع) آمده، همان ندای فطرت است که هر فرد انسان فرزندش را جزء خویش، بلکه تمام هستی خویش می‌داند که از طریق او بقا و تداوم می‌یابد، بنابراین، مرگ فرزند را

مرگ خویش تلقی می‌کند و همان گونه به سرنوشت فرزندش می‌اندیشد که به سرنوشت خویش می‌اندیشد، و از طرفی از دیرباز انسان‌ها متوجه تاثیر سلامت پدر و مادر در سلامت فرزند بوده‌اند.

از این جهت در طول تاریخ، همه ملل در انتخاب همسر، امور زیادی را مراعات نموده و امر ازدواج را با ملاحظه شرایط زیادی انجام می‌داده‌اند که همه این شرایط لاقلاً به تصور آنان برای سلامت جسمی و یا سعادت معنوی فرزندانشان اهمیت داشته است.

در این زمینه توصیه‌های فراوانی از حکیمان جوامع ملل مختلف نقل شده و مردمان به آن پای بند بوده و در امر مقدس ازدواج، آن‌ها را مراعات می‌نموده‌اند، چنان که از پیامبر اکرم (ص) و دیگر امامان معصوم^{علیهم‌السلام} نیز چنین توصیه‌های ارزنده‌ای را در کتب مختلف مشاهده می‌کنیم.

به عنوان نمونه، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: **انظر فی ای نصاب تضع ولدک فان العرق دساس** ⁽¹⁰⁾، بنگر که فرزندی را از چه فامیلی به دست می‌آوری، چه این که اخلاق و خصایص هر فامیلی در نسل آن‌ها باقی می‌ماند (و انحرافهای اخلاقی آنان تاثیر سوء خود را در فرزندان آن‌ها نیز به جا خواهد گذاشت).

بنابراین، همگان باید در انتخاب همسر دقت کافی کنند و از بهترین افراد برای خویش همسر برگزینند.

پیامبر اکرم (ص) در روایتی دیگر فرمود: **ایاکم و خضراء الدمن**.

قیل: یا رسول الله وما خضراء الدمن؟

قال (ص): المرأة الحسناء فی منبت السوء، ⁽¹¹⁾ از نزدیک شدن به علف‌های با طراوتی که در مزبله‌ها می‌روید اجتناب کنید! پرسیدند که مقصود از علف‌های مزبله چیست؟

پیامبر (ص) فرمود: مقصود من زنان زیبا
رویی هستند که در خانواده‌های آلوده
پرورش یافته‌اند.

از جمله اموری که ملل مختلف در گذشته
در انتخاب همسر خویش مراعات می‌نمودند
وسخت پای بند به آن بودند، این بود که
می‌کوشیدند همسر آنان از نظر اعتقادی نیز
سالم باشد، بدین معنا که معتقد بودند،
همان گونه که سلامت جسمی فرزند موثر است، سلامت روحی
و اخلاقی و عقیدتی نیز در سعادت فرزند موثر
خواهد بود، و به همین جهت مردمان از
دیرباز از ازدواج با افراد غیر همکیش
خود اجتناب داشته‌اند، بنابراین، نهی از
ازدواج با بیگانه عقیدتی اختصاص به اسلام
نداشته، بلکه در ادیان دیگر نیز از
ازدواج با بیگانگان عقیدتی نهی شده است
(12) حتی می‌توان گفت: مانند بسیاری از
مسائل اجتماعی دیگر، اسلام در این مساله
نیز اصلاحات مهمی به وجود آورده از جمله
بر تصورات غلطی که در دیگر ملل مطرح
بوده، خط بطلان کشیده است و مراحلی از
اختلاف عقیده را به خصوص در صورتی که
ازدواج در جامعه اسلامی صورت گیرد موجب
بطلان عقد ازدواج ندانسته است، چنان که
در آینده به مواردی از این گونه
ازدواج‌ها اشاره خواهیم کرد، در حالی که
در میان دیگر ملل چنین تسامحی اصلا مطرح
نبوده است.

آری، به حکم این که آیین اسلام به
تعبیر قرآن، مهیمن بر دیگر ادیان
می‌باشد، بسیاری از اشتباهات و کاستی‌های
دیگر ادیان را اصلاح نموده و انسانها را
در طریق اعتدال قرار داده است.

قرآن کریم در این به اراه می‌فرماید: **الذین
یتبعون الرسول النبى الایمی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه والانجیل
یامرهم بالمعروف وینههم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث**

ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم فالذين امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون، ⁽¹³⁾ آنان که از این رسول، این پیامبرمی که نامش را در تورات وانجیل خود نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند، آن که به نیکی فرمانشان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را حرام و بارگرا نشان را از دوششان بر می‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید.

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاری‌اش کردند و از آن کتاب که بر او نازل کرده ایم پیروی کردند، رستگارانند. آری، اسلام آیین فطرت است، بنابراین، معیار حلت در آن، طیب و پاک و مفید بودن و معیار حرمت، ناپاک و خبیث بودن یک چیز است.

از این جهت، هر چیزی را که عقل آدمی برای جامعه مفید تشخیص دهد، از دیدگاه اسلام مجاز، و هر آن چه را مضر تشخیص دهد، از نظر آیین اسلام نیز ممنوع خواهد بود، و از آن جا که اسلام عقاید پدر و مادر را مشمول قوانین توارث نمی‌داندسته و معتقد بوده که هر کودکی با فطرتی پاک و سالم و الهی به دنیا آمده (کل مولود یولد علی الفطرة) ازدواج با مخالف عقیدتی را در همه صور آن به طور کلی و مطلق منع نکرده است.

ازدواج با بیگانگان در آیین یهود

یکی از ادیانی که به شدت پیروان خود را از ازدواج با بیگانگان برحذر داشته، آیین یهود است و لذا در بخش‌های مختلفی از کتاب تورات با شدیدترین لحن، یهودیان را از ازدواج با بیگانگان منع کرده و آن را از گناهان کبیره معرفی نموده است.

اولین موردی که در تورات از ازدواج با بیگانه اظهار کراهت شده، سفر پیدایش است، در آن جا آمده است: حضرت ابراهیم (ع) هنگامی که تصمیم گرفت برای فرزندش اسحاق زن بگیرد، پیشکش را قسم داد که از کنعانیان (مردم بومی منطقه) برای اسحاق زن نگیرد، بلکه با همه دوری راه، به نزد خویشاوندان ابراهیم و ساره سفر کند و از آنان دختری برای اسحاق برگزیند و پیشکار ابراهیم نیز چنین کرد و برادر زاده ابراهیم را که رفق نام داشت و دختر بنوئیل از شهر ناحور در بین النهرین بود برای اسحاق به زنی برگزید و او را به سرزمین کنعان آورد.

در سفر تثنیه (باب هفتم، آیه 1 و 5) چنین آمده: چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آن جا می‌روی در آورد و امت‌های بسیار را که حتیان و جرجاشیان و ب، هفت امت بزرگتر و عظیم‌تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید با ایشان عهد مبند و بریشان ترحم منما و با ایشان مصاهرت منما، دختر خود را به پسر ایشان مده و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر! زیرا که اولاد تو را از متابعت من بر خواهند گرداند تا خدایان غیر را عبادت نمایند و غضب خداوند بر شما افروخته شده و شما را به زودی هلاک خواهد ساخت.

همچنین در کتاب اول پادشاهان (باب یازدهم، آیه 1 3) آمده است: و سلیمان ب زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان، دوست می‌داشت، از امتهایی که خداوند درباره ایشان، بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیایید و ایشان به شما در نیایند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند، و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد و زنانش دل او را برگردانیدند.

نیز در کتاب نحیما (باب سیزدهم، آیه 23 30) آمده است: در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم که زنانی از اشدودیان و عمونیان و موآبیان گرفته بودند و نصف کلام پسران ایشان در زبان اشدودیان بود و به زبان یهود نمی‌توانستند به خوبی تکلم کنند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم، بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده گفتم: دختران خود به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشان مگیرید! آیا سلیمان، پادشاه اسرائیل، در همین امر گناه نوزید؟

! با آن که در امتهای بسیار پادشاهی مثل او نبود و اگر چه او محبوب خدای می‌بود و خدا او را به پادشاهی تمام اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند.

پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟

و یکی از پسران یهو باداع بن الیاشیب رییس کهنه، داماد سنبلط حورونی بود، پس او را از نزد خود راندم. ای خدای من! ایشان را به یاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات ولایان را بی عصمت کرده اند.

فلسفه ممنوعیت ازدواج با بیگانگان

همان گونه که پیش از این یاد آور شدیم، از عبارات تورات برمی آید که ازدواج با بیگانگان به طور کلی ممنوع بوده و از بزرگترین گناهان به شمار می آمده و فلسفه این تحریم را نیز تاثیر منفی این ازدواج در عبادت یهوه، خدای بنی اسرائیل، معرفی کرده است و این تاثیر را نیز غیر قابل اجتناب دانسته، تا آن جا که شخصی مثل سلیمان ⁽¹⁴⁾ نیز بر اثر این نوع ازدواج آلوده شد و از خدای بنی اسرائیل روی برتافت.

دومین علتی که در عبارات فوق برای تحریم ازدواج با بیگانگان ذکر شده، از دست دادن اصالت یهودی و عدم توانایی سخن گفتن به زبان عبری است، که این نیز خود نوعی انحراف و نقصی بزرگ برای یک فرد یهودی که بایستی به زبان تورات تسلط کامل داشته باشد به شمار می آمد و به همین جهت برای حفظ اصالت زبان خویش، آنان را از ازدواج با بیگانگان، یعنی دیگر ملل منع می نمودند.

جالب این که در حال حاضر نیز در قانون مدنی اسرائیل به این مطلب تصریح شده است، چنان که در ماده 17 احوال شخصیه آمده: الدین والمذهب من شروط صحة العقد، فاذا كان من غير الدين او من مذهب آخر، فلا يجوز العقد بينهما ودر قسمت دیگر

همین ماده آمده: **ان الزوجین یشرط ان یكونا اسرائیلیین وان یحصل الزواج علی وفق شرع الموسوی وا لکان لغوا.** ⁽¹⁵⁾ همچنان در ماده 396 آمده: **لا یجوز زواج الیهودی بالوثنیةولا زواج الوثنی بالیهودیة** ⁽¹⁶⁾ و در ماده 393 آمده: **فاذا اجتمع اثنان به مثل هذا الازدواج المحرم فقد ارتکبا عارا وفاحشة لا ینمحیان ابدا ومثل الاولاد المرزوقین من هذا الاجتماع الشنیع کمثل النتاج المولود من مسافدة الخبول.**

⁽¹⁷⁾ همان گونه که ملاحظه می‌شود، در قانون مدنی اسرائیل نه تنها پیرو آیین یهود بودن شرط صحت عقد ازدواج است، بلکه وحدت مذهبی و کشوری را نیز شرط دانسته‌اند، بدین معنا که فرقه‌هایی که به تدریج در یهودیت به وجود آمده‌اند، نمی‌توانند از مذاهب دیگر همسر انتخاب کنند، این بدان می‌ماند که گفته شود: در اسلام، سنی حنفی نمی‌تواند از پیروان احمد حنبل همسر برگزیند و بالعکس.

در یهود نیز فریسیان نمی‌توانند با صدوقیان ازدواج کنند.

اما شرط اسرائیلی بودن زن و شوهر ظاهرا مربوط به شریعت حضرت موسی (ع) نمی‌باشد، بلکه از تصمیمات ویژه حکومتی است که ازدواج اتباع اسرائیل را با اتباع غیر اسرائیلی هر چند یهودی باشند ممنوع دانسته‌اند.

پر واضح است که این ممنوعیت معلول عواملی نیست که در تورات به عنوان علت حرمت ازدواج با بیگانه آمده است، بلکه صرفا برای سهولت شناسایی اتباع و رسیدگی به امور آنان است.

حاصل این که ممنوعیت ازدواج با بیگانگان، یکی به سبب مصونیت اعتقادی پیروان یک دین بوده و یا به جهت حفظ ملیت و اصالت نژادی و قومی، و در آیین یهود که از طرفی آیین خویش را بهترین آیین دانسته و همه ادیان دیگر را باطل می‌داند

و از طرفی فرزندان اسرائیل را قوم برگزیده و محبوب خدا و برتر از هر نژاد دیگر می‌داند، هر دو عامل را در ممنوعیت ازدواج با بیگانگان در نظر داشته‌اند

((18))

اما اقوام و مللی که از نظر اعتقادی، خویشان را برتر از همگان نمی‌دانند، معمولاً در صورت اجتناب از ازدواج با بیگانگان، عامل دوم (یعنی اختلاف نژادی و افتخارات ملی) را علت این ممنوعیت ذکر می‌کنند و ملت‌هایی که اسیر حس ناسیونالیستی نیستند و تنها آیین صحیح را آیین خاص خویش می‌دانند، هدفشان از اجتناب با بیگانگان، تنها حفظ مصونیت اعتقادی است، و لذا در شرایطی که اوضاع اجتماعی این مصونیت را بیشتر به خطر اندازد، بر عدم ازدواج با پیروان ادیان دیگر، تاکید بیشتری می‌کنند و به همین جهت، تنها در موارد خاصی به مردان پیرو خویش اجازه ازدواج با بیگانگان را می‌داده‌اند، مثلاً در شرایطی که آنان می‌توانستند با این ازدواج، همسر خویش و بلکه افراد بیشتری از ملت دیگر را به آیین خویش در آورند، ولی هیچ‌گاه به زنان پیرو خویش اجازه ازدواج با مردان بیگانه نمی‌دادند، چه این که زنان از موقعیت ضعیفتری برخوردارند و در صورت ازدواج با بیگانه، احتمال متاثر شدن آنان از عقیده شوهر بیشتر است.

یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسند: ظاهراً تلاش کثیری از قانونگذاران بر این بوده که فرزندان ملت آنان در محدوده خودشان رشد کنند و در نتیجه، نوامیس آنها بر اثر اختلاط لطمه‌ای نبیند و این یا به خاطر این بوده است که مردمان مشخصی از آنان دور بمانند، یا از عادات ناپسند بر

کنار بمانند و ضمناً شاخه نژادی و کرامت آن‌ها محفوظ بماند.

بعضی از ملتها زمانی آزاد بودند، ولی بعدها تغییر روش دادند.

چنان که رومیان در آغاز، زنان بسیاری از ملل اطراف خود گرفتند، ولی هنگامی که به قدرت رسیدند، مردمان دیگر را بربر نامیدند و زنان خود را به بیگانگان نمی‌دادند و زنان بیگانه را برای خود نمی‌گرفتند. ⁽¹⁹⁾ شدت اجتناب از همسری با بیگانگان در مللی که تعدد زوجات را جایز نمی‌دانسته‌اند، طبیعی به نظر می‌رسد و بی تردید مسیحیان چنین بوده‌اند، ولی در آیین یهود هر چند تعدد زوجات در شرایط خاصی جایز بوده، ولی بعدها یکی از پیشوایان مذهبی آن را تحریم کرد، و لذا در ماده 395 از حقوق مدنی یهود آمده: **تعدد الزوجات وان كان جائزا شرعا ان (الراب) جرسون حرمة لضيق اسباب المعيشة في هذه الايام التي اصبح فيها امر القيام به لوازم المرأة الواحدة غير هين لا يخلو من صعوبة** ⁽²⁰⁾.

ازدواج با بیگانگان در آیین مسیحیت

آدام متز می‌نویسد: بزرگترین تفاوت اروپا که در قرون وسطی یکپارچه مسیحی بود با امپراتوری اسلام، وجود شمار بسیار زیادی غیر مسلمان بین مسلمانان بود، که هم از آغاز مانع وحدت سیاسی کامل بین ملل اسلامی بوده‌اند.

در جامعه اسلامی تغییر دین مجاز نبود، مگر آن که کسی بخواهد مسلمان شود، از این رو پیروان ادیان گوناگون کاملاً جدای از یکدیگر می‌زیستند، اما مسلمان اگر دینش را عوض می‌کرد، مجازاتش قتل بود، همچنان که در بیزانس مسیحیان مرتد را می‌کشتند.

همچنین ازدواج بین مسلمان و غیر مسلمان جایز ⁽²¹⁾ نبود، چه طبق قانون مسیحی، زن نصرانی نمی‌توانست به عقد غیر نصرانی در آید، تا مبادا در نتیجه اولاد او از مسیحیت خارج شوند.

باز طبق قانون کلیسا مرد نصرانی نیز نمی‌توانست غیر از زن نصرانی بگیرد، مگر احتمال دهد آن زن و فرزندان او را بدین خود در خواهد آورد، ولی در عمل محال بود مرد نصرانی زن مسلمان بگیرد. ⁽²²⁾ همچنین بدران ابوالعینین بدران در کتاب العلاقات الاجتماعية بین المسلمین و غیر المسلمین می‌نویسد: یکی از دانشمندان مسیحی به نام ابن العسال در مجموعه خود چنین نقل کرده: للرجل ان یتزوج غیر المومنات به شرط دخول المرأة فی ایمان، فاما النساء المومنات فلا یتزوجن بالرجال الخارجین عن الایمان لئلا ینقلوهن الی مذاهبهم.

همچنین در همین کتاب آمده: كل امرأة مومنة تتزوج غیر مومن تخرج عن الجماعة. نیز می‌نویسد: در کتاب خلاصة القانون آمده: المخالفة فی الدین المسیحی تمنع الزواج ابتداء.

و نیز استاد، انور الخطیب می‌نویسد: ان من الموانع القانونية لعقد الزواج عند الكاتولیک، يرجع الی الحالة الدینیة للشخص كانتماؤه الی دیانته غیر ديانة الزوج الاخر، بل ان اختلاف المذهب مانع ایضا.

همان گونه که در عبارات فوق ملاحظه می‌شود، در آیین مسیحیت نیز همانند یهودیت، ازدواج با بیگانگان ممنوع است، ولیکن از آن جا که مسیحیت یک آیین نژادی معرفی نشده و در این دین از هر فرد انسان، خواه از بنی اسرائیل باشد یا هر ملت دیگر، ایمان به مسیح (ع) پذیرفته

است، از این رو، دیگر وجهی برای ممنوعیت ازدواج برای حفظ افتخارات ملی و نژادی وجود نداشته و لذا در این آیین، تنها علت ممنوع ازدواج با بیگانگان حفظ مصونیت اعتقادی افراد بوده است و به همین جهت درباره مردان که به صورت طبیعی از مصونیت بیشتری برخوردارند آن هم در صورتی که معتقد باشد که می‌تواند همسر خود را به آیین مسیح (ع) در آورد این ازدواج مجاز قلمداد شده، ولی در مورد زنان به صورت مطلق ممنوع شده است. گو این که احتمالاً در همین تسامح جزئی نیز تحت تاثیر مکتب اسلام بوده اند. به هر حال، ازدواج با بیگانگان حتی در مورد مردان مسیحی نیز در صورتی که همسر او به آیین غیر مسیحی باقی بماند ممنوع است، در حالی که در آیین اسلام چنین نیست.

ازدواج با بیگانگان در آیین مجوس

آن چه مسلم است این که ازدواج با بیگانگان در آیین مجوس نیز ممنوع بوده و ظاهراً در این آیین نیز ممنوعیت ازدواج با بیگانه بیشتر به جهت دوری از آلودگی اعتقادی و حفظ کیان خانواده بوده است. به عنوان نمونه در کتاب روایت پهلوی آمده: کسی که از دینی که بدان مقرر است به دین دیگر رود، مرگ ارزان است (شایسته مرگ است)، زیرا دین بهدینی را رها می‌کند تا دین بدتر همی گیرد. به سبب گرفتن دین بدتر، مرگ ارزان همی شود، چه آن دینی است که از راه ارث بدو رسیده است، پس خود بدان گناهکار نیست و امروز که یکی دیگر می‌گیرد، بدان گناهکار باشد و از مرگ ارزان کسی که به دین بهدینان آید، فوراً رستگار شود. (23)

و نیز آمده: همچنان که مهری و مهربانی
خوبدوده کردند، پس مردمان نیز چنان
می‌کردند.

همه مردم پیوند و تخمه خویش می‌دانستند.
هرگز برادر، برادر و خواهر، خواهر را
از دوستی رها نمی‌کرد.
همه بی چیزی (فقر و نیاز) و خشکی (قحطی)
از آن جهت به مردمان رسید که مردان از
شهر بیگانه، از روستای بیگانه و از کشور
بیگانه آمده وزن کردند و هنگامی که زن
می‌بردند، پدر و مادر بر این گریستند که
دختر ما به بردگی همی برند. ⁽²⁴⁾

ازدواج با بیگانگان در اسلام

آیین یهود از همان آغاز به عنوان یک
آیین ملی و نژادی مطرح شد، و لذا در گذشته
و حال یهودیان هیچ گونه تبلیغی در جهت
یهودی کردن دیگر مردمان نداشته‌اند و بر
فرض این که افرادی از غیر بنی اسرائیل
آیین یهود را می‌پذیرفتند، آن‌ها را با
بنی اسرائیل برابر نمی‌دانستند، اما آیین
اسلام از همان آغاز به عنوان یک آیین
جهانی مطرح شد، چرا که پیامبر اکرم (ص)
برای همه افراد بشر و به عنوان رحمتی
برای جهانیان مبعوث گردید: **وما ارسلناک رحمة
للعالمین** ⁽²⁵⁾، و لذا مسلمانان برعکس یهودیان،
تبلیغ و جهاد در مسیر گسترش توحید
و مسلمان شدن دیگر ملل را از همان آغاز،
وظیفه خود می‌دانستند و فلسفه اصلی جهاد
در اسلام نیز همین بوده است.

آیین مسیحیت نیز هر چند براساس عبارات
انجیل ⁽²⁶⁾ و آیاتی از قرآن، همانند آیین
یهود، مخصوص قوم بنی اسرائیل بوده است
(ورسولا الی بنی اسرائیل) ⁽²⁷⁾، ولی قدر مسلم از
زمانی که کنستانتین، قیصر روم، به آیین

مسیحیت گروید، انحصاری بودن این آیین به فراموشی سپرده شد و آیین تبشیر در مسیحیت به صورت یک اصل مسلم در آمد و در حال حاضر نیز چنین است، ولذا مسیحیان، همانند مسلمانان در تبلیغ و اشاعه آیین خود کوشا بوده وهستند.

و نیز بر خلاف یهودیان که خود را ملت برتر و قوم برگزیده خدا می دانستند و هیچ گاه دیگر ملتها را با خود برابر نمی دیدند، آیین اسلام همه افراد بشر را فرزند یک پدر و مادر می داند و مومنان به اسلام را از هر قوم و ملتی که بوده باشند، برادر هم می شمارد و می فرماید: **انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله** ((28))، هر آینه مومنان برادرانند، میان برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید.

و بلکه اسلام از همان آغاز با روح عصبت و ملی گرایی و هرگونه نژاد پرستی مخالف بوده و با شعار **ان اکرمکم عندالله اتقیکم** ((29)) و عباراتی مانند: **کلکم من آدم و آدم من تراب و: لافخر لعربی علی عجمی ولا الابیض علی الاسود** ا بالتقوی کوشیده است که گرایشهای ناسیونالیستی را در میان امت اسلامی ریشه کن سازد و عملاً نیز پیامبر (ص) مسلمانان را از هر قوم و ملتی که باشند با یکدیگر برابر قرار داده و با افتخارات نژادی به شدت مبارزه نموده است.

از این جهت تردیدی نیست که ممنوعیت ازدواج با بیگانگان در موارد محدودی که مطرح بود، مبتنی بر حس ملی گرایی و برتری قومی نبوده است، بلکه بی تردید این ممنوعیت به جهت مصونیت اعتقادی مسلمانان و دور نگه داشتن آنان از آلودگی اخلاقی و حفظ اصالتهای خانوادگی بوده است.

شرط برابر بودن در ازدواج

البته روشن است که مقصود ما از الغای افتخارات نژادی در اسلام، این نیست که مسلمانان همیشه از این گونه گرایش‌های افراطی و ناسیونالیستی بر کنار بوده‌اند، بلکه برعکس، بعضی از مسلمانان با همه تاکید اسلام بر اصالت ندادن به افتخارات نژادی، آگاهانه یا ناخودآگاه به احساسات ناسیونالیستی تمایل پیدا کردند و برای خود امتیازاتی قائل شدند که از جمله آن‌ها عدم برابری دیگر ملت‌های مسلمان با آنان از نظر حق ازدواج بوده است.

فی المثل، پس از وفات پیامبر (ص)، به خصوص از دوران خلافت خلیفه دوم، برتری جویی قریش بر همه طوایف مسلمان دیگر و برتری جویی عرب بر غیر عرب آغاز شد.

قرشیان خود را اصیلترین قبیله عرب دانستند و بری خود امتیازاتی قائل شدند که از جمله این امتیازات همان بود که گفتند: خلیفه مسلمانان باید برای همیشه الزاما از قبیله قریش بوده باشد، و در این زمینه به روایتی از پیامبر (ص) استدلال نمودند که آن حضرت فرموده است: ان الائمة من قریش.

براساس این برتری جویی، بالطبع همه پست‌های مهم اجتماعی را در درجه اول، حق خود می‌دانستند.

از امتیازات دیگری که آنان برای خود قائل بودند، این بود که معتقد بودند افراد غیر قرشی همتای قرشیان نیستند، بنابراین، مردان غیر قریش نمی‌توانند از قریش زن بگیرند، ولی قرشیان می‌توانند از دیگر مسلمانان زن اختیار نمایند.

همان گونه که اشاره شد، این برتری جویی از دوران خلیفه دوم آغاز شد. گو

این که اولین فردی که با استدلال به روایت نبوی ان الائمة من قریش به خلافت رسید، ابوبکر بود.

این برتری جویی در تمام دوران خلافت عمر و عثمان، بلکه تا پایان دوران بنی امیه به صورت جدی مطرح بود و بر اثر همین تصور واهی، امتیازات فراوانی در درجه اول برای قرشیان و در نهایت برای اعراب در نظر گرفته می‌شد و پیدایش خوارج و جنگ های خونباری که آنان در تاریخ اسلام به وجود آوردند، نشان دادن واکنش در برابر این قبیل برتری جویی‌ها بود.

خوارج می‌گفتند: پیامبر می‌فرمود: لا فخر لعربی علی عجمی ب ا بالتقوی، و این قابل قبول نیست که آن حضرت فرموده باشد که برای همیشه بایستی خلیفه مسلمانان الزاما از قریش بوده باشد و نیز به روایتی از پیامبر (ص) استدلال می‌کردند که فرموده است: اسمعوا و اطیعوا ولو امر علیکم عبد حبشی اجدع، و نیز به گفته خلیفه دوم استدلال می‌کردند که در موقع مرگ گفته بود: اگر سالم، مولای حذیفه، زنده بود، او را بر شما خلیفه می‌کردم و حال آن که سالم از رجال قریش نبود.

البته اعتراض خوارج به برتری طلبان قریش و عرب به جا بود، چرا که مستند آنان روایاتی غیر معتبر بود، یعنی در حقیقت پیامبر (ص) هیچ گاه نفرموده بود که خلفا بایستی از قریش انتخاب شوند، بلکه مقصود پیامبر (ص) از جمله ان الائمة من قریش وارثان و امامان بعد از خودش از اهل بیت بود که در روایتی پیامبر تعداد آنها را دوازده تن معرفی کرده بود و اولین آنها علی بن ابی طالب (ع) و آخرین آنها مهدی (ع) است، و لذا علی (ع) در نهج البلاغه برای رفع این اشتباه می‌فرماید: **ان الائمة من**

قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح الولاية من غیره‌ام، امامان از قریش هستند، ولی از شاخه بنی‌هاشم که پیامبر (ص) در یوم الانذار خلیفه بعد از خودش را از میان آن‌ها معرفی کرد و بی‌گمان او علی بن ابی‌طالب بود، ولذا پیامبر (ص) فرمود: ان الله لم یبعث نبیا ا جعل له من اهله اخا ووزیرا ووارثا ووصیا وخلیفة فی اهله فایکم یقوم ویبایعنی، علی انه اخی ووزیری ووصیی ویکون منی بمنزلة هارون من موسی ⁽³⁰⁾ و به اتفاق است، هیچ یک از حاضران که همگی آنان از بنی‌هاشم بودند، پاسخ مثبت نداد، جز علی (ع) و سرانجام پیامبر (ص) فرمود: انت یا علی! بنا براین، سخن پیامبر (ص) در جملگان الائمة من قریش، قضیه حقیقیه نبود، بلکه قضیه خارجیه بوده است که مقصود همان امامان اهل بیت هستند، نه این که هر گروهی از مسلمانان که بخواهند دولتی تشکیل دهند، الزاما بایستی فردی از قریش را به رهبری برگزینند.

این تصورات غلط و برتری جویی‌های قومی، هرچند بر اثر واکنش‌های خوارج و نیز قیام ایرانیان بر ضد امویان تا حدودی تعدیل یافت، ولی این سخن که خلافت برای همیشه حق مسلم مردم قریش است، به عنوان یک اصل در میان فرقه‌های اهل سنت باقی ماند و تقریبا همه علمای اهل سنت در کنار صفاتی مانند عدالت و علم و لیاقت، برای حاکم اسلامی شرط چهارمی هم ذکر نموده‌اند، که همان قرشیت است.

عجیب این که در طول تاریخ، شرایط عدالت و علم و لیاقت در بسیاری از موارد متروک ماند، ولذا کمتر خلیفه‌ای از بنی‌امیه و بنی‌عباس واجد صفات فوق بودند، ولی در وصف قرشیت هیچ گاه اغماضی نشد و عملا در طول تاریخ جز دورانی که عملا

اختیاری نبوده است رهبران جامعه اسلامی را قرشیان تشکیل می‌داده‌اند ⁽³¹⁾. همچنین مساله هم کفو نبودن غیر قرشی برای زنان قریش و هم کفو نبودن رجال غیر عرب برای زنان عرب، به صورت حکم فقهی در آثار بسیاری از فقهای اهل سنت باقی ماند.

عجیب این که بعضی از علمای غیر عرب بر این مطلب تاکید بیشتری داشته‌اند تا علمای عرب، به عنوان نمونه، شمس الدین سرخسی می‌نویسد: اعلم ان الكفاءة في النكاح معتبرة من حيث النسب ا على قول سفیان الثوری ب قیل: انه كان من العرب فتواضع وراى الموالى اكفاء له وابوحنيفة كان من الموالى فتواضع ولم یرنفسه كفوا للعرب وحجته فى ذلك قوله (ص): الناس سواسية كاسنان المشط، لافضل لعربى على عجمى وهذا الحديث یویده قوله تعالى: ان اكرمکم عندالله اتقیهکم ب وحجتنا فى ذلك قوله (ص): قریش بعضهم اكفاء لبعض ب والعرب بعضهم اكفاء لبعض قبيلة بقبيلة والموالى بعضهم اكفاء لبعض رجل به رجل ب وما زالت الكفاءة مطلوبة فيما بين العرب حتى فى القتال، بیانه فى قصة به درب فرجعوا الى رسول الله (ص) واخبروه بذلك فقال (ص) صدقوا وامر حمزة به ان یخرجوا اليهم فلما لم ینکر عليهم طلب الكفاءة فى القتال فى النكاح اولى والكفاءة فى الحرية فان العبد لا يكون كفوا لامراة حرة الاصل، ⁽³²⁾ بدان که کفایت از جهت قبیله خانواده در ازدواج معتبر است، جز به عقیده سفیان ثوری ب بعضی از دانشمندان در مورد اختلاف نظر ابوحنیفه که قائل به عدم صحت ازدواج عجم با عرب بود و نظر سفیان ثوری که آن را مجاز می‌دانسته، اظهار داشته‌اند که سفیان چون خود عرب بوده تواضع کرده و عقیده به جواز را

ابراز داشته، ولی ابوحنیفه که از عرب نبوده به این امتیاز اعتراف نموده و خود را همتای عرب ندانسته است.

دلیل سفیان ثوری در مورد نظر خویش، حدیث نبوی است که می‌فرماید: مردم مانند دندان‌های شانه با هم برابرنند، هیچ عربی بر عجم برتری ندارد و موید آن سخن خدای متعال است که می‌فرماید: گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند، پرهیزگارترین شماست، و دلیل ما [در پیروی از نظر ابوحنیفه] گفته پیامبر (ص) است که فرمود: افراد قریش همتای یکدیگرند و افراد عرب با یکدیگر برابرنند و هر قبیله، کفو قبیله دیگر است و موالی نیز کفو یکدیگرند، هر مردی همتای مردی دیگر است، و از طرفی می‌دانیم که کفویت در نزد عرب همیشه مراعات می‌شده، حتی در جنگ‌ها نیز این نکته را مراعات می‌کردند، چنان که در جنگ بدر موقعی عتبه و ب از قریش هم‌اورد می‌خواستند که همتای آنان باشد و به پیامبر (ص) خبر داده شد، فرمودند: راست گفتند، و آن گاه علی و حمزه و عبیده را فرمان داد تا با آنان روبه رو شوند، بنابراین، عدم انکار پیامبر (ص) در مقابل تقاضای کفویت در مبارزه، به طریق اولی لزوم کفویت در مورد نکاح را که امر مهم‌تری است اثبات می‌کند.

همچنین کفویت در آزاد بودن معتبر است، چه این که فرد برده، کفو زن آزاد نخواهد بود.

شگفت آور است که عالمی مانند شمس الدین سرخسی به پیروی از ابوحنیفه، امام اکبر اهل سنت در عین توجه به گفتار پیامبر (ص) که **لا فخر لعربی علی عجمی و با** توجه به گفته خداوند در قرآن که ان اکرمکم عندالله اتقیکم (که سفیان ثوری براساس این دلایل بر کفویت هر مسلمان با مسلمان دیگر

استدلال نموده است) به ادعای رجال قریش در جنگ بدر که گفتند: مردم مدینه کفو ما نیستند و از رجال قریش کسی را به جنگ ما بفرست، استدلال نموده و با این دلیل واهی در صدد بر آمده که عدم کفویت غیر عرب با عرب، و عرب را با قریش اثبات نمایند.

و حال آن که شخص رسول الله (ص) دختر عمه خودش، زینب را که از قریش بود به ازدواج آزاد شده خودش، زید بن حارثه در آورد و جویدر، مسلمان سیاه چهره و تهی دست را به خواستگاری دختر یکی از شخصیت‌های بزرگ مدینه فرستاد و نفرمود که این دو کفو یکدیگر نیستند، و شواهد فراوان دیگر، مانند ازدواج مقداد بن اسود⁽³³⁾ با دختر زبیر بن عبدالمطلب، که نه تنها قرشیه، بلکه هاشمیه نیز بوده است، در حالی که مقداد نه هاشمی بود و نه قرشی.

در کتاب بحار می‌خوانیم که پیامبر (ص) روزی به مسلمانان امر فرمود که دختران خود را زودتر شوهر دهند. پرسیدند: آنان را به چه کسانی تزویج نماییم؟

فرمود: با کفو و همتای خودشان. آنان پرسیدند که همتایشان کیانند؟ فرمود: المومنون بعضهم اکفاء بعض، برخی از مومنان همتای برخی دیگرند، سپس قبل از آن که از منبر فرود آید، ضیاعه را به همسری مقداد بن اسود در آورد و فرمود: دختر عمه ام را به همسری مقداد در نیاوردم، جز این که خواستم امر ازدواج آسان گردد.⁽³⁴⁾

اسلام آیین فطرت است

حقیقت این است که به حکم آیه قرآن: *و يحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث* ((35)) و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را حرام.

در اسلام حکمی بر خلاف عقل و فطرت اصیل انسان‌ها وجود ندارد، هر آن چه پاک و بری آدمیان مفید است، حلال شناخته شده و هر آنچه ناپاک و بری بشر مضر است، حرام می‌باشد، بنابراین به صورت کلی، عقل می‌تواند داور حلال‌ها و حرام‌ها در شرع مقدس اسلام باشد، گو این که در بعضی موارد جزئی ممکن است فکر بشر از درک خصوصیات آنها عاجز باشد.

در مورد ازدواج با بیگانگان نیز چنین است، یعنی اولاً اسلام بر تصورات واهی اقوام و ادیان مختلف خط بطلان کشیده و در بسیاری از مواردی که به بهانه بیگانه بودن شخص، حکم به ممنوعیت ازدواج با او داده‌اند، اسلام ازدواج را جایز دانسته و مسلمانان را در انتخاب همسر حتی از میان غیر مسلمان آزاد گذاشته است، البته مشروط به این که اولاً، همسر برگزیده شده از غیر مسلمانان، آلودگی دیگری نداشته باشد، وثانیاً، اوضاع و احوال اجتماعی به ضرر مسلمانان نبوده باشد، یعنی فرد مسلمانی که با غیر مسلمان ازدواج می‌کند و همچنین جامعه اسلامی، از این ناحیه دچار مشکلات نشوند و آسیب نبینند.

و به دیگر سخن، آیین اسلام، غیر مسلمانان را مشمول حکم واحدی نمی‌داند، بلکه در این زمینه قائل به تفصیل است، یعنی ازدواج با کسانی را که دارای آیین آسمانی‌اند هر چند در ادامه کار دچار انحرافات عقیدتی نیز شده باشند در اصل،

مجاز شمرده و از سوی دیگر، فقهای اسلام ازدواج با کسانی را که دارای عقیده توحیدی نیستند، مطلقاً جایز نمی‌دانند. قرآن کریم می‌فرماید: **الیوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المومنات والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب** (36)، امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است. طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است، و نیز زنان پارسای مومنه و زنان پارسای اهل کتاب.

اهل کتاب کیانند؟

قبل از این که به بررسی ادله حرمت ازدواج با برخی از بیگانگان بپردازیم، لازم است در این مبحث مشخص کنیم که مقصود از اهل کتاب که در سوره مائده اجازه ازدواج با آنان داده شده است کیانند و غیر اهل کتاب چه کسانی هستند. اصطلاح اهل کتاب در فقه اسلامی معمولاً در برابر مشرکان و منکران خداوند قرار دارد، بدین معنا که از دیدگاه فقه اسلامی، پیروان ادیان آسمانی نسبت به افرادی که دارای آیین الهی نیستند، دارای حقوق و امتیازات مساوی نیستند و از نظر نوع برخورد نیز مسلمانان با پیروان ادیان الهی، همانند یهود و نصارا، برخوردی متفاوت از مشرکان و بی‌دینان داشته و دارند، فی المثل، مسلمانان به پیروان ادیان الهی اجازه می‌دهند که در عین حفظ عقیده و مذهب خود در جمع مسلمانان با پرداخت مالیاتی تحت عنوان جزیه، به صورت تحت‌الحمایه و هم‌پیمان، زندگی آزادی داشته باشند، ولی از دیدگاه بسیاری از فقهاء، مشرکان و بی‌دینان چنین حکمی ندارند و نمی‌توانند به صورت تحت‌الحمایه در جامعه اسلامی زندگی نمایند.

چنان که از نظر فقهای اسلام، ازدواج با زنان یهودی و مسیحی، به عنوان یک اصل اولی جایز است، هر چند که اکثر فقهای شیعه ازدواج با اهل کتاب را تنها به صورت موقت جایز دانسته‌اند، ولی همه فقهای اسلام، ازدواج با مشرکان را مطلقاً ممنوع دانسته و بسیاری از آنان هر نوع هم‌خوابگی را هر چند تحت عنوان بردگی باشد جایز ندانسته‌اند.

عامل اصلی این برخورد متفاوت نسبت به اهل کتاب و مشرکان، آیات قرآن کریم است که در برخورد با مشرکان، تحت الحمایگی را ضمن پرداخت مالیات سرانه، مطرح نساخته، ولی درباره اهل کتاب، جنگ را تنها موقعی که آنان پرداخت جزیه را تعهد نمایند، جایز دانسته است.

برهمن اساس، در سوره توبه (آیه 29) می‌خوانیم: **قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم ادخر و لایحرمون مها حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدوهم صاغرون**، با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند جنگ کنید، تا آن گاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.

در تفسیر آیه فوق، هر چند که مفسران مباحث گسترده‌ای را مطرح نموده‌اند و احياناً اختلاف نظرهایی نیز در فهم آیه داشته‌اند، ولی آنچه را متفقاً تایید کرده‌اند، همین نکته است که جنگ با اهل کتاب در صورتی که آنان آمادگی پرداخت جزیه را داشته باشند جایز نیست.

همچنین در سوره مائده (آیه 5) آمده است: **الیوم احل لكم الطیبات و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لكم و طعامکم حل لهم و المحصنات من المومنات و المحصنات من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم اذا اتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین و لا متخذی اعدان**،

امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است.

طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است.

و نیز زنان پارسای مومنه و زنان پارسای اهل کتاب هرگاه مهرشان را بپردازید، به طور زناشویی نه زناکاری و دوست گیری، بر شما حلالند.

بر اساس آیه سوره مائده، همگی فقهای اسلام جز کسانی که این آیه را منسوخ به آیاتی مانند ولاتمسکوا بعصم الکوافر⁽³⁷⁾ و ب دانسته اند قائل به جواز ازدواج با اهل کتاب هستند و ظاهرا تنها بعضی از فقهای شیعه به قرینه جمله اذا اتیموهن اجورهن آیه را ناظر به ازدواج موقت دانسته اند، ولی بسیاری از فقهای شیعه این دلالت را تمام ندانسته و قائل به جواز ازدواج دائم نیز هستند که از جمله این فقها، صاحب جواهر، فقیه بزرگ شیعه می باشد.

البته از آن جا که از نظر آیین یهود و مسیحیت ازدواج زنان یهودی و مسیحی با همه بیگانگان ممنوع است، و نیز از نظر آیین اسلام نیز ازدواج زنان مسلمان با غیر مسلمانان مطلقا ممنوع است، بر این آیه شریفه عملا اثری مترتب نبوده، جز این که در مواردی زنانی از مسیحیان و یهودیان بر خلاف عقیده دینی خود حاضر به ازدواج با مردان مسلمان بوده باشند، در عین حال اصل بحث در کتب فقهی همیشه مطرح بوده و هست.

نکته مهمی که در این بخش مطرح است این که به هر حال مقصود قرآن از واژه اوتوا الکتاب در سوره توبه و واژه من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم در سوره مائده چه کسانی هستند؟

آیا مقصود در آیات فوق، تنها مسیحیان و یهودیان هستند و یا این که این آیات شامل افرادی غیر از این دو گروه نیز در صورتی که ثابت شود که آنان نیز دارای کتاب آسمانی بوده و در اصل، اعتقاد توحیدی داشته‌اند می‌شود؟

بسیاری از فقها معتقدند که مقصود از اهل کتاب، تنها یهودیان و مسیحیان هستند و دلیل آنان بر این مطلب آیه دیگری از قرآن است که می‌فرماید: **وهذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه وانقوا لعلکم ترحمون*** **ان تقولوا انما انزل الكتاب على طائفتين من قبلنا وان كنا عن دراستهم لغافلین*** **او تقولوا لو انا انزل علينا الكتاب لکنا اهدى منهم** ((38)). این کتابی است مبارک، آن را نازل کرده‌ایم، پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید! باشد که مورد رحمت قرار گیرید * تا نگویند که تنها بر دو طایفه‌ای که پیش از ما بودند کتاب نازل شده و ما از آموختن آن‌ها غافل بوده‌ایم * یا نگویند که اگر بر ما نیز کتاب نازل می‌شد، بهتر از آنان به راه هدایت می‌رفتیم.

چه این که در این آیه، تنها دو گروه یهودیان و مسیحیان را به عنوان کسانی که پیش از اسلام به آنان کتاب آسمانی نازل شده معرفی می‌کند و این مطلب هر چند مدعی کسانی است که در صدد بوده‌اند به عذر این که دارای کتاب آسمانی نیستند، از زیربار مسئولیت شانه خالی کنند، ولی به هر حال اینان معتقدند که قرآن ادعای آنان را ظاهراً تایید نموده است، بنابراین، احکام ویژه اهل کتاب در آیات فوق منحصر به همین دو طایفه می‌باشد که یهودیان و مسیحیان هستند.

ولی برخی از فقها و به خصوص بعضی از فقهای شیعه دلالت آیه فوق را بر چنین انحصاری، تمام ندانسته و هر گروه دیگری را که ثابت شود پیش از اسلام دارای کتاب

آسمانی و اعتقاد توحیدی بوده‌اند، مشمول همین احکام می‌دانند و در نتیجه انعقاد پیمان ذمه و نیز ازدواج با آنان را مجاز می‌دانند.

به عنوان نمونه، بعضی از فقهای اهل سنت براساس روایتی که از علی (ع) نقل شده که بر پایه آن، مجوسیان نیز در اصل دارای کتاب آسمانی بوده و پیامبری داشته‌اند و بعدها دچار انحرافات عقیدتی شده‌اند ⁽⁽³⁹⁾⁾، آنان را نیز اهل کتاب دانسته‌اند، ولی اکثر فقها این روایت را از نظر سند معتبر نمی‌دانند، در عین حال، براساس روایت دیگری از پیامبر (ص) که بیشتر از طریق اهل سنت نقل شده که: سنوا بهم سنة اهل الکتاب، انعقاد پیمان ذمه را با مجوس مجاز می‌دانند، ولی ازدواج با زنان آنان را مباح نمی‌شمارند، چه این که این دسته از فقها معتقدند که حلت ازدواج، مخصوص اهل کتاب است، در حالی که مجوسیان اهل کتاب نیستند و یا لاقلاً ثابت نشده که آنان کتاب آسمانی داشته‌اند و قهراً ازدواج با آنان به حکم آیات عامی که ازدواج با کفار را جایز نمی‌دانند، صحیح نخواهد بود، ولی انعقاد پیمان ذمه به حکم روایت سنوا بهم سنة اهل الکتاب جایز است، زیرا این روایت، حکم موجود در سوره توبه را در مورد اهل کتاب تعمیم داده و مجوس را نیز دارای چنین صلاحیتی دانسته است.

⁽⁽⁴⁰⁾⁾ اکثر فقهای اهل سنت براساس همین روایت نبوی و دلایل دیگر، انعقاد پیمان ذمه را مخصوص اهل کتاب ندانسته و اخذ جزیه از همه مشرکان را جایز دانسته‌اند، به استثنای مشرکان عرب که آنان را از این حکم مستثنا کرده‌اند. ⁽⁽⁴¹⁾⁾ ولیکن حقیقت این است که اهل کتاب منحصر به یهود و مسیحیت نیست، بلکه شامل فرق دیگری

نیز که دارای کتاب آسمانی و آئین توحیدی بوده اند می‌شود، مانند: مجوسیان و پیروان زرتشت و پیروان حضرت ابراهیم و حضرت نوح و ب.

جمله علی طائفین من قبلنها همان گونه که علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان می‌نویسد: ⁽⁴²⁾ ناظر است به حصر شریعت و قانونی که امکان داشت در اختیار مسلمانان و مردم عرب قرار گیرد و ناظر به انحصار کتاب آسمانی نیست، و لذا از آن جا که شریعت نوح و ابراهیم به دلیل گذشت زمان نمی‌توانست به صورت کتاب شریعت در اختیار مسلمانان قرار گیرد و تنها تورات، به عنوان شریعت در جزیره العرب مطرح بود که آن هم به زبان عبری بود و نه تنها مسلمانان، بلکه یهودیان و مسیحیان عرب نیز با آن آشنایی نداشته‌اند.

قرآن کریم می‌فرماید: ما پس از تورات موسی قرآن را برای شما نازل کردیم، تا برای شما که به زبان عربی آشنا هستید عذری نبوده باشد.

جالب این که آیه 154 و 155 همین سوره، یعنی دو آیه قبل از آیه فوق می‌فرماید: **ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِهِ لِقَاءَ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**، سپس به موسی کتاب دادیم تا بر کسی که نیکوکار بوده است نعمت را تمام کنیم و بری بیان هر چیزی و نیز برای راهنمایی و رحمت، باشد که به دیدار پروردگارشان ایمان بیاورند * این کتابی است مبارک، آن را نازل کرده ایم.

پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید! باشد که مورد رحمت قرار گیرید.

بنابراین، کتاب تورات برای یهودیان و مسیحیان نازل شده و پس از آن، قرآن به زبان عربی برای مسلمانان نازل گشته

وقهرا در این آیه نظری به انحصار کتاب آسمانی در تورات نیست.

نکته قابل توجه این که بسیاری از فقها ومفسران براساس همین آیه شریفه از دو کتاب تورات وانجیل یاد کرده اند، در حالی که در آیه شریفه، تنها تورات مورد توجه است که کتاب مشترک یهود ونصارا بوده واساسا هیچ نظری به کتاب انجیل ندارد، چه این که مسیحیان در شریعت، تابع مقررات توراتند وحضرت عیسی در آیین یهود تحولاتی به وجود آورده وبه تعبیر قرآن بخشی از محرماتی را که به عنوان عقوبت وکیفر بر یهود حرام شده بود، نسخ فرموده وپاره ای از دستورات مربوط به اخلاق واحکام را به این آیین افزوده است، ولذا در حقیقت انجیل کتاب شریعت نیست، چنان که زبور نیز چنین است، ولی تورات وقرآن دو کتاب شریعتند واستبعادی ندارد که کتاب زرتشت نیز کتاب شریعت باشد، یا صابئین نیز دارای کتاب باشند، ولی چنین منابعی به صورت جدی در دسترس اعراب نبوده وقهرا نمیتوانستند از آنها استفاده نمایند.

مهمتر این که در قرآن کریم در موارد متعددی از کتب نازل شده بر پیامبران دیگر، بلکه از شرایع الهی دیگر بحث شده است، مثلا، آمده است که: **شرع لکم من الدین ماوصی به نوحا والذی اوحینها الیک ومها وصینها به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین مها تدعوهم الیه** ⁽⁴³⁾، برای شما آیینی مقرر کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود واز آنچه بر تو وحی کرده ایم وبه ابراهیم وموسی وعیسی توصیه کرده ایم که دین را بر پای نگه دارید ودر آن فرقه فرقه مشوید.

تحمل آنچه بدان دعوت می‌کنید بر مشرکان دشوار است.

بنابراین، شرایع الهی براساس آیه فوق، پنج شریعت است که همه آنها به اقامه دین و عدم تفرقه فرمان داده‌اند و پیروان خود را به عبادت خداوند و دوری از شرک دعوت کرده‌اند و این همان چیزی است که پذیرش آن بر مشرکان دشوار بوده است.

حاصل این که شرایع الهی همگی در اصل توحید با یکدیگر متحدند، هر چند از نظر احکام با هم تفاوت‌هایی دارند: **لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِهِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** ((44))، برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم، و اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امت می‌ساخت، ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است، بیازمایدتان، پس در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید.

همگی بازگشتتان به خداست تا از آن چه در آن اختلاف می‌کردید، آگاهتان سازد.

در این زمینه روایتی نیز از امام باقر (ع) نقل شده که دقیقاً موید همین برداشت از دو آیه فوق می‌باشد، متن روایت چنین است: **ان الله بعث نوحا الى قومه ان اعبدوا الله واتقوه واطيعون ثم دعاهم الى الله وحده وان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا ثم بعث الانبياء على ذلك الى ان بلغوا محمدا (ص) فدعاهم الى ان يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئا وقال شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا فلما استجاب لكل نبي من استجاب له من قومه من المومنين جعل لكل نبي منهم شرعة ومنهاجا والشرعة والمنهاج سبيل وسنة** ((45)).

بنابراین، معنا ندارد که در این سوره که موضوع سخن در باب تعدد شرایع است، از انحصار کتاب شریعت در تورات سخنی به میان آمده باشد.

نهایتا ممکن است آیه 156 انعام در صورت تردید در آنچه گفته شد مجمل باشد و قهرا برای انحصار کتاب به آنچه بر یهود

وَنَصَارًا نَازِلٌ شَدِيدٌ، قَابِلٌ اسْتِنَادٍ نَخَوَاهِدُ
بُودَ.

نکته مهمتر این که از آیه 68 و 69 سوره
مائده به دست می‌آید که یهود و نصارا
و صابئین دارای حکم واحدی هستند ⁽⁴⁶⁾
و همگی مامورند که بر آنچه بر آنان نازل
شده عمل نمایند: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا
التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ
مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ
هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**، بگو: ای اهل کتاب! شما
هیچ نیستید، تا آن گاه که تورات و انجیل
و آن چه را از جانب پروردگارتان بر شما
نازل شده است بر پای دارید. آن چه از
جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، بر
طغیان و کفر بیشترینشان بیفزاید، پس بر
این مردم کافر غمگین مباش! * هر آینه از
میان آنان که ایمان آورده‌اند و یهود
و صابئین و نصارا، هر که به خدا و روز
قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته
کند، بیمی بر او نیست و محزون نمی‌شود.
در این آیه شریفه، ممکن است و مه‌انزل
الیکم من ربکم علاوه بر تورات و انجیل،
ناظر به شرایع دیگر باشد و به هر حال در
این آیه، صابئین نیز در صورتی که به
وظایف الهی خود عمل نمایند، اهل نجات
معرفی شده‌اند و اگر آیه 68 را به آیه 48
همین سوره که می‌فرماید: **لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ
شَرْعَةً وَ مَنَاجَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ضَمِيمَةً
نَمَائِمٌ، دلالت آیه یاد شده بر اهل نجات
بودن پیروان شرایع دیگر روشنتر خواهد
شد.**

و جالبتر این که آیه هفدهم سوره حج،
مجوسیان را نیز در برابر مشرکان و در

ردیف یهود و نصارا ذکر کرده است: ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئین والنصارى والمجوس والذین اشركوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة.

چنانچه در مجموع آنچه گفته شد دقت نظر شود، تردیدی باقی نمی‌ماند که صابئین و مجوس همانند یهود و نصارا از مشرکان نبوده و قهرا اهل کتابند و آیات تحریم ازدواج نمی‌تواند شامل آنان شود. این مطلب در بررسی آیات دیگر روشن‌تر خواهد شد ((47)).

افزون بر این که روایاتی نیز از پیامبر (ص) و امامان اهل بیت وارد شده که ادعای فوق را تایید می‌کند، به عنوان نمونه، شیعه و اهل سنت هر دو روایت کرده‌اند که مردم مکه، یعنی مشرکان از پیامبر (ص) خواستند که با آنان همانند اهل کتاب پیمان ذمه منعقد سازد و آنان را در اعتقاداتشان آزاد بگذارد.

پیامبر پاسخ دادند که جز با اهل کتاب پیمان ذمه منعقد نمی‌کنند.

مردم مکه اعتراض کردند که شما با مجوس هجر ((48)) پیمان ذمه منعقد ساختید، در حالی که آنان اهل کتاب نیستند، بلکه پیرو آیین مجوس می‌باشند.

پیامبر (ص) پاسخ داد: مجوسی‌ان نیز پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی داشتند که آن را سوزانیدند (بنابراین آنان نیز اهل کتاب هستند) ((49)).

به هر حال دلیلی بر این مطلب وجود ندارد که از نظر قرآن، تنها یهود و نصارا اهل کتابند و قهرا عمومیت آیه الذین اتوا الكتاب من قبلکم شامل صابئین و مجوس و هر گروه دیگری نیز که اثبات شود دارای شریعت الهی بوده‌اند هر چند در حال حاضر انحرافات وسیع در میان آنان به چشم بخورد می‌شود و اصل نیز بر حلت ازدواج

است، مگر آن جا که دلیلی صریح آن را منع نماید.

ظاهراً فقهای که حکم به جواز نداده‌اند، بیشتر از باب احتیاط بوده و یا این که واژه مشرکان را در قرآن به مفهوم لغوی گرفته و قهراً شامل یهود و نصارا و ب نیز دانسته‌اند و به حکم آیه سوره مائده، قدر متیقن از افرادی را که از عمومیت منع خارج شده‌اند، یهود و نصارا دانسته و بقیه را مشمول عمومیت نهی دانسته‌اند، و حال آن که در مباحث آینده روشن خواهد شد که واژه مشرکان در قرآن معنای اصطلاحی خاصی دارد و تنها شامل بت پرستان می‌شود و قهراً غیر از آنان کسان دیگری تحت شمول عمومیت نهی نبوده‌اند تا نیاز به استثنا داشته باشند و آیه پنجم سوره مائده نیز همین واقعیت را بیان فرموده است ⁽⁵⁰⁾.

و شاید علت این که فقهای شیعه با همه قرائن یاد شده، معتقد به حرمت ازدواج با زنان مجوسی و ب بوده‌اند یعنی اصل را بر حرمت همه زنانی که اهل کتاب نیستند گذاشته‌اند روایاتی باشد که در تفسیر آیه 221 سوره بقره وارد شده است که بر اساس آن‌ها، آیه ولاتنکحوا المشرکات حتی یومن، زنان مشرک را تا ایمان نیاورده‌اند به زنی مگیرید در اصل به عنوان تحریم ازدواج با همه زنان غیر مسلمان نازل شده و از این مجموع، تنها زنان اهل کتاب استثنا شده‌اند و قهراً ازدواج با همه زنانی که اهل کتاب نیستند یا در اهل کتاب بودن آنان شبهه وجود دارد، حرام می‌باشد، جز این که در مورد زنان مجوسی، تنها هم بستری با آنان بدون ازدواج و به شرط عدم استیلا (طلب فرزند کردن) جایز شمرده شده و قهراً این روایات نیز استثنای دیگری است از آیات سوره بقره و سوره

ممتحنه، واما باقى زنان محكوم به حرمت خواهند بود.

روايات ياد شده به قرار ذيل است: على (ع) فرموده: **واما الايات التى نصفها منسوخ ونصفها متروك بحاله لم ينسخ وما جاء من الرخصة فى العزيمة، فقوله تعالى ولا تتكحوا المشركهات حتى يومن ولامه مومنة خير من مشركه ولو اعجبكم ولا تتكحوا المشركين حتى يومنوا ولعبد مومن خير من مشرك ولو اعجبكم وذلك ان المسلمين كانوا ينكحون فى اهل الكتاب من اليهود والنصارى وينكحونهم حتى نزلت هذه الايه نهيا ان ينكح المسلم من المشرك او ينكحونه ثم قال الله تعالى فى سورة المائدة ما نسخ هذه الايه فقال: والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم فاطلق الله مناكحتهن بعد ان كان نهى وترك قوله ولا تتكحوا المشركين حتى يومنوا على حاله لم ينسخه، ((51)) واما آياتى كه نصف آن نسخ شده و نصف آن نسخ نشده و به حال اول باقى است و آنچه مباح شناخته، پس از اين كه حكم لازم داشته، اين آيه است كه مى فرمايد: از مشركات زن نگرديد تا زمانى كه ايمان آورند، وكنيز مسلمان براى شما بهتر است از زن آزاد مشرك، هر چند مطلوب طبع شما بوده باشند، وزن مسلمان را به مرد مشرك ندهيد تا زمانى كه ايمان آورند و بدانيد كه برده مسلمان براى شما بهتر است از مرد آزاد مشرك، هر چند به نظر شما جالب آيند.**

و اين به دليل آن است كه مسلمانان از اهل كتاب زن مى گرفتند و به آنها زن مى دادند تا آن گاه كه اين آيه نازل شد و مسلمانان را منع كرد كه با زن مشرك ازدواج كنند و يا به مرد مشرك از زنان مسلمان زن بدهند، و سپس در سوره مائده خداوند متعال چيزى فرمود كه ناسخ اين آيه است، چه اين كه فرموده است: ب از زنان اهل كتاب براى شما حلال است كه همسر برگزينيد.

پس خداوند ازدواج با آنان را در آيه مائده آزاد گذاشت، پس از اين كه در سوره بقره از آن منع فرموده بود، ولى بخش دوم آيه بقره را كه مى فرمايد: با مردان مشرك

زنان مسلمان را همسر نکنید، همچنان به حال خود باقی است و خداوند آن را نسخ نفرموده است.

علامه مجلسی خود در این به اراه می‌نویسد: *والمحصنات من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم فقد احل الله نکاح اهل الكتاب بعد تحریمه فی قوله تعالی فی سورة البقرة ولاتنکحوا المشرکات حتی یومن وانما یحل نکاح اهل الكتاب الذین یودون الجزیة علی ما یجب فاما اذا کانوا فی دار الشرك ولم یودوا الجزیة لم تحل مناکحتهم.*

همان گونه که ملاحظه می‌شود، این روایات حاکی از این است که آنچه در مدینه مورد ابتلای مسلمانان بوده، ازدواج با اهل کتاب بوده و ازدواج با مشرکان کمتر می‌توانست مورد توجه باشد.

یکی از عوامل گرایش مسلمانان به ازدواج با زنان اهل کتاب، بالا بودن مهریه‌ها و مخارج مربوط به مراسم ازدواج با زنان مسلمان بود، و لذا مسلمانان وبه خصوص مهاجران، تمایلات جنسی خویش را از این طریق ارضا می‌نموده‌اند.

به هر حال روایات فوق گویای این مطلب است که ازدواج با زنان غیرمسلمان، به صورت کلی در این آیات مورد تحریم قرار گرفته و قهرا جز با دلیل نمی‌توان از شمولت این عنوان کلی که شامل همه کفار می‌شود فردی را خارج ساخت.

آنچه به طور قطع از دایره این عموم خارج است، زنان مسیحی و یهودی هستند (آنهم با اختلاف نظری که در این زمینه در میان فقهای شیعه مطرح است)، و لذا ازدواج با زنان مجوسی و صابئی و همه مشرکان، به حکم این آیه، تحریم شده است.

البته روایات فوق از نظر سند تمام نیست، و لذا نمی‌تواند مورد استدلال قرار

گیرد و شان نزول این آیات نیز به نقل مفسران در مورد زنان مشرک مکه بوده است، و از طرفی همان گونه که قبلا اشاره کردیم، زنان یهودی و مسیحی بر طبق شریعت خود، ازدواج با افراد مسلمان را حرام می‌دانستند و قهرا حاضر به ازدواج با مسلمانان نبودند، و لذا ازدواج جز با کنیزان آن‌ها مطرح نبوده است و از طرفی حکم تحریم ازدواج با مشرکان براساس آنچه قبلا گفته شد از سال ششم هجرت مطرح گردیده و در این مدت، مسلمانان تقریبا مشکلات اقتصادی را تا حدود زیادی پشت سر گذاشته بودند و مهمتر این که زنان مسیحی در مدینه حضور نداشتند و ازدواج با زنان یهودی نیز به سبب درگیری یهود با مسلمانان مطرح نبود و فرض بر این است که در آیات تحریم، کنیزان اهل کتاب موضوع تحریم نیستند، بلکه آن چه مورد توجه آیه است، زنان آزاد است، چرا که در صورت اضطرار و عدم امکان ازدواج با زنان آزاد مسلمان، قرآن دستور می‌دهد که از کنیزان مسلمان بهره بگیرند، نه از زنان آزاد مشرک.

بنابراین براساس این دسته از روایات غیر معتبر و قرائن غیر قطعی، نمی‌توان حکم به حرمت ازدواج با همه زنان غیر مسلمان داد تا در نتیجه، اصالة الحرمة که بیشتر مورد توجه قرار گرفته است تثبیت گردد.

حاصل این که آنچه از آیات شریفه می‌توان استنتاج کرد، حرمت ازدواج به مفهوم عقد است، آن هم در مورد زنان مشرک، ولی در مورد زنان دیگر دلیلی بر حرمت وجود نداشته تا نیازمند به اثبات اهل کتاب بودن آن‌ها باشیم.

نکته دیگری که در این جا قابل توجه است، این است که براساس شواهد تاریخی، حکم تحریم ازدواج با کفار در سال ششم

هجری تشریح شده و اگر اهل کتاب نیز مشمول آیات تحریم بودند، ممکن نبود که در سال نهم یا دهم براساس آیات سوره مائده، ازدواج با زنان اهل کتاب حلال شده باشد، و به دیگر سخن، آیه الیوم احل لکم الطیبات⁽⁵³⁾ با آیه اولئک یدعون الی النار⁽⁵⁴⁾ در سوره بقره از نظر بلاغت سازگار نبود، بنابراین آنچه در سوره بقره مورد تحریم قرار گرفته، غیر از کسانی است که به عنوان طیبات یا در ردیف طیبات در سوره مائده ذکر شده است.

از جمله شواهد تاریخی در مورد جواز ازدواج با زنان مجوسی، مطلبی است که ابوحنیفه دینوری آورده، که در دوران خلافت علی (ع) خلید بن کاس فرماندار خراسان گردید و هنگامی که نزدیک خراسان رسید، به او خبر دادند که مردم نیشابور از اطاعت برگشته اند و یکی از دختران خسرو را که از کابل آمده، مردم متوجه او شده اند و خلید با آنان جنگ کرد و به دختر خسرو امان داد و او را نزد علی (ع) فرستاد.

علی (ع) به او گفت: آیا دوست داری تو را به همسری این پسر، یعنی حسن در آورم؟

گفت: با کسی که زیر دست دیگری است ازدواج نمی‌کنم، ولی اگر دوست داشته باشی با خودت ازدواج می‌کنم.

علی (ع) فرمود: من پیرم و این پسرم چنین خوبی‌هایی دارد.

گفت: تمام خوبی‌هایش را به خودت بخشیدم.

یکی از بزرگان دهقانان عراق به نام نرسی گفت: من از خاندان پادشاهی هستم و از خویشاوندان او هستم، او را به ازدواج من در آور.

امام به آن دختر فرمود: هر جا خواهی برو و با هر کس خواهی ازدواج کن که بر تو چیزی نیست (55).

این گونه مطالب نیز شاهی بر جواز ازدواج با زنان مجوسی بوده و مسلمانان به خصوص از هم خوابگی با زنان مجوسی منعی نداشته‌اند، ولذا علی (ع) به دختر یاد شده، که بی شک مجوسی بوده و هنوز مسلمان نبوده است، پیشنهاد ازدواج با امام حسن (ع) را می‌دهد و مسلمانان نیز کم‌ترین احساس منعی نکرده‌اند، و مویید دیگر، برخورد علی (ع) با اسیران زن ایرانی در دوران خلیفه دوم بود که درباره آنان فرمود: اینان بایستی مورد تکریم قرار گیرند و با هر کسی که خود خواهند ازدواج کنند، و بدین ترتیب، شهربانو به ازدواج امام حسین (ع) درآمد و تردیدی نیست که ایرانیان در زمان پیشنهاد علی (ع) هنوز مسلمان نبوده‌اند.

ازدواج با بی‌دینان و پیروان ادیان غیر توحیدی

همان گونه که قبلاً گفته شد، معیار حرمت ازدواج با بیگانگان در اسلام، مسائل نژادی و افتخارات ملی و گروهی نیست، بلکه تنها علت این ممنوعیت، جلوگیری از نفوذ انحرافات عقیدتی در مسلمانان است که این تحریم نیز در مورد پیروان ادیانی که در اصل توحیدی بوده‌اند، هر چند که در حال حاضر موحّد نیز نباشند استثنا شده و ازدواج با اهل کتاب مجاز شمرده شده است، ولی در مورد افرادی که جزء پیروان ادیان توحیدی نیستند، آیات و روایات متعددی ازدواج با آنان را منع کرده است. دلیل فقها در حکم به حرمت ازدواج با بیگانگان، در درجه اول قرآن کریم است که در آیات متعددی ازدواج با گروهی از

بیگانگان را منع فرموده است و در مواردی ظاهر آیات، حاکی از منع ازدواج با هر فرد غیر مسلمان است، چه این که از ازدواج با کفار نهی شده و واژه کافر حتی اهل کتاب را نیز شامل می‌شود، بر خلاف واژه مشرک که در شمول آن نسبت به اهل کتاب در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد، و لذا یک بار دیگر مجموع آیات ناظر به این مساله را مورد توجه قرار می‌دهیم.

مجموع آیاتی که در قرآن کریم در این زمینه وجود دارد

، آیات ذیل است:

1. **وَلَا تَتَّكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَا مِمَّنْ دُونِهِمْ خَيْرٌ لِّمَنْ شَرِكُوا** و اعجبتم و لاتتکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مومن خیر من مشرک ولو اعجبکم اولئک یدعون الی النار و الله یدعو الی الجنة و المغفرة باذنه و یبین ایهاته للناس لعلهم یتذکرون، ⁽⁵⁶⁾ زنان مشرک را تا ایمان نیاورده اند به زنی مگیرید و کنیز مومن بهتر از آزاد زن مشرک است، هر چند شما را از او خوش آید و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده اند، زن مومن مدهید و برده مومن بهتر از مشرک است، هر چند شما را از او خوش آید.

اینان به سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا به جانب بهشت و آمرزش.

و آیات خود را آشکار بیان می‌کند، باشد که بیندیشند.

2. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلَّمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ أَلْوَهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْنَهُنَّ أَجْرَهُنَّ وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ وَ سَلُّوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمُ مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ** ⁽⁵⁷⁾، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون زنان مومنی که مهاجرت کرده‌اند به نزدتان آیند، بیازماییدشان.

خدا به ایمانشان داناتر است.

پس اگر دانستید که ایمان آورده اند، نزد کافران بازشان مگردانید، زیرا اینان بر مردان کافر حلال نیستند و مردان کافر نیز بر آن‌ها حلال نیستند.

و هر چه آن کافران برای این گونه زنان هزینه کرده اند بپردازید.

و اگر آن‌ها را نکاح کنید و مهرشان را بدهید، مرتکب گناهی نشده اید و زنان کافر خود را نگه مدارید و هر چه هزینه کرده اید از مردان کافر بخواهید و آن‌ها نیز هر چه هزینه کرده اند از شما بخواهند.

این حکم خداست.

خدایان شما حکم می‌کند و او دانا و حکیم

است.

3. الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ

وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ⁽⁵⁸⁾ مرد زناکار جز زن

زناکار یا مشرک را نمی‌گیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نمی‌گیرد، و این بر مومنان حرام شده است.

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ

أُولَئِكَ مَبْرُورٌ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ، ⁽⁵⁹⁾ زنان

ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک پاک و مردان پاک برای زنان پاک.

آن‌ها از آنچه درباره‌شان می‌گویند منزهند.

آمزش و رزق نیکو برای آن‌هاست

4. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ

مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ

فَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ

اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ

الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ فَإِنَّ أُنثَىٰ بِفَاحِشَةٍ

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفٌ مِمَّا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ

تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، (60)) و نیز زنان شوهردار بر شما حرام شده اند، مگر آن‌ها که به تصرف شما درآمده باشند.

از کتاب خدا پیروی کنید، جز این‌ها زنان دیگر هر گاه در طلب آنان از مال خویش مهری بپردازید و آن‌ها را به نکاح درآورید، نه به زنا، بر شما حلال شده اند. و زنانی را که از آن‌ها تمتع می‌گیرید، واجب است که مهرشان را بدهید، و پس از مهر معین، در قبول هر چه هر دو بدان رضا بدهید گناهی نیست.

هر آینه خدا دانا و حکیم است * هر کس را که توانگری نباشد تا آزاد زنان مومن را به نکاح خود در آورد، از کنیزان مومنی که مالک آن‌ها هستید به زنی گیرد، و خدا به ایمان شما آگاه‌تر است.

همه از جنس یکدیگرید، پس بندگان را به اذن صاحبانشان نکاح کنید و مهرشان را به نحو شایسته‌ای بدهید.

وبید که پاکدامن باشند، نه زناکار و نه از آن‌ها که به پنهان دوست می‌گیرند.

و چون شوهر کردند، هرگاه مرتکب فحشا شوند، شکنجه آنان نصف شکنجه آزاد زنان است، و این برای کسانی است از شما که بیم دارند که به رنج افتند.

با این همه، اگر صبر کنید بریتان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است * خدا می‌خواهد برای شما همه چیز را آشکار کند و به سنت‌های پیشینیانتان راه بنماید و توبه شما را بپذیرد، که خدا دانا و حکیم است.

5. الْيَوْمَ أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ جَلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ جَلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، (61)) امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است.

طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است.

و نیز زنان پارسای مومن و زنان پارسای اهل کتاب، هرگاه مهرشان را بپردازید، به طور زناشویی نه زناکاری و دوست گیری، بر شما حلالند.

و هرکس که به اسلام کافر شود، عملش ناچیز شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

شان نزول آیات

علامه طباطبائی (ره) می‌نویسد: اولین سوره‌ای که بعد از هجرت در مدینه نازل شده، سوره بقره است و سوره ممتحنه قبل از فتح مکه (سال هفتم هجرت) در مدینه نازل شده و سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر (ص) نازل شده، و لذا احکام این سوره در صورت تعارض، ناسخ احکام دیگر است و احکام این سوره منسوخ نیست، چه این که آیه پیشین نمی‌تواند ناسخ آیه پسین (از لحاظ زمان) باشد ((62)).

مرحوم طبرسی می‌نویسد: آیه 220 از سوره بقره در مورد شخصی به نام مرثد بن ابی مرثد نازل شده که از جانب پیامبر (ص) ماموریت داشت گروهی از مسلمانان را که در مکه بودند برباید، و هنگامی که مرثد وارد مکه شد، زنی به نام عناق که سابقه دوستی با وی داشت او را به هم خوابگی با خود دعوت کرد و او امتناع کرد و گفت: بایستی از پیامبر (ص) اجازه بگیرم، و به این مناسبت، آیه 221 بقره ازدواج با مشرکان را حرام اعلام فرموده است، از نویسندگان اهل سنت، سیوطی نیز در تفسیر در المنثور همین وجه را از ابن عباس نقل کرده است ((63)).

سیوطی می‌افزاید که واقعی از سدی، از انس بن مالک و او از ابن عباس نقل کرده که آیه 221 به مناسبت ازدواج عبدالله بن رواحه با کنیز سیاه پوست مسلمانی نازل شده، چه این که روزی عبدالله به جهت کاری کنیزش را آزاد کرد و او به پیامبر (ص) شکایت برد و پیامبر به عبدالله اعتراض کرد و از این رو عبدالله برای جبران کار خود در صدد ازدواج با کنیزش بر آمد، در حالی که از نظر عمومی، این کار قبیح به نظر می‌آمد، یعنی مردم عرب ازدواج با کنیز را نمی‌پسندیدند، و لذا آیه قرآن نازل شد که ولامة مومنة خیر من مشرکة، بنابراین، هدف اصلی آیه 221، رفع موانع ازدواج با کنیزان است ((64)).

بعضی نیز نزول آیه را به مناسبت ازدواج حذیفه دانسته‌اند که کنیزی داشت و او را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود. علامه طباطبایی می‌فرماید: مانعی ندارد که آیه پس از همه این امور و ناظر به همگی نازل شده باشد.

و اما آیه سوره ممتحنه به مناسبت مهاجرت بعضی از زنان اهل مکه به مدینه، پس از صلح حدیبیه، نازل شده است، زیرا پیامبر (ص) در صلح حدیبیه با مشرکان مکه عهد نموده بود که هر فردی از مردم مکه که مسلمان شود و به مسلمانان بپیوندد، بر اساس پیمان صلح، بایستی به مردم مکه بازگردانده شود، ولی مردم مکه الزامی به بازگرداندن فردی که از جمع مسلمانان گریخته باشد ندارند ((65)).

اتفاقاً زنی از مردم مکه مسلمان شد و به مسلمانان پیوست و هنگامی که شوهر زن برای بازگردانیدن او مراجعه کرد، پیامبر (ص) فرمود: پیمان حدیبیه مخصوص مردان فراری از مکه است و شامل زنان نمی‌شود و به این

مناسبت آیه نازل شد که زنانی که از مردم مکه به مدینه مهاجرت می‌کنند، بایستی از طرف مسلمانان آزموده شوند و در صورتی که واقعا به اسلام ایمان داشته باشند، نبایستی به مکه عودت داده شوند، چرا که نه زنان مومن بر مشرکان حلالند و نه مردان مشرک بر زنان مومن حلالند، بنابراین تنها مسلمانان براساس پیمان صلح و یا حکم ویژه موظفند مهریه و مخارجی را که شوهر آن زن در مراسم ازدواج با این زن مصرف نموده به او بپردازند و سپس ازدواج با آن زن مهاجر برای مسلمانان بلامانع خواهد بود، و از این جهت در مواردی مشابه، مسلمانان و مردم مکه می‌بایست تنها مهریه زنان فراری از یکدیگر را بپردازند.

چه این که مسلمانان نیز در صورتی که زنانشان به کفر می‌گراییدند، بایستی به حکم آیه ولاتمسکوا بعصم الکوافر، از ادامه زناشویی با آنان اجتناب می‌کردند، چنان که آیه یازدهم از همین سوره نیز تاکید بر مطلب فوق است.

علامه طباطبائی می‌نویسد: آیه سوم از سوره نور براساس روایات رسیده از ائمه اهل بیت، ناظر به حرمت ازدواج با زنان متهم به زنا پس از اشتهار واقامه حد قبل از توبه می‌باشد و بعضی این آیه را که مفهوما می‌رساند مرد زناکار با زن زانی و مشرک می‌تواند ازدواج کند و زن زانی می‌تواند با مرد مشرک و زناکار ازدواج کند را منسوخ به آیه 221 بقره دانسته‌اند، چه این که به اعتقاد بعضی، ازدواج با بیگانگان تا سال ششم هجرت بلامانع بوده و آیه سوره نور، مبین همین مطلب است و با نزول آیه 221 سوره بقره، ازدواج با مشرکان مطلقا ممنوع اعلام شده است.

سیوطی در تفسیر درالمنثور از احمد حنبل و نسائی و حاکم نیشابوری و ابن جریر و بیهقی و ابوداؤد از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که زنی به نامم فهرول معروف به زنا بود و یکی از مسلمانان در صدد هم خوابگی با او بر آمد و به این مناسبت آیه سوم از سوره نور نازل شد.

و بعضی نیز آورده اند که پس از هجرت مسلمانان به مدینه، به علت بالا بودن مهر و گرانی قیمتها به زحمت افتادند، ولذا در صدد بر آمدند از زنان معروف برای اطفای غریزه جنسی استفاده کنند ولذا آیه فوق نازل شده است، و اما آیه 26 سوره نور را نیز مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌فرماید: براساس روایتی از امام باقر (ع) این آیه همانند آیه سوم، منع از ازدواج مسلمانان با زناکاران می‌نماید و به همین مناسبت نازل شده که گروهی از اصحاب در صدد ارتباط با زنان آلوده بوده اند و قرآن آنان را از این کار برحذر داشته است ((66)).

و اما در مورد آیات سوره نساء، بدون شبهه آیه 24 ناظر به حکم ازدواج موقت است و علامه طباطبائی می‌فرماید: این آیه در نیمه اول سال‌های بعد از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، نازل شده و بسیاری از اهل سنت معتقدند که این آیه، ناظر به ازدواج موقت است و بسیاری معتقدند که این آیه، ناظر به غزوه اوطاس است که پیامبر (ص) براساس آیه شریفه به مسلمانان اجازه داد که از زنان اسیر پس از سپری شدن یک طهر استمتاع جویند و نیز اجازه ازدواج موقت به آنان داده شده است.

بنابراین بسیاری از اهل سنت، این آیه را مربوط به جنگ اوطاس دانسته‌اند که پس از فتح مکه و بعد از جنگ حنین رخ داده

است وبر اساس این آیه، ازدواج با زنان اسیر، هر چند شوهر دار بوده اند پس از استبرا جایز شمرده شده است، چنان که سیوطی در درالمنثور، از احمد و مسلم و ترمذی و نسائی و بیهقی از ابوسعید خدری روایت نموده است، و به همین مناسبت، روایتی از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: لاتوطا حامل حتی تضع حمله ولا غیر حامل حتی تحيض.

چنان که احمد در مسند و ترمذی در صحیح و حاکم در مستدرک، آن را روایت کرده اند ((67)) و بعضی نیز نزول آیه را مربوط به شهر مکه، پس از عمره قضای پیامبر (ص) دانسته اند ((68)).
پی نوشتها

- 1- چنان چه آیات متعددی از سوره مائده نیز موید همین معناست.
- 2- م. کلانتری، پایان نامه، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال 1353، شماره 1120.
- 3- تفسیر کشاف، ج3، ص 548 (ذیل آیه 49 از سوره احزاب).
- 4- بقره (2) آیه 230.
- 5- ر. ک: حسن نجفی، جواهر الکلم، ج29، ص 5 به بعد.
- 6- نساء (4) آیه 6.
- 7- المبسوط، ج4، ص 192.
- 8- قال رسول الله (ص): ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله عزوجل من التزویج وقال: ما من شیء احب الی الله عزوجل من بیت یعمر فی الاسلام بالنکاح. (وسائل الشیعه، ج14، ص 3، 5).
- 9- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه 31.
- 10- متقی هندی، کنز العمال، ج15، ص 855، ج. 43400.
- 11- وسائل الشیعه، ج14، ص 19.
- 12- ناگفته نماند که این احتیاطها در مورد انتخاب همسر به منظور بقای نسل و تشکیل خانواده مورد توجه بوده است، اما بسیاری از ملل با زنان روابطی صرفا کام جویانه و اخیانانه به صورت هرزگی داشته اند، در این گونه موارد هر چند که این روابط به صورت قانونی نیز بوده است، غالباً آداب و رسوم و احتیاط های یاد شده در آنها مراعات نمی شده است،

بنابراین در همه اقوام و ملل، انتخاب همسر به عنوان مادر فرزند، با انتخاب زنان به عنوان ارضای تمایل حیوانی و رفع نیاز جنسی از نظر اهمیت متفاوت بوده، و لذا در مورد دوم کمتر به نکات یاد شده می‌اندیشیده‌اند، ولی در غیر موارد هرزگی، در این گونه موارد نیز حداقل صلاحیت را در مورد زوج خود مراعات می‌کرده‌اند.

در آیین اسلام نیز چنین بوده، و لذا به مواردی برمی‌خوریم که هم خوابگی با زنان خاصی مجاز قلمداد شده، ولی توصیه شده است که از این گونه زنان صاحب فرزند نشوند.

در آینده به نمونه‌هایی از این گونه ازدواج‌ها یا روابط قانونی اشاره خواهیم داشت.

13- اعراف (7) آیه 157.

14- البته جای تردید نیست که تحریفات فراوانی در باب تاریخ انبیا به تورات راه یافته و طبق تعالیم اسلامی، انبیا همگی تحت عنایت الهی بوده و هرگز دامن خویش را به گناه نیالوده‌اند.

15- بدران ابوالعینین بدران، العلاقات الاجتماعية

بین المسلمین و غیر المسلمین، ص 89.

16- بدران ابوالعینین بدران، العلاقات الاجتماعية

بین المسلمین و غیر المسلمین، ص 89.

17- الحافظ صبری، المقارنات والمقابلات.

ناگفته نماند که مقصود از وثنی در عبارات یهودیان، هر فردی است که اسرائیلی و یهودی نبوده باشد، چنان که واژه‌امی نیز در اصطلاح آنان به همین معناست.

18- در گذشته، بسیاری از اقوام در حفظ نسب

و فامیل خویش کوشا بوده‌اند، ولی ظاهراً هیچ قومی مانند بنی اسرائیل در حفظ نسب خویش اهتمام نداشته است.

19- دائرة المعارف الاسلامیة الشیعی؛ 127؛ رذچ&، ج 9،

ص 340.

20- ر. ک: الحافظ صبری، المقارنات والمقابلات،

ماده 395.

21- ظاهراً مقصود نویسنده این است که زن مسیحی

حاضر نبود به ازدواج مرد مسلمان در آید، هرچند مرد مسلمان از نظر بسیاری از فقهای اسلام می‌توانست زن مسیحی یا یهودی بگیرد.

22- آدام متز، تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم،

ج 1، ص 74.

23- روایت پهلوی، ترجمه مهشید میر فخرایی، ص 4.

24- همان، ص 5.

25- انبیاء (21) آیه 107.

- 26- در انجیل متی آمده: پس عیسی از آن جا بیرون شده به دیار صور و صیدون رفت.
- ناگاه زن کنعانیه ای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: خداوندا! پسر داودا، بر من رحم کن، زیرا دختر من سخت دیوانه است، لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که او را مرخص فرمی، زیرا در عقب ما شورش می‌کند. او در جواب گفت: فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.
- پسر آن زن آمده، او را پرستش کرده گفت: خداوندا، مرا یاری فرما! در جواب گفت: نان فرزندان گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست. عرض کرد: بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.
- آن گاه عیسی در جواب او گفت: ای زن! ایمان تو عظیم است، تو را بر حسب خواهش تو بشود، که در همان ساعت دخترش شفا یافت.
- (باب پانزدهم، آیه 21 تا 29).
- همچنین در باب دهم از انجیل متی آمده است که عیسی (ع) هنگامی که به یاران دوازده گانه خود قدرت داد، تا ارواح پلید را از بدن بیماران خارج سازند و هر بیماری ورنجی را شفا دهند، به ایشان وصیت کرد وگفت: از راه امت‌ها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید، بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.
- (آیه 6 و 7).
- 27- آل عمران (3) آیه 49.
- 28- حجرات (49) آیه 10.
- 29- همان، آیه 13.
- 30- ابواسحق ثعلبی، تفسیر کشف البیان، ج 1، ص 109.
- 31- ر. ک: فراء، الاحکام السلطانیه، ص 20، حقوق اسلام، ترجمه زین العابدین رهنما، ص 10.
- 32- المبسوط، ج 5، ص 22 و 23.
- 33- جواهر الکلم، ج 30، ص 93.
- 34- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ص 371.
- 35- اعراف (7) آیه 157.
- 36- مائده (5) آیه 5.
- 37- ممتحنه (60) آیه 10.
- 38- انعام (6) آیه 155 تا 157.
- 39- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 11، ص 98.

- قال على (ع): بلى يا اشعث قد انزل الله عليهم كتابا وبعث اليهم نبيا.
- 40- ر. ك: عبدالكريم زيـدان، الـذميـن والمستامين، ص 28.
- 41- ر. ك: قاضي ابو يوسف، الخراج، ص 128 و 235.
- 42- ج7، ص 383.
- 43- شوری (42) آیه 13.
- 44- مائده (5) آیه 48.
- 45- اصول كافي، ج2، ص 29.
- 46- ذهب ابو ثور وداود وابن القصار من المالكية وابن حزم من الظاهرية الى ان المجوسية هم اهل كتاب فتحل نساوهم للمسلمين وهو مروى عن على (ع). (بدران ابو العينين بدران، العلاقات الاجتماعى؛ 127: رذچ&، ص 78).
- 47- در اين كه پیامبر (ص) از مجوسى نیز مانند يهوديان و نصارا جزیه گرفته اند، تردیدى نیست، چنان كه بلاذرى نیز در فتوح البلدان، ص 117 و نیز قاضى ابویوسف در الخراج، ص 130 روایات زیادى در این به اړه نقل کرده اند.
- 48- شهری در منطقه بحرین بوده است.
- 49- ابن قیم در کتاب احکام اهل الذمه، ص 98 پس از شرحی درباره صابئین كه آنها را به دو دسته حنفا و مشركان تقسیم می کند می نویسد: وهم قوم ابراهیم كما ان اليهود قوم موسى والحنفاء منهم اتباعه وبالجملة فالصابئة احسن حالا من المجوس فاخذ الجزیه من المجوس تنبيه على اخذها من الصابئة به طريق اولی.
- 50- ممکن است گفته شود كه آیه دهم سوره ممتحنه كه می گوید: ولا تمسكوا بعصم الكوافر شامل همه غیر مسلمانان اعم از اهل كتاب و غیر اهل كتاب می شود، زیرا هر چند آیه در مورد زنان مشرك نازل شده، ولی ملاك حكم، عموم لفظ است، نه خصوص مورد، جز این كه گفته شود كه قرائن حالی كه موجب انصراف لفظ از عموم است، موجود بوده، مانند روش عملی مسلمین وب ویا این كه الف ولایم را به معنای عهد بگیریم، یعنی مراد، كفاری است كه در صدر آیه مطرح شده اند.
- 51- بحار الانوار، ج103، ص 379 (به نقل از تفسیر نعمانی).
- 52- همان، ص 381.
- 53- مائده (5) آیه 5.
- 54- بقره (2) آیه 221.
- 55- اخبار الطوال، ص 191.
- 56- بقره (2) آیه 221.

- 57- ممتحنه (60) آیه 10.
- 58- نور (24) آیه 3.
- 59- نور (24) آیه 26.
- 60- نساء (4) آیه 24.
- 61- مائده (5) آیه 5.
- 62- تفسیر المیزان، ج2، ص 204.
- 63- مجمع البیان، ج1، ص 560.
- 64- درالمنثور، ج1، ص 256.
- 65- ابن قیم می‌نویسد: پیامبر (ص) قبل از این که به جهاد کردن فرمان یابد مردم را به وضعیتی که داشتند رها می‌کرد، ولذا گاهی اتفاق می‌افتاد که زنی مسلمان می‌شد و شوهرش کافر بود و بین آن دو جدایی نمی‌افتاد و آیه تحریم تنها بعد از صلح حدیبیه نازل شد.
- احکام اهل الذمه، ج1، ص 69.
- 66- تفسیر المیزان، ج15، ص 80 و 107.
- 67- العلاقات الاجتماعیة بین المسلمین و غیر المسلمین، ص 34.
- 68- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج10، ص 49.

سخنی در تنظیم خانواده

نویسنده

محمد مؤمن قمی

پیشگفتار

بی تردید، آیین اسلام بلکه تمامی ادیان آسمانی، پیروان خود را به افزایش جمعیت با ایمان و شایسته، به اندازه‌ای که در توان آنان باشد، فرا می‌خواند. در این بهاره روایات زیادی از هر دو گروه = [شیعه و سنی] وارد شده که به روشنی بر این مدعا دلالت دارند اینک برخی از این روایات را می‌آوریم:

1 در صحیح محمد بن مسلم به روایت از امام صادق (ع) آمده است:
پیامبر خدا (ص) فرمود:
(تزوجوا فانی مکاتر بکم الایمم غذا فی یوم القیامه.))

ازدواج کنید که من به سبب زیادی جمعیت شما بر دیگر امت‌ها مباحات می‌کنم.
2 جابر از امام باقر (ع) نقل می‌کند:
پیامبر خدا (ص) فرمود:
(ما یمنع المومن اءن یتخذ اءهلا لعل الله یرزقه نسمة تثقل الارض بلا اله الا الله.))

چه چیزی انسان مومن را از این باز می‌دارد که همسری برگیرد، تا شاید خداوند فرزندی برای او روزی کند که زمین را با ((لا اله الا الله)) آکنده سازد.

3 از امیرمومنان علی (ع) در حدیث ((اربع مائة)) نقل شد که می‌فرمود: ازدواج کنید، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها فرمود:

(من كان يحب أن يتبع سنتي فليتزوج فان من سنتي التزويج و اطلبوا لولد فاني اكاثر بكم الايمم غدا.))

هر کس دوست دارد که پیرو سنت من باشد باید ازدواج کند، زیرا ازدواج سنت من است، در جستجوی فرزند باشید، زیرا من در فردای قیامت با جمعیت انبوهتان، بر امتهای مباحات می‌کنم.

4 در صحیح جابر بن عبدالله آمده، که وی گفت: ما، در نزد پیامبر (ص) بودیم. حضرت فرمود:

((ان خير نسائكم الولود الودود العزيزه في اهلها الذليله مع بعلمها ...))

بهترین زنان شما زنی است که زایا و مهربان و عزیز در میان خویشاوندان خود و فرمان بردار شوهرش باشد.

5 در صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

مردی نزد پیامبر خدا (ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! دختر عمویی دارم که زیبایی، خوش صورتی و دین او را می‌پسندم، ولی نازاست.

پیامبر (ص) فرمود: با وی ازدواج نکن، زیرا یوسف بن یعقوب با برادرش دیدار کرد و از او پرسید: ای برادر! چگونه پس از من توانستی با زنان ازدواج کنی؟ او گفت: پدرم به من فرمان داد و گفت: اگر می‌توانی نسلی پدید آری که زمین را آکنده از تسبیح سازند، چنان کن. او گفت فردای آن روز مردی دیگر نزد پیامبر (ص) آمد و همانند آن سخن را به پیامبر (ص) رسانید. آن حضرت به او گفت: با زن سوءاء اما زایا، ازدواج کن، زیرا من در روز قیامت با فزونی‌تان بر امتهای مباحات می‌کنم راوی گفت: من به امام صادق (ع) گفتم: ((سواء)) چیست؟

امام فرمود: زشت منظر.

نظریه: همانگونه که می‌نگرید پیامبر (ص) از ازدواج با زن نازا، نهی و به گفته یعقوب پیامبر (ع)، استدلال می‌کند که فرمان داد؛ باید نسلی به وجود آورد که بر روی زمین تسبیح گوی باشد. و نیز پیامبر (ص) به ازدواج با زن زشت روی و زایا، امر کرد. روشن است که مقصود آن نیست که ازدواج با زن زشت، مستحب است، چه آنکه سخنان دیگر پیامبر (ص) روشن‌گر آن است. مانند:

((أفضل نساء امتی أصبحهن وجها و أقلهن مهرا))

از این رو، مراد پیامبر (ص) آن است که زایایی همسر و باروری و زایمان‌های فراوان او بسیار پسندیده است. آن گونه که در تردید میان زن زیبای نازا و زن زشت روی زایا، دومی، ترجیح دارد. هم چنین سخنان یعقوب (ع) چنان می‌رساند که زیادی فرزندی و سنگینی زمین از فرزندان تسبیح گوی، در همه آیین‌های الهی، مستحب است.

6 در صحیح محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل شده است:

((تزوجوا بکرا ولودا و لاتزوجوا حسناء جمیله عاقرا فانی اباهی بکم الایم یوم القیامه.))

پیامبر خدا (ص) فرمود: با دختر شوهر ناکرده و زایا، ازدواج کنید و با زن نازای زیبا، ازدواج نکنید، زیرا من به جمعیت انبوهتان در روز قیامت بر امت‌ها مباحث می‌کنم.

7 در روایت محمد بن مسلم از ابو عبدالله (ع) نقل شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: فرزند زیاد بیاورید که من در فردای قیامت به جمعیت انبوهتان بر امت‌ها فخر می‌کنم.

8 در سنن بیهقی به اسناد خود از ابو امامه، نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

(تزوجوا فانی مکاتر بکم الایم (یوم القیامه خ ل) و لاتکونوا کرهانیه (النصاری.))

ازدواج کنید که من به وسیله شما به امته‌ها (در روز قیامت) مباحثات می‌کنم و همچون راهبان نصارا، نباشید.

9 در سنن بیهقی به اسناد خود از ((معقل بن یسار))، نقل می‌کند که فرمود:

((مردی نزد پیامبر خدا (ص) آمد و گفت: من زنی جسته‌ام که از اصالت و موقعیت و مکنت برخوردار است، جز آن که فرزند نمی‌آورد. آیا با وی ازدواج کنم؟ پیامبر خدا (ص) او را نهی کرد. آنگاه نوبت دیگر به خدمت او آمد و همان سخنان را عرضه داشت. پیامبر (ص) او را نهی کرد. سپس بار سوم نزد او آمد و همان سخنان را باز گفت. پیامبر (ص) فرمود: زن زایا و مهربان را به همسری انتخاب کنید که من به جمعیت انبوهتان بر امته‌ها فخر می‌کنم.))

این روایت را حاکم در ((مستدرک)) با تقدیم ((ودود)) نقل کرده و گفته است: سند این حدیث صحیح است. ذهبی، نیز در ((تلخیص)) آن را صحیح، دانسته است.

نسائی این حدیث را در ((سنن)) خود در باب کراهت ازدواج با زن نازا، روایت می‌کند. و ابوداود این حدیث را در کتاب ((سنن))، در نهی ازدواج با زنی که بچه نمی‌آورد، نقل آورده است.

10 همچنین، در ((سنن بیهقی)) به اسناد خود از انس، نقل می‌کند که گفت:

((پیامبر خدا (ص) ما را به تشکیل زندگی دستور داد و از ترک ازدواج به شدت نهی کرد و فرمود: با زن مهربان و زایا

ازدواج کنید، زیرا من به جمعیت انبوهتان در روز قیامت بر پیامبران مباحثات می‌کنم.))

11 در سنن بیهقی به اسناد خود از ابی اذینه صدفی نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) گفت: بهترین زنان، زنی است که مهربان، زایا، سازگار و کمک کار باشد، البته، به شرط آنکه تقوای الهی را نیز پیشه دارند.

12 ابن ماجه در ((سنن)) به اسناد خود از ابوهریره نقل می‌کند که:

پیامبر خدا (ص) فرمود:
((أُنكحوا فانی مکاتر بکم الایم.))

ازدواج کنید که من به فزونی شما بر امتها مباحثات می‌کنم.

در سند این روایت، ((طلحه بن عمرو مکی)) قرار دارد و در کتاب ((زوائد)) آمده است که همگان او را ضعیف می‌دانند. روایات فراوانی در این زمینه است، که ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

حکم باروری

با تمامی تاکیدها و سفارش‌های مکرر افزایش نسل، واجب نبودن آن مسلم و بی تردید است، بلکه برای انسان جایز است که به طور کلی از داشتن فرزند خودداری کند، هر چند چنان که از روایات بر می‌آید شرایط دیگری هم دارد که بدان‌ها اشاره خواهیم کرد ان شاء الله.

دلیل بر عدم وجوب آن، روایاتی است که درباره روا بودن ((عزل)) وارد شده است. در این برداشت، تفاوت نمی‌کند که عزل، مشروط به رضایت زن آزاد باشد و یا این که [شوهر در آغاز ازدواج] آن را با زن، شرط کند. چنان که در صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر و یا امام صادق علیهما

السلام نقل شده که از او درباره عزل پرسیدند. امام (ع) فرمود: ((عزل)) نسبت به کنیز اشکال ندارد اما نسبت به زن آزاد، من این کار را ناپسند می‌دانم مگر آن که به هنگام ازدواج با وی شرط شود. در صحیح دیگر از ابوجعفر (ع) نظیر این حدیث نقل شده که او در سخنان خود فرمود:

((مگر این که زن راضی شود و یا این امر در هنگام ازدواج با وی شرط گردد.)) دلیل دیگر بر عدم وجوب فرزند دار شدن، روایاتی است که ((عزل)) را به گونه‌ای مطلق روا می‌دانند، یعنی حتی اگر زن رضایت ندهد و در هنگام ازدواج هم، مرد، با وی شرط نکند.

در صحیح محمد بن مسلم چنین است: ((از ابو عبدالله (ع) درباره عزل پرسیدم. امام (ع) فرمود: **ذاک الی الرجل یصرفه حیث شاء؛** آن [=منی] به اختیار مرد است، هر جا که بخواهد می‌تواند آن را صرف کند.)) در موثقه عبدالرحمان بن ابی عبدالله است که:

از امام صادق (ع) درباره عزل پرسیدم؟ امام (ع) فرمود: **ذاک الی الرجل؛** آن به اختیار مرد است.

در موثقه محمد بن مسلم از ابوجعفر (ع) آمده که فرمود:

((**لا باءس بالعزل عن المراه ...**))؛ عزل اشکال ندارد، اگر شوهر به این کار گرایش بورزد و بی میلی زن، تاءثیری نخواهد داشت.

روایات دیگری نیز وجود دارد که در روا بودن ((عزل))، ظهور و بلکه صراحت دارد، حتی اگر زن رضایت ندهد و در آغاز ازدواج نیز با وی شرط نشده باشد.

این روایات دلیل قطعی است که ((کراهت)) در صحیح نخست، با روا بودن

((فعل)) همساز است. همچنین به قرینه همین روایات، هر روایت دیگری که ظهور در حرمت داشته باشد، بر کراهت حمل خواهد شد.

نتیجه آنکه هر دو گروه روایات، یک سخن را می‌رسانند: عزل در کنیز، همواره روا می‌باشد و در زن آزاده در صورتی که وی رضایت دهد و یا در آغاز ازدواج با وی شرط شده باشد رواست. مقتضای این دو گروه از روایات، آن است که ((عزل)) جایز است حتی اگر به محروم شدن زن و شوهر از داشتن فرزند بینجامد، زیرا اگر بچه آوردن برای آن دو واجب می‌بود، باید برای روا بودن ((عزل)) (در روایات) قیدی آورده می‌شد مطلق آمدن جواز عزل، دلیل روشنی است بر این که بچه آوردن واجب نیست تا چه رسد به این که افزودن آن، واجب باشد! از گفتار گذشته، به دست می‌آید که اختلاف فقهای امامیه در مسأله روا بودن ((عزل)) در زن آزاده، مستلزم اختلاف در مسأله مورد بحث نیست، چه چنان که گفته شد، هم اخبار و هم فقها در روا بودن عزل در کنیز به طور مطلق و در زن آزاده در صورتی که وی رضایت دهد و یا در آغاز ازدواج شرط شده باشد، وحدت نظر دارند و اطلاق روا بودن عزل، روا بودن عزل را می‌رساند حتی در صورتی که به بچه نیارودن بینجامد.

روایاتی هم که به افزودن فرزند تشویق می‌کند، تنها نشان دهنده آن است که این کار، یک کار پسندیده است، زیرا موجب مباحات که پیامبر (ص) بر سایر امت‌ها و پیامبران می‌شود و نیز زمین از ذکر تسبیح آکنده می‌گردد و جهات دیگری که تنها نیکویی داشتن اولاد را می‌رساند و نه واجب بودن آن را.

در این صورت، جلوگیری از بچه دار شدن جایز است، زیرا چنان که بیان شد، دلیلی بر وجوب آن وجود ندارد، بلکه اقتضای اطلاق دلایل یاد شده، روا بودن جلوگیری از بچه دار شدن می‌باشد.

تنظیم خانواده و روش آن

پس از این مقدمه می‌گوییم: جلوگیری از بچه دار شدن و تنظیم خانواده، گاهی با انجام یک عمل جراحی صورت می‌گیرد و به کلی امکان بسته شدن نطفه را از بین می‌برد و گاهی با از بین بردن نطفه منعقد شده، انجام می‌گیرد، بدین گونه که به وسیله دستگاه، جلوی رشد و حرکت آن را می‌گیرند تا انسان کامل نشود.

جلوگیری از تشکیل نطفه صورت نخست: گاه از راه ((عزل)) انجام می‌شود و گاه با تخلیه در ((کاپوت=)) (کاندوم). سوم: از طریق ریختن ماده‌ای در داخل رحم که از تشکیل شدن نطفه جلوگیری می‌کند. چهارم: با استفاده از دارو که موجب می‌شود تخمک زن و یا اسپرم مرد، پذیرش تشکیل نطفه را از دست بدهد. پنجم: قرار دادن ابزاری در داخل رحم و یا انجام عمل جراحی که مانع از ملاقات اسپرم مرد با تخمک زن می‌شود. ششم: با انجام عمل جراحی، اسپرم مرد و یا تخمک زن را از تشکیل نطفه در مرد و یا زن خارج می‌کند و ...

این صورت‌ها و انواع روش‌ها که همگی در جلوگیری از تشکیل نطفه مشترکند، هیچ دلیلی بر ممنوع بودن استفاده از آنها وجود ندارد، بلکه اقتضای ادله روا بودن ((عزل))، جایز بودن تمام این روش‌هاست،

از این لحاظ که همگی از تشکیل نطفه جلوگیری می‌کنند.

البته، در برخی از روش‌ها، گاه جهت دیگری به همراه دارد که موجب حرمت بهره‌گیری از خود آن روش، می‌شود: نظیر این که مرد، زن را مجبور کند یکی از روش‌های جلوگیری را اجرا کند، زیرا مجبور کردن زن، گونه‌ای تصرف در سلطه دیگری و ستم بر اوست. و در نتیجه بر شخص اجبار کننده، حرام است.

و یا مانند این که کار گذاشتن آن ابزار در داخل رحم و یا انجام عمل جراحی به وسیله غیرشوهر، صورت گیرد، زیرا انجام چنین عملی مستلزم نگاه کردن به بدن زن است که برای غیرشوهر او و نامحرمان، حرام می‌باشد و یا مستلزم لمس کردن بدن زن باشد که یقیناً حرام است و یا به نگاه کردن به شرمگاه زن و یا لمس کرد آن بینجامد که علاوه بر بیگانگان، بر محارم او [نظیر پدر و برادر] نیز حرام است. زیرا نگاه کردن به بدن زن، بلکه به هر عضو او که نگاه کردن به آن حرام می‌باشد، حتی در حالت درمان هم حرام است، زیرا هم اطلاق روایاتی که در مورد حرمت نگریستن به زن بیگانه وارد شده، این را می‌رساند و هم چنین روایاتی که در خصوص حرمت نگاه کردن به زن در حال درمان آمده است. از جمله:

صحیحه ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر (ع):
(از امام درباره زن مسلمانی پرسیدم که آسیبی به بدن او می‌رسد: یا شکستگی و یا زخم در عضوی از بدن او که نگاه کردن بدان جایز نیست پدید می‌آید. آیا مردی که به معالجه کردن آن بیش از زنان مهارت دارد، می‌تواند به او نگاه کند؟

امام فرمود: هر گاه زن نیاز ضروری به آن پزشک داشته باشد او می‌تواند زن را

درمان کند، در صورتی که زن بیمار اجازه دهد.))

در این روایت، امام (ع)، روا بودن نگاه کردن به زن را به نیاز ضروری معالجه زن به پزشک مرد، مشروط کرده است. بنابراین، اگر ضرورت احساس نشود، درمان زن توسط مرد [در فرض مزبور] جایز نیست. این که درمان را به خواسته زن مرتبط دانسته، اشاره بدین نکته است اگر برخی از زنان بزرگوار و غیرتمند، رنج زخم و یا شکستگی را تحمل کنند و آن را بر نگاه و یا لمس کردن مردان نامحرم ترجیح دهند، این کار روا خواهد بود.

هم چنین لمس کردن بدن زن نیز روا نیست، روایات زیادی بر این مدعا دلالت دارد:

یکی از این روایات، موثقه سماعه بن مهران است:

((از امام (ع) درباره دست دادن مرد و زن پرسیدم. امام فرمود: حلال نیست که مرد با زن دست دهد، مگر با زنی که ازدواج وی با او حرام باشد: خواهر، یا دختر، یا عمه، یا خاله و دختر خواهر و یا همانند آنها و اما زنی که ازدواج با وی رواست، نباید مرد با آن زن دست بدهد، مگر از روی لباس و البته کف دست او را هم نباید فشار دهد.))

برداشت عرفی از روایت می‌رساند که دست دادن با زن و لمس کردن دست او، هیچ خصوصیتی ندارد، زیرا کف دست نمونه‌ای از کوچکترین مصداق لمس بدن زنست و در نتیجه لمس بدن زن حرام است حتی به هنگام درمان.

از سخن یاد شده، حکم صورت ششم به دست می‌آید، بدین گونه که اگر عمل جراحی را مرد نامحرم انجام دهد و یا به نگاه و یا لمس شرمگاه زن و یا مرد بینجامد، در

صورتی که به وسیله غیرشوهر و یا همسر صورت گیرد، حرام است ولی اگر به وسیله محرم‌های زن و یا محرم‌های مرد انجام شود، عینا همان حکم صورت پنجم را دارد.

عقیم سازی زن و یا مرد

هر گاه عمل جراحی موجب عقیم شدن دائمی زن و یا مرد شود، برخی آن را حرام دانسته‌اند، زیرا این عمل از مصادیق ضرر زدن به نفس به شمار می‌رود که از محرمات شرعی است.

بررسی: عمومیت حرمت ضرر زدن به نفس به گونه‌ای مطلق، از نظر شرعی، روشن نیست هم چنین، ((عمل عقیم سازی)) به عنوان نمونه‌ای از این عموم، نیز قطعی نیست. و نیازمند به بررسی و کاوش می‌باشد. از این رو می‌گوییم:

چند دلیل برای اثبات عموم حرمت اضرار به نفس، اقامه شده است:

اول: سخن پیامبر (ص) که در موثقه زراره، نقل شده است:

((لا ضرر و لا ضرار.))

نه ضرر زدن بر خود رواست و نه ضرر زدن به دیگران.

چگونگی استدلال: تردیدی نیست که مراد از ضرار، وارد کردن ضرر است. از این رو، پیامبر (ص) فرمود:

((ما اءراک یا سمره الا مضارا.))

تو را ای سمره نمی‌یابم جز این که ضرر وارد می‌کنی.

و یا فرمود:

((انک رجل مضار و لا ضرر و لا ضرار علی مومن.))

تو مردی هستی که ضرر وارد می‌کنی و شخص با ایمان، نه بر خود ضرر می‌زند و نه بر دیگران.

بنابراین مراد از ضرار در روایت رفتار و عمل مکلف است و نفی‌ای که بر فعل مکلف وارد شده، و ظهور در حرمت آن دارد و در نتیجه مفاد قسمت دوم روایت، تحریم زیان رساندن می‌باشد و زیان رساندن، فراگیر است و موردی را که ضرر از جانب مکلف بر خودش وارد شود، نیز در بر می‌گیرد.

لازم به ذکر است که جمله: ((لا ضرر)) تنها بر نفی ضرر در چهارچوب قوانین شرعی، دلالت دارد و برگشت این قاعده، به نفی احکامی است که مستلزم ضرر باشد؛ نظیر وضو و یا حج ضرری، لکن بر حرمت تحمل ضرر دلالت ندارد.

نقد: این سخن مردود است، زیرا اطلاق ادعا شده مورد پذیرش نیست و جمله ((لا ضرار)) تنها به موردی انصراف دارد که ضرر بر دیگری وارد شود [و نه بر خود شخص]، به ویژه، مورد حدیث آن جایی است که ((سمره)) بر مرد انصاری ضرر وارد می‌کرد. بنابراین، مورد حدیث، وارد کردن ضرر به دیگران است. در نتیجه، وقتی عبارت ((لا ضرار)) در این مورد صادر می‌شود، تنها به جایی انصراف دارد که وارد کردن ضرر به دیگران باشد.

مؤید این مدعا آن است که در خبر زراره چنین آمده است:

((لا ضرر و لا ضرار علی مومن.))

در پاسخ نوشته محمد بن حسین به ابومحمد (ع)، که به سند صحیح روایت شده، امام چنین فرموده‌اند:

از خدا بپرهیزد و در این به اراه به معروف عمل کند و به برادر مومنش ضرر نرساند.

دلیل دوم: روایتی است از کافی، از صدوق در الفقیه والعلل، از شیخ در التهذیب، از برقی در المحاسن و از عیاشی

در تفسیرش، از ابو عبدالله علیه السلام و یا از ابو جعفر علیه السلام:
به عنوان نمونه، در امالی به سند معتبر از محمد بن عذافر و او از پدرش نقل کرده است: به ابو جعفر محمد بن علی باقر (ع) گفتم:

((چرا خداوند مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرده است؟

امام (ع) فرمود: خداوند بدین سبب این اشیا را بر بندگان خود حرام و ما سواى آنها را برای آنان حلال کرد که به آنچه برای آنان حلال کرده رغبت و از آنچه بر آنان حرام کرده نفرت داشته باشند. لکن خدای عزوجل وقتی آفریده‌ها را آفرید، هر چیزی را که می‌دانست بدن‌های آنها را استوار نگه می‌دارد و به نفع ایشان است، بر ایشان حلال و مباح کرد و هر چیزی را که می‌دانست برای آنها ضرر دارد آنان را از آن نهی کرد. آنگاه همان چیز را برای شخصی که بدان نیاز ضروری پیدا می‌کند و بدنش جز به وسیله آن نمی‌تواند استوار بماند، حلال کرد. البته، آن هم به اندازه رفع نیاز و نه بیشتر.

بیان استدلال: امام (ع) در پاسخ به این پرسش که رمز حرمت اشیاى چهارگانه چیست؟ یک قاعده کلی را ارائه می‌دهد. ((خدا بندگان را از هر چیزی که به آنان ضرر داشته باشد نهی کرده است)). امام (ع) هر چند در مقام بیان حکمت تحریم است و در حکمت احکام، شرط نیست که جامع و مانع باشد، لکن این نکته مانع از استدلال به روایت نمی‌شود، زیرا استدلال در این جا از قبیل استدلال به علت نیست، بلکه این استدلال، تکیه کردن به یک کبرای کلی است که در سخنان امام (ع) بدان تصریح شده و آن این است: ((خدا هر چیزی را که می‌دانست به آنان ضرر دارد، آنها را از

آن نهی کرد))، امام (ع) آشکار بیان کرده که هر چیزی که بر بندگان و بدن‌هایشان ضرر دارد، خدا آن‌ها را از آن نهی کرده است، مگر این که به استفاده از آن مجبور شود و فرمود: ((آنگاه، همان چیز را برای شخصی که بدان نیاز ضروری پیدا می‌کند و بدنش جز به وسیله آن نمی‌تواند استوار بماند، حلال کرد. البته، به اندازه رفع نیاز و نه بیشتر)). بنابراین، روایت تصریح می‌کند که هر چیزی که بر بندگان خدا ضرر داشته باشد، بر آنان حرام است. نهایت ایرادی که بر این استدلال وارد شده، آن است که گفته شود: کبری و یا عمومی که در روایت آمده، عبارت است از: (حرمت هر چیزی که خوردن و یا آشامیدن آن بر بندگان ضرر داشته باشد) و اما حرمت ضرر زدن به نفس را از منطوق این روایت نمی‌توانیم استنباط کنیم، بلکه این استدلال، از قبیل استدلال به ملاک [و علت] حرمت است.

ولی این اشکال نادرست است، زیرا بدون تردید، تمام موضوع و ملاک حرمت در این جا، عنوان اضرار = [ضرر زدن] است، به این دلیل که هر کس با ارتکاز عرفی خود از روایت می‌فهمد که خوردن شیء مضر و وارد کردن ضرر بر بدن حرام است [بنابراین، حرمت ضرر زدن به نفس از منطوق روایت استفاده می‌شود]، به گونه‌ای که اگر استفاده حرمت ضرر به خود از این کبری، از قبیل استدلال به ملاک حرمت محسوب شود، این امر یک دقت عقلی خواهد بود و نه عرفی.

خلاصه: استفاده ((حرمت ضرر زدن به خود)) از روایت، نکته‌ای است که نمی‌توان در آن تردید کرد. و از این رو، دلالت روایت بر حرمت وارد کردن ضرر بر خود، بسیار روشن است.

لکن سند این روایت ناتمام است زیرا روایت کننده آن از معصوم (ع)، در نقل صدوق در کتاب‌های سه گانه اش، عذافر ابومحمد بن عذافر است. و او عذافر بن عیسی و یا ابن عیثم خزاعی صیرفی کوفی است که از اصحاب امام صادق (ع) شمرده شده است و درباره او نه ستایشی وارد شده است و نه نکوهشی و [مجهول الحال می‌باشد]. در برخی از اسناد کتاب ((علل)) صدوق، ((عذافر)) این حدیث را [از فرد معین نقل نکرده بلکه] از برخی رجال خود روایت کرده است که در این صورت، روایت مرسل نیز می‌باشد. و سند روایت در تفسیر عیاشی هم مرسل است. و سند روایت در کافی نیز بر اشخاص ناشناخته و یا ضعیف مشتمل است در ((محاسن)) و ((تهذیب)) نیز همین گونه است.

خلاصه: حدیث، هر چند در کتاب‌های گوناگون آمده است، ولی سند آن یا به ((ابن عذافر)) بر می‌گردد که از پدرش و یا برخی از رجال خود نقل کرده است و یا به مفضل بن عمر باز می‌گردد و هر دو سند، به ویژه سند دوم مخدوش است.

دلیل سوم: روایت تحف العقول: آنچه خوردنش برای انسان حلال است، از چیزهایی که از زمین برآمده‌اند، سه گونه مواد غذایی است:

1 تمامی گونه‌های حبوبات ...، دانه‌هایی که در آن غذای بدن انسان است و به او نیرو بخشد، خوردن آن حلال و هر آنچه که به بدن انسان ضرر رساند و نیروی او را ضعیف کند، خوردنش حرام است، مگر در شرایط اضطراری.

2 تمامی گونه‌های میوه جایز است که زمین آن‌ها را بیرون می‌دهد، میوه‌هایی که در آن غذای انسان است و به او سود می‌رساند، و

توان می‌بخشد، خوردنش حلال است و آنچه به انسان ضرر وارد می‌کند، خوردن آن حرام است.

3 تمامی گونه‌های گیاهان خوراکی گیاهانی که برای انسان مفید و دارای جنبه غذایی باشد، خوردنش حلال است و گیاهانی که به انسان ضرر برساند نظیر گیاهان سمی و کشنده و نظیر خرزهره و دیگر انواع سم کشنده، خوردنش حرام می‌باشد.

هر چند این روایت، درباره حبوبات، میوه جایب و گیاهان خوراکی است، لکن با عنوان ((مضر بودن)) از نوع حرام آن، تعبیر شده است و عرف چنان می‌فهمد که ملاک تام در حرمت، همان ((مضر بودن)) است و حرام اصلی، ضرر زدن به بدن انسان است. و اما این که در گونه سوم، به سم‌های کشنده مثال زده، موجب آن نمی‌شود که حکم حرمت، تنها به سم محدود شود، زیرا موضوع تام حرمت در گونه‌ی سوم، نیز همان ((مضر بودن)) است و یاد کرد سموم کشنده، به عنوان یاد مصادیق آن است.

گفته می‌شود ظاهر این روایت چونان روایت پیشین، یعنی خبر عذافر و مفضل، آن است که اشیای حرام با همان عناوین خاص آن‌ها نظیر عنوان‌های: مردار، خون و گوشت خوک، و ... حرام گردیده‌اند، نه این که موضوع و متعلق حرمت، عنوان ((مضر بودن)) باشد. بنابراین، روایت بر حرمت هر چیزی که به انسان ضرر می‌رساند، دلالت ندارد.

پاسخ آن است: بر فرض پذیرش این سخن، ظاهر تمام این روایات آن است که هر چیزی که ضرر داشته باشد، از دیدگاه شرع، حرام است و همین ظهور برای اثبات سخن، کافی است، زیرا تفاوتی ندارد که موضوع حرمت، عنوان ((مضر بودن)) باشد و یا عناوین ویژه‌ی هر چیز.

در نتیجه، چون هر چیزی که به بدن انسان ضرر می‌زند حرام است، حرمت کارهایی که مضرند، به هر عنوانی که باشند، ثابت می‌شود. نهایت آنکه ((ضرر رسانیدن)) حیثیت تعلیلی است نه تقییدی و اشکالی هم ندارد که این دو حیثیت را در احکام شرعی و یا عرفی از یکدیگر جدا کنیم، هر چند در احکام عقلی، به اتحاد این دو و این که حیثیت‌های تعلیلی عناوین موضوعات احکام عقلی است، باور داشته باشیم. اما منکر شدن اصل دلالت آن روایت و یا این مرسله، به این احتمال که ممکن است مقصود روایت، بیان فلسفه و حکمت حرمت اشیاء یاد شده باشد و نه بیان حکم حرمت آنچه به انسان‌ها ضرر می‌زند، این سخن، با ظاهر روایت ناهم‌ساز است و دلیل آن هم پیش‌تر بیان شد و نیازی به تکرار آن نیست.

البته، گاهی به اطلاق روایات یاد شده، اشکال می‌شود که عدم حرمت مطلق ضرر، سخنی روشن است. لکن این اشکال، مطلب دیگری است که درباره آن به خواست خداوند، سخن خواهیم گفت.

دلیل چهارم: در وسائل از ((صدوق)) در کتاب ((العلل)) به اسناد او از محمد بن سنان، از امام رضا (ع) نقل شده است: ((ما پی بردیم که آنچه را خدا حلال کرده، در آن صلاح بندگان و بقای آنان است و نیز آن‌ها بدان نیاز دارند و نیز پی بردیم که بندگان نیاز به اشیای حرام ندارند و این اشیاء را تباه کننده [بشر] یافتیم. آنگاه دریافتیم که خدا آنچه را که حرام کرده (برخی آنچه را حرام کرده در علل) در وقت نیاز به آن، همو را حلال نموده است، زیرا در این وقت، صلاح در آن است نظیر این که هر گاه شخص به مردار، خون و گوشت خوک نیاز ضروری پیدا کند،

خدا آنها را حلال کرده است، زیرا در این زمان بهره‌گیری از این محرمات، موجب صلاح، و جلوگیری از مرگ می‌شود.))

بیان استدلال: استدلال به حدیث فوق از آنچه در خبر عذافر و السحف، گذشت به دست می‌آید، با این تفاوت که عنوان ((اضرار)) در این جا به عنوان افساد تبدیل شده است و افساد در صورتی که مطلق باشد با اضرار برابر است.

مگر این که گفته شود: واژه افساد، ظهور در مواردی دارد که به هلاکت و نابودی بدن منجر می‌شود. در نتیجه اصل پایین‌تر را در بر نمی‌گیرد. گواه بر این مدعا آن است که در نسخه العلل چنین آمده است: ((و وجدناه مفسدا داعیا الفناء و الهلاک))؛ آن را تباه کننده و موجب نابودی و هلاکت یافتیم. بنابراین، روایت ضرری را که به آن مرحله نرسد، شامل نمی‌شود.

دلیل پنجم: روایتی که آن را کلینی و شیخ به سند معتبر از طلحه بن زید که هر چند از عامه است، لکن کتاب و نیز خود او مورد اعتماد است و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

((ان الجار كالنفس غير مضار و لا اثم.))

همسایه همانند خود انسان است

، نباید ضرر رسانید و نه به گناه انداخت.

کلینی و شیخ، این حدیث را با همان سند از امام صادق و او از پدرش (ع) نقل کرده‌اند:

در نوشته‌ای از علی (ع) خواندم که پیامبر خدا (ص) قراردادی را میان مهاجران و انصار و نیز کسانی که از ساکنان یثرب = [مدینه] به آنها می‌پیوندند، نوشت. در این نوشته آمده، است:

و ان الجار كالنفس غير مضار و لا آثم.

همسایه همانند خود انسان است، نباید ضرر رسانید و نه به گناهش افکند.

چنین پیدا است که اصل حدیث، همین است ولی روایت نخست اختصار شده آن است، چنان که در کتاب ایمان و کفر کتاب کافی، بر اختصار تصریح شده است.

چگونگی استدلال: پیامبر (ص) همسایه را به منزله نفس انسان قرار داده و دلیل آن را هم بیان کرده است: چنان که نمی‌توان به نفس ضرر وارد کرد به همسایه هم نمی‌توان ضرر وارد کرد. بنابراین، روایت بر عدم روا بودن ضرر زدن به همسایه دلالت می‌کند هم چنین از حدیث، استفاده می‌شود که حرمت ضرر به نفس، سخنی مسلم است، و از این رو حکم حرمت ضرر زدن به همسایه بدان تشبیه شده است.

دیدگاه: دلالت روایت در همسان دیدن همسایه با خود، در این جهت که ضرر بر همسایه نباید زد همانگونه که بر نفس انسان روا نباشد، سخنی متین و سازگار با ظاهر حدیث است، ولی بر حرمت ضرر بر نفس، دلالت ندارد.

دلیل آن است که ظاهر حدیث، به امر اخلاقی و فطری توجه می‌دهد و مفادش چنان است که همان گونه که انسان نمی‌پسندد که به خودش ضرر زند ضرر زدن به همسایه اش را نیز روا ندارد ولی دلالت نمی‌کند که اگر بر خودش ضرر وارد کند، مرتکب معصیت شده است، بلکه می‌گوید: از آنجا که انسان بر اساس سرشت خود ضرر وارد نمی‌کند، به ضرر زدن بر همسایه اش نیز نباید رضایت دهد.

نتیجه: بر فرض این که، حدیث ضرر زدن به همسایه را حرام بدارد، هیچ گونه دلالتی بر تحریم ضرر زدن به نفس ندارد، بلکه بنای این حدیث بر آن است که از گزینه فطری انسانی بهره گیرد و نه از

حکم شرعی‌ای که اسلام آن را در ضرر زدن به نفس وضع کرده است.

آنچه را که درباره معنای حدیث بیان کردیم، همان چیزی است که ظاهر الفاظ حدیث آن را اقتضا می‌کند، ظاهر ساختار کلام جمله: ((غیر مضار)) آن است که خبر دوم برای ((الجار)) می‌باشد و به ناچار معنای مفعولی از آن اراده می‌شود] و نه معنای فاعلی]. البته، مقصود اصلی از جمله خبریه، نهی از ضرر به همسایه است و این که انسان نباید به همسایه اش ضرر وارد کند.

شاید آنچه را که محدث محقق، فیض کاشانی قدس سره در شرح بیان کرده است، به گفته ما برگردد:

((شاید مراد از حدیث آن باشد که انسان همان گونه که به خودش ضرر نمی‌زند و خود را به گناه نمی‌اندازد و یا کاری را بر خود گناه محسوب نمی‌کند، همچنین شایسته است که به همسایه اش نیز ضرر نزد و او را به گناه نیندازد و یا کاری را بر او گناه نشمارد. گفته می‌شود:

أثمه: ((او را به گناه انداخت.))
((أثمه الله فی کذا)): آن را بر او گناه شمرد. ((أثم)) از باب ((نصر)) و ((منع)) است.))

لکن گفته او با تفسیر لغوی و اشتقاقی که وی از واژه ((أثم)) کرده است، ناسازگار است، و اگر این برداشت، بیان واقعی او بود، نیاز به جمله: ((یقال ...)) نداشت. از این رو، احتمال دارد که گفته او به آنچه محدث مجلسی آن را در ملاذ الاخبار بیان کرده است، باز گردد. او در مقام شرح سخن کاشانی گفته است: واجب است که همسایه را همانند خود بدانید ((غیر مضار)) به صیغه اسم فاعل: به

همسایه، نه ضرر برسانید و نه در حق او گناهی مرتکب گردید.

بی تردید، سخن مجلسی خلاف ظاهر است و دلیل آن با اندیشیدن در سخنان گذشته، آشکار می‌شود، زیرا بدون شک، واژه ((غیر مزار)) خبر مبتدا ((الجار)) است و ((غیر آثم)) عطف بر آن است. بنابراین، باید از این دو واژه معنایی اراده شود که صفت ((الجار)) باشد و در نتیجه، جز آنکه آن‌ها را به معنای اسم مفعول بگیریم، چاره‌ای نیست چنان که از ((آثم)) نیز همان معنای شناخته شده‌اش اراده می‌شود: گناهکار. مقصود از نفی گناه از همسایه، آن است که انسان همسایه‌اش را گناهکار و مقصر محسوب نکند، چنان که خود را گناهکار محسوب نمی‌کند.

دلیل ششم: وسائل، از صدوق در ((الفقیه)) نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود:
(كل ما اضر به الصوم فالافطار له واجب.)

هر کس که روزه برای او ضرر دارد

، افطار برای‌اش واجب است. بیان استدلال: وجوب افطار یا حرمت روزه در جایی که روزه گرفتن برای مکلف ضررها دارد، نشان دهنده آن است که ضرر زدن به نفس حرام است و به همین دلیل، سبب وجوب افطار شده است.

ولی این استدلال، مردود است، زیرا گرچه بررسی این روایت مرسله موجب می‌شود که انسان بینگارد که هر چیز زیان آور، حرام است ولی روایات دیگر و آیه مبارکه، این احساس و استدلال را سست می‌کند: زیرا آیات و روایات نشان می‌دهند که رمز حرمت روزه بر بیماران، آن است که خدا افطار را به

عنوان هدیه به بندگان بیمار و مسافرش
بخشیده است.

((هر کس از شما بیمار و یا در سفر
باشد، به همان تعداد از روزهای دیگر)).
و نیز این اهدا را با این سخنان تاکید
می‌کند:

((خدا برای شما خواستار آسایش است نه
سختی.))

بر این اساس، هر گاه بیمار روزه
بگیرد، هدیه خدا را رد کرده است و چون
هدیه خدا رد کرده، روزه گرفتن او، معصیت
محسوب می‌شود و افطار برای‌اش واجب است.
بنابراین، وقتی که روزه گرفتن برای
بیمار ضرر داشته باشد، وجوب افطار،
دلیلی بر حرمت ضرر به نفس نمی‌باشد، بلکه
وجوب افطار برای بیمار دقیق همانند وجوب
آن بر مسافر است.

روایات بدین مفاد، فراوان است، از
جمله: یحیی بن ابی العلاء از امام صادق
(ع) روایت می‌کند:

((روزه دار در سفر همانند افطار کننده
آن است در کاشانه‌ی خویش. سپس امام (ع)
فرمود:

مردی به نزد پیامبر (ص) آمد و گفت:
پیامبر خدا! آیا در ماه رمضان، در سفر
روزه بگیرم؟ پیامبر (ص) فرمود: خیر. آن
مرد گفت: این کار برای من آسان است.
پیامبر (ص) فرمود: خداوند افطار در ماه
رمضان را بر بیماران و مسافران امتم
صدقه داده است. آیا یکی از شما دوست
دارد که صدقه بدهد و صدقه‌اش به او باز
پس گردد؟))

نتیجه: ظاهر آیه آن است که تکلیف
بیمار و مسافر، همان ((عده من آیام
اخر)) است. بنابراین، دست کم این احتمال
وجود دارد که وجوب افطار در مرسله صدوق،
از محتوای آیه گرفته شده باشد و نه از

حرمت وارد کردن ضرر به نفس، با وجود این احتمال، نمی‌توان به حدیث استدلال کرد.

علاوه بر روایت ابن ابی‌علا که دلالت روشن بر مدعا داشت، در این باب، روایات دیگری نیز وجود دارند که همپایه و یا نزدیک است و خواننده، می‌تواند به آن‌ها رجوع کند.

دلیل هفتم: دلایلی که می‌گویند: اگر آب برای بدن ضرر داشته باشد، به جای وضو، باید تیمم کرد.

در پاسخ به این استدلال نیز باید گفت: این دلایل، یا عموم حدیث ((لاضرر)) است که پیش‌تر درباره آن سخن گفته شد [و روشن شد که دلالت بر حرمت اضرار به نفس ندارد]. و یا همانند آیه: ((و ان کنتم مرضی او علی سفر ... فتیموا صعیدا طیبا و)) (صحیحہ بزنی می‌باشد که او از امام رضا (ع) و یا از داود بن سرحان، از امام صادق (ع) نقل کرده که درباره مردی می‌پرسد که جنب شده و در بدن او زخم و یا دمل است و یا می‌ترسد که سرما به او ضرر بزند. امام (ع) فرمود: لایغتسل و یتیمم؛ غسل نکند و تیمم کند.))

این دلایل، تنها دلالت دارند که تکلیف از وضو و یا غسل، به تیمم، تغییر می‌یابد. بی‌تردید خاستگاه این تغییر، وجود بیماری، یا زخم، یا دمل و یا بیم از سرماست، اما این که بهره‌گیری از آب در حالت‌های یاد شده، حرام تکلیفی است از دلایل مذکور، استفاده نمی‌شود.

و اما معتبره محمد بن سکین و دیگران، از امام صادق (ع):

((به من گفته شد: فلانی جنب شد، در حالی که بیماری آبله داشت. پس او را غسل دادند و در نتیجه، وی مرد. امام (ع) فرمود: او را کشته‌اند. چرا درباره تکلیف

او نپرسیدند؟ و چرا او را تیمم ندادند؟
مگر نه آنکه شفای ندانی پرسیدن است.))
نظیر آن، روایتی است که جعفر بن
ابراهیم جعفری و دیگران نقل کرده اند.
روشن است که این روایت در موردی است
که به کار بردن آب به مرگ انجامیده است،
بنابراین، سرزنش در به کار گرفتن آب، بر
ناروایی آن در موردی که ضرر کمتری دارد
دلالت ندارد و شاید در موردی که به کار
گرفتن آب به ضرر اندک، یا طولانی شدن
بیماری آبله منجر شود، این عمل اصلا
سرزنشی را هم نداشته باشد.

دلیل هشتم: دلایلی که بر عدم وجوب حج و
عدم حصول استطاعت دلالت دارند، و آن در
موردی است که رفتن به حج، به بیماری و
یا زیان بدنی بینجامد زیرا گفته اند که
حرمت ضرر، موجب از بین رفتن وجوب و عدم
حصول استطاعت است، و اگر ضرر به نفس روا
بود، بایستی آن را تحمل می‌کرد و در این
صورت، توان حج را داشت و حج بر او واجب
بود.

این دلیل، نیز ناتمام است، زیرا
روایات معتبره فراوانی در این به اراه
است و از جمله صحیحه هشام بن حکم است.
او از امام صادق (ع) درباره آیه: **و الله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا** سوال می‌کند: مقصود

از آیه چیست؟ امام (ع) فرمود:

((من کان صحیحا فی بدنه تخلی سربه له زاد و راحله.))

کسی که بدنش سالم، راهش آزاد و دارای
توشه و مرکب سواری باشد.

نظیر آن است، معتبره محمد بن یحیی
ختعمی و ... این روایت به روشنی می‌گوید که
صحت جسمانی در تحقق استطاعت شرط است.

دور نیست که از روایت بهره گیری شود
که اگر رفتن به حج به سلامتی انسان زیان
زند، در این صورت نیز شرایط استطاعت
موضوع ندارد، بدین معنا که همان گونه که

نبودن سلامتی و وجود بیماری از آغاز کار، با استطاعت ناسازگار است، رفتن به حج اگر به بیماری بینجامد نیز با استطاعت در تضاد است. بنابراین، حج بر کسی که از آغاز سلامت جسمانی نداشته باشد و یا سرانجام، سفر حج به بیماری او منتهی شود، واجب نیست، زیرا عنوان مستطیع (توانمند) بر او صدق نمی‌کند. اما در هر حال، این دلایل بر حرمت ضرر به نفس دلالت ندارد.

دلیل نهم: از جمله دلایل، بر حرمت ضرر به نفس، آیه شریفه است.
و لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة؛ و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید.

یا بدان تقریب که هلاکت، همان تلف کردن و ضرر زدن به نفس است، چرا که این کار سبب از بین رفتن کمال وجودی می‌شود، زیرا اصل وجود را از بین می‌برد و یا بدان برداشت که در عرف، هیچ تفاوتی میان هلاکت و نابودی وجود ندارد.

در نقد این استدلال، بایستی گفت که ظاهر هلاکت، همان نابودی است. بنابراین آیه در حرمت نابود کردن خود دلالت دارد و گستره ضرر به خود را در بر نمی‌گیرد در این مورد، عرف هم از عنوان هلاکت و نابودی، الغای خصوصیت نمی‌کند] و هر گونه ضرر را از مصادیق آیه نمی‌شمارد].

این بود عمده آنچه می‌توان برای اثبات ((حرمت ضرر زدن به نفس)) بدان استدلال کرد و به توفیق الهی به آن‌ها آگاهی پیدا کردم.

پیشتر دانستید که آنچه دلالتش بر حرمت ضرر زدن به نفس دور به نظر نمی‌رسد، روایات سه گانه اول است که عبارت بودند از: خبر عذافر، خبر ((مفضل)) و مرسله ((تحف العقول)). لکن سند این روایات

ضعیف است، زیرا روایت اخیر مرسله می‌باشد و در سند دو روایت نخست هم افرادی هستند که توثیق نشده اند. مگر آنکه از مجموع روایات و قوت متن آن‌ها بتوان به درستی محتوای آن‌ها دست یافت تا اندازه‌ای که به مرحله حجت بتوان بدان‌ها استدلال کرد، اما این دعوی، بسیار دشوار است.

سخنان فقها درباره ضرر زدن به نفس

شیخ انصاری قدس سره در رساله اللاضرر گفته‌اند: ((از دلایل عقلی و نقلی استفاده می‌شود که ضرر زدن به نفس حرام است)). چون دامنه سخن به این جا انجامید، شایسته می‌نماید که سخنان فقها را در این زمینه به گونه‌ای اجمالی بیاوریم: تا آنجا که اطلاع داریم، فقیهان این بحث را ابتدا در مسأله حرمت سم‌های کشنده بیان کرده‌اند و سپس سخنانی را نقل کرده‌اند که بر حرمت ضرر زدن به نفس دلالت دارند. البته، شیخ الطائفه، قدس سره، این مسأله را در عنوان ((وجوب دفع از نفس)) بیان کرده است. وی در ((مبسوط)) در استدلال برای وجوب خوردن خوراکی حرام بر درمانده، گوید: ((اما وجوب خوردن حرام به سبب بیم داشتن بر نفس خود، برخی گفته‌اند: واجب است، همین نظریه از دیدگاه ما درست است، زیرا وضع ضرر هم عقلا واجب است و هم به دلیل سخن خداوند که می‌گوید: و لا تقتلوا أنفسکم [؛ خودتان را به کشتن ندهید]).)) می‌بینید که شیخ طوسی در وجوب خوردن حرام بر شخص درمانده، چنین استدلال می‌کند: ((دفع ضرر، واجب عقلی است)). از این سخن، کلام شیخ انصاری، که پیش‌تر یاد کردیم، روشن می‌شود و آن سخن، این بود که دلیل عقلی بر حرمت ضرر زدن به نفس دلالت

دارد. ولی شیخ طوسی پس از دلیل عقلی، به آیه‌ای که قتل نفس را تحریم می‌کند، استدلال کرده است. این استدلال، موجب می‌شود که این احتمال پدید آید که دلیل یاد شده تنها در صورتی بر حرمت ضرر به نفس دلالت دارد که ضرر به مرگ بینجامد. می‌توان گفت تعریفی که شیخ از ((درمانده)) ارائه می‌کند، اطلاق آیه را [چه به مرگ بینجامد یا نه] می‌نمایاند. زیرا شیخ طوسی می‌گوید: ((هر گاه ثابت شود که مردار برای درمانده حلال است، هم برای درمانده حلال خواهد بود و هم برای کسی که در حکم او باشد، یعنی کسی که می‌ترسد که اگر از آن نخورد، بیمار می‌شود)).

از ملحق کردن شخصی که از بیماری بیم دارد به کسی که درمانده است، می‌توان به دست آورد که وجوب خوردن مردار بر درمانده، دلیل بر وجوب خوردن آن بر شخصی است که در حکم اوست، بنابراین، باید ضرر اعم از آن ضرری باشد که به هلاکت منتهی بشود مانند درمانده و یا به بیماری بینجامد که مرحله‌ای پایین‌تر از مرگ است. ولی شاید بتوان گفت: حکم وجوب خوردن مردار، تنها ویژه درمانده‌ای است که بیم تلف شدن را داشته باشد و کسی را که به منزله اوست، شامل نمی‌شود. ولی این سخن با ظاهر اطلاق جمله شیخ طوسی، ناسازگار است: ((دفع ضرر عقلا واجب می‌باشد)).

شیخ طوسی، در کتاب ((اطعمه)) از ((خلاف))، مسأله 23 گفته‌اند:

((هر گاه شخص به خوردن مردار ناچار شود، بر او واجب است که از آن بخورد. و برای او جایز نیست که خودداری کند. شافعیان در این به اره دو نظریه دارند، یکی از آنها همانند نظریه‌ای است که

اشارت شد. ابواسحاق گوید: خوردن مردار بر شخص درمانده واجب نیست، زیرا وی ممکن است در خودداری از آن هدفی داشته باشد از جمله اینکه نمی‌خواهد چیز نجس و آلوده‌ای را بخورد. دلیل ما بر وجوب خوردن مردار چیزی است که ما به گونه‌ای آن را بدیهی می‌دانیم، یعنی وجوب دفع ضرر از نفس. بر این اساس، هر گاه خوردن مردار به هنگام ضرورت مباح باشد و شخص بتواند به وسیله آن ضرر بزرگ را از خود دفع کند، بر او واجب است که این کار را بکند.))

همان گونه که ملاحظه می‌کنید، شیخ کبرای قضیه، یعنی وجوب دفع ضرر از نفس را مسلم دانسته است و حتی برای اثبات وجوب خوردن مردار در هنگام ضرورت به این کبرای کلی استدلال می‌کند. مقصود او این است که استثنای ((درمانده)) در آیه تحریم، حلال بودن خوردن مردار برای درمانده را ثابت می‌کند و کبرای ((وجوب دفع ضرر)) اقتضا می‌کند که انجام دادن عملی که موجب دفع ضرر شود واجب باشد. در نتیجه، خوردن مردار در هنگام اضطرار باید واجب باشد تا قاعده وجوب دفع ضرر به مورد اجرا گذاشته شود.

آنچه را که شیخ طوسی در دو کتاب خود = [خلاف و مبسوط] متذکر شده‌اند، دیگران نیز آن را در اصول فقه، در مسأله: ((آیا اصل در اشیا منع است و یا اباحه)) بیان کرده‌اند: ولی با عناوین متفاوت؛ گاهی بدین گونه که، هر چیزی که ضرر دارد و هیچ منفعتی در آن نیست چه در حال حاضر و چه در آینده اقدام به آن، زشت و ممنوع است، چنان که در بخش اصول ((غنیه)) بدین مطلب اشاره شده است. بار دیگر چنین به مسأله مورد بحث اشاره کرده‌اند که دفع ضرر محتمل عقلا واجب است و نیز در هنگام

استدلال قائلان به احتیاط در موارد شک در تکلیف، این مسأله را یادآور شده‌اند.
خلاصه: اگر بر طبق حکم عقل و یا شرع، دفع ضرر از نفس واجب است، لازمه این نظریه آن خواهد بود که وارد کردن ضرر بر نفس حرام است، زیرا اگر جایز باشد، وجوب دفع ضرری که متوجه نفس است، دلیل و معنایی نخواهد داشت.

بنابراین، با بررسی سخنان علما در مسائل: برائت و احتیاط و اینکه اصل در اشیا منع است و یا اباحه، به این نتیجه می‌رسیم که حرمت ضرر زدن به نفس در دیدگاه آنان از مسلمات است، به گونه‌ای که ادعای وحدت نظر آنان در این مسأله، دور نخواهد بود.

ابن حمزه، در بخش اطعمه ((الوسیله))، به هنگام شمارش خوراکی‌های، حرام می‌گوید: ((اصل حرام پنج چیز است، سم‌های کشنده، چه کم و چه زیاد آن)).

فقیه اقدم، ابوصلاح حلبی در کتاب ((کافی)) در بیان چیزهایی که خوردن آنها حرام است می‌گوید: ((از چیزهایی که حرمت به عین آن تعلق گرفته، سم‌های کشنده است)).

قاضی ابن براج در ((المهذب)) کتاب اطعمه و اشربه گفت: ((از چیزهایی که بیان شده آنچه حیوان نیست، بر سه نوع است: حرام، مکروه و مباح. اما حرام عبارت است از: تمام زهرهای کشنده و همه اشیاى نجس و آلوده)).

محقق در شرائع، در قسم چهارم، در بررسی جامدات اطعمه و اشربه گوید: ((پنجم: سم‌های کشنده، چه کم و چه زیاد آن. اما آنچه که مقدار کمی از آن کشنده نیست نظیر تریاک و سقمونیا ... که مزاج را ملایم می‌کند، اشکالی ندارد، زیرا گمان سلامتی از آن می‌رود و فراتر از این مقدار

تا مرحله‌ای که موجب خطر باشد، جایز نیست، زیرا روا نخواهد بود که انسان کاری کند که سبب سنگینی و تباهی مزاج گردد.))

شهید ثانی در ((مسالک)) در پیوست عبارت یاد شده، گوید: ((میزان حرمت این اشیا، ضرر زدن به بدن و یا مزاج است. بنابراین، خوردن سم‌های زیان‌آور حرام است، خواه کم باشد و خواه زیاد، ضرر به مرحله تلف برسد و یا نرسد، بلکه در حرمت این نوع، سم‌ها کافی است که موجب بد مزاجی شود و ضرر آن آشکار گردد. و اگر سم از نوعی باشد که زیاده‌اش زیان‌آور باشد و نه مقدار کم آن، در این صورت حرمت آن به همان مقداری که زیان می‌رساند منحصر است نظیر تریاک، سقمونیا، حنظل و امثال آن. مرجع تشخیص اندازه ضرر، تجربه شخص و یا نظر کارشناس است. به طور کلی، مرجع تشخیص، چیزی است که انسان به وسیله آن گمان پیدا می‌کند و نه آنچه مصنف بیان کرده، یعنی مقدار یک و یا دو قیراط.))
محقق حلی در ((مختصر النافع))، در قسم چهارم، گوید: ((پنجم، سم‌های کشنده است چه کم و چه زیاد آن و اما آنچه مقدار زیاد آن کشنده باشد، همان مقدار حرام است)).

نویسنده ریاض در شرح عبارت گوید: سم‌های کشنده و اشیا زیان‌آور، در تمام انواع حرام است، جامد باشد و یا مایع، و سپس می‌گوید: میزان حرمت، چیزی است که موجب ضرر بر بدن و تباهی مزاج شود. دلیل بر حرمت، علاوه بر اجماع، حدیث نفی ضرر و اضرار است و نیز روایتی که درباره منع خوردن گل وارد شده است که علت حرمت را چنین بیان می‌کند: در خوردن گل، نوعی کمک به کشتن و یا ضعیف کردن نفس است.

علامه حلی در قواعد در ذیل مطلب چهارم درباره جامدات از اطعمه و اشربه، گوید: ((پنجم، سم‌های کشنده است، چه کم و چه زیاد آن. البته، خوردن مقدار کم که موجب قتل نمی‌شود، اشکال ندارد و فراتر رفتن از این مقدار، نظیر یک مثقال، جایز نیست. به طور کلی خوردن هر مقداری که بیم ضرر در آن می‌رود، روا نمی‌باشد.)) همچنین، علامه حلی در شمارش اشیای جامد حرام در کتاب ارشاد گوید: ((سم‌های کشنده حرام است، خواه کم باشد و خواه زیاد و آنچه مقدار اندکش به قتل نمی‌انجامد، خوردن همان مقدار بی ضرر جایز است.)) صاحب جواهر در ادامه‌ی عبارت پیشین شرائع چنین گوید: ((به طور کلی، هر آنچه در آن، یقین، یا گمان و یا بیم ضرر وجود داشته باشد حرام است.))

نتیجه: برخی از این عبارات از قبیل سخن ابن حمزه و حلبی و قاضی و محقق در دو کتاب خود=[شرائع و ریاض] و حتی عبارت علامه در دو کتابش=[قواعد و ارشاد] هر چند ظاهر آنها به سم کشنده انحصار دارد، لکن برخی دیگر، چنان که ملاحظه می‌کنید، آشکارا می‌گویند: هر چیزی که زیان‌آور باشد، خوردن آن حرام است و حتی صاحب ریاض چنان که دانستید ادعای اجماع در این به اراه کرده است. در نتیجه، از سخنان فقیهان چنین برداشت می‌شود که ضرر زدن به نفس روا نیست و دفع ضرر از آن واجب است.

البته، این احتمال وجود دارد که دلیل آنان حکم عقل به لزوم دوری از ضرر باشد و یا روایاتی که پیش‌تر، بیان شد و احادیث دیگری که مستدرک آنها را از دعائم و دیگر کتاب‌ها نقل کرده است. بنابراین، همگونی سخنان فقیهان یاد شده کاشف از دلیل دیگری نیست، چنان که

کاشف از رأی معصوم (ع) نیز نخواهد بود و پیشتر بیان شد که جز حکم عقل، این گونه دلایل ارزش چندانی ندارند.

انصاف این است که عقل، به وجوب دفع هر گونه ضرر، حتی اگر اندک و یا غرض عاقلانه بر آن مترتب باشد، حکم نمی‌کند. البته، اگر ضرر از دیدگاه خردمندان قابل توجه باشد و یا غرض عاقلانه بر تحمل آن مترتب نباشد، از نظر عقل، تحمل آن زشت است و ممکن است از دیدگاه شرع هم حرام باشد. در نتیجه، دلیل بر ((حرمت مطلق ضرر زدن بر نفس)) تنها به دلایل نقلیه‌ای منحصر می‌شود که درباره ارزش آن‌ها سخن گفته شد.

فقه اهل بیت - شماره 8 ص 61

آیین همسر داری

نویسنده

ابراهیم امینی
پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

هر پسر و دختری که به سن رشد و بلوغ می‌رسند بزرگترین آرزویشان اینست که ازدواج کنند، با تاسیس زندگی مشترک زناشویی، استقلال و آزادی بیشتری بدست آورند، یار و مونس مهربان و محرم رازی داشته باشند. آغاز زندگی سعادت‌مندانانه خویش را از زمان ازدواج حساب می‌کنند و برای اش جشن می‌گیرند. زن برای مرد آفریده شده و مرد برای زن، و مانند مغناطیسی یکدیگر را جذب می‌کنند. زناشویی و تاسیس زندگی مشترک خانوادگی یک خواسته طبیعی است که غرائزش در وجود انسان‌ها نهاده

شده است. و این خود یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است. راستی به غیر از کانون گرم خانوادگی کجا را سراغ دارید که برای جوانان پناهگاه مطمئنی باشد؟ علاقه به خانواده است که جوانان را از افکار پراکنده و اضطراب‌های درونی نجات می‌دهد. در آنجاست که می‌توانند یار و مونس با وفا و مهربانی پیدا کنند که در شدائد و گرفتاری‌ها یار و غمگسارشان باشد. پیمان مقدس زناشویی رشته‌ای است آسمانی که دل‌ها را بهم پیوند می‌زند، دل‌های پریشان را آرامش می‌دهد افکار پراکنده را به یک هدف متوجه می‌سازد. خانه، جایگاه عشق و محبت، کانون انس و مودت و بهترین آسایشگاه است. خداوند بزرگ در قرآن مجید از این نعمت بزرگ یاد کرده می‌فرماید:

یکی از آیات خدا اینست که از خود شما بریتان همسران آفرید تا با آنها انس بگیرید و آرامش خاطر پیدا کنید، و در میانتان دوستی و مهربانی افکند. و در این موضوع برای اندیشمندان آیات و نشانه‌هایی است. ⁽¹⁾

پیغمبر اسلام فرمود: مردی که زن نداشته باشد مسکین و بیچاره است، گر چه ثروتمند باشد. و زنی که شوهر نداشته باشد مسکین و بیچاره است گر چه ثروتمند باشد. ⁽²⁾

حضرت صادق علیه السلام از مردی پرسید: همسر داری؟ عرض کرد: نه. فرمود: دوست ندارم یک شب بی‌همسر بمانم گر چه مالک تمام دنیا باشم. ⁽³⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنائی در اسلام پایه گذاری نشده که نزد خدا محبوبتر و عزیزتر از ازدواج باشد. ⁽⁴⁾

آری خدای مهربان یک چنین نعمت گرانبهائی را به بشر عطا کرده است لیکن افسوس و صد افسوس که از این نعمت بزرگ

قدردانی نمی‌کند و چه بسا، به واسطه نادانی و خودخواهی، همین کانون مهر و مودت را به صورت یک زندان تاریک بلکه جهنم سوزانی تبدیل می‌سازد. در اثر جهالت و نادانی بشر است که محیط نورانی و با صفای خانواده به صورت زندان دردناکی تبدیل می‌شود که اعضاء خانواده ناچارند تا آخر عمر در آن زندان تاریک به سر برند یا پیمان مقدس زناشویی را متلاشی سازند.

آری اگر زن و شوهر به وظیفه خویش آشنا باشند و عمل کنند محیط خانه مانند بهشت برین با صفا و نورانی می‌گردد. و اگر اختلاف و کشمکش‌های خانوادگی به میان آمد محیط خانه به صورت یک زندان حقیقی تبدیل خواهد شد.

اختلافات خانوادگی علل و عوامل مختلفی دارد. از قبیل عوامل اقتصادی، تربیت خانوادگی زن یا شوهر، محیط زندگی، دخالت‌های بیجای پدر و مادر زن و شوهر یا سایر بستگان آن‌ها. و ده‌ها چیز دیگر.

لیکن به عقیده نگارنده، مهم‌ترین عامل ناسازگاری و اختلافات داخلی، آشنا نبودن زن و شوهر به وظائف زناشویی و عدم آمادگی برای زندگی مشترک خانوادگی است، برای تصدی هر مقام و انجام هر کاری، تخصص و آمادگی یک شرط اساسی محسوب می‌شود. و کسی که اطلاعات کافی و آمادگی قبلی نداشته باشد نمی‌تواند کاری را به خوبی انجام دهد. به همین جهت، برای تصدی هر مقامی کلاس‌های کارآموزی تاسیس می‌شود.

برای ازدواج و تاسیس زندگی مشترک خانوادگی نیز تخصص و آمادگی و اطلاعات کافی لازم است. پسر باید از طرز تفکر همسرش و خواسته‌های درونی او و مشکلات زناشویی و راه علاج آن‌ها و آداب معاشرت اطلاعات کافی داشته باشد. باید توجه

داشته باشد که زن گرفتن به معنای جنس خریدن یا کلفت گرفتن نیست، بلکه به معنای پیمان وفا و صداقت و محبت و همکاری و شرکت در زندگی مشترک خانوادگی است. زن نیز باید به طرز تفکر شوهرش و خواسته‌های درونی او توجه داشته باشد و بداند که شوهر کردن به معنای نوکر گرفتن و تامین بدون قید و شرط خواسته‌ها و آرزوهای درونی نیست. بلکه پیمان همکاری و تشریک مساعی است. و برای رسیدن به این هدف مقدس، گذشت و فداکاری و همکاری و تفاهم لازم است.

با اینکه سرنوشت پسر و دختر با ازدواج روشن می‌شود و اطلاعات لازم و آمادگی اخلاقی برای اش ضروری است متأسفانه اجتماع ما نسبت به این موضوع حیاتی غفلت دارد.

نسبت به جهاز و مهر و زیبائی و شخصیت پدر و مادر کاملاً عنایت ندارند. لیکن آمادگی برای زنداری و شوهرداری و تاسیس زندگی مشترک خانوادگی را اصلاً شرط نمی‌دانند.

دختر را به خانه بخت می‌فرستند با اینکه شوهرداری و کدبانوگری را نیاموخته است. پسر را زن می‌دهند با اینکه از زن داری و سرپرستی خانواده اطلاع ندارد.

دو نوجوان بی‌اطلاع و کم تجربه وارد زندگی نوین می‌شوند. بدین جهت صدها مشکل به وجود می‌آید. اختلافات و ناسازگاری‌ها و قهر و دعواها شروع می‌شود. دخالت پدر و مادرها هم چون از روی عقل و تدبیر نیست، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه اختلافات را عمیق‌تر و ریشه‌دارتر می‌سازد. دوران اول ازدواج یک دوران پر آشوب و بحرانی است. بسیاری از زندگی‌ها در همین دوران به واسطه طلاق متلاشی می‌گردد.

بعضی از آن‌ها هم با حفظ ازدواج، تا آخر عمر به کشمکش و زورآزمایی ادامه

می‌دهند و عذاب در این زندان اختیاری را بر طلاق مقدم می‌دارند. بعضی از خانواده‌ها هم پس از مدتی، کوتاه یا دراز، با اخلاق و رفتار یکدیگر آشنا می‌شوند و آسایش و آرامش نسبی پیدا می‌کنند.

ای کاش برای پسران و دخترانی که در صد ازدواج بودند کلاسهایی به عنوان «آموزش ازدواج» تاسیس می‌شد و بعد از اینکه یک دوره راهنمایی می‌دیدند و برای زندگی مشترک خانوادگی آماده می‌شدند و برگ‌صلاحیت بریشان صادر می‌شد اقدام به ازدواج می‌کردند. (به امید آن روز انشاء الله).

نگارنده چون بدین نیاز اجتماعی توجه داشته و ضرورت آن را احساس نموده کتاب حاضر را نگاشته است. در این کتاب مشکلات زناشویی مورد بررسی قرار گرفته و با استفاده از قرآن شریف و احادیث پیغمبر و ائمه علیهم السلام و گاهی با استفاده از آمار عمومی و تجربه‌های شخصی، تذکراتی داده شده و راهنمایی‌های لازم به عمل آمده است.

نگارنده مدعی نیست که با خواندن این کتاب تمام مشکلات خانوادگی حل و فصل خواهد شد. زیرا عوامل دیگری نیز بدون شک دخالت دارند. لیکن امیدوار است که خواندن این کتاب و بکار بستن آن، در حل بسیاری از مشکلات به خانواده‌ها کمک کند. از دانشمندان و خیر خواهان ملت انتظار می‌رود که ضرورت این موضوع را دریابند و با اقدامات جدی و مؤثر خانواده‌ها را از پریشانی و بدبختی نجات دهند (بهمید آن روز). در این کتاب وظائف هر یک از زن و مرد به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و کتاب به دو بخش تقسیم شده است: بخش اول، وظیفه زن نسبت به شوهرش. بخش دوم، وظیفه مرد نسبت به همسرش. لیکن

لازم است که زن و شوهر هر دو بخش را بخوانند تا به وظائف مشترک آشنا شوند و بینایی بهتری پیدا کنند. وقتی یکی از دو بخش کتاب را می‌خوانید ممکن است خیال کنید که از یک طرف جانبداری شده و وظیفه دیگری مورد غفلت واقع شده است، لیکن چنین نیست، وقتی بخش دیگر را بخوانید تصدیق خواهید کرد که تعصبی در کار نبوده و بی طرفانه قضاوت شده است.

قم، حوزه علمیه ابراهیم امینی

تیر ماه 1354

هدف ازدواج

ازدواج برای انسان یک نیاز طبیعی است و فوائد مهمی را در بردارد که اهم آنها عبارت است از:

1- نجات از سرگردانی و بی‌پناهی و تشکیل خانواده. دختر و پسری که ازدواج نکرده‌اند به منزله کبوترانی بی‌آشیانه هستند، که به وسیله ازدواج خانه و آشیانه و پناهگاه می‌یابند. شریک در زندگی و مونس و محرم راز و غمخوار و مدافع و کمک بدست می‌آورند.

2- ارضای غریزه جنسی، غریزه جنسی در وجود انسان غریزه بسیار نیرومند و ارزنده‌ای است. و به همین جهت نیاز دارد به وجود همسری که در یک محیط امن و آرامش، در مواقع احتیاج، از وجودش بهره بگیرد و لذت ببرد. تامین صحیح خواسته‌های غریزه جنسی یک نیاز طبیعی است که باید اجابت شود و الا ممکن است پی‌آمده‌ای بد روانی و جسمانی و اجتماعی داشته باشد. کسانی که از ازدواج امتناع می‌ورزند غالباً به بیماری‌های روانی و جسمانی مبتلا می‌گردند.

3- تولید و تکثیر نسل، به وسیله ازدواج انسان فرزند پیدا می‌کند. وجود فرزند ثمره ازدواج و باعث تحکیم بنیاد خانواده و آرامش و دلگرمی زن و شوهر می‌باشد. و به همین جهت در قرآن و احادیث نسبت به ازدواج تأکیدات فراوانی به عمل آمده است. از باب نمونه: خدا در قرآن می‌فرماید: و از آیات خدا اینست که برای شما همسرانی را آفرید تا با آنها انس بگیرید (5) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در اسلام بنائی بر پا نشده که بهتر از تزویج باشد. (6)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تزویج کنید که سنت رسول خداست. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هر کسی می‌خواهد از سنت من پیروی کند باید ازدواج نماید. به وسیله ازدواج فرزند بیاورید (و تعداد مسلمانان را زیاده گردانید) که من در قیامت با کثرت شما به امتهای دیگر مباحثات و افتخار می‌کنم. (7)

امام رضا علیه السلام فرمود: هیچکس فائده‌ای بدست نیاورد که بهتر از همسر شایسته باشد. همسری که وقتی به او نگاه می‌کند شادمانش می‌گرداند و در غیاب او نفس خودش و مال او را نگهداری می‌نماید. (8)

مطالب مذکور آثار و منافع دنیوی و حیوانی ازدواج بود، که حیوانات نیز برخی از آنها را دارند این قبیل امور را نمی‌توان هدف اصلی ازدواج انسان به اعتبار اینکه انسان است، محسوب داشت. انسان در این جهان نیامده تا مدتی بخورد و بیاشامد و بخوابد و شهوترانی و لذتجوئی کند آنگاه بمیرد و نابود شود. مقام انسان عالی‌تر از اینهاست. انسان آمده تا با علم و عمل و اخلاق نیک نفس خویش را پرورش دهد و در راه کمال و صراط

مستقیم انسانیت سیر و صعود کند تا به مقام خوب پروردگار جهان نائل گردد. انسان موجودی است عالی که با تهذیب و تزکیه نفس و اجتناب از بدی‌ها و پرورش فضائل و مکارم اخلاق و انجام کارهای نیک، می‌تواند به مقام شامخی نائل گردد که فرشتگان بدان مقام راه ندارند. انسان موجودی است جاودانه و در این جهان آمده تا با راهنمائی‌های پیامبران و به کار بستن قوانین و برنامه‌های دین، سعادت دنیا و آخرت خویش را تامین کند و در جهان آخرت، در جوار حق، در خوشی و آسایش تا ابد زندگی کند.

بنابراین هدف اصلی ازدواج انسان را در این برنامه باید جستجو کرد. هدف ازدواج یک انسان دیندار باید این باشد که با تعاون و همکاری همسرش بتواند نفس خویش را از گناهان و بدی‌ها و اخلاق زشت تهذیب نماید و با عمل صالح و اخلاق نیک پرورش دهد تا به مقام شامخ انسانیت و تقرب به خدا نائل گردد. و همسر شایسته و خوب و موافق برای رسیدن به چنین هدف مهمی ضرورت دارد.

دو انسان مؤمن که با ازدواج تشکیل خانواده می‌دهند، از انس و محبت و آرامش و کامیابی‌های مشروع جنسی برخوردار می‌شوند، و در نتیجه از انحراف و تمتعات غیر مشروع و راه یافتن به مراکز فساد و اعتیادهای خطرناک و ولگردی‌ها و شب نشینی‌های خانمانسوز محفوظ و در امان خواهند بود. و به همین جهت پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به ازدواج بسیار تاکید نموده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که ازدواج کند نصف دینش را حفظ نموده است.⁽⁹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نمازی را که افراد متاهل بخوانند، از هفتاد رکعت نمازی که افراد غیر متاهل بخوانند افضل می‌باشد. (10)

وجود همسر دیندار و موافق (چه زن چه مرد) در امکان انجام وظیفه و عمل به واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات، و تخلق به اخلاق نیک و اجتناب از اخلاق زشت، نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. اگر زن و شوهر هر دو دیندار و در طریق پرورش و تزکیه نفس باشند، در پیمودن این راه دشوار نه تنها مانع نخواهند بود بلکه تعاون و تشویق خواهند داشت. مگر یک نفر مجاهد فی سبیل الله بدون تایید و توافق همسرش می‌تواند در میدان جهاد خوب بجنگد و حماسه آفرینی کند؟

مگر انسان، بدون توافق همسرش می‌تواند در کسب و کار و تحصیل اموال همه جهات شرعی و اخلاقی را رعایت کند، حقوق واجب مالی را بپردازد، از اسراف و تبذیر اجتناب نماید، و مازاد مخارج ضروری خویش را در امور خیریه انفاق کند؟

همسر دیندار و مؤمن همسرش را به خوبی و صلاح دعوت می‌کند و همسر لایبالی و بد اخلاق همسرش را به فساد و بد اخلاقی می‌کشد و از هدف مقدس انسانیت دور می‌گرداند. و به همین جهت به مرد و زن سفارش شده که به هنگام ازدواج موضوع ایمان و دینداری و اخلاق را شرط اساسی محسوب بدارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل فرموده است وقتی اراده کنم که تمام خوبی‌های دنیا و آخرت را برای شخص مسلمانی جمع کنم به او قلبی خاشع و زبانی ذاکر و بدنی که بر بلاها صابر باشد عطا می‌کنم. و همسر مؤمنی به او می‌دهم که هر گاه به او نگاه کند

خوشنودش سازد و در غیاب، حافظ نفس خویش
و مال او باشد. ⁽¹¹⁾
شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
عرض کرد:

همسری دارم که به هنگام ورود به خانه
به استقبال می‌آید و به هنگام خروج
بدرقه‌ام می‌کند. هنگامی که مرا اندوهناک
یافت در تسلیت من می‌گوید: اگر درباره
رزق و روزی می‌اندیشی غصه نخور که خدا
ضامن روزی است. و اگر در امور آخرت
می‌اندیشی خدا اندیشه و اهتمام تو را
زیاده گرداند. پس رسول خدا فرمود: خدای
را در این جهان عمال و کارگزارانی است و
این زن از عمال خدا می‌باشد. چنین همسری
نصف اجر یک شهید را خواهد داشت. ⁽¹²⁾

امیر المؤمنین علیه السلام نیز چنین
هدف بزرگی را در نظر داشته که درباره
حضرت زهرا علی‌ها السلام فرمود: بهترین
کمک است در راه اطاعت خدا. در تاریخ
چنین آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
روز بعد از عروسی حضرت علی و حضرت زهرا
برای تبریک و احوال‌پرسی، به منزل آن‌ها
تشریف فرما شد. از حضرت علی علیه السلام
پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ گفت: زهرا
را بهترین کمک برای اطاعت خدا یافتم.

آنگاه از حضرت زهرا پرسید: شوهرت را
چگونه یافتی؟ گفت: بهترین شوهر است. ⁽¹³⁾
امیر المؤمنین علیه السلام در این جمله
کوتاه هم بانوی شایسته و نمونه اسلام را
معرفی نمود، هم هدف اساسی و اصلی ازدواج
را بیان کرد.

بخش اول: وظائف بانوان

شوهرداری

شوهرداری یعنی مواظبت و نگهداری شوهر. شوهرداری کار سهل و آسانی نیست که از هر زن بی‌لیاقت و نادانی ساخته باشد، بلکه کاردانی و ذوق و سلیقه و زیرکی مخصوص لازم دارد، زنیکه بخواهد شوهرداری کند باید دل او را بدست آورد، اسباب رضایت خاطرش را فراهم سازد. مواظب اخلاق و رفتارش باشد، به کارهای نیک تشویقش کند، از کارهای بد نگهداری‌اش کند، مواظب بهداشت و حفظ الصحه و تغذیه او باشد. سعی کند او را به صورت یک شوهر آبرومند و محبوب و مهربان در آورد تا برای خانواده‌اش بهترین سرپرست و برای فرزندانش بهترین پدر و مربی باشد.

خداوند حکیم قدرت فوق العاده‌ای به زن عطا فرموده است.

سعادت و خوشبختی خانواده در دست اوست، بدبختی خانواده نیز در دست اوست.

زن می‌تواند خانه را به صورت بهشت برین در آورد، و می‌تواند به صورت جهنم سوزانی تبدیلش سازد، می‌تواند شوهرش را به اوج ترقی برساند و می‌تواند به خاک سیاهش بنشانند. زن اگر به فن شوهرداری آشنا باشد و وظائفی را که خدا برای‌اش مقرر فرموده انجام دهد می‌تواند از یک مرد عادی بلکه از یک مرد بی‌عرضه و بی‌لیاقت یک شوهر لائق و آبرومند بسازد. یکی از دانشمندان می‌نویسد: زن قدرت عجیبی دارد، مثل قضا و قدر است، هر چه بخواهد همانست.

(14)

اسمایلز می‌گوید: اگر زن با تقوی و خوش خلق و کدبانویی در خانه محقر و فقیری باشد آن خانه را محل آسایش و فضیلت و خوشبختی می‌سازد.

ناپلئون می‌گوید: اگر می‌خواهید اندازه تمدن و پیشرفت ملتی را بدانید به زنان آن ملت بنگرید.

بالزاک می‌گوید: خانه بی زن عقیف، قبرستان است.

شوهرداری به قدری در نظر اسلام اهمیت داشته که آن را در ردیف جهاد در راه خدا قرار داده، حضرت علی (ع) می‌فرماید: جهاد زن به این است که خوب شوهرداری کند.⁽¹⁵⁾ با توجه به اینکه جهاد در راه خدا برای ترقی و عظمت اسلام و دفاع از کشورهای اسلامی و اجرای عدالت اجتماعی بزرگترین عبادت است ارزش شوهرداری معلوم می‌شود.

رسول خدا (ص) فرمود: هر زنیکه بمیرد در حالی که شوهرش راضی باشد داخل بهشت می‌شود.⁽¹⁶⁾

رسول خدا (ص) فرمود: زن نمی‌تواند حق خدا را ادا کند مگر اینکه حق شوهرش را ادا کند.⁽¹⁷⁾

پی‌نوشت‌ها:

- 1-سوره روم آیه 21
- 2-مجمع الزوائد ج 4 ص 252.
- 3-بحار الانوار ج 103 ص 217.
- 4-بحار ج 103 ص 222.
- 5-سوره روم آیه 21.
- 6-وسائل الشیعه ج 14 ص 3.
- 7-وسائل الشیعه ج 14 ص 3.
- 8-وسائل الشیعه ج 14 ص 23
- 9-وسائل الشیعه ج 14 ص 5
- 10-وسائل الشیعه ج 14 ص 6
- 11-وسائل الشیعه ج 14 ص 23
- 12-وسائل الشیعه ج 14 ص 17
- 13-بحار الانوار ج 43 ص 117
- 14-در آغوش خوشبختی ص 142.

15-بحار الانوار ج 103 ص 252.

16-محجة البيضاء ج 2 ص 70.

17-مستدرک ج 2 ص 552.

محبت

همه مردم تشنه دوستی و محبتند. دوست دارند محبوب دیگران باشند. دل انسان به محبت زنده است. کسی که بداند محبوب کسی نیست خودش را بیکس و تنها می‌شمارد. همیشه پژمرده و افسرده است. خانم محترم، شوهر شما نیز از این احساس غریزی خالی نیست. او هم تشنه عشق و محبت است. قبلا از محبت‌های بی‌شائبه پدر و مادر برخوردار بود اما از آن هنگام که پیمان زناشویی بستید خودش را در اختیار تو قرار داد. انتظار دارد محبت‌های آن‌ها را جبران کنی و از صمیم قلب دوستش بداری.

رشته دوستی را از همه بریده و به تو پیوند کرده انتظار دارد تو تنها، به اندازه همه دوستش بداری. شب و روز برای آسایش و رفاه تو زحمت می‌کشد و حاصل دسترنج خویش را در طبق اخلاص نهاده تقدیم تو می‌کند. شریک زندگی و مونس دائمی و غمخوار واقعی تو است. حتی از پدر و مادرت بیشتر به سعادت و خوشی تو عنایت دارد. قدرش را بدان و از صمیم قلب دوستش مدار. اگر او را دوست بداری او هم به تو علاقه‌مند خواهد شد. زیرا محبت یک پیوند دو طرفی است و دل به دل راه دارد. مهربانی و اظهار محبت واقعا اعجاز می‌کند. یک پسر بیست ساله شهرستانی که برای درس خواندن به تهران آمده بود عاشق صاحب خانه که بیوه 39 ساله‌ای بود شد.

زیرا این زن با مهربانی‌های خود جای مادر را در قلب او گرفته بود و خلاء دوری از مادر را پر کرده بود. ⁽¹⁾

اگر محبت دو طرفه شد بنیان زناشویی استوار می‌شود و خطر جدایی برطرف می‌گردد. مغرور مشو که شوهرم با یک نگاه دوستم داشت و عشق او همیشه پایدار خواهد ماند، زیرا عشقی که با یک نگاه بیاید دوامی نخواهد داشت.

اگر می‌خواهی عشق او پایدار بماند با رشته محبت‌های دائمی آن را نگهداری کن. اگر شوهرت را دوست بداری همیشه دلش شاداب و خرم است. درکسب و کار دلگرم و به زندگی علاقه‌مند است. و در همه کارها موفقیت خواهد داشت. اگر بداند محبوب واقعی همسرش می‌باشد حاضر است برای تامین سعادت و رفاه خانواده‌اش تا سرحد فداکاری کوشش کند، مردی که کسری محبت نداشته باشد کمتر اتفاق می‌افتد به امراض روحی وضعف اعصاب مبتلا گردد. خانم گرامی اگر شوهرت بداند دوستش نداری از تو دلسرد می‌شود، به زندگی و کسب و کار بی‌علاقه می‌گردد، به پریشانی و بیماری‌های روانی گرفتار می‌شود، از خانه و زندگی فرار می‌کند، و در میدان زندگی سرگردان می‌گردد. ممکن است از ناچاری به مراکز فساد پناه ببرد.

پیش خود فکر می‌کند چرا زحمت بکشم و حاصل دسترنجم را به افرادی تقدیم کنم که دوستم ندارند. بهتر است دنبال عیاشی و خوشگذرانی بروم و بری خودم دوست‌های واقعی پیدا کنم.

خانم محترم رشته محبت را به گردن شوهرت بینداز و بدین وسیله به خانه و خانواده جلبش کن. ممکن است شوهرت را قلباً دوست بداری لیکن اظهار نکنی اما این مقدار کافی نیست. باید آن را به زبان بیاوری بلکه باید از رفتار و گفتار و حرکات آثار عشق و علاقه نمایان باشد. چه مانع دارد گاه گاه بگویی: عزیزم

واقعا تو را دوست دارم؟ اگر از سفر آمد لباس نو یا دسته گلی تقدیمش کنی و بگویی: خوب شد آمدی دلم برای ات تنگ شده بود. وقتی در سفر است برای اش نامه بنویس و از فراق و جدایی اظهار دلتنگی کن. اگر در محل کار شوهرت تلفن هست و در منزل نیز تلفن دارید گاهی به وسیله تلفن احوال پرسى کن اما نه زیاد. اگر از موقع معمول دیرتر به خانه آمد اظهار کن: در انتظار مقدمت بودم و از دیر آمدنت ناراحت شدم. در غیاب او نزد دوستان و خویشان از او تعریف کن. بگو: واقعا چه شوهر خوبی دارم، دوستش دارم. اگر کسی خواست بدگویی کند دفاع کن، هر چه بیشتر اظهار عشق و علاقه کنی بیشتر به تو علاقه مند می شود. در نتیجه پیمان زناشویی شما استوارتر و خانواده خوشبختتری خواهید بود.

شکسپیر می گوید: چیزی که در زن قلب مرا تسخیر می کند مهربانی اوست نه روی زیبایش. من زنی را بیشتر دوست دارم که مهربان تر باشد.

خداوند بزرگ در قرآن شریف به محبت و علاقه ای که در بین زن و شوهر وجود دارد اشاره فرموده آن را یکی از آیات قدرت خویش شمرده می فرماید:

یکی از آیات خدا اینست که همسرانی بریتان آفریده تا بدانها آرامش پیدا کنید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد.⁽²⁾

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بعض زن ها برای شوهرشان بهترین غنیمت هستند: زنانی که به شوهرشان اظهار عشق و محبت کنند.⁽³⁾

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زنان شما، زن هایی هستند که دارای عشق و محبت باشند.⁽⁴⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی کسی را دوست داری به او خبر بده. (5)

احترام شوهر

هر کسی به شخصیت خویش علاقه‌مند است. خودش را دوست دارد. دلش می‌خواهد دیگران به شخصیت او احترام بگذارند. هر کس شخصیت او را محترم بشمارد محبوبش واقع می‌شود. از توهین‌کنندگان متنفر است. خانم محترم حب ذات و علاقه به احترام یک امر غریزی است لیکن همه کس حاضر نیست احساس درونی شوهر شما را اشباع کند و به‌ویژه احترام بگذارد. در خارج منزل با صدها افراد گوناگون و بی‌ادب برخورد می‌کند و بسا اوقات مورد توهین قرار می‌گیرد. و به شخصیتش لطمه وارد می‌شود. از شما که یار و غم‌خوارش هستید انتظار دارد اقلا در خانه احترامش کنید و شخصیت تحقیر شده‌اش را زنده گردانید. بزرگداشت او شما را کوچک نمی‌کند لیکن به او نیرو و توانایی می‌بخشد و برای کوشش و فعالیت آماده‌اش می‌گرداند. خانم گرامی به شوهرت سلام کن. همیشه با لفظ شما او را مخاطب قرار بده. موقع سخن گفتن کلامش را قطع نکن.

جلو پایش برخیز و به او احترام کن. با ادب حرف بزن. بر سرش داد نزن. اگر با هم به مجلسی می‌روید او را مقدم بدار. او را با اسم صدا نزن بلکه با نام فامیل و لقب مخاطب قرار بده. در حضور دیگران از او تجلیل و تعریف کن. به فرزندان سفارش کن از پدرشان احترام کنند. و اگر بی‌ادبی کردند توبیخشان کن. در حضور مهمان‌ها نیز احترامش بگذار و به اندازه آن‌ها بلکه زیاده‌تر از او پذیرایی کن. مبادا در مجلس مهمانی وجود شوهرت را

نادیده بگیری و تمام توجهت به مهمان‌ها معطوف باشد. وقتی درب منزل را میزند سعی کن خودت درب را باز نموده با لب خندان و چهره باز به استقبالش بروی. آیا میدانی همین عمل کوچک چه اثر نیکویی در روح شوهرت خواهد گذاشت؟ شاید در خارج منزل با ده‌ها مشکل مواجه بوده و با روح پژمرده وارد منزل شود. استقبال کردن شما با لب خندان روح تازه‌ای در کالبد خسته او دمیده دلش را آرامش می‌دهد. ممکن است خانم‌ها از این سخن تعجب نموده بگویند: چه پیشنهاد عجیبی! زن به استقبال شوهر برود و خوش آمد بگوید! شخص بیگانه و غریبی نیست تا احتیاجی به استقبال و خوش آمد داشته باشد.

تسقط الآداب بین الاحباب. البته این طرز تفکر از تربیت غلط ما پیدا شده، کی گفته که دوستان و خویشان لازم نیست ادب و احترام را رعایت کنند. مهمانی به منزل شما وارد می‌شود از او استقبال می‌کنید، خوش آمد می‌گوئید، احترام می‌کنید، پذیرائی مینمائید.

و این عمل را یک رفتار عقلانی و یکی از اداب و رسوم زندگی می‌شمارید. البته چنین است، از مهمان باید احترام کرد لیکن از شما انصاف می‌خواهم مردی که از صبح تا شب برای تامین زندگی و رفاه و آسایش شما تلاش می‌کند، و در این راه با صدها مشکل روبرو شده، آنگاه حاصل دسترنج خویش را در طبق اخلاص نهاده درب خانه را می‌کوبد که به رایگان در اختیار شما بگذارد، آیا ارزش آن را ندارد که برای خوشنودی و احترام او تا درب خانه قدم رنجه فرمایید و با لب خندان یک خوش آمد گفته دلش را شاد گردانید؟

نگو: چون با هم مانوس و خصوصی هستیم انتظار احترام ندارد، بلکه از شما بیشتر

از دیگران انتظار احترام دارد. اگر احترام نکردید و سکوت کرد دلیل آن نیست که توقع ندارد، بلکه برای رعایت شما از خواسته درونی خویش صرف نظر نموده است. خانم محترم، اگر به شوهرت احترام نمودی او هم در مقابل به شما احترام خواهد گذاشت. رشته محبت در میانتان استوارتر و پیمان زناشویی با دوام‌تر خواهد شد. به خانه و زندگی و کسب و کار دلگرم می‌شود، و نتیجه‌اش عائد شما می‌گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وظیفه زن این است که تا درب خانه به پیشواز شوهرش برود و به وی خوش آمد بگوید. (6)

امام صادق علیه السلام فرمود: هر زنی که از شوهرش احترام کند و آزارش نرساند خوشبخت و سعادت‌مند خواهد بود. (7) پیغمبر اسلام فرمود: زن موظف است برای شوهرش طشت و حوله حاضر کند و دست‌هایش را بشوید. (8)

مواظب باش به شوهرت توهین و بی‌ادبی نکنی، ناسزا نگوئی، دشنام ندهی، بی‌اعتنائی نکنی، بر سرش داد نزن، نزد دیگران آبرویش را نریزی، با لقب‌های زشت صدایش نزن. اگر به او توهین کردی او نیز به تو توهین خواهد نمود. قلبا از هم مکرر می‌شوید، عقده روحی و کینه پیدا می‌کنید، صفا و محبت از میانتان برطرف می‌شود، دائما در حال نزاع و کشمکش خواهید بود. اگر به زندگی ادامه بدهید به طور یقین زندگی خوشی نخواهید داشت. کینه‌های روحی و عقده‌های روانی ممکن است تولید خطر کنند و باعث جنایت شود. از داستان‌های زیر عبرت بگیرید:

مرد 22 ساله‌ای بنام ... همسر 19 ساله خود را به علت اینکه وی را خر کور خطاب کرده

بود با 15 ضربه چاقو به قتل رسانید. وی در دادگاه گفت: یکسال پیش با ... ازدواج کردم. در آغاز زندگی مرا شدیداً دوست می‌داشت. ولی بزودی تغییر رویه داد و بنای ناسازگاری را گذاشت. بر سر هر مساله کوچکی به من فحاشی می‌کرد و حتی مرا به خاطر اینکه یکی از چشم‌هایم کمی چپ است «خر کور» خطاب می‌کرد. در روز حادثه شوهر خود را خر کور خطاب می‌کند. او چنان خشمگین می‌شود که به جان همسرش افتاده او را با 15 ضربه چاقو از پای در می‌آورد. (9)

مرد 71 ساله‌ای که زنش را کشته در علت قتل او می‌گوید: ناگهان رفتار ... نسبت به من تغییر کرد. بی‌اعتنا شد. یک بار هم مرا پیرمرد غیرقابل تحمل صدا کرد. با این حرف نشان داد که دوستم ندارد. دچار سوءظن شدم و با دو ضربه تبر او را کشتم. (10)

شکایت و درد دل

هیچکس نیست که ناراحتی و گرفتاری و درد دل نداشته باشد.

هر کسی دوست دارد غمخوار و محرم رازی پیدا کند، گرفتاری‌های خویش را برای‌اش شرح بدهد. حس ترحم‌ش را تحریک نموده دلش را کباب کند.

و بدینوسیله غمی از دل خودش برداشته آرامش خاطری بدست آورد. لیکن هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. برای درد دل نیز موقعیت مناسب لازم است. در هر جا و هر زمان و با هر شرایطی نباید شکایت را شروع کرد.

خانم‌هایی که نادان و خودخواهند و از رموز معاشرت و آداب شوهرداری بی‌اطلاعند

آن قدر ظرفیت و حوصله ندارند که مشکلات را تحمل نمایند و درد دلها را تا موقع مناسب به تاخیر بیاندازند. هنگامی که شوهر بیچاره با تن خسته و اعصاب ناراحت وارد منزل می‌شود تا دمی بیاساید از همان ساعت اول با شکایتها و درد دل‌های همسر نادانش مواجه می‌شود و از خانه وکاشانه بیزار می‌گردد:

مرا با این بچه‌های جوانمرگ شده رها کردی و رفتی، احمد جوانمرگ شده شیشه درب اتاق را شکست. منیژه با پروین دعوا کردند. از سر و صدای بچه‌ها و مردم، ضعف اعصاب گرفتم، دیوانه شدم. تکلیف مرا با این بچه‌های شیطان معلوم کن. آخ از دست بهرام. جوان مرگ شده اصلا درس نمی‌خواند. امروز کارنامه‌اش را از مدرسه فرستادند چند نمره تک داشت. حیف از من که برای اینها زحمت می‌کشم. از صبح تا حال به قدری کار کردم که از حال و کار افتادم. کسی به فریادم نمی‌رسد.

این بچه‌ها هم که دست به سیاه و سفید نمی‌گذارند. کاش اصلا بچه نداشتم. راستی امروز خواهرت آمد اینجا. نمی‌دانم چرا با من سر دعوا داشت، خیال می‌کرد ارث پدرش را خورده‌ام. امان از دست مادرت، رفته این طرف و آنطرف پشت سرم بدگویی کرده. من از دست اینها به تنگ آمده‌ام. حیف از من که در یک چنین خانه‌ای زندگی می‌کنم. وای دستم را ببین رفتم غذا بپزم کارد آشپزخانه دستم را برید. راستی دیروز رفتم مجلس عروسی سهراب. کاش اصلا نرفته بودم. آبرویم پاک رفت. خانم حسن آقا آمده بود با چه سر و وضع و لباس‌هایی! خدا بخت و شانس بدهد. مردم چقدر زن‌هایشان را دوست دارند. چه لباس‌هایی برای‌اش خریده بود.

این‌ها را میگویند شوهر. وقتی وارد مجلس شد همه به او احترام کردند. بلکه مردم فقط به لباس نگاه می‌کنند. آخر چی چی من از او کمتره که باید اینقدر افاده کند. بلکه بخت و اقبال داره شوهرش دوستش می‌داره، مثل تو نیست. من که دیگر نمی‌توانم در خانه خراب شده برای تو و بچه‌هایت جان بکنم هر فکری داری بکن. خانم محترم، این رسم شوهرداری نیست. تو خیال می‌کنی شوهرت برای تفریح و خوشگذرانی از خانه بیرون رفته است. برای کسب و کار و تهیه روزی خارج شده است. از صبح تا حال با صدها گرفتاری مواجه بوده که تو تاب تحمل یکی از آن‌ها را نداری. از گرفتاری‌های اداری یا کسبی او اطلاع نداری. نمی‌دانی با چه اشخاص بدجنس و حيله باز و موذی برخورد نموده و چه عقده‌هایی در روحش گذاشته‌اند. از روح پژمرده و اعصاب خسته او خبر نداری. اکنون که از گرفتاری‌های خارج فرار کرده و به خانه پناه آورده شاید دمی استراحت کند، به جای آنکه غمی از دلش بر داری هنوز نرسیده در شکایت و نق نق را باز می‌کنی. آخر این بدبخت چکند که مرد شده، در خارج منزل با آن همه گرفتاری‌ها مواجه است در خانه هم با شکایتها و ایرادها و بهانه‌جوئی‌های تو مواجه می‌شود. انصاف خوب است.

قدری هم به فکر او باش. در این حال جز این چاره‌ای ندارد که یا داد و فریاد راه بیندازد تا از شکایتهای بیجا و زخم زبان‌های تو نجات پیدا کند یا از خانه فرار کند و به یک قهوه‌خانه یا مهمانخانه یا سینما یا جای دیگر پناهنده شود. یا واله و سرگردان در خیابان‌ها پرسه بزند. خانم گرامی، برای رضای خدا و برای حفظ شوهر و خانواده‌ات از این شکایتها و نق و

نق‌های بیجا دست‌بردار، زیرک و دانا باش
وقت شناس باش. اگر هم واقعا درد دل داری
قدری صبر کن تا شوهرت استراحت کند،
اعصابش راحت شود. آنگاه که سر حال آمد.
و موقعیت مناسبی پیدا شد می‌توانی مطالب
لازم و ضروری را به عنوان مشورت نه
اعتراض، با او در میان بگذاری و در صدد
چاره جویی بر آیی. اما اگر به شوهر و
خانواده‌ات علاقه داری از ذکر وقایع و
حوادث جزئی و غیرضروری بهر حال خودداری
کن. و با نق‌نق‌های دائمی اعصاب شوهرت را
خسته نکن. بگذار به کار خود برسد. او هم
به قدر کافی گرفتاری دارد. به داستان
زیر توجه فرمایید:

خانمی به نام ... می‌گوید: من از اول زن
نق‌نق‌وای بودم. هر روز نق‌نق‌های من
بیشتر و شدیدتر می‌شد. تا آنجا که پس از
هشت سال زندگی مشترک با ... چند جمله بود
که تقریباً هر شب با اندکی تغییر بین ما
رد و بدل می‌شد. آن هم از وقتی که شوهرم
وارد خانه می‌شد تا وقتی شام بخورد و توی
رختخواب برود: وای خسته شدم. پدرم در
آمد. چرا؟ از بس کارکردم. کارهای این
خانه بی‌صاحب مانده هم که تمام نمی‌شود.
هر طرفش را بگیری باز یک طرفش روی زمین
است.

- آخر این کارهای تو چیست که تمام
نمی‌شود؟

- آه چه میدانم همین کارهای لعنتی است.
آب، جارو، ظرفشویی، رختشویی، غذا پختن،
راست و ریس کردن اوضاع خانه، تر و خشک
کردن بچه‌ها.

- عزیزم این کارها که تو می‌گویی همه جا
هست توی همه خانه‌ها همه زن‌ها این کارها
را می‌کنند. تو چرا سر من منت می‌گذاری؟
- وای منت، چه منتی؟ جانم به لب رسیده
پدرم در آمده تو چه می‌فهمی؟ همین می‌روی

و پشت میز اداره می‌نشینی و پول می‌گیری و می‌آیی خانه. دیگر چه میدانی خانه چطور مرتب شده چطور نظافت شده؟

- ای وای خانم جان بس کن.

- خوب بله آقا حوصله شنیدنش را هم نداری. من پدرم در آمده مریض شده ام دارم می‌میرم.

- عزیزم مریض شده ای برو دکتر.

- با کدام پول؟

- ای ناشکر این همه پول از من می‌گیری باز هم ...

- کدام پول، چه پولی؟ همه اش خرج زندگی ات می‌شود. آن هم چه زندگی همه اش پر از بدهکاری، قسطهای عقب افتاده. امروز مجبور شدم از کسبه سر محله نسبه کنم.

و بعد شوهر بیچاره ام وقتی از این همه نق نق جاننش به لب می‌آمد لحاف را روی سرش می‌کشید و می‌خوابید. مادرم غالباً در جریان زندگی ما بود و بارها مرا نصیحت می‌کرد که دست از این نق نقها بردارم. و من گوش نمی‌دادم تا یک روز وقتی شوهرم سر کار رفته بود به من گفت: هر چه نصیحت کردم گوش ندادی حالا بکش که سزایت همین است. شوهرت ...

من مثل دیوانه از جا پریدم. نه باور نمی‌کنم.

بسیار خوب حالا که باور نمی‌کنی تحقیق کن تا بدانی. تا ساعت دو بعد از ظهر که شوهرم ... از سر کار بیاید خونم خونم را می‌خورد. وقتی آمد اول با عصبانیت بعداً با گریه موضوع را در میان گذاشتم. گفت: میدانی تو زندگی را برای من کوفت می‌کردی. هیچوقت فکر نمی‌کردی که من روزی دو سرویس کار می‌کنم تا چرخ زندگی‌مان بگردد. شب خسته و کوفته به خانه می‌آیم، حوصله نق نق ندارم، آن قدر خسته هستم که تو دیگر حق نداری با حرف زدن از کارهای

خانه مرا از زندگی بیزار کنی. ولی تو این کار را می‌کردی و هنوز هم می‌کنی. واقعا مرا از زندگی بیزار کرده‌ای. گاهی فکر کرده‌ام که اگر صاحب بچه نبودیم بهتر بود از هم جدا شویم. از این جهت تصمیم گرفتم ام در جایی آرامش پیدا کنم و پیدا کردم.

- من درست شش ماه زحمت کشیدم تا مجددا شوهرم را به زندگی علاقه‌مند کنم ولی این برام تجربه‌ای شد که دیگر شوهرم را که در خارج به اندازه کافی خسته می‌شود در خانه با شرح ملال خودم خسته‌تر نکنم.

حالا فهمیده‌ام که خانه جای استراحت مرد است نه جای عذاب (11)

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر زنیکه به وسیله زبان شوهرش را اذیت کند نمازها و سایر اعمالش قبول نمی‌شود، و لو هر روز روزه باشد و شبها را برای تهجد و عبادت برخیزد، و بنده‌هایی آزاد کند و ثروتش را در راه خدا انفاق نماید. زنیکه بد زبان باشد و بدینوسیله شوهرش را بیازارد نخستین کسی است که داخل دوزخ می‌شود. (12)

رسول خدا فرمود: هر زنیکه شوهرش را در دنیا اذیت کند حور العین به او می‌گویند: خدا تو را بکشد. شوهرت را اذیت نکن. این مرد از شما نیست و لیاقت او را ندارید بزودی از شما مفارقت نموده به سوی ما می‌آید. (13)

نمی‌دانم منظور خانم‌ها از این غرغرها چیست؟ اگر می‌خواهند توجه شوهر را جلب نموده خودشان را محبوب و زحمتکش و خیرخواه جلوه دهند، مطمئن باشند که نتیجه معکوس خواهند گرفت. نه تنها محبوبیتی پیدا نمی‌کنند بلکه مبعوض شوهر واقع خواهند شد. و اگر منظورشان اینست که اعصاب شوهرشان را ناراحت کنند تا از

کار و زندگی سیر شود و به بیماری‌های اعصاب مبتلا گردد و از خانه فرار کند و برای تخدیر اعصاب به اعتیادهای خطرناک گرفتار شود و به مراکز فساد قدم بگذارد و بالاخره دق کش شود البته بدانند که موفقیت و پیروزی آن‌ها حتمی است.

خانم محترم، اگر به شوهر و زندگی علاقه داری از این رفتار زشت و غیر عقلانی دست بردار. آیا احتمال نمی‌دهی که شکایت‌های بی‌جای تو باعث قتل و جنایتی شود یا کانون خانوادگی شما را متلاشی سازد؟ به داستان زیر توجه کن:

«وقتی ... به خانه آمد همسرش در حالی که دختر سه ساله‌اش را در بغل داشت به شوهرش گفت: دو نفر از همکاران او به منزل آمده ناسزا گفتند. مرد سخت ناراحت شد و در اثر جنون آنی چاقویش را در شکم فرزند خردسالش فرو کرد و به قتل رسید. مرد به چهار سال زندان محکوم شد.»⁽¹⁴⁾

یک پزشک در دادگاه می‌گوید: «در تمام مدت زندگی ما، همسرم حتی یکبار رفتاری که شایسته یک زن خوب و کدبانو است نداشت. خانه ما همیشه نامرتب و درهم است. فریادها و بهانه‌جوئیها و دشنام‌های زننده او مرا به ستوه آورده است. آنگاه حاضر می‌شود با پرداخت پنجاه هزار تومان پول از شر او خلاص شود. و با خوشحالی می‌گوید راستش را بخواهید اگر تمام ثروت و حتی مدرک پزشکی‌ام را می‌خواست می‌دادم تا زودتر خلاص شوم.»⁽¹⁵⁾

پی‌نوشت‌ها

1-اطلاعات 20 اسفند 1348 شماره 13140.

2-سوره روم: 21.

3-مستدرک ج 2 ص 532.

4-بحار ج 103 ص 235.

5-بحار ج 74 ص 181.

- 6- مستدرک ج 3 ص 551.
 7- بحار ج 103 ص 253.
 8- مستدرک ج 2 ص 551.
 9- اطلاعات 14 اردیبهشت 1351. شماره 13787.
 10- اطلاعات اول آذر ماه 1350 شماره 13652.
 11- مجله اطلاعات هفتگی شماره مخصوص نوروز سال 1352.
 12- بحار ج 76 ص 363.
 13- محجة البیضاء ج 2 ص 72.
 14- اطلاعات 27 آبان 1350 شماره 13651.
 15- اطلاعات 13 دیماه 1350 شماره 13689.

خوش اخلاق باش

کسی که خوش اخلاق باشد، با مردم خوشرفتاری کند، با لب خندان سخن بگوید، در مقابل حوادث و مشکلات بردبار باشد، محبوب همه است، دوستانش زیادند، همه دوست دارند با او معاشرت و رفت و آمد کنند، عزیز و محترم است، به ضعف اعصاب و بیماری‌های روانی مبتلا نمی‌شود، بر مشکلات و دشواری‌های زندگی پیروز می‌گردد، از زندگی لذت می‌برد، و بر معاشرانش خوش می‌گذرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ زندگانی گواراتر از خوش اخلاقی نیست.»⁽¹⁾ اما کسی که بد اخلاق باشد، با صورت درهم کشیده با مردم ملاقات کند، در مقابل حوادث و ناملایمات داد و فریادش بلند شود، بیخود داد و قال راه بیندازد، تند خو و بد زبان باشد زندگی تلخ و ناگواری خواهد داشت، خودش همیشه ناراحت و معاشرینش در عذابند، مردم از او متنفر و از معاشرتش گریزانند، آب خوش از گلوی خودش و معاشرانش پائین نمی‌رود، خواب و خوراک درستی ندارد. برای انواع بیماری‌ها مخصوصاً ضعف اعصاب کاملاً آمادگی دارد،

همیشه اوقاتش تلخ و آه و ناله اش بلند است، دوستانش کمند، محبوب کسی نیست. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «آدم بد اخلاق نفس خودش را در رنج و عذاب دائم قرار می‌دهد.»⁽²⁾ خوش اخلاقی برای همه لازم است مخصوصاً برای زن و شوهر ضرورت دارد، زیرا همیشه با هم هستند و ناچارند با هم زندگی کنند.

خانم محترم، اگر می‌خواهی به خودت و شوهر و بچه‌هایت خوش بگذرد اخلاقت را اصلاح کن، همیشه شاد و خندان باش، اوقات تلخی و دعوا نکن، خوش برخورد و شیرین زبان باش، با اخلاق خوش می‌توانی خانه‌ات را به صورت بهشت برین درآوری، حیف نیست با بد اخلاقی آن را به صورت جهنم سوزانی تبدیل کنی و خودت و شوهر و فرزندان در آن معذب باشید؟ تو می‌توانی فرشته رحمت باشی، محیط خانه را با صفا و نورانی گردانی، چرا آن را به صورت زندان تاریکی در می‌آوری؟ لب خندان و شیرین زبانی تو دل شوهر و فرزندان را غرق سرور و شادمانی می‌گرداند، غم و اندوه را از دلشان بر طرف می‌سازد. آیا میدانی: بامداد که فرزندان به مدرسه یا سر کار می‌روند اگر با تبسم و گرمی از آن‌ها بدرقه کنی چه تاثیر نیکویی در روح و اعصابشان خواهی گذاشت.

اگر به زندگی و شوهرت علاقه داری بد اخلاقی نکن، زیرا اخلاق خوب بهترین پشتوانه پیمان زناشویی است. اکثر طلاق‌ها در اثر بد رفتاری زن و شوهر و عدم توافق اخلاقی پیدا می‌شود. آمار طلاق‌ها این مطلب را تایید می‌کند. عدم توافق اخلاقی نخستین علت بروز اختلافات خانوادگی است.

به عنوان نمونه به آمار سال‌های 47 و 48 و 49 اشاره می‌کنیم: «در سال 1347 از 16039 پرونده شکایت که به دادگاه خانواده رسیده است، 12760 پرونده بر اساس عدم توافق اخلاقی بوده است. در سال 1348 از میان 16058 پرونده اختلافات زناشویی 11246 پرونده به عدم توافق میان زن و شوهر اختصاص داده شده است. یعنی با یک آمار خیلی ساده می‌بینیم که بیش از هفتاد درصد اختلافات زناشویی به واسطه عدم توافق اخلاقی بروز می‌کند.»⁽³⁾

خانم محترم، با خوش اخلاقی عشق و محبت شوهرت را جلب کن تا به زندگی و خانواده علاقه‌مند شود، با شوق و ذوق کار کند و اسباب رفاه شما را فراهم سازد، اگر خوش اخلاقی کردی دنبال شب نشینی و عیاشی نمی‌رود و زودتر به خانه می‌آید.

زنی به شورای داوری شکایت کرد که: «شوهرم همیشه ناهار و شام را بیرون خانه می‌خورد.»

شوهر جواب داد: علت اینست که زخم اصلا سازگاری ندارد و بد اخلاق‌ترین زن دنیا است. زن ناگهان خیز برداشت و در حضور اعضای داوری شوهرش را کتک زد.»⁽⁴⁾

این خانم نادان خیال می‌کرد با شکایت و فحش و کتک می‌توان شوهر را به خانه جلب کرد، در صورتی که یک راه عقلی و ساده داشت و آن خوشرفتاری و خوش اخلاقی بود.

زنی در شورای داوری گفت: شوهرم 15 ماه است که با من حرف نمی‌زند و مخارج ما را به وسیله مادرش می‌فرستد.

مرد در جواب گفت: چون از دست بد اخلاقی‌های زنم به تنگ آمده بودم تصمیم گرفتم صحبت نکنم و مدت 15 ماه است به این کار ادامه می‌دهم.»⁽⁵⁾

اکثر مشکلات زناشویی را با هوشیاری و اخلاق خوش می‌توان حل کرد. اگر شوهرت کم محبت است، اگر به خانه و زندگی علاقه ندارد، اگر دنبال عیاشی می‌رود، اگر دیر به خانه می‌آید، اگر شام و ناهار را بیرون صرف می‌کند، اگر بد رفتاری می‌کند، اگر تندخویی و دعوا می‌کند، اگر ثروتش را به باد می‌دهد، اگر دم از طلاق و جدایی میزند همه این‌ها و صدها مانند این‌ها را به وسیله خوشرفتاری و اخلاق خوش می‌توان حل کرد. تو اخلاق و رفتارت را عوض کن و نتیجه اعجاز آمیز اخلاق خوب را تماشا کن. امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا به آدم خوش اخلاق ثواب جهاد می‌دهد، صبح و شب برای اش ثواب نازل می‌شود. ⁽⁶⁾»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر زنیکه شوهرش را اذیت کند و اندوهگینش سازد و از رحمت خدا دور است. و هر زنیکه به شوهرش احترام بگذارد و آزارش نرساند و فرمانبرداریش باشد خوشبخت ورستگار است. ⁽⁷⁾

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: «فلان شخص زن خوبی است. روزها روزه دارد و شبها عبادت می‌کند. لیکن بد اخلاق است همسایگانش را آزار می‌رساند.» فرمود: «هیچ خیر و خوبی ندارد. و از اهل دوزخ می‌باشد ⁽⁸⁾».

توقعات بیجا

امکانات مالی و درآمد همه افراد یکسان نیست. همه نمی‌توانند در یک سطح زندگی کنند. هر خانواده‌ای باید حساب دخل و خرج خودشان را بکنند و بر طبق درآمدشان خرج کنند. انسان همه طور می‌تواند زندگی کند. عاقلانه نیست که برای تهیه امور غیر ضروری دست به قرض و نسیه بزند.

خانم محترم، تو کدبانوی خانه هستی، عاقل و فهمیده باش، حساب خرج و دخلتان را بکن. ببین چطور می‌توانید خرج کنید که آبرویتان محفوظ بماند و همیشه پولدار باشید، عاقبت اندیش باش، چشم و هم چشمی‌های بی جا را کنار بگذار، اگر فلان مد لباس را در تن خانمی دیدی و وضع اقتصادی شما اقتضای خرید آن را ندارد، شوهرت را به تهیه آن وادار نکن، اگر چیز لوکس و قشنگی را در منزل همسایه مشاهده نمودی به شوهرت اصرار نکن که باید آن را تهیه کنی، اگر فلان دوست یا خویش و قوم شما خانه‌اش را با فرش‌های زیبا و گران قیمت و اسباب لوکس زینت کرده لازم نیست خودتان را به سختی بیندازید تا از او تقلید کنید، تو که میدانی وضع اقتصادی و در آمد شما ایجاب نمی‌کند چرا شوهرت را به وام گرفتن و نسیه گرفتن و قسطی خریدن و کارهای غیر مشروع وادار می‌کنی؟

آیا عقلانی است که برای رقابت با دیگران از بانک وام بگیرد و فلان جنس غیر ضروری و لوکس را بخرید و در خانه بگذارید، آیا صلاح است که زندگی خودتان را بر وام گرفتن و نسیه کردن و قسطی خریدن پایه‌گذاری کنید و یک سری اشیاء غیر ضروری را در خانه جمع‌آوری نمائید.

آیا بهتر نیست قدری صبر کنید تا اوضاع مالی شما بهتر شود؟ هر ماه مقداری از درآمدها را پس‌انداز کنید، وقتی وضع اقتصادی شما خوب شد و توانستید جنس مورد نظرتان را تهیه نمایید با پول نقد آن را خریداری کنید.

بیشتر این رقابت‌ها و ولخرجی‌ها از خانم‌های نادان و خودخواه سرچشمه می‌گیرد. با دیدن یک چیز لوکس فوراً به هوس افتاده و سر به جان شوهر بیچاره گرفته که باید آن را تهیه کنی. به قدری نق نق و پافشاری نموده که ناچار می‌شود وام بگیرد یا قسطی بخرد و خودش را بیچاره کند و همیشه قرض دار باشد.

گاهی ناچار می‌شود زندگی زناشویی را بر هم بزند و زن خودخواهش را طلاق بدهد تا از شر تقاضاهای بیجا و سرزنش‌ها و زخم زبان‌های او خلاص شود یا خودکشی کند تا از این زندگی پر از ایراد و بهانه نجات پیدا کند. به داستان‌های زیر توجه فرمائید:

«مردی در دادگاه می‌گفت: مدتی است زنم به واسطه القات زن همسایه پایش را توی یک کفش کرده که باید یا برای اش تلویزیون بخرم یا طلاقش بدهم. در ماه فقط 300 تومان حقوق می‌گیرم، صد تومانش اجاره خانه است با دویست تومان دیگر باید یکماه تمام مخارج خانواده سه نفریمان را تامین کنم، کجا می‌توانم تلویزیون بخرم؟»⁽⁹⁾

مردی در دادگاه می‌گوید: «خانم دلش لباس‌های آخرین مدل می‌خواهد. خانم می‌خواهد خودش را عین یک زن مرد پولدار در بیاورد، آخر به خدا به دین به مذهب تمام حقوق من 900 تومان است، 300 تومان آن را کرایه خانه می‌دهم. شما بگوئید من با 600 تومان شام و نهار تهیه کنم یا

برای خانم پوستیژ و کفش و کلاه بخرم؟»
در آخر به مادر زنش می‌گوید: دختر مال
شما. چشم، طلاقش می‌دهم و دور هر چه زن است
خط می‌کشم⁽¹⁰⁾ .

مردی که خودکشی کرده بود وقتی به هوش
آمد گفت: «من شاگرد راننده‌ام، سه سال
است ازدواج کرده‌ام، زنم توقعات خارج از
حد دارد، چون نمی‌توانم توقعاتش را
برآورده کنم مرتباً مرا سرزنش می‌کند،
سرزنش‌های او بالاخره مرا به ستوه آورد و
تصمیم به خودکشی گرفتم⁽¹¹⁾ .

زنی به شوهرش می‌گوید: «یا سیگار خارجی
بکش یا طلاقم بده⁽¹²⁾» .

این گونه زن‌ها اصلاً معنا و هدف ازدواج
را درک نکرده‌اند.

زناشویی را یک نوع برده‌گیری تصور
نموده‌اند. بدین منظور شوهر کرده‌اند که
به خواسته‌ها و هوس‌های کودکانه خویش جامه
عمل بپوشند.

شوهری را می‌خواهند که مانند یک نوکر
بی‌اجر و مزد بلکه یک اسیر بریشان زحمت
بکشد و حاصل دسترنج خویش را دو دستی
تقدیم خانم کند تا در راه بلند پروازی‌ها
و هوس‌های خام خویش به مصرف برساند.
کاش به این مقدار قناعت می‌کردند و
توقعات بیش از حد نداشتند.

گاهی توقعاتشان به قدری زیاد است که
مجموع درآمد شوهر کفایت نمی‌کند، اصولاً
کاری با درآمد شوهر ندارند، چیزی را که
هوس کردند حتماً باید تهیه شود، هر چه
بشود بشود، گر چه شوهر ورشکست شود یا
دست به کارهای غیر مشروع بزند، خانم
خواسته و باید تهیه شود.

یکی از عوامل بزرگ ورشکست مردها همین
توقعات بی‌جای خانم‌ها و چشم و هم
چشمی‌هاست، سرزنش‌ها و نق‌نق‌های زن است که
مرد را به کارهای غیر مشروع وادار

می‌کند، این‌گونه زن‌های از خود راضی و خودخواه ننگ بانوان بشمار می‌روند. گیرم با این توقعات و ایرادها طلاق‌گرفتی آنوقت کارت اصلاح می‌شود، نه، مطمئن باش هرگز به آرزوهایت نخواهی رسید، می‌روی در خانه سر بار پدر و مادرت خواهی شد و تا آخر عمر باید از نعمت انس و محبت و بچه‌داری محروم شوی، خیال می‌کنی مردها برای خواستگاری تو صف کشیده‌اند، نه، چنین نیست، زنهایی که طلاق می‌گیرند کمتر شانس ازدواج دارند، بر فرض اینکه شوهر دیگری پیدا کردی از کجا که بهتر از شوهر اولت باشد؟

آیا بهتر نیست عاقبت اندیش باشی؟ حساب دخل و خرجتان را بکنید و به مقدار درآمدتان خرج کنید؟ مگر خوشی و آسایش فقط با کفش و لباس و تلویزیون و یخچال فراهم می‌شود؟ به جای این بلند پروازی‌ها و هوسهای خام به زندگی و خانه‌داری و شوهرداری بکوش. با اظهار مهر و محبت محیط خانه را با صفا و نورانی کن. با زندگی دیگران کاری نداشته باش. بر طبق درآمدتان خرج کنید. و از نعمت انس و محبت لذت ببر، با شوهر و فرزندان بگویید و بخندید، در مخارج روزانه صرفه‌جویی کن، تا اوضاع مالی شما بهتر شود و زندگی آبرومندی پیدا کنید، شاید در آینده بتوانی به خواسته‌های خودت برسی، حتی اگر شوهرت ولخرج است و بیش از توانایی خویش خرج می‌کند جلوش را بگیر، نگذار برای خرید اشیاء غیر ضروری وام بگیرد یا قسطی بخرد، زندگی شما مشترک است، هر چه او داشته باشد در واقع مال شما است، نترس نه ثروتش را به دیگری می‌دهد نه در خانه دیگری صرف می‌کند، به جای خرید اشیاء تجملی و غیر لازم وسائل ضروری منزل را تهیه کنید، برای حوادث و

پیش‌آمدها که خواه ناخواه برای همه کس اتفاق می‌افتد پس‌انداز داشته باشید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر زنیکه با شوهرش سازگار نباشد و او را بر چیزهایی که فوق توانایی اوست وادار کند اعمالش مورد قبول خدا واقع نمی‌شود و در قیامت مورد غضب پروردگار جهان قرار می‌گیرد» (13).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر زنیکه با شوهرش ناسازگاری کند و به آنچه از جانب خدا رسیده قناعت ننماید و بر شوهرش سختگیری کند و بیش از حد توانایی خواهش کند اعمالش قبول نمی‌شود و خدا بر او خشمناک خواهد بود (14).

پیغمبر اسلام فرمود: «بعد از ایمان به خدا نعمتی بالاتر از همسر موافق و سازگار نیست» (15).

شوهرت را دلداری بده

اشاره

دشواری زندگی بر دوش مرد است. مخارج خانواده را به هر طور شده باید تامین کند، در خارج منزل با صدها مشکل مواجه می‌شود، ممکن است مورد توهین یا توبیخ رئیس قرار بگیرد، ممکن است با اذیت و کارشکنی همکارانش برخورد کند، ممکن است مطالباتش را نتواند وصول کند، ممکن است محل چک و سفته‌هایش را نتواند تامین کند، ممکن است به کساد بازار و عدم درآمد برخورد نموده باشد، ممکن است شغل مناسبی پیدا نکند، گرفتاری‌های مرد یکی دو تا نیست، در زندگی روزمره با صدها از این قبیل حوادث برخورد می‌کند، آنهم نه یک مرتبه و دو مرتبه بلکه دائما و پیوسته، کمتر اتفاق می‌افتد روزیکه ناراحتی

تازه‌ای نداشته باشد، بیخود نیست که عمر مرده‌ها غالباً کوتاه‌تر از زن‌هاست. آخر اعصاب یک نفر چقدر می‌تواند حوادث و ناراحتی‌ها را تحمل کند!

انسان در این گونه مواقع احتیاج شدیدی دارد به شخص دلسوز مهربانی که دلدارش بدهد و روح و اعصابش را تقویت کند.

خانم گرامی، شوهر شما دلسوز ندارد، احساس غربت و تنهایی می‌کند، از مشکلات فرار نموده به محیط خانه و شما پناه می‌آورد، به دلجویی‌های تو نیازمند است، اگر با روی درهم کشیده و اوقات تلخ وارد منزل شد و آثار ناراحتی را در چهره‌اش مشاهده نمودی سلام و تعارف تو از همه روزه گرم‌تر باشد، اسباب استراحت و غذا و چای او را زود فراهم کن، درباره موضوعات دیگر اصلاً صحبت نکن، ایراد نگیر، تقاضا نکن، از گرفتاری‌های خودت شکایت و درد دل نکن، بگذار خوب استراحت کند، اگر گرسنه است سیر شود، اگر سرما خورده گرم شود، اگر گرما خورده خنک شود، آنگاه که از خستگی در آمد و اعصابش راحت شد با زبان‌خوش سبب ناراحتی‌اش را بپرس اگر دیدی باز هم میل ندارد صحبت کند اصرار نکن، اما اگر شروع به درد دل کرد خوب گوش بده، تمام حواست پیش او باشد، از خنده بیجا جدا اجتناب کن، بلکه از شنیدن عوامل ناراحتی او اظهار تاسف کن، طوری وانمود کن که بیش از خودش از عوامل گرفتاری او اندوهگین هستی، با اظهار محبت و دلسوزی زخم‌های دلش را مرهم بگذار، با نرمی و ملایمت دلدارش بده، موضوع را در نظرش کوچک و بی‌اهمیت جلوه بده، او را در قبال حل مشکل تشجیع کن.

بگو: این گونه حوادث از لوازم لاینفک زندگی است و برای همه کس اتفاق می‌افتد، چندان مهم نیست، انسان می‌تواند با نیروی

صبر و استقامت بر مشکلات پیروز گردد، اما به شرط اینکه خودش را نبازد، اصولاً مردانگی و شخصیت انسان در این گونه موارد ظاهر می‌شود، غصه نخور، صبر و کوشش کن تا مشکل حل شود، اگر احتیاجی به راهنمایی دارد و راهی به نظرت می‌رسد پیش پایش بگذار و اگر راه صحیحی به نظرت نرسید پیشنهاد کن با یکی از دوستان یا خویشان عاقل و خیر خواه مشورت کند.

خانم محترم، شوهرت در مواقع گرفتاری به مهربانی‌ها و دلجویی‌های تو نیازمند است. باید بداد او بررسی و مانند یک پرستار مهربان بلکه یک روانپزشک دلسوز از او دلجویی کنی، از این بالاتر بگویم، باید شخصیت خویش را به اثبات رسانی و شوهرداری کنی، آری پرستار و روانپزشک کجا می‌توانند مانند یک بانوی فداکار شوهرداری کنند؟ غافلی که مهربانی‌ها و دلداری‌های تو چه اثر معجزه‌نمایی در روح شوهرت می‌گذارد! دل و اعصابش را آرام می‌کند، به زندگی دلگرم می‌شود، برای مبارزه با مشکلات آماده می‌گردد، می‌فهمد که در این جهان تنها و بی‌کس نیست، به وفا و صمیمیت تو اطمینان پیدا می‌کند، دوستدار و عاشق تو و اخلاقت می‌شود، پیمان زناشویی شما استوار و محکم می‌گردد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «در دنیا چیزی بهتر از همسر شایسته وجود ندارد. زنیکه شوهرش از دیدار او مسرور و شاد گردد» (16).

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «یک دسته زن‌ها آن‌هایی هستند که زیاد بچه‌دار می‌شوند، مهربان و با عاطفه هستند، در سختی‌ها و پیش آمدهای روزگار، در امور دنیا و آخرت پشتیبان شوهرشان هستند، به زیان او کار نمی‌کنند و گرفتاری‌هایش را زیاده نمی‌گردانند» (17).

سپاسگزار باش

پول پیدا کردن کار آسانی نیست، هزاران زحمت و دردسر دارد، انسان مال را برای رفاه و آسایش خویش می‌خواهد و ذاتاً بدان علاقه‌مند است، اگر به کسی احسان کرد و مالی را که به ریشه جاننش بسته است در اختیار او قرار داد انتظار دارد قدردانی کند، اگر مورد سپاسگزاری قرار گرفت تشویق می‌شود، به احسان و نیکوکاری راغب می‌گردد، نه تنها نسبت به این شخص احسان بیشتری خواهد کرد بلکه به مطلق نیکی علاقه‌مند می‌گردد، به حدی که ممکن است کم کم به صورت یک عادت ثانوی و یک خوی طبیعی تبدیل شود و مشتاق احسان و کار خیر گردد، اما اگر قدرش را نشناختند و احسانش را نادیده گرفتند به کار خیر بی‌ رغبت می‌شود، پیش خود می‌گویند: حیف نیست که به این مردم نمک شناس احسان کنم و اموال را در اختیارشان بگذارم؟ حق شناسی و شکرگزاری یکی از اخلاق پسندیده است، و بزرگترین رمز جلب احسان می‌باشد، حتی خداوند بزرگ هم که نیازی به دیگران ندارد سپاسگزاری از نعمت‌هایش را شرط ادامه نعمت شمرده می‌فرماید: «اگر سپاسگزاری کنید نعمت‌هایم را افزون می‌کنم»⁽¹⁾.

خانم محترم، شوهر شما نیز یک بشر عادی است، از قدردانی خوشش می‌آید، هزینه زندگی را تامین می‌کند، حاصل دسترنج خویش را در طبق اخلاص نهاده رایگان تقدیم شما می‌کند، این عمل را یک وظیفه اخلاقی و شرعی محسوب می‌دارد، و از انجام دادن آن لذت می‌برد، لیکن از شما انتظار دارد که وجودش را مختنم شمرده از کارهایش قدردانی کنید، هر گاه اسباب و لوازم زندگی را خریداری نموده به منزل آورد

اظهار سرور و خوشحالی نمایید، و سپاسگزاری کنید، هر گاه برای تو یا فرزندان کفش و لباس یا چیز دیگری آورد فوراً از دستش بگیر و اظهار خورسندی کن، چه مانع دارد بگویی: متشکرم؟ اگر میوه و شیرینی یا چیز دیگری به‌خانه آورد زود از دستش بگیر و در جای خود بگذار، اگر بیمار شدی وبری معالجات کوشش کرد تا شفا یافتی تشکر کن، اگر تو را به تفریح و مسافرت برد سپاسگزاری کن. اگر پول تو جیبی گرفتی قدردانی کن، مواظب باش کارهایش را کوچک شماری، بی‌اعتنائی و مذمت نکنی، نادیده نگیری، اگر کارهایش را مورد توجه قرار داده تشکر کردی احساس غرور و شخصیت می‌کند، به زندگی و خرج کردن تشویق می‌شود، باز هم سعی می‌کند توجه شما را به سوی خویش جلب کند و به وسیله احسان دلتان را بدست آورد، اما اگر کارهایش را کوچک شمردی و به نظر بی‌اعتنائی نگاه کردی دلسرد می‌شود، پیش خود می‌گوید: حیف نیست زحمت بکشم و حاصل دسترنجم را خرج افراد نمک‌شناسی کنم که قدرم را نمی‌دانند و احسانهایم را کوچک می‌شمارند، رفته رفته به‌خانه و زندگی بی‌علاقه می‌گردد، تا بتواند از زیر بار خرج کردن شانه خالی می‌کند، به کسب و کار بی‌رغبت می‌شود، ممکن است به فکر خوشگذرانی بیفتد، اموالش را خرج دیگران کند، مرد بیچاره بیک تعریف خالی و تشکر مفت و مجانی دلخوش است از این هم دریغ دارید؟!

اگر یکی از خویشان یا دوستان یک جفت جوراب بی‌ارزش یا دسته گل بی‌قابلیت به شما تقدیم نمود صدها مرسی متشکرم را نثارش می‌کنید لیکن احسان‌های دائمی شوهرتان را به روی مبارک نیاورده از یک اظهار تشکر بی‌مایه هم دریغ می‌کنید؟!

راه و رسم شوهرداری چنین نیست. اصلاً منافع شخصی خودتان را تشخیص نمی‌دهید، تکبر و خودخواهی بلای بزرگی است، گمان می‌کنید اگر تشکر کنید کوچک می‌شوید در صورتی که بر محبوبیت شما افزوده می‌شود، حق شناس و با ادب شناخته می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «بهترین زن‌های شما زنی است که وقتی شوهرش چیزی آورد سپاسگزاری کند و اگر نیامد راضی باشد» (2).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر زنی که به شوهرش بگوید:

از تو خیری ندیدم تمام اعمالش باطل و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد» (3).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از احسان مردم قدردانی نکند شکر خدای را نیز به جای نمی‌آورد» (4).

عیب جویی نکن

هیچکس بی‌عیب نیست، یا کوتاه است یا دراز، یا سیاه رنگ است یا رنگ پریده، یا چاق است یا لاغر اندام یا دهانش بزرگ است یا چشم‌هایش کوچک، یا بینی‌اش بزرگ است یا سرش طاس، یا تندخواست یا ترسو، یا کم حرف است یا پر مدعا، یا دهانش بدبو است یا پاهایش، یا بیمار است یا پر خور، یا ندار است یا بخیل، یا آداب زندگی را بلد نیست یا بد زبان است، یا کثیف است یا بی‌ادب.

از این قبیل عیوب در هر مرد و زنی وجود دارد.

آرزوی هر مرد و زنی اینست که همسر ایده‌آلی پیدا کند که از تمام عیوب و نواقص خالی بوده نقطه ضعفی نداشته باشد. لیکن کمتر اتفاق می‌افتد که به مطلوب خیالی خویش دست یابد.

گمان نمی‌کنم در دنیا زنی پیدا شود که شوهرش را صد در صد کامل و بی‌عیب بداند. زن‌هایی که در صدد عیب‌جویی باشند خواه ناخواه عیب یا عیب‌هایی را در شوهرانشان پیدا می‌کنند، یک عیب کوچک و بی‌اهمیت را که نباید آن را عیب شمرد در نظر خودشان مجسم می‌سازند و آن قدر درباره‌اش فکر می‌کنند که کم کم به صورت یک عیب بزرگی که قابل تحمل نیست جلوه‌گر می‌شود، خوبی‌های شوهر را یکسره نادیده گرفته همیشه به آن عیب کوچک توجه دارند، چشمشان به هر مردی بیفتد دقت می‌کنند که دارای آن عیب هست یا نه، آن‌ها مرد به اصطلاح ایده‌آلی را در مغز خویش مجسم می‌نمایند که حتی کوچکترین عیبی هم نداشته باشد و چون شوهرشان با آن صورت خیالی تطابق کامل ندارد، همیشه آه و ناله دارند، از ازدواجشان اظهار پشیمانی می‌کنند، خودشان را شکست خورده و بدبخت می‌شمارند. کم کم مطلب را علنی کرده گاه و بیگاه از شوهرشان عیب‌جویی می‌نمایند، ایراد و بهانه می‌گیرند، غرغر می‌کنند، طعنه می‌زنند: آداب معاشرت را بلد نیستی، من خجالت می‌کشم با تو در مجالس شرکت کنم، برو با این بینی گنده‌ات، دهانت بوی لاشه گندیده می‌دهد، چقدر سیاه و زشتی!

ممکن است مرد عاقل و بردبار باشد و در مقابل بی‌ادبی‌های زن سکوت کند لیکن قلباً مکرر می‌شود، کینه‌اش را در دل می‌گیرد، بالاخره کاسه صبرش لبریز می‌شود و در صدد انتقام بر می‌آید، یا به زد و خورد می‌کشد یا مقابل به مثل می‌کند، او هم در صدد بر می‌آید از همسرش که به طور حتم بی‌عیب نیست عیب‌جویی کند، او بگو و این بگو، این بگو و او بگو، اگر محبت و صفائی در میانشان بود به کلی زائل می‌گردد. کینه یکدیگر را در دل می‌گیرند، دائماً در صدد

عیب جویی هستند، پیوسته جنگ و جدال دارند. در نتیجه، اگر با همین وضع به زندگی ادامه بدهند بدترین زندگی را خواهند داشت، در شکنجه و عذاب خواهند بود تا یکی از آنها بمیرد و این زندگی ننگین از هم بپاشد، و اگر یکی از آنها یا هر دو لجاجت به خرج بدهند و به دادگاه حمایت خانواده و طلاق متوسل شوند گرچه عقده‌های درونی خود را حل کرده و انتقام گرفته‌اند لیکن هر دو متضرر می‌شوند، پیمان زناشویی را برهم می‌زنند ولی معلوم نیست بعدا بتوانند با دیگری ازدواج کنند و بر فرض وقوع معلوم نیست زن یا شوهر بهتری نصیبشان شود.

امان از نادانی و لجاجت بعضی خانم‌ها! در بعضی از امور بسیار جزئی به قدری پافشاری می‌کنند که حاضر می‌شوند زندگی خودشان را متلاشی سازند. برای اینکه به سبک مغزی و کوتاه فکری آن‌ها پی ببرید به داستان‌های زیر توجه فرمایید:

«زنی بنام ... از شوهرش بنام ... شکایت کرد که شوهرم در موقع خواب انگشتش را می‌مکد. چون حاضر نیست دست از این کارش بردارد تقاضای طلاق می‌کنم» (5).

«زنی به بهانه اینکه دهان شوهرش بوی بد می‌دهد به خانه پدرش مراجعت نمود و اظهار داشت تا بوی دهانش را برطرف نکند به خانه نخواهد رفت ولی با شکایت شوهر دادگاه زن و شوهر را سازش داد ولی وقتی به خانه رفت دید هنوز دهانش بو می‌دهد لذا به اتاق دیگر رفت. شوهر که ناراحت شده بود زنش را به قتل رسانید» (6).

«خانم دندان پزشکی از شوهرش طلاق می‌گیرد. می‌گوید هم‌شان من نیست. زیرا سه سال بعد از من درجه دکتری را گرفته است» (7).

«یک زن 27 ساله‌ای که از خانه شوهرش قهر کرده در پاسخ به عرض حال او نوشت: شوهرم زیاد می‌خورد من قادر نیستم غذای مورد نیاز او را تهیه کنم» (8).

«زنی به این علت که شوهرش روی زمین می‌نشیند، با دست غذا می‌خورد، از آداب معاشرت بی‌اطلاع است، صورتش را هر روز اصلاح نمی‌کند درخواست طلاق کرد» (9).

لیکن همه خانم‌ها چنین نیستند. در بین آن‌ها افراد فهمیده و باهوشی هست که واقعیات زندگی را حساب می‌کنند و هرگز در صدد عیب‌جویی بر نمی‌آیند.

خانم محترم، شوهر شما یک بشر عادی است ممکن است بی‌عیب نباشد اما در مقابل، خوبی‌های فراوانی نیز دارد. اگر به زندگی و خانواده‌ات علاقه‌مندی در صدد عیب‌جویی بر نیا. عیب‌های کوچک او را نادیده بگیر، بلکه اصلاً عیبشان مشمار، شوهرت را با یک مرد خیالی که در خارج وجود ندارد مقایسه نکن بلکه او را من حیث المجموع با سایر مردها مقایسه کن، ممکن است مردی عیب مخصوص شوهرت را نداشته باشد لیکن دارای عیوب دیگری است که شاید به مراتب بدتر از او باشد، اصولاً عینک بدبینی را از چشم خویش بردار و خوبی‌های شوهرت را ببین، آن وقت خواهی دید که خوبی‌های او به مراتب بیشتر از بدی‌هایش می‌باشد، اگر یک عیب دارد و در عوض صدها خوبی دارد.

محاسن و خوبی‌هایش را مورد نظر قرار بده و خرسند باش، مگر خودت بی‌عیب هستی که انتظار داری شوهرت بی‌عیب باشد، نهایت اینکه خودخواهی و خودپسندی اجازه نمی‌دهد عیب‌های خودت را ببینی، اگر شک داری از دیگران بپرس.

رسولخدا فرمود: «عیبی بالاتر از این نیست که انسان عیوب دیگران را ببیند اما از عیبهای خودش غافل باشد»⁽¹⁰⁾ .
چرا یک عیب کوچک را به قدری بزرگ می‌کنی و درباره اش غصه می‌خوری که بنیاد زندگی و کانون انس و مودت را بر هم می‌زنی؟

عاقل و با هوش باش، دست از هوسبازی و سبک مغزی بردار، عیبهای کوچک را ندیده بگیر، با اظهار محبت کانون خانوادگی را گرم کن تا از نعمت انس و محبت برخوردار گردی، مواظب باش عیب شوهرت را نه در حضور و نه در غیابش به زبان نیآوری زیرا رنجیده خاطر و مکدر می‌گردد، در صدد عیب جویی بر می‌آید، محبت و علاقه اش کم می‌شود، پیوسته در حال جدال و ستیزه خواهید بود، اگر با همین وضع به زندگی ادامه دهید زندگی ناگواری خواهید داشت، و اگر کار به طلاق و جدایی خاتمه یابد که بد از بدتر.

البته اگر عیب قابل اصلاحی داشته باشد می‌توانی در صدد اصلاحش بر آیی، لیکن در صورتی امکان موفقیت داری که با نرمی و مدارا و صبر و حوصله و به صورت خیرخواهی و خواهش و تمنا رفتار کنی، نه به عنوان عیب جویی و اعتراض، سرزنش و ایراد، قهر و دعوا.

از غیر شوهرت چشم بپوش

خانم محترم، ممکن است قبل از ازدواج برای خواستگاری شما آمده باشند، ممکن است افرادی را در نظر داشته در انتظار خواستگاری آنها بوده‌اید، شاید آرزو داشته‌اید شوهرتان ثروتمند باشد، دارای فلان شغل باشد، تحصیل کرده باشد، زیبا و خوشگل باشد و ...

این قبیل آرزوها قبل از ازدواج مانعی نداشت لیکن اکنون که مردی را برای همسری برگزیده‌ای و پیمان مقدس زناشویی را امضا کرده‌اید که تا آخر عمر با هم باشید، یار و مونس و غمخوار هم باشید باید گذشته را یکسره فراموش کنی، بر افکار و آرزوهای گذشته خط بطلان بکشی و از غیر شوهرت به طور کلی چشم بپوشی، دلت را از اضطراب و پریشانی نجات بده، غیر شوهرت را از دل بیرون کن و شش‌دانگ آن را در اختیار او قرار بده، خواستگار سابق را فراموش کن، به او نگاه نکن، به فکرش نباش، چکار داری ناراحت شده یا نه؟ اصلاً چرا از احوالش جویا می‌شوی؟ این حالت دو دلی جز پریشانی روح چه نتیجه‌ای دارد؟ و بسا اوقات اسباب بدبختی تو را فراهم می‌سازد. بعد از اینکه با مردی پیمان زناشویی بستید و قول و قرار گذاشتید تا آخر عمر با هم باشید چرا چشم چرانی می‌کنی، به این مرد و آن مرد نگاه می‌کنی و شوهرت را با آنها مقایسه می‌نمایی؟ این چشم چرانی‌های غلط جز پریشانی و اضطراب روح و آه و حسرت دائم چه سودی دارد؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس چشم خویش را آزاد بگذارد همیشه اعصابش ناراحت خواهد بود و به آه و حسرت دائم گرفتار خواهد شد» (11).

وقتی با نظر خریداری به مردها نگاه کردی و شوهرت را با آنها مقایسه نمودی ناچار به مردهایی برخورد می‌کنی که عیب شوهرت را ندارند خیال می‌کنی افراد برگزیده و بی‌عیبی هستند که از آسمان نازل شده‌اند با اینکه ممکن است آنها دارای ده‌ها عیب باشند که اگر از آنها اطلاع داشتی شوهر خودت را بر آنها ترجیح می‌دادی. اما چون از عیوب مخفی آنها اطلاع نداری و فقط خوبی‌هایشان را مشاهده می‌نمایی خودت را شکست خورده و مغبون در ازدواج می‌پنداری و اسباب بدبختی خویشتن را فراهم می‌سازی.

«زن 18 ساله‌ای به نام ... که از خانه فرار کرده بود دیشب به وسیله ماموران پاسگاه ژاندارمری نعمت آباد دستگیر شد. در پاسگاه گفت: سه سال پیش به عقد ... در آمدم ولی به تدریج احساس کردم که او را دوست ندارم. چهره شوهرم را با قیافه بعضی از مردها مقایسه می‌کردم و افسوس می‌خوردم که چرا زن این مرد شدم»⁽¹²⁾.

خانم گرامی، اگر می‌خواهی بدبخت و سیه روز نشوی، به ضعف اعصاب و پریشانی روح مبتلا نگردی، با خوشی و آسایش زندگی کنی دست از هوسبازی و چشم‌چرانی و آرزوهای خام بردار. غیر از شوهرت همه را ندیده بگیر، از مردهای دیگر تعریف نکن، به فکر آنها نباش. در دلت نگو: کاش فلان شخص به خواستگاریم آمده بود، کاش با فلان شخص ازدواج کرده بودم، کاش شوهرم دارای فلان شغل بود، کاش فلان قیافه را داشت. کاش و کاش و کاش. نمی‌دانم این افکار غلط و آرزوهای خام چه نتیجه‌ای به حال تو دارد؟ چرا زندگی را به خودت و شوهرت تلخ می‌کنی؟

چرا مهر و صفا را از بین می‌بری و بنیاد ازدواج را متزلزل می‌سازی؟ از کجا میدانی اگر با فلان مرد ازدواج کرده بودی صد در صد راضی بودی؟ تو از ظاهر او بیش از این خبر نداری شاید دارای عیوبی باشد که اگر مطلع بودی شوهر خودت را بر او ترجیح می‌دادی. از کجا میدانی که خانم آن مردها کاملا راضی هستند؟

خانم محترم، اگر شوهرت احساس کند که به مردهای دیگر نظر داری بدبین می‌شود، مهر و علاقه‌اش کم می‌شود به زندگی و خانواده بی‌علاقه می‌گردد، مواظب باش از مردهای دیگر تعریف نکنی با آنها گرم نگیری، خنده و شوخی نکنی، مرد اینقدر حساس است که نمی‌تواند تحمل کند که همسرش حتی به تصویر مرد بیگانه‌ای اظهار علاقه کند.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «هر زن شوهرداری که چشمش را از نگاه کردن به غیر شوهرش پر کند مورد غضب شدید پروردگار جهان واقع خواهد شد»⁽¹³⁾.

حجاب اسلامی

زن و مرد گرچه در بسیاری از امور اشتراک دارند لیکن امتیازات ویژه‌ای نیز دارند. یکی از امتیازات مهم آنان اینست که زن موجودی است ظریف و لطیف و زیبا و محبوب. زن دلبر است و مرد دل‌داده زن جاذب است و مرد مجذوب، مرد دوستدار است و زن دوست داشتنی. هنگامی که مرد با زنی ازدواج می‌کند می‌خواهد تمام خوبی‌ها و زیبائی‌های این موجود ظریف را در انحصار خویش ببیند. زنی را دوست دارد که زیبائی‌ها، دلبری‌ها و طنازی‌ها، شوخی‌ها و خوشمزگی‌ها، و همه چیزش را در انحصار شوهرش قرار دهد و نسبت به مردان بیگانه

جدا اجتناب نماید. مرد بسیار غیور است و نمی‌تواند تحمل کند که مرد بیگانه‌ای به همسرش نگاه کند یا با او در ارتباط و آمیزش باشد، بگوید و شوخی کند و بخندد و چنین عملی را تجاوز به حق مشروع خویش می‌داند. و از همسرش انتظار دارد که با رعایت پوشش و حجاب اسلامی و با تقید به ضوابط شرعی و قوانین اخلاقی و با حفظ متانت و حجب و حیاء اسلامی شوهرش را در این خواسته مشروع کمک و یاری نماید. هر مرد مؤمن و غیوری چنین خواسته‌ای را دارد. اگر همسرش به این وظیفه اسلامی و اجتماعی عمل کرد او نیز با آرامش خاطر زندگی می‌کند و برای تامین نیازمندی‌های خانواده‌اش تلاش می‌نماید و بر محبتش اضافه می‌گردد. و همین صفا و محبت سبب می‌شود که او نیز به زنان بیگانه بی‌توجه باشد. اما اگر مرد مشاهده کرد که همسرش تقیدی به حجاب و پوشش اسلامی ندارد و زیبایی‌هایش را در معرض دید مردان بیگانه قرار می‌دهد و با آنها نیز در ارتباط و تماس است شدیداً ناراحت می‌شود زیرا حق انحصاری خویش را تضییع شده و در معرض دید دیگران می‌بیند. و مسؤلیت این امر را برعهده همسرش می‌داند. چنین مردی همواره پریشان خاطر و بدبین است.

محبت و صفایش نسبت به خانواده تدریجاً کم می‌شود.

بنابراین صلاح جامعه و بانوان در این است که پوشیده و محجوب باشند و متین و بدون آرایش از منزل خارج شوند و زیبایی‌های خودشان را در معرض دید همگان قرار ندهند.

رعایت حجاب یک وظیفه اسلامی است. خدا در قرآن می‌فرماید:

به زنان مؤمن بگو: از مردان بیگانه چشم بپوشند. و فروج و اندام خویشان را

از نگاه دیگران محفوظ بدارند، و محل زیبائی‌ها و زینت‌های خویش را برای اجانب آشکار نسازند، مگر آنچه را که طبعاً آشکار است (مانند صورت و دست‌ها) و روسری‌های خودشان را بر سینه‌ها بیندازند (تا خوب پوشیده شود) و زینت و جمالشان را جز برای شوهر و پدر و پسران خود و پسران شوهر، و برادران و فرزندان برادر و فرزندان خواهر ... آشکار نسازند (14)

آری رعایت حجاب و پوشش اسلامی از جهات مختلف به نفع بانوان است:

1- بهتر می‌توانند مقام و منزلت و ارزش وجودی خودشان را در اجتماع محفوظ بدارند، و خویشان را از معرض دید چشم‌های بیگانگان نکه دارند.

2- بانوان با رعایت پوشش اسلامی بهتر می‌توانند مراتب وفاداری و علاقه خودشان را نسبت به همسرشان با ثبات رسانند و در آرامش و صفا و گرمی خانواده کمک نمایند و از به وجود آمدن بدبینی و اختلافات و مشاجرات جلوگیری به عمل آورند. و در یک کلام، بهتر می‌توانند دل شوهر را بدست آورند و جایگاه خویش را تثبیت نمایند.

3- با رعایت حجاب اسلامی جلو چشم چرانی‌ها و لذتجویی‌های غیر مشروع بصری مردان بیگانه را می‌گیرند و بدین وسیله از اختلافات و بدبینی‌های خانواده‌ها می‌کاهند و به استحکام و ثبات و آرامش آن‌ها کمک می‌نمایند.

4- با رعایت پوشش اسلامی بهترین کمک را به نسل جوان و مردان مجردی که امکان ازدواج ندارند انجام می‌دهند و از فسادها و انحراف‌ها و ضعف اعصاب‌های جوانان که نتایج سوئش در نتیجه عائد خود بانوان خواهد شد جلوگیری می‌کنند.

5- اگر همه بانوان حجاب اسلامی را کاملاً رعایت نمایند، هر زنی که همسرش از منزل خارج می‌شود اطمینان دارد که در برابر بدحجابی‌ها و طنازی‌ها و خودنمایی‌های زنان کوچک و بازار قرار نمی‌گیرد - تا دلش را ببرند و از محبت و علاقه‌اش نسبت به خانواده بکاهند.

آری اسلام چون از آفرینش ویژه زن آگاه است و او را یک رکن مهم اجتماع می‌داند که نسبت به صلاح و فساد جامعه نیز مسئولیت دارد، از او می‌خواهد که در انجام این مسئولیت بزرگ فداکاری نماید و با رعایت حجاب اسلامی از مفاسد و انحراف‌های اجتماعی جلوگیری کند و در ثبات و آرامش و عظمت ملت خویش بکوشد. و یقین بدانند که در انجام این مسئولیت بزرگ الهی بهترین پاداش را از خداوند بزرگ دریافت خواهد نمود. خانم گرامی! اگر به آرامش و ثبات خانواده و اعتماد و اطمینان شوهرت علاقه داری، اگر به مصالح واقعی جامعه بانوان می‌اندیشی، اگر به سلامت روانی جوانان و جلوگیری از انحراف و لغزش آنان فکر می‌کنی، اگر می‌خواهی بانوان را از معرض چشم چرانی بیگانگان و فریب دادن و به انحراف کشیدن آنان نجات دهی، و اگر می‌خواهی رضایت خدا را جلب کنی و یک مسلمان مؤمن و فداکار باشی، پوشش و حجاب اسلامی را همواره رعایت کن. و زیبایی‌ها و آرایش خودت را در معرض دید بیگانگان قرار نده. گر چه در داخل منزل و با خویشان نزدیک باشد. داخل منزل و خارج آن، در مجالس مهمانی و در خارج فرقی ندارد. برادر شوهر، پسر برادر شوهر، شوهر خواهر شوهر، شوهر خودت شوهر عمه‌ات، شوهر خاله‌ات، پسر عمه‌ها، پسر دایی‌ها، همه اینها به تو نامحرم هستند واجب است حجاب

اسلامی را رعایت کنی گر چه در منزل خودتان یا در مجلس مهمانی باشید. اگر نسبت به اینها حجاب را رعایت نکنی هم مرتکب گناه می‌شوی هم شوهرت را قلباً ناراحت می‌کنی. ممکن است شوهرت بر زبان نیاورد ولی یقین داشته باش که ناراحت می‌شود و به صفا و صمیمیت خانوادگی شما لطمه وارد می‌گردد.

اما نسبت به محارم مانند، پدر شوهر و پدر خودت برادر خودت، فرزندان برادر، فرزندان خواهر، رعایت حجاب لازم نیست. لیکن تذکر این نکته لازم است که بهتر است نسبت به اینها هم تا حدی حریم قائل شوی. و آرایش کرده و با لباسهائی که برای شوهرت می‌پوشی، نزد اینها نیز ظاهر نشوی. گر چه شرعاً جایز باشد. زیرا اکثر مردها حتی در این موارد ناراحت می‌شوند، و حفظ اعتماد و آرامش قلبی آنها لازم و مفید است و برای بقاء و ثبات و آرامش خانواده سودمند می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

- 1-سوره ابراهیم «ع» : 7
- 2-بحار ج 103 ص 239.
- 3-شافی ج 2 ص 139.
- 4-وسائل ج 11 ص 542.
- 5-اطلاعات 3 دیماه 1348
- 6-اطلاعات 7 آذر 1350.
- 7-اطلاعات 17 بهمن 1350.
- 8-اطلاعات 10 اسفند 1350.
- 9-اطلاعات 8 اسفند 1350.
- 10-بحار-ج 73 ص 385.
- 11-بحار جلد 104 ص 38.
- 12-اطلاعات 3 اسفند 1350.
- 13-بحار جلد 104 ص 39.
- 14-سوره نور آیه 31

خطاهای شوهرت را ببخش

به غیر از معصوم همه کس خطا و لغزش دارد. دو نفر که با هم زندگی می‌کنند و از جهتی تشریک مساعی و همکاری دارند باید لغزش‌های یکدیگر را ببخشند تا زندگی آن‌ها ادامه پیدا کند. اگر بخواهند در این به اره سختگیری کنند ادامه همکاری غیر ممکن می‌شود. دو نفر شریک، دو نفر همسایه، دو نفر رفیق، دو نفر همکار، دو نفر زن و شوهر باید در زندگی اجتماعی دارای گذشت باشند. هیچ زندگی اجتماعی به مقدار زندگی خانوادگی احتیاج به گذشت ندارد. اگر اعضاء یک خانواده بخواهند سختگیری به عمل آورند و خطاهای یکدیگر را تعقیب کنند یا زندگی آن‌ها از هم می‌پاشد یا بدترین زندگی را خواهند داشت. خانم محترم، ممکن است از شوهر شما خطا یا خطاهایی صادر شود. ممکن است از روی خشم و غضب به شما اهانت کند. ممکن است ناسزائی از دهانش بیرون آید. ممکن است از خود بیخود شده شما را بزند، ممکن است یک مرتبه به شما دروغ بگوید، ممکن است کاری را انجام دهد که مورد پسند شما نباشد، از این قبیل خطاها برای هر مردی امکان دارد، اگر بعدا احساس کردی که از کردار خویش پشیمان شده او را ببخش و موضوع را تعقیب نکن. اگر پشیمان شده لیکن زیر بار عذرخواهی نمی‌رود در صدد نباش مجرمیت وی را به اثبات رسانی، زیرا به شخصیت او لطمه وارد می‌شود، ممکن است در صدد تلافی برآید، خطاهای شما را تعقیب کند، ممکن است کارتان به نزاع و جدال و حتی جدائی بکشد اما اگر سکوت کردی و خطایش را نادیده گرفتی در شکنجه وجدان قرار

می‌گیرد و به طور مسلم از کردار خویش پشیمان خواهد شد، آنگاه شما را یک زن با گذشت فهمیده فداکار عاقل خواهد شناخت، می‌فهمد که به زندگی و خانواده و شوهر علاقه‌مند هستی، قدر تو را می‌شناسد و محبتش چند برابر خواهد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زن بد، عذر شوهرش را نمی‌پذیرد و خطاهایش را نمی‌بخشد» (1).

حیف نباشد زن آن قدر کم گذشت باشد که یک خطای جزئی شوهرش را نتواند تحمل کند و بدان علت پیمان مقدس زناشویی را بر هم بزند؟!

«زنی به رئیس دادگاه حمایت خانواده گفت، شوهرم قبل از ازدواج به من نگفت که خدمت سربازی را انجام نداده و این موضوع را از من مخفی کرده بود. چند روز پیش متوجه شدم که به همین زودی باید به خدمت بروم. و من نمی‌توانم با مردی که به من دروغ گفته زندگی کنم» (2).

با خویشان شوهرت بساز

یکی از مشکلات زندگی، اختلاف زن و بستگان شوهر است.

اکثر زن‌ها با مادر و برادر و خواهر شوهرشان میانه خوبی ندارند، و بالعکس، پیوسته نزاع و قهر و دعوا دارند. از یک طرف زن کوشش می‌کند شش دانگ شوهرش را تصاحب کند به طوری که به دیگری حتی مادر و برادر و خواهرش توجه نداشته باشد. سعی می‌کند علاقه آن‌ها را قطع کند، بدمی گوید، دروغ می‌سازد، قهر و دعوا می‌کند. از طرف دیگر مادر شوهر، خودش را مالک پسر و عروس می‌داند. سعی می‌کند به هر طور شده پسرش را نگهدارد، نگذارد یک زن تازه وارد، شش دانگ او را تصاحب کند.

بدین منظور به کارهای عروس ایراد می‌گیرد، بدگویی می‌کند، دروغ جعل می‌کند. هر روز جنگ و دعوا دارند مخصوصا اگر در یک منزل زندگی کنند. اگر یکی از آنها یا هر دو نادان و لجباز باشند ممکن است کار به جاهای باریک حتی ضرب و خودکشی منتهی شود. ماهی نیست که چندین عروس از دست مادر شوهر خویش خودکشی نکنند. شما می‌توانید اخبار آنها را در جرائد بخوانید.

از باب نمونه: «تازه عروسی ... که از بدرفتاری‌های مادر شوهرش به تنگ آمده بود خود را آتش زد» (3).

«زنی به علت بدرفتاری و بهانه‌گیری مادر شوهرش خودسوزی کرد» (4).

آنها شب و روز در مبارزه و زورآزمایی هستند لیکن غم و غصه و ناراحتی آن مال مرد است.

عمده اشکالش اینست که دو طرف نزاع افرادی هستند که مرد نمی‌تواند به آسانی از آنها دست بردارد. از یک طرف همسرش را می‌بیند که از پدر و مادر چشم پوشیده و با صدها امید و آرزو به خانه شوهر آمده است، آمده تا مستقل و صاحب‌خانه و زندگی باشد. وجدانش می‌گوید باید اسباب خوشی و رضایت خاطر او را فراهم سازم و از وی حمایت کنم. به علاوه همسر دائمی و شریک زندگی اوست نمی‌تواند از حمایت او دست بردارد. از طرف دیگر فکر می‌کند: پدر و مادرم سال‌ها برم زحمت کشیده‌اند. با صدها امید و آرزو بزرگم کرده‌اند، با سوادم نموده‌اند، شغل برم تهیه کرده‌اند، زن برم گرفته‌اند، امید و آرزو داشته‌اند به هنگام ناتوانی دستشان را بگیرم. خلاف وجدان است قطع رابطه کنم و اسباب ناراحتی آنها را فراهم سازم. به علاوه، دنیا هزار نشیب و فراز دارد، سختی و

سستی دارد، بیماری و ناتوانی دارد، گرفتاری و درماندگی دارد، دشمنی و دوستی دارد، تصادف و مرگ دارد. در این مواقع حساس احتیاج به مددکار دارم و تنها کسانی که ممکن است به هنگام گرفتاری دستم را بگیرند و از خودم و خانواده ام حمایت کنند پدر و مادر و خویشانم می‌باشند. در این دنیای تاریک نمی‌توانم بی‌پناه باشم و خویشانم بهترین پناهند. پس نمی‌توانم از آن‌ها دست بردارم.

در اینجا است که یک مرد عاقل خودش را در بین دو محذور بزرگ مشاهده می‌کند. یا باید گوش به حرف همسرش بدهد و دست از پدر و مادر بردارد، یا مطابق میل پدر و مادر رفتار کند و همسرش را برنجانند، و هیچ یک از این دو امر برای اش امکان پذیر نیست.

بدین جهت ناچار است با هر دو بسازد. و تا حد امکان هر دو را راضی نگه بدارد. آن هم کار بسیار دشواری است. لیکن اگر زن حرف شنو و عاقل باشد و سرسختی و لجاجت به خرج ندهد حل مشکل آسان می‌گردد. از این رهگذر است که مرد از همسرش که از همه کس به او نزدیکتر و مهربان‌تر است انتظار دارد که در حل این مشکل به وی کمک کند. عروس اگر در مقابل مادر شوهر قدری تواضع کند، حالت تسلیم به خود بگیرد، به او احترام کند، اظهار محبت نماید، در کارها با او مشورت کند، گرم بگیرد، مانوس شود، استمداد کند همان مادر شوهر بزرگترین پشتیبانش خواهد شد.

انسان که می‌تواند با اخلاق خوش و اظهار محبت یک طائفه را دوست و غمخوار خویش گرداند آیا حیف نیست که به واسطه لجاجت و تکبر و خودخواهی این همه یار و یاور را از دست بدهد؟

آیا فکر نمی‌کند که در نشیب و فرازها و سختی‌ها و گرفتاری‌های روزگار به یاری دیگران نیازمند است، و در آن مواقع حساس کمتر کسی به فکر انسان است، تنها خویشان و اقاربند که بداد او می‌رسند. آیا بهتر نیست که با اخلاق خوش و مهربانی با خویشانش معاشرت و رفت و آمد کند تا از لذت آنس و محبت برخوردار گردد و یک طائفه دوست و پشتیبان واقعی داشته باشد؟ آیا سزاوار است با بیگانگان طرح دوستی بریزد و دوست و رفیق پیدا کند لیکن با خویشان و اقاربش قطع رابطه کند؟ در صورتیکه به تجربه ثابت شده که در مواقع گرفتاری اکثر دوستان انسان را رها می‌کنند ولی همان خویشان متروک به یارش می‌شتابند، زیرا پیوند خویشی یک پیوند طبیعی است که به آسانی بریده نمی‌شود.

در مثل‌های عامیانه گفته شده: خویش و اقوام اگر گوشت انسان را بخورند استخوانش را دور نمی‌ریزند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «انسان هیچگاه از خویشانش بی‌نیاز نمی‌شود، و لو مال و اولاد هم داشته باشد. به ملاحظت و احترام آن‌ها احتیاج دارد. آن‌ها هستند که با دست و زبان از او حمایت می‌کنند. خویشان و اقارب بهتر از او دفاع می‌نمایند. در مواقع گرفتاری زودتر از دیگران به یارش می‌شتابند. هر کس از خویشانش دست بکشد یک دست از آن‌ها برداشته لیکن دست‌های زیادی را از دست خواهد داد» (5).

خانم محترم، برای خوشنودی شوهرت، برای راحتی و آسایش خودت، برای اینکه یک طائفه دوست و حامی واقعی پیدا کنی، برای اینکه محبوب شوهرت واقع شوی بی‌با و خویشان شوهرت بساز. از لجاجت و خودخواهی و تکبر و جهالت دستبردار. عاقل و دانا

باش. افکار شوهرت را پریشان نساز.
فداکاری و شوهرداری کن تا نزد خدا و خلق
محبوب باشی.

با شغل شوهرت بساز

هر کس شغلی و هر شغل لوازمی دارد: یکی راننده است که اکثر عمرش را در راه‌ها به سر می‌برد و نمی‌تواند مانند افراد دیگر هر شب به منزل بیاید، یکی پاسبان است که بعضی شب‌ها یا همه شب باید پاسداری کند، یکی طبیب است کمتر وقت فراغت دارد با خانواده‌اش بنشیند یا به تفریح برود، یکی استاد یا دانشمند اهل مطالعه است که ناچار است شب‌ها مطالعه کند، یک شغلش ایجاب می‌کند زیاد در سفر باشد، یکی نفت فروش است بوی نفت می‌دهد، یکی مکانیک است لباس‌هایش چرب و بوی روغن می‌دهد، یکی ذغال فروش و همیشه سیاه است، یکی کارگر شبانه است شب‌ها باید به کارخانه برود.

...

بالاخره کمتر شغلی پیدا می‌شود که کاملاً بی‌دردسر باشد. چاره‌ای نیست باید امور دنیا بچرخد، نان پیدا کردن آسان نیست، مرد چاره‌ای ندارد جز اینکه با مشکلات بسازد، لیکن در اینجا مشکل دیگری تولید می‌شود، و آن مشکل ناسازگاری و نق نق خانواده است.

زن‌ها معمولاً شوهری را دوست دارند که همیشه در وطن باشد، اول شب به منزل بیاید. اوقات فراغتی داشته باشد که به شب نشینی و گردش و تفریح بروند، شغل نظیف و آبرومند و پر درآمدی داشته باشد، لیکن متأسفانه شغل بسیاری از مردها با خواسته همسرانشان وفق نمی‌دهد.

یک سری اشکالات خانوادگی از همین جا شروع می‌شود، راننده‌ای که چند شبانه روز در بیابان‌ها زحمت کشیده، با صدها ناراحتی مواجه شده نه خواب حسابی داشته نه خوراک منظم بعد از چند شبانه روز با

اعصاب خسته وارد منزل می‌شود تا چند ساعت استراحت کند و از احوال خانواده‌اش با اطلاع شود، هنوز از در نرسیده غر و لند خانم شروع می‌شود: این چه زندگی است که ما داریم، من بدبخت را با چند تا بچه می‌گذاری و معلوم نیست کجا می‌روی؟ همه کارها را خودم باید انجام دهم. ازدست این بچه‌های شیطان خسته شدم. اصلا رانندگی کار خوبی نیست، یا شغلت را تغییر بده یا تکلیف مرا روشن کن، من نمی‌توانم تا آخر عمر به این طور زندگی کنم.

بیچاره مردی که بعد از این ایراد و بهانه‌ها و غر و نق‌ها با فکر پریشان و اعصاب خسته می‌خواهد دنبال رانندگی برود. سرنوشت چنین راننده‌ای و مسافران‌ش معلوم است.

طبیعی که از صبح تا نیمه‌های شب با ده‌ها بیمار مختلف سر و کار داشته و اعصاب و مغزش پیوسته در کار بوده اگر در خانه هم با ایراد و نق و نق‌های همسرش مواجه شود چه حالی پیدا می‌کند؟ و با چنین اعصاب و مغزی چگونه می‌تواند طبابت کند؟

کارگری که تمام شب زحمت کشیده و خواب به چشمش نرفته صبح که برای استراحت به منزل می‌آید اگر با ایراد و بهانه جویی‌های همسرش برخورد کند چگونه می‌تواند باز دنبال کار برود؟

دانشمندی که کارش مطالعه و تحقیق است اگر همسر غیر موافقی داشته باشد که به کارش ایراد بگیرد چگونه می‌تواند موفق گردد؟

در این گونه موارد است که زن فهمیده و دانا از زن نفهم و خودخواه تمیز داده می‌شود. خانم محترم، ما نمی‌توانیم اوضاع جهان را بر طبق میل خودمان بچرخانیم لیکن می‌توانیم خودمان را با وضع موجود

وفق دهیم. شوهرتان برای تهیه روزی ناچار است شغلی داشته باشد و شغل او هم لوازمی دارد، شما می‌توانید زندگی خودتان را بر طبق شغل او مرتب سازید به طوری که هم آزادانه به شغل خویش ادامه دهد هم شما آسوده زندگی کنید، تنها به فکر خودت و آسایش خودت نباش قدری هم به فکر راحتی شوهرت باش، دانا و فداکار باش، شوهرداری کن، اگر شوهرت راننده است و بعد از چند شب با اعصاب خسته به منزل آمد با آغوش باز و لب خندان از وی استقبال کن، اظهار مهر و علاقه کن تا خستگی‌هایش برطرف گردد، نق نق نکن، از شغلش ایراد مگیر. مگر رانندگی چه عیبی دارد؟

او برای رفاه و آسایش شما شب و روزش را در بیابان‌ها می‌گذارند، به جای قدردانی به شغلش ایراد می‌گیری؟ و از خانه و زندگی گریزانیش می‌کنی؟ شغل او هیچ عیبی ندارد. برای اجتماع خدمت می‌کند، برای تهیه روزی زحمت می‌کشد، اگر تنبلی می‌کرد یا دنبال کارهای غیر مشروع می‌رفت بهتر بود؟ کار او عیب ندارد، عیب از تو است که توقع داری هرشب در خانه باشد و نمی‌توانی خودت را با وضع موجود سازش دهی.

آیا بهتر نیست که خودت را با این نوع زندگی عادت دهی و با کمال آسودگی زندگی کنی و هنگامیکه شوهرت به خانه آمد از او استقبال کنی و با سخنان شیرین به کسب و کار تشویقش کنی و با لب خندان تا درب خانه بدرقه‌اش نمایی و با یک خداحافظی گرم تا ملاقات بعد دلشادش سازی؟

اگر چنین کردی به کسب و کار و خانه و زندگی علاقه‌مند می‌گردد.

دنبال خوشگذرانی نمی‌رود. اعصابش سالم می‌ماند، تصادف نمی‌کند، زودتر به خانه

می‌آید، برای رفاه و آسایش شما بیشتر زحمت می‌کشد.

اگر شوهرت یک کارگر شبانه است برای تامین مخارج شما از استراحت شب چشم پوشی نموده است، خودت را با این گونه زندگی عادت بده، اظهار نارضایتی نکن.

اگر از تنهایی حوصله‌ات سر می‌رود می‌توانی مقداری از کارهای خانه را در شب انجام دهی. مقداری از شب را به خیاطی و گلدوزی و خواندن کتاب بگذرانی، وقتی شوهرت از کارخانه به منزل آمد فوراً صبحانه را حاضر کن، اتاقی برای اش خلوت کن تا بخوابد و رفع خستگی کند، بچه‌ها را عادت بده سر و صدا نکنند، و نزدیک استراحتگاه شوهرت نروند. به آن‌ها بفهمان که پدرتان شب نخوابیده و باید روز استراحت کند.

بلکه خودت و بچه‌ها هم می‌توانید شبها کمتر بخوابید و روز با شوهرت قدری استراحت نمایید، مزاحم او نشو بگذار خوب بخوابد، بدین نکته توجه داشته باش که شوهرت تمام شب را بیدار بوده و روز به رایش به منزله شب است باید بدون سر و صدا استراحت کند.

یک چنین خانمی باید دو برنامه داشته باشد یکی برای خودش دیگری برای شوهرش. مبادا با نق نق و اوقات تلخی روح خسته‌اش را خسته‌تر کنی. بگذار اعصابش سالم باشد تا برای تامین مخارج شما زحمت بکشد. به کارش ایراد نگیر، کار او چه عیبی دارد؟ اگر بیکاری و تنبلی می‌کرد یا دنبال ولگردی می‌رفت بهتر بود؟ افتخار کن که چنین شوهر زحمت کشی داری که برای تهیه روزی خواب شب را بر خودش حرام نموده، از جدیت و استقامت او قدردانی کن، با لب خندان تا درب منزل بدرقه‌اش کن.

اگر شوهرت یک طبیب یا یک دانشمند اهل مطالعه است، و شب و روز برای اجتماع زحمت می‌کشد از زحماتش قدردانی کن، به وجود چنین شوهر ارزنده‌ای افتخار کن.

البته لازمه شغلش اینست که اوقات فراغت زیادی ندارد لیکن تو می‌توانی برنامه زندگی خودت را با شغل او تطبیق دهی. انتظار نداشته باش دست از شغلش بردارد تا مطابق میل تو در آید. بگذار با فکر آزاد به کار و مطالعات خودش مشغول باشد. وقتی مشغول کار است می‌توانی کارهای خانه را انجام دهی، و بقیه را به خواندن کتاب بپردازی یا با اجازه او، به منزل خویشان و دوستان بروی. اما سعی کن هنگامیکه موقع استراحت شوهرت فرا می‌رسد در منزل حاضر باشی. قبلاً برای‌اش وسیله پذیرایی آماده کن. وقتی وارد شد با لب خندان و خلق خوش استقبالش کن. با اظهار محبت گرم و شیرین زبانی خستگی اعصابش را برطرف ساز. مبادا از کارش ایراد بگیری و اعصاب خسته‌اش را خسته‌تر کنی.

اگر خوب شوهرداری کنی نه تنها اسباب عظمت و ترقی او رافراهم ساخته‌ای بلکه در خدمت اجتماعی او نیز سهم خواهی شد.

هر زنی لیاقت همسری چنین مردان پر کاری را ندارد با فداکاریها و رفتار پسندیده‌ات لیاقت خویش را به اثبات رسان. اگر شوهرت شغلی دارد که لباس‌هایش کثیف و چرکین می‌شود لابد آن را مناسب وضع خودش تشخیص داده که انتخاب نموده است، خرده‌گیری و ایراد و نق نق نکن. نگو: این چه شغل کثیفی است انتخاب کرده‌ای باید آن را ترک کنی.

خانم محترم، کار کردن عیب نیست هر چه و هر که باشد، بیکاری و تنبلی و دنبال کارهای غیر مشروع رفتن عیب است، باید از یک چنین مردی قدردانی کنی که برای تهیه

روزی زحمت می‌کشد و عرق می‌ریزد، با ایراد و بدگویی، اسباب دلسردی او را فراهم نساز، اصرار نکن حتما شغلش را تغییر دهد، لابد آن را مناسب شناخته که دنبالش می‌رود.

تو از وضع کسب و کار بی‌اطلاعی، خیال می‌کنی تغییر شغل کار آسانی است، اصولا چه عیبی دارد که اصرار داری تغییرش بدهد، مگر نفت فروشی و ذغال فروشی و تعمیر موتور آلات مثلا چه بدی دارند؟ تنها عیبی که می‌توانی بتراشی کثیف شدن لباس است. حل آن هم چندان دشوار نیست، اگر شوهرت لباس مخصوص کار ندارد با زبان خوش از او تقاضا کن لباس کار تهیه کند، و زود به زود لباس‌هایش را شست و شو و تمیز کن، به هر حال موضوع آن قدر مهم نیست که به طلاق و جدایی منجر شود، ایراد و بهانه جویی بعضی خانم‌ها واقعا تعجب‌آور است.

زنی در شورای داوری گفت: «شوهرم تغییر شغل داده بوی نفت می‌دهد از این وضع خسته شده‌ام» (6).

پی‌نوشت‌ها

1- بحار جلد 103 ص 235.

2- اطلاعات 10 آبان 1354.

3- اطلاعات 13 اردیبهشت 1349.

4- اطلاعات 16 اردیبهشت 1349.

5- بحار جلد 74 ص 101.

6- اطلاعات 13 مرداد 1349.

اگر ناچارید در غربت زندگی کنید ...

گاهی انسان ناچار است در غربت زندگی کند، کارمند دولت است.

در ارتش یا شهربانی یا ژاندارمری انجام وظیفه می‌کند، فرهنگی است، تاجر یا پیشه‌ور یا کارگری است که باید در غربت زندگی کند، این قبیل افراد ناچارند برای همیشه یا به طور موقت در غربت زندگی کنند، مرد ناچار است دوری از وطن را تحمل کند لیکن این موضوع با مذاق بعض خانم‌ها جور نمی‌آید، زیرا دوست دارند نزد پدر و مادر و خویشان و دوستانشان باشند. با در و دیوار و کوچه‌های محل تولدشان مانوس شده‌اند. بدین جهت تاب و تحمل دوری را ندارند، به شوهرشان ایراد و بهانه می‌گیرند، نق نق می‌کنند: تا کی در غربت زندگی کنم؟ تا کی به فراق پدر و مادر مبتلا باشم؟ دوست و آشنا ندارم، این چه جایی است مرا آورده‌ای؟ دیگر نمی‌توانم اینجا بمانم هر فکری داری بکن.

این عزیزان بی جهت با این قبیل حرف‌ها اعصاب شوهرشان را ناراحت می‌نمایند، آن قدر کوتاه فکرنده که شهر یا قریه محل تولدشان را بهترین نقطه‌ای می‌پندارند که در آن می‌توان زندگی کرد، گمان می‌کنند: تنها در همانجا می‌توان خوش بود و بس.

بشر به سطح وسیع زمین اکتفا نکرده به کرات آسمانی قدم می‌گذارد، اما این خانم تنگ نظر حاضر نیست چند فرسخ دورتر از محل تولدش زندگی کند، می‌گوید: چرا دوستانم را رها کنم و بروم در غربت تنها زندگی کنم؟ گویا این خانم آن قدر برای خودش شخصیت قائل نیست که بتواند در غربت نیز دوستان و آشنایان با وفا و صمیمی تهیه کند.

خانم محترم، دانا و بلند همت و فداکار باش، تنها به فکر خودت نباش، شغل مخصوص شوهرت ایجاب کرده که در غیر وطن زندگی کند، مستخدم دولت است مگر می‌تواند به محل ماموریتش نرود؟! تاجر یا کاسب یا کارگری است که در غربت بهتر می‌تواند کسب و کار کند، چرا مزاحمش می‌شوی و نمی‌گذاری پیشرفت کند؟ تو که میدانی شوهرت ناچار است در خارج وطن زندگی کند چرا با ایراد و بهانه‌های بی فائده اسباب ناراحتی و کدورتش را فراهم می‌سازی؟ وقتی دیدی شغلش ایجاب می‌کند که به شهر یا ده یا کشور دیگری منتقل شود فوراً اظهار موافقت کن، اثاث منزل را جمع و جور کرده ببندید و در ماشین بگذارید و با صفا و رفاقت به محل جدید بروید، خودت را اهل همانجا حساب کن و با دلگرمی و بشاشت طرح زندگی نوین را بریز، وضع خودت را با اوضاع و شرائط محیط موافق ساز، با زن‌های پاکدامن و خوش اخلاق طرح دوستی و الفت بریز لیکن چون تازه وارد هستی و به اخلاق و روحیات اهالی آنجا کاملاً آشنا نیستی در انتخاب دوستان تازه احتیاط کن و در این به اره حتماً با شوهرت مشورت کن، خودت را یک فرد غریب حساب نکن، بلکه سعی کن با محیط تازه و ساکنان آنجا مانوس شوی.

هر مکانی امتیازات ویژه‌ای دارد، می‌توانی با تماشای مناظر طبیعی یا بناهای دیدنی آنجا رفع خستگی کنی، با اظهار مهر و محبت کانون خانوادگی را گرم و با صفا کن، شوهرت را دلداری بده. به کسب و کارت شویقتش کن، وقتی با محیط آشنا شدی خواهی دید که برای زندگی هیچ عیبی ندارد بلکه شاید از محل تولدت بهتر باشد، در بین دوستان تازه، افرادی را پیدا می‌کنی که از دوستان سابق بلکه پدر

و مادر و خویشانت مهربان‌تر و دلسوزتر خواهند بود.

اگر در قریه یا دهی اقامت نموده‌اید که اسباب و تجملات زندگی شهری را ندارد خودت را از قید آن‌ها آزاد کن، با زندگی بی‌آلایش و طبیعی آنجا انس بگیر، خوبی‌ها و مزایای آن گونه زیستن را در نظر بگیر، گر چه برق و کولر و پنکه و یخچال ندارد لیکن آب و هوای سالم و غذاهای بی‌تقلب دارد که در شرها کمتر پیدا می‌شود، خیابان اسفالت و تاکسی ندارد لیکن از سر و صدا و دود ماشین‌ها و کارخانجات نیز در امان هستی. قدری در زندگی هموطنان و هم‌کیشانت تامل کن، ببین چگونه درخانه‌های محقر و خشت و گلی، با کمال مهر و صفا و خوشی زندگی می‌کنند، و به اسباب و لوازم شهری و کاخ‌های زیبا اصلاً اعتنا ندارند، در حوائج ضروری و محرومیت‌های آن‌ها بیندیش و اگر می‌توانی خدمتی انجام دهی دریغ مدار. به شوهرت نیز سفارش کن برای رفاه و آسایش آن‌ها کوشش کند.

اگر عاقل و دانا باشی و به وظیفه‌ات عمل کنی می‌توانی با کمال آسایش و راحتی خاطر، در غربت زندگی کنی و به پیشرفت و ترقی شوهرت کمک نمایی، در آن صورت یک بانوی شریف شوهردار و یک خانم فداکار معرفی می‌شوی، نزد مردم و شوهرت عزیز و محترم خواهی بود و بدینوسیله رضایت خدا را نیز فراهم خواهی نمود.

اگر در خانه کار می‌کند ...

اگر شغل مرد در خارج منزل باشد همسرش در غیاب او آزادی دارد، لیکن اگر در منزل کار کند همسرش مقید خواهد شد، ممکن است شاعر یا نویسنده یا نقاش یا دانشمند اهل مطالعه باشد، این قبیل افراد معمولاً محل کارشان منزل است، ناچارند همیشه یا اکثر اوقات در منزل اشتغال داشته باشند، و از همین جهت زندگی آن‌ها با سایرین تفاوت خواهد کرد، اتفاقاً کارشان یک کار فکری و ذوقی است که احتیاج شدیدی به محیط آرام و بی‌سر و صدا دارد، یک ساعت کار با حواس جمع بر چندین ساعت کار در محیط شلوغ و پر سر و صدا برتری دارد.

در اینجا مشکل بزرگی پیدا می‌شود، از یک طرف مرد به محیط آرام و بی‌سر و صدا احتیاج دارد از طرف دیگر خانم می‌خواهد در خانه آزادانه زندگی کند.

اگر زن بتواند امور خانه‌داری را طوری انجام دهد که با اشتغالات فکری شوهرش مزاحم نباشد کار ارزنده‌ای انجام داده حقاً خانم شوهر دارو شایسته‌ای خواهد بود، زیرا تهیه یک محیط آرام کار آسانی نیست مخصوصاً برای افراد بچه‌دار، فداکاری و تدبیر لازم دارد، گرچه دشوار است لیکن برای ترقی و موفقیت مرد ضرورت دارد.

زن اگر همکاری داشته باشد می‌تواند شوهرش را به صورت یک مرد آبرومند و مفیدی در آورد که هم به اجتماع خدمت کند و هم اسباب افتخار او باشد.

این خانم باید توجه داشته باشد که گرچه شوهرش دائماً یا اکثر اوقات در خانه است لیکن بیکار نیست، نباید انتظار داشته باشد زنگ درب خانه را جواب دهد، بچه‌داری کند، گاهی سری به آشپزخانه

بزنند، در کارهای خانه کمک کند، با بچه‌های شیطون دعوا کند، موقعی که مرد مشغول کار است باید او را ندیده گرفت و فرض کرد اصلا در خانه نیست.

خانم محترم، وقتی شوهرت می‌خواهد به اتاق کار برود اسباب و لوازم مورد احتیاجش را از قبیل کتاب، قلم، کاغذ، دفتر، مداد، مدادتراش، سیگار، کبریت، زیر سیگاری همه را نزدش حاضر کن که برای پیدا کردن آنها معطل نشود، اگر به بخاری یا پنکه احتیاج دارد آماده کن، آنگاه که اسباب و لوازم کارش کاملا آماده شد از اتاق بیرون برو و او را به حال خود بگذار، در اطراف اتاقش آهسته راه برو بلند بلند حرف نزن، مواظب باش بچه‌ها سر و صدا نکنند، به آنها بفهمان که اکنون موقع بازی شما نیست زیرا پدر در اتاق مشغول کار است و از سر و صدای شما ناراحت می‌شود، بازی را بگذارید برای ساعت‌های بیکاری او، در موقع کار راجع به امور زندگی صحبت نکن زیرا رشته افکارش قطع می‌شود و تا بخواهد دوباره حواسش را جمع کند بیکار می‌ماند، در راه رفتن از کفش‌های بی‌صدا استفاده کن، صدای زنگ درب را کوتاه کن که مزاحم او نشود، جواب تلفن را بده و اگر کسی با او کار داشت بگو: مشغول کار است اگر ممکن است در فلان ساعت تلفن بفرمایید، برنامه رفت و آمد و مهمانداری را به ساعت‌های استراحت او بینداز، از دوستان و خویشانت که قصد دیدار دارند عذرخواهی نموده بگو: چون سر و صدای ما ممکن است با اشتغالات آقا مزاحمت داشته باشد خواهشمندم فلان وقت تشریف بیاورید، آنها هم اگر دوستان شما باشند از این پیشنهاد رنجیده خاطر نخواهند شد بلکه به کاردانی و شوهرداری شما تحسین خواهند کرد، در عین حال که به

امور خانه‌داری مشغول هستی مراقب شوهرت نیز باش، اگر چیزی طلب کرد فوراً حاضر کن و از اتاق خارج شو.

شاید خانم‌ها این‌گونه زندگی را غیر ممکن شمرده در دل خویش بگویند: مگر برای یک زن امکان دارد که کارهای دشوار خانه‌داری را انجام دهد در عین حال به شوهرش رسیدگی کند و خانه را به صورتی در آورد که کوچکترین مزاحمتی برای او پیدا نشود؟! البته تصدیق دارم که این‌گونه زندگی چون یک برنامه غیر عادی است تا حدودی دشوار به نظر می‌رسد لیکن اگر به ارزش و اهمیت کارشان واقف باشند و تصمیم بگیرند کوشش و فداکاری کنند با کاردانی و تدبیر می‌توانند مشکل را حل کنند. مراتب لیاقت و شایستگی زن در این‌گونه موارد ظاهر می‌شود، و الا اداره یک زندگی عادی از همه کس ساخته است.

خانم محترم، نوشتن یک کتاب ارزنده علمی یا تهیه یک مقاله جالب و سودمند یا سرودن اشعار نغز و دلپذیر یا تهیه یک تابلوی نقاشی گرانقدر، یا حل مشکلات علمی کار آسانی نیست، لیکن با همکاری و از خود گذشتگی تو امکان پذیر می‌گردد.

آیا حاضر نیستی در این بهاره فداکاری کنی و با مختصر تغییری در طرز زندگی معمولی مردم، شوهرت را که از هر جهت لیاقت دارد به صورت یک مرد دانشمند ارزنده‌ای در آوری که عموم ملت از خدماتش استفاده کنند، تو نیز از منافع مادی و آبروی اجتماعی او بهره‌مند گردی؟

به ترقی شوهرت کمک کن

بشر بالذات قابلیت ترقی دارد، عشق به کمال در نهادش نهفته وبری تکامل آفریده شده است، هر کس، در هر مقام و با هر شرائط و در هر سنی باشد، می‌تواند به ترقیات خویش ادامه داده کامل‌تر گردد، انسان که برای هر گونه کمالی آماده است نباید هیچگاه به موجودیت خویش قناعت نموده هدف آفرینش را از دست بدهد، تا زنده است باید بکوشد تا کامل وکاملتر گردد.

هر انسانی خواهان ترقی است لیکن همه کس موفق نمی‌گردد.

همت بلند و کوشش فراوان لازم دارد، باید زمینه کار را فراهم ساخت و موانع را بر طرف نمود آنگاه کوشید تا به مقصد رسید، شخصیت مرد تا حدود زیادی به خواسته‌های همسرش بستگی دارد، زن می‌تواند به پیشرفت و ترقی شوهرش کمک نموده او را در مسیر ترقی قرار دهد چنانکه می‌تواند مانع ترقیاتش واقع گردد، هر چه بخواهد بدون شک همان است.

خانم محترم، در حدود شرائط و امکاناتی که بریتان موجود است، شخصیت بزرگ‌تر و عالی‌تری را برای شوهرت در نظر بگیر و برای رسیدن به آن تشویقش کن، اگر میل دارد به تحصیلات خویش ادامه دهد یا به وسیله مطالعه و خواندن کتاب به معلوماتش بیفزاید نه تنها مخالفت نکن بلکه تشویق و تحسینش کن، برنامه زندگی را طوری مرتب کن که با کارهای او منافات نداشته باشد، سعی کن اسباب آسایش و راحتی او را فراهم سازی تا با فکر آزاد به ترقیات خویش ادامه دهد.

اگر سواد ندارد با خواهش و تمنا و ادارش کن در کلاس‌های شبانه یا در خارج مدرسه به تحصیلات خویش ادامه دهد، اگر تحصیل کرده است تشویقش کن رشته علمی خودش را تعقیب کند، به وسیله مطالعه و خواندن کتاب‌های مربوط به آن فن به معلومات خویش بیفزاید، اگر طبیب است و ادارش کن در هر روز مقداری از اوقاتش را به خواندن مجلات و کتاب‌های پزشکی اختصاص بدهد، اگر دبیر یا آموزگار یا قاضی یا استاد یا مهندس است از وی بخواه اوقات فراغت خویش را به خواندن کتاب‌های مربوط به فن خودش یا کتاب‌های علمی و اخلاقی و تاریخی بگذراند، و به‌طور خلاصه شوهر شما هر کس و در هر مقامی باشد، حتی کارگر و کاسب، برای ترقی و تکامل آمادگی دارد.

نگذارید از مسیری که دستگاه آفرینش برای‌اش پیش‌بینی کرده منحرف شود و از مطالعه و تکامل دست بردارد، به تحقیقات علمی و خواندن کتاب عادتش بدهید، نگذارید شخصیت او در یک حد معین متوقف بماند. اگر فرصت تهیه کتاب را ندارد شما می‌توانید با مشورت او و سایر دوستان این کار را بر عهده بگیرید، کتاب‌های سودمند علمی و اخلاقی و تاریخی و دینی و بهداشتی و اقتصادی و ادبی را که بر طبق صلاح و سلیقه‌اش باشد تهیه نموده در اختیارش بگذارید، و به خواندن تشویقش کنید، خودتان نیز کتاب و مجله‌های سودمند را بخوانید. و در ضمن خواندن اگر به مطالبی برخورد کردید که برای شوهرتان نیز مفید است عین آن را یادداشت نموده در اختیارش قرار دهید.

این کار فوائد بیشماری در بر دارد:
اولا اگر مدتی بدین برنامه ادامه بدهد شخص دانشمند و فاضلی خواهد شد که خودش

سر بلند و تو به وجودش مفتخر خواهی شد. به علاوه، در رشته خودش یک نفر متخصص خواهد شد که هم خودش استفاده می‌کند و هم منافع بیشماری به اجتماع می‌رساند. ثانیاً چون به ندای آفرینش لبیک گفته سرگرم مطالعه و تحقیق است کمتر اتفاق می‌افتد که به ضعف اعصاب و بیماری‌های روانی مبتلا گردد.

ثالثاً چون در طریق ترقی قرار گرفته و به خواندن کتاب علاقه‌مند شود به خانه و زندگی دلبستگی پیدا می‌کند، دنبال ولگردی نمی‌رود، به مراکز فساد و شب نشینی‌های زیان‌بخش قدم نمی‌گذارد، به دام تبهکاران و اعتیادات خطرناک گرفتار نمی‌شود.

مواظب باش منحرف نشود

مرد باید در کسب و کار و معاشرت‌ها و رفت و آمدهایش آزادی عمل داشته باشد تا بتواند بر طبق ذوق و سلیقه خویش کوشش و جدیت کند، اگر کسی بخواهد او را محدود و کنترل کند ناراحت شده به شخصیتش لطمه وارد می‌شود، زن دانا و با هوش در کارهای عادی شوهرش دخالت نمی‌کند و در صدد نیست تمام اعمالش را تحت نظر بگیرد، زیرا می‌داند که سلب آزادی از مرد و کنترل کارهایش نتیجه خوبی ندارد، بلکه ممکن است با عکس‌العمل شدید او مواجه شود.

مردان عاقل و با تجربه احتیاجی به مراقبت ندارند، زیرا عواقب امور را می‌سنجند، فکر نکرده در کاری اقدام نمی‌کنند، فریب نمی‌خورند، می‌توانند مصالح خویش را تشخیص دهند، دوست و دشمن را می‌شناسند، لیکن همه مردها چنین نیستند، در بین آن‌ها افراد ساده‌لوح و زودباوری پیدا می‌شوند که ممکن است تحت تاثیر

دیگران قرار بگیرند، فریب دشمنان دوست نما را بخورند.

در بین مردم شیادانی پیدا می‌شوند که در کمین این گونه افراد هستند، به صورت خیرخواهی در دامشان می‌افکنند، بلکه طبع سرکش انسان و محیط فاسد و آلوده اجتماع برای انحراف افراد کفایت می‌کنند، بیچاره غافل وقتی به خود می‌آید که در دام فساد گرفتار شده، آنگاه کار از کار گذشته و فرار از دام کار دشواری است.

شما اگر نظری به اطراف خویشتن بیفکنید ده‌ها از این افراد بیچاره و ساده را پیدا می‌کنید که بدون قصد در دام فساد و بدبختی گرفتار شده‌اند، هیچیک از آن‌ها نمی‌خواسته بدین بلاها آلوده گردد، لیکن بدون اینکه توجه داشته باشد و عاقبت امر را بسنجد طعمه محیط فساد گشته است. از این رهگذر است که این گونه مردها احتیاج به مراقبت دارند، اگر یک فرد خیرخواه و دانا اعمالشان را تحت نظر بگیرد به صلاح واقعی آن‌ها است.

بهترین کسی که می‌تواند این وظیفه سنگین را بر دوش بگیرد همسر اوست، یک بانوی دانا و با تدبیر می‌تواند با رفتار خیرخواهانه و عاقلانه اش بزرگترین خدمت را نسبت به شوهرش انجام دهد، این گونه خانم‌ها باید توجه داشته باشند که صلاح نیست به طور رسمی در کارهای شوهرشان دخالت و امر و نهی کنند زیرا کمتر مردی پیدا می‌شود که حاضر باشد تحت اراده دیگری حتی همسرش واقع شود، بدین جهت کنترل شدید او ممکن است عکس العمل نامطلوبی داشته باشد، لیکن اگر دانا و عاقل باشد می‌تواند به طور غیر رسمی و از دورا دور معاشرت‌ها و رفت و آمدهای شوهرش را تحت نظر بگیرد.

اگر دید شوهرش دیرتر از معمول به خانه می‌آید یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه را عادی بگیرد زیرا معمولاً برای مردها کارهایی پیش آمد می‌کند که ناچارند در مواقع فراغت دنبال آن‌ها بروند، لیکن اگر تکرار شد و از حد متعارف گذشت باید در صدد تحقیق برآید، لیکن تحقیق موضوع هم‌کار آسانی نیست، حوصله و کاردانی لازم دارد، باید از تندی و اعتراض اجتناب کند، در ضمن صحبت با نرمی و مهربانی سؤال کند شما که دیرتر از معمول به منزل تشریف می‌آورید کجا می‌روید؟ با بردباری و زیرکی در مواقع مختلف آن قدر مطلب را تعقیب کند تا حقیقت برای‌اش روشن گردد، اگر فهمید اضافه کار دارد یا برای رفع گرفتاری‌های مربوط به کسب و کارش کوشش می‌کند یا در جلسات علمی و دینی و اخلاقی شرکت می‌نماید مزاحمش نشود بگذارد آزادانه تلاش کند، اگر احساس کرد با افراد تازه‌ای طرح دوستی ریخته کوشش کند از احوال آن‌ها با اطلاع شود، اگر دید با افراد صالح و خوش سابقه و خوش اخلاق رفاقت و رفت و آمد می‌کند مزاحمش نشود بلکه تشکر کند که با چنین افرادی طرح دوستی ریخته است.

قدر این توفیق را بدانند و وسائل پذیرائی را بریشان فراهم سازد، زیرا انسان به دوست و رفیق احتیاج دارد و رفیق خوب نعمت بزرگی بشمار می‌رود، لیکن اگر متوجه شد که به مراکز فساد راه یافته یا با افراد فاسد معاشرت می‌نماید که ممکن است او را منحرف سازند، باید فوراً درصدد جلوگیری برآید. زن مسئولیت بزرگی پیدا می‌کند که انجام دادن آن، یک امر ضروری و حیاتی محسوب می‌شود، اگر اندکی سهل‌انگاری یا بی‌احتیاطی به عمل آورد ممکن است زندگی آن‌ها از هم بپاشد.

در یک چنین مواقعی است که مراتب کاردانی و هوش و تدبیر بانوان ظاهر می‌گردد، باید بردبار و عاقبت اندیش باشد، داد و فریاد و ناسازگاری و قهر و دعوا غالباً نتیجه معکوس دارد.

در اینجا زن دو وظیفه دارد:

اولا باید در زندگی داخلی و رفتار و اخلاق خودش و اوضاع عمومی منزلش بررسی کامل و دقیقی به عمل آورد، ببیند چه علتی باعث شده که شوهرش از خانه که محل آسایش و امن و امان و کانون گرم محبت است بیزار شده و به مراکز فساد روی آورده است، مانند یک قاضی باانصاف علت قضیه را کشف کند آنگاه در صدد اصلاح بر آید، شاید بد اخلاقی و ستیزه جویی یا ایراد و غر غر خانم علت قضیه باشد، شاید اوضاع خانه اش درهم و برهم است، شاید خانم در منزل به آرایش و سر و لباس خودش توجه ندارد، شاید به شوهرش اظهار محبت نمی‌کند، شاید غذای لذیذ و دلخواه برای اش تهیه نمی‌کند، شاید قدردانی و سپاسگزاری نمی‌کند.

این قبیل عیبهاست که مرد را نسبت به خانه و زندگی بی‌علاقه می‌کند به طوری که برای فراموش کردن عقده‌های روحی خویش دنبال ولگردی و سرگرمی‌های ناروا می‌رود. در صورت لزوم می‌تواند از خود مرد تحقیق کند و عقده‌های روحی او را دریابد.

اگر زن عیوب خویش را برطرف ساخت و خانه را به صورت دلخواه شوهرش در آورد می‌تواند به موفقیت خودش امیدوار باشد، در آن صورت مرد کم کم به خانه و زندگی علاقه پیدا می‌کند و خواه ناخواه مجذوب خوش اخلاقی و مهربانی‌های همسرش قرار می‌گیرد و از مراکز فساد دور می‌گردد.

دومین وظیفه اش اینست که تا می‌تواند نسبت به شوهرش اظهار محبت کند، با نرمی و ملایمت پند و اندرزش دهد، با مهربانی و دلسوزی نتیجه معاشرت‌هایش را تشریح کند، حتی التماس و گریه و زاری کند، بگوید: از صمیم قلب تو را دوست دارم، به وجود شوهری مثل تو افتخار می‌کنم، وجود تو را بر همه چیز ترجیح می‌دهم، تا پای جان به فداکاری و همکاری حاضرم، فقط یک غصه در دل دارم که چرا مرد به این خوبی در فلان مجلس فساد شرکت می‌کند یا با فلان کس رفت و آمد دارد یا به فلان عمل بد عادت کرده است، این قبیل اعمال برای شخصی مثل شما زیبنده نیست، خواهشمندم دست از این عمل برداری، آن قدر التماس و اصرار کند تا دل مرد را مسخر گرداند.

ممکن است مرد به اخلاق و عادات زشت‌خو گرفته باشد و به زودی تحت تاثیر قرار نگیرد لیکن در هر حال زن نباید مایوس شود، باید بردباری و استقامت بیشتری به خرج دهد، و با تصمیم قاطع در تعقیب هدف کوشش نماید.

زن قدرت و نفوذ عجیبی دارد، در هر موضوعی تصمیم بگیرد پیروز می‌شود، به هر طرف بخواهد شوهرش را می‌برد، اگر تصمیم بگیرد شوهرش را از وادی انحراف نجات دهد حداقل صدی هشتاد شانس موفقیت دارد، اما به شرط اینکه عاقل و با تدبیر و کاردان باشد.

به هر حال، تا می‌تواند نباید به تندی و خشونت و قهر و دعوا متوسل شود، مگر اینکه نرمی و ملایمت را بی‌نتیجه بداند، در صورتی که چاره‌ای نباشد می‌تواند به هر طریقی که امید موفقیت دارد، حتی قهر و دعوا متوسل شود، لیکن باز هم مهربانی و دلسوزی را از دست ندهد، حتی تندی و

خشونتش از روی دلسوزی باشد نه به عنوان انتقام و کینه جویی.
آری نگهداری و مراقبت از مرد یک نوع شوهرداری است و شوهرداری وظیفه زن است، چون کار مهم و دشواری بوده رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در ردیف جهاد قرار داده فرمود:

جهاد زن اینست که خوب شوهرداری کند (1).
پینوشتها

- 1- بحار ج 71 ص 389.
- 2- بحار جلد 73 ص 298.
- 3- اطلاعات 15 آذر 1350.
- 4- اطلاعات 3 بهمن 1350.
- 5- اطلاعات سوم شهریور 1349.
- 6- بحار ج 71 ص 377.
- 7- بحار ج 103 ص 253.
- 8- بحار ج 103 ص 253.
- 9- اطلاعات 6 بهمن 1350.
- 10- اطلاعات اول آذر 1350.
- 11- اطلاعات 26 مرداد 1349.
- 12- اطلاعات 26 اسفند 1350.
- 13- بحار ج 103 ص 244.
- 14- بحار ج 76 ص 367.
- 15- مستدرک ج 2 ص 532.
- 16- بحار ج 103 ص 217.
- 17- مستدرک ج 2 ص 534.
- 1- بحار جلد 103 ص 247.

زن‌های وسواسی

بد نیست زن نسبت به شوهرش مختصر مراقبتی داشته باشد لیکن نه به حدی که به بدگمانی و وسواسی گری منتهی شود، بدبینی یک بیماری خانمان سوز و صعب‌العلاجی است، متأسفانه بعضی خانم‌ها بلکه بسیاری از آنها به این مرض مبتلا هستند. یک زن وسواسی خیال می‌کند شوهرش به طور مشروع یا غیر مشروع به او خیانت می‌کند، فلان زن بیوه را گرفته یا می‌خواهد بگیرد، با منشی خود سر و سری دارد، به فلان دختر دل بسته است، چون دیر به منزل می‌آید لابد دنبال عیاشی می‌رود، چون با فلان زن صحبت کرد به او نظر دارد، چون فلان خانم به او احترام کرد لابد با هم رابطه دارند، چون نسبت به فلان زن بیوه و کودکش احسان می‌کند می‌خواهد او را بگیرد، چون در اتومبیلش یک سنجاق سر پیدا شد معلوم می‌شود محبوبه‌اش را به گردش برده است، چون فلان زن برای‌اش نامه نوشت معلوم می‌شود زن اوست، چون فلان دختر از او تعریف کرد که مرد خوش تیپ و خوش اخلاقی است معلوم می‌شود عاشق و معشوقند، چون فلان وقت به حمام رفت معلوم می‌شود خیانت کرده است، چون اجازه نمی‌دهد نامه‌هایش را بخوانم معلوم می‌شود نامه‌های عاشقانه است، چون به من کم محبت شده معلوم می‌شود معشوقه دیگری دارد، چون به من دروغ گفت معلوم می‌شود خیانتکار است، چون در فال شوهرم نوشته بود: با متولد خرداد ماه اوقات خوشی را خواهید گذرانید معلوم می‌شود زن دیگری دارد، چون دوستم به من گفت: شوهرت به فلان خانه رفت حتما در آنجا زنی دارد، چون فالگیر گفت: یک زن

مو بور چشم سیاه قد بلند با تو دشمنی می‌کند معلوم می‌شود هووی من است.

خانم‌های وسواسی با این قبیل شواهد پوچ خیانتکاری شوهرشان را به اثبات می‌رسانند، حس بدبینی تدریجا در آن‌ها تقویت شده به یقین تبدیل می‌گردد، از بس در این به اره فکر می‌کنند از در و دیوار قرینه می‌تراشند، شبانه روز فکر و ذکرشان همین مطلب است، با هر که می‌نشینند دم از خیانت و بی‌وفایی می‌زنند، با هر دوست و دشمنی مطلب را در میان می‌گذرانند، آن‌ها هم فکر نکرده به عنوان دلسوزی گفتارش را تایید نموده صدها داستان و حکایت از خیانت مردها نقل می‌کنند.

ایراد و ناسازگاری شروع می‌شود، اوقات تلخی و بد اخمی می‌کند، به کارهای خانه و فرزندان نمی‌رسد، هر روز قهر و دعوا می‌کند، به خانه پدر و مادرش می‌رود، به شوهرش بی‌اعتنایی می‌کند، مثل سایه او را تعقیب می‌کند، جیب و بغلش را می‌گردد، نامه‌هایش را با حرص و ولع می‌خواند، تمام اعمال و حرکاتش را کنترل می‌کند، هر حادثه بی‌ربطی را دلیل محکمی بر خیانت شوهرش به حساب می‌آورد.

با این گونه رفتار زندگی را به خودش و شوهر بیچاره و فرزندان بی‌گنااهش تنگ می‌کند، خانه را که باید محیط صفا و مودت و آسایش باشد به زندان سخت بلکه جهنم سوزانی تبدیل می‌کند، در آتشی که روشن کرده خودش معذب است و شوهر و فرزندان بی‌گنااهش را نیز می‌سوزاند، هر چه مرد دلیل بیاورد، سوگند یاد کند، التماس و گریه کند و بخواهد عدم خیانت خویش را اثبات کند ممکن نیست آن زن وسواسی حسود دنده کج قانع گردد.

خوانندگان محترم به طور حتم از این گونه افراد سراغ دارند لیکن در عین حال بد نیست به داستان‌های زیر توجه فرمائید: «خانمی در دادگاه حمایت خانواده

می‌گوید: تعجب نکنید که چرا بعد از 12 سال زندگی مشترک و وجود سه بچه قد و نیم قد تصمیم به جدایی گرفته‌ام، حالا دیگر مطمئنم که شوهرم به من خیانت می‌کند، چند روز پیش در خیابان تخت جمشید او را با یک خانم شیک سلمانی رفته دیدم، حتما معشوقه او و متولد خرداد ماه بود، من هر هفته مجله‌ای را که فال مفصلی دارد می‌خوانم، بیشتر هفته‌ها در فال شوهرم نوشته است: با متولد خرداد ماه اوقات خوشی را خواهید گذرانید، من متولد بهمن هستم پس منظورش زن دیگری است.

به علاوه اصلا حس می‌کنم که شوهرم دیگر محبت‌های گذشته را ندارد، و به آرامی اشک‌هایش را پاک می‌کند.

شوهرش می‌گوید: خانم شما بگویید چه کنم؟ کاش این مجله‌ها فکر اینطور خوانندگانشان را می‌کردند، و کمتر از این دروغ‌ها سر هم می‌کردند، باور کنید روزگار من و بچه‌هایم از دست این فکرها سیاه شده است، اگر در فال من نوشته باشد: در این هفته پولی می‌رسد بلایی به روزگارم می‌آورد که پول‌ها را چه کردی؟ یا اگر نوشته باشد: نامه‌ای به دستت می‌رسد که وای به حالم، فکر می‌کنم حالا که این زن با استدلال رفتارش عوض نمی‌شود همان به که از هم جدا شویم⁽¹⁾ .

مردی در دادگاه گفت: «یکماه پیش از یک مهمانی به خانه بازمی‌گشتم، یکی از همکارانم را که به همراه همسرش به آن مهمانی آمده بود با اتومبیل به منزلشان رساندم، صبح روز بعد همسرم از من خواست

که او را به خانه مادرش ببرم، قبول کردم و به اتفاق سوار اتومبیل شدیم، در راه همسرم به صندلی عقب نگاه کرد در حالی که یک سنجاق سر را به من نشان می‌داد پرسید این سنجاق متعلق به کدام زن است؟ من که از ترس یادم رفته بود چه کسی سوار اتومبیل شده نتوانستم توضیحی بدهم، او را به خانه مادرش رساندم، شب که برای بردنش رفتم برم پیغام فرستاد که دیگر حاضر نیست به خانه باز گردد، علت را پرسیدم از پشت در گفتم: بهتر است با همان زنی که سنجاق سرش در اتومبیل بود زندگی کنی (2) .

زن جوان ضمن طرح شکایت اظهار داشت: «شوهرم اغلب شبها به عنوان اینکه در اداره اش کار دارد دیر به خانه می‌آید، همین امر موجب ناراحتی من شده است، مخصوصا موقعی که چند تن از زن‌های همسایه گفتند شوهرت دروغ می‌گوید: شبها به جای کار اضافی در اداره در جای دیگر سرگرم خوشگذرانی است سوءظن مرا نسبت به او بیشتر نموده، حاضر نیستم با مردی که به من دروغ می‌گوید زندگی کنم.

در این هنگام شوهر زن چندین نامه از جیب خود بیرون آورد و در روی میز رئیس دادگاه قرار داد و خواهش کرد نامه‌ها را با صدای بلند بخواند تا همسرش متوجه شود که دروغ نگفته‌ام و بی‌جهت همه شب با دادو فریاد و اعتراضات بی‌جای خود اعصاب مرا ناراحت می‌کند.

در این هنگام رئیس دادگاه شروع به خواندن نامه‌ها نمود، یکی از نامه‌ها حکم اضافه کار بود که به موجب آن به جوان مزبور ابلاغ شده بود که از ساعت 4 تا 8 بعد از ظهر در برابر دریافت دستمزد چهار ساعت کار اضافی باید انجام دهید،

نامه‌های اداری دیگر نیز ثابت می‌نمود که باید برای شرکت در کمیسیون‌های مختلف در ساعات مقرر حضور یابد.

زن جوان جلو میز رئیس دادگاه آمد پس از دیدن نامه‌ها گفت: من هر شب که شوهرم می‌خوابید جیب‌هایش را جستجو می‌کردم ولی هیچیک از این نامه‌ها را ندیدم. رئیس دادگاه گفت: ممکن است آن‌ها را در کشوی میز گذاشته و به خانه نیاورده باشد.

مرد جوان گفت: سوءظن همسرم به قدری مرا رنج می‌دهد که دچار سوءظن شده‌ام، و شب‌ها در اثر ناراحتی خوابم نمی‌برد، فکر می‌کنم همسرم حاضر نیست با من زندگی کند. در این موقع زن جوان خودش را به شوهرش رسانید و در حالی که از شدت شوق گریه می‌کرد پوزش خواست و از دادگاه خارج شدند»⁽³⁾.

دکتر دندان پزشک به دادگاه شکایت نموده گفت: «همسرم بی‌نهایت حسود است، من پزشک دندان هستم، خانم‌ها نیز به من مراجعه می‌نمایند، همین مطلب باعث حسادت همسرم می‌شود و هر روز بر سر این موضوع با هم نزاع داریم، او معتقد است من نباید زن‌ها را معالجه کنم، من هم نمی‌توانم به خاطر حسادت‌های بی‌جای او مریض‌های همیشگی خودم را از دست بدهم، من همسرم را دوست دارم او هم مرا دوست دارد ولی این فکر بی‌جا زندگی را به ما تنگ کرده است... چند روز پیش ناگهان وارد مطب شد، دستم را گرفت و به زور خارج نمود، به خانه رفتم و بین ما دعوا شد، گفت:

برای دیدن تو به مطب آمدم، در اطاق انتظار کنار دختر خانمی نشستم، صحبت از طرز کار من شده، آن دختر بدون اینکه همسرم را بشناسد به او گفته بود: مرد خوب و خوش تیپی است. گفته یک دختر سبب

شده که مرا با خفت و خواری به منزل
ببرد» . (4)

زنی به شورای داوری شکایت نموده گفت:
«یکی از دوستانم گفت:

شوهرت به خانه زنی رفت و آمد دارد، او
را تعقیب کردم متوجه شدم حقیقت دارد، به
قدری ناراحت شدم که به خانه پدرم رفتم،
اکنون از شما می‌خواهم که شوهر خطاکارم
را تنبیه کنید.

شوهر در ضمن تایید سخنان زن گفت: برای
خرید دارو به داروخانه رفتم، در ضمن
خرید متوجه شدم: زنی که برای خرید
شیرخشک به داروخانه آمده پولش کم است،
به او کمک کردم، بعدا که فهمیدم زن بیوه
و بیچاره‌ای است به کمک‌هایم ادامه
می‌دادم.

داوران پس از تحقیق متوجه حسن نیت
شوهر شدند و آن‌ها را آشتی دادند» . (5)

مطلب مذکور مشکل بزرگی است که برای
بسیاری از خانواده‌ها اتفاق می‌افتد،
بدبخت خانواده‌ای که به چنین بلائی گرفتار
شوند، روز خوش ندارند، آب خوش از
گلویشان پایین نمی‌رود، بیچاره کودکان بی
گناهی که در یک چنین محیط بدبینی و نزاع
و کینه‌توزی زندگی می‌کنند، آنچه مسلم است
اینکه آثار سوئی در روح آن‌ها خواهد
گذاشت، در این محیط عقده‌هایی پیدا
می‌کنند که معلوم نیست در آینده سر از
کجا در آورد.

زن و مرد اگر با همین حال صبر کنند و
به زندگی ادامه دهند تا آخر عمر معذب
خواهند بود، و اگر در مقابل یکدیگر سر
سختی و لجاجت نشان بدهند کارشان به طلاق
و جدایی منتهی خواهد شد، در آن صورت نیز
زن و مرد هر دو بدبخت می‌شوند، زیرا مرد
از یک طرف خسارت‌های زیادی را باید متحمل
شود، از طرف دیگر معلوم نیست به این

آسانی‌ها بتواند همسر مناسبی پیدا کند، بر فرض اینکه همسری انتخاب کرد معلوم نیست بهتر از این باشد، زیرا ممکن است عیب بدبینی را نداشته باشد لیکن امکان دارد عیب یا عیب‌های دیگری را داشته باشد که به مراتب بدتر از عیب بدگمانی باشد، به علاوه، فرزندان بدبخت و دربدر خواهند شد، و آنگهی با مشکل بزرگتری که عبارتست از ناسازگاری نامادری با فرزندان مواجه خواهد شد.

مرد اگر فکر کند این زن وسواسی را طلاق می‌دهم و از شرش نجات پیدا می‌کنم، آنگاه با زن بی‌عیب و نقصی وصلت می‌نمایم و با خاطر آسوده زندگی را آغاز می‌کنم باید بداند که این فکر خامی بیش نیست و چنین موفقیتی خیلی بعید است، بر فرض اینکه این را طلاق بدهی و با زن دیگری ازدواج کنی باز هم با مشکلات تازه‌ای روبرو خواهی شد.

طلاق گرفتن سبب آسایش و خوشبختی زن نیز نخواهد شد، زیرا گرچه از شوهرش به خیال خود انتقام گرفته لیکن خودش را بدبخت نموده است، معلوم نیست به این آسانی‌ها شوهری پیدا کند، شاید تا آخر عمر بیوه بماند و از نعمت انس و مودت و تربیت فرزند محروم گردد، بر فرض اینکه خواستگاری هم برای‌اش پیدا شد معلوم نیست از شوهر سابقش بهتر باشد، شاید ناچار شود با مردی که همسرش مرده یا طلاق گرفته وصلت کند، آنوقت مجبور است در فراق فرزندان خودش بسوزد و بچه‌های دیگران را بزرگ کند، و ده‌ها مشکل دیگر که برای‌اش تولید خواهد شد، بنابراین نه قهر و دعوا می‌تواند زن و مرد را از این بن بست خطرناک نجات دهد نه طلاق و جدایی، لیکن راه سومی نیز وجود دارد که بهترین راه است.

راه سوم اینست که زن و مرد دست از لجاجت و سرسختی برداشته با عقل و تدبیر رفتار کنند، مخصوصا مرد مسئولیت بیشتری دارد، تقریبا می‌توان گفت که کلید حل این مشکل در دست او قرار دارد، اوست که اگر قدری بردباری و از خود گذشتگی به خرج دهد هم خودش را به درد سر نمی‌اندازد، هم همسر بیمارش را از این مهلکه نجات خواهد داد.

اکنون روی سخن با مرد است.

آقای محترم! اولاً بدین نکته توجه داشته باش که همسر تو در عین وسواسی‌گری تو را دوست دارد، به زندگی و فرزندانش علاقه‌مند است، از جدایی وحشت دارد، از اوضاع اسفناک زندگی شما قلباً در عذاب و شکنجه است، اگر شما را دوست نمی‌داشت حسادت نمی‌کرد، نمی‌خواهد اوضاع چنین باشد لیکن چه کند بیمار است؟ بیماری فقط دل درد و آپاندیس و زخم معده و رماتیسم و سرطان نیست، بلکه امراض عصبی نیز بخش مهمی از بیماری‌ها بشمار می‌روند، خانم شما گر چه در بیمارستان روانی بستری نیست لیکن به طور تحقیق یک بیمار روانی است، اگر قبول نداری به یک روانپزشک مراجعه کن، با یک چنین خانمی با دیده دلسوزی و ترحم باید نگاه کرد نه با دیده انتقام و کینه جویی، به حال زار و افکار پریشان‌ش ترحم کن، کسی با بیمار دعوا و داد و قال و کشمکش نمی‌کند، در مقابل بی‌ادبی‌ها و ناسازگاری‌هایش عکس‌العمل شدید نشان نده، دعوا و داد و فریاد راه نینداز، به کتک و دشنام متوسل مشو، به دادگاه حمایت خانواده مراجعه نکن، قهر و باد نکن، دم از طلاق و جدایی نزن، هیچیک از این کارها نمی‌تواند بیماری این خانم را معالجه کند بلکه شدیدترش می‌گرداند، رفتار تند و

نامهربانی‌های تو را دلیل بر صدق عقیده‌اش می‌گیرد.

راه کار اینست که تا می‌توانی اظهار محبت کنی، ممکن است از وسواسی‌گری‌ها و ناسازگاری‌های او به تنگ آمده قلباً منزجر شده باشی لیکن چاره‌ای نیست باید به طوری اظهار محبت کنی که یقین پیدا کند که شش دانگ دل تو مسخر اوست و شخص دیگری در آنجا راه ندارد.

ثانیا سعی کن با هم تفاهم نماییدی، چیزی را از او مخفی نکن، بگذار نامه‌هایت را حتی قبل از خودت بخواند، کلید کمد اختصاصی یا صندوق اسناد و مدارک را در اختیارش قرار بده اگر میل داشت بدان‌ها مراجعه کند، بگذار جیب و بغلت را بررسی کند، اجازه بده تمام اعمال و حرکاتت را تحت نظر بگیرد، از این قبیل کارها نه تنها اظهار ناراحتی نکن بلکه آن را یک امر عادی و از لوازم صفا و صداقت خانوادگی محسوب بدار، بعد از مشاغل روزانه اگر کاری نداری زودتر به منزل بیا. و اگر کاری پیش‌آمد کرد قبلا به همسرت بگو: من به فلان جا می‌روم و در فلان ساعت بر می‌گردم، سعی کن از موعد مقرر تخلف نشود، چنانچه اتفاقا نتوانستی سر موعد حاضر شوی هنگام مراجعت علت تاخیر را بالصراحه بیان کن، مواظب باش در تمام این مراحل کوچکترین دروغی از تو صادر نشود، و الابد گمانی او تشدید خواهد شد، در کارها با وی مشورت کن، هیچ عملی را از او مخفی نکن بلکه کارهای روزانه‌ات را برای‌اش شرح بده، صداقت و راستی را هیچگاه از دست نده، خواهش کن در هر جا نقطه ابهامی دارد که اسباب بدگمانی او می‌شود بدون پروا توضیح بخواهد، و عقده‌ای را در دل نگیرد.

ثالثاً ممکن است جنابعالی شخص پاک و حتی از قصد خیانت هم منزّه باشی لیکن بدگمانی‌های زن‌ها نیز غالباً بی منشأ نیست، لابد در اثر غفلت و صداقت، عملی از تو صادر شده که در روح او اثر گذاشته و رفته رفته تولید سوءظن نموده است، لازم است در اعمال و رفتار کنونی و گذشته‌ات دقت نمایی و عامل اصلی و منشأ بدگمانی همسرت را یافته و در رفع آن کوشش کنی، اگر با خانم‌های بیگانه خیلی شوخی و شیرین‌زبانی می‌کنی این عمل را ترک کن. چه ضرورتی دارد خانم‌ها تو را جوانی خوش اخلاق و خوش تیپ بشمارند لیکن همسرت بدبین شده زندگی داخلی شما به بدترین وجوه بگذرد؟ چه لزومی دارد با خانم منشی خودت شوخی و خنده بکنی تا همسرت خیال کند با او سر و سری داری؟ اصلاً در صورتیکه همسرت بدبین است چه ضرورتی دارد که منشی زن استخدام کنی؟ در مجالس با خانم‌های بیگانه گرم‌نگیر، زیاد بآنها توجه نکن، پیش همسرت از آنها تعریف نکن، اگر به زن بیوه بیچاره‌ای می‌خواهی احسان کنی چه بهتر که قبلاً با همسرت مشورت کنی بلکه می‌توانی این عمل خیر را به وسیله او انجام دهی. نگو: مگر من اسیر و برده هستم که اینقدر مقید زندگی کنم؟ نه خیر اسیر و برده نیستی لیکن مرد عاقل و با تدبیری هستی که با همسرت پیمان وفا و همکاری بسته‌ای، بدین جهت باید زن داری کنی و با عقل و تدبیر بیماری او را بر طرف سازی، باید با فداکاری و رفتار عاقلانه، خطر بزرگی را که متوجه کانون مقدس خانوادگی شما شده مرتفع کنی، در اینصورت هم به همسر بیمارت بزرگترین خدمت را نموده‌ای هم فرزندان بی‌گناهت را از سرگردانی و غم و اندوه نجات داده‌ای، هم خودت را از ضررهای روحی و مادی رها

کرده‌ای، البته مردی که در یک چنین موقع حساسی فداکاری کند در نزد خدا هم پاداش بزرگی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: در هر حال با زن‌ها مدارا کنید. با خوبی با آن‌ها سخن بگویید تا افعالشان نیکو گردد. ⁽⁶⁾
امام سجاد علیه السلام فرمود: یکی از حقوقی که زن بر شوهر دارد این است که جهالت و نادانی‌های او را ببخشد. ⁽⁷⁾
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مردی که با همسر بد اخلاقش بسازد خداوند متعال، در مقابل هر دفعه که صبر کند، به مقدار ثواب صبر حضرت ایوب علیه السلام، به او ثواب عطا خواهد کرد. ⁽⁸⁾
اکنون باید چند مطلب را به خانم‌ها یادآوری کنم.

مطلب اول-خانم محترم، موضوع خیانت شوهرت، مثل همه موضوعات دیگر، احتیاج به دلیل و برهان دارد، مادامی که خیانت او با ادله قطعی به اثبات نرسیده شرعا و وجدانا حق نداری وی را متهم سازی، آیا سزاوار است به صرف یک احتمال، شخص بیگناهی را مورد تهمت قرار دهی؟ اگر کسی بدون دلیل و برهان تو را متهم کند آیا ناراحت نمی‌شوی؟

مگر با یک یا چند شاهد سفیهانه و غیر عقلایی می‌توان موضوع مهمی مثل خیانت را به اثبات رسانید؟

خداوند بزرگ در قرآن مجید می‌فرماید: ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید، زیرا بعض گمان‌ها گناه است. ⁽⁹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: بهتان زدن به شخص بی‌گناه از کوه‌های بزرگ سنگین‌تر است. ⁽¹⁰⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مرد مؤمن یا زن مؤمنه تهمت بزند

خدا در قیامت او را بر تلی از آتش ننگه می‌دارد تا به کیفر اعمالش برسد. ⁽¹¹⁾ خانم محترم، دست از نادانی و احساسات خام و عجله بردار، متین و عاقل باش، موقعی که عصبانی و ناراحت نیستی در گوشه‌ای خلوت کن، قرائن و شواهد خیانت شوهرت را در نظر بگیر، بلکه روی کاغذ یادداشت کن، سپس وجوه و احتمالات قضیه را در مقابل آن بنویس، آنگاه مانند یک قاضی درستکار و با انصاف، در مقدار دلالت آن‌ها تامل کن، اگر دیدی یقین‌آور نیستند باز هم مانع ندارد، تحقیق کنی لیکن موضوع را مسلم و قطعی نگیر و به صرف سوءظن و توهم بی‌دلیل زندگی را به خودت و شوهرت تلخ نکن.

مثلا وجود یک سنجاق سر در اتومبیل چندین علت می‌تواند داشته باشد:

1- متعلق باشد به یکی از خویشان شوهرت مانند: خواهر، خواهرزاده، برادرزاده، عمه و عمه‌زاده، خاله و خاله‌زاده. ممکن است یکی از آن‌ها را سوار ماشین کرده و سنجاق مال او باشد.

2- شاید مال خودت باشد، و قبلا که به ماشین سوار شده‌ای از سرت افتاده باشد.

3- شاید یکی از دوستان یا خویشانش را با خانمش سوار ماشین کرده و سنجاق متعلق به آن خانم باشد.

4- شاید خانم درمانده‌ای را سوار کرده به منزلش برساند.

5- شاید یکی از دشمنانش عمدا سنجاق را در ماشین انداخته تا تو را بدبین نموده، اسباب بدبختی شما را فراهم سازد.

6- شاید منشی خودش یا یکی از همکارانش را سوار کرده و سنجاق متعلق به او باشد.

7- احتمال هفتم اینست که معشوقه‌اش را سوار نموده عیاشی رفته باشد: این احتمال

به طور حتم از سایر احتمالات بعیدتر است و نباید زیاد بدان ترتیب اثر داد. در هر صورت احتمالی بیش نیست، نباید آن را یک دلیل قطعی و مسلم فرض کرد، و سایر احتمالات را به کلی نادیده گرفت، و داد و فریاد و بی‌آبرویی راه انداخت.

اگر شوهرت دیر به منزل می‌آید دلیل خیانتش نیست، شاید اضافه کار داشته باشد، شاید کار فوق العاده‌ای پیدا کرده، شاید به منزل یکی از دوستان یا همکاران یا خویشانش رفته باشد، شاید در یک جلسه علمی یا دینی شرکت نموده باشد، شاید برای تفریح سالم و قدم زدن دیر به منزل آمده باشد.

اگر خانمی از شوهرت تعریف کرد و او را جوان خوش تیپی شمرد تقصیر او چیست؟ خوش اخلاقی دلیل خیانت نیست، چه کند اگر بد اخلاق باشد کسی به او مراجعه نمی‌کند، انتظار داری بد اخلاقی کند تا همه او را بد اخلاق شمرده یک فرسخی از او فرار کنند؟

اگر به زن بیوه و یتیمانش احسان می‌کند دلیل خیانتش نمی‌شود، شاید آدم خیرخواه و دلسوزی باشد و از باب نوع پروری و دستگیری از بیچارگان و برای رضای خدا به آن‌ها احسان کند.

اگر شوهرت جعبه یا کمد مخصوصی دارد یا اجازه نمی‌دهد نامه‌هایش را بخوانی دلیل خیانتش نیست، زیرا بسیاری از مردها ذاتاً محافظه‌کار و راز نگهدارند، و دوست ندارند کسی از امورشان مطلع شود، شاید شغلش ایجاب می‌کند کارهایش را مخفی بدارد، شاید تو را راز نگهدار نمی‌داند.

به هر حال، یک دلیل احتمالی بیش از یک احتمال نتیجه نمی‌دهد، نباید آن را یک دلیل قطعی بدون تردید محسوب داشت.

مطلب دوم- در هر جا سوءظن پیدا کردی فوراً موضوع را با شوهرت در میان بگذار، به قصد کشف حقیقت، نه به عنوان اعتراض، رسماً و بدون پروا بگو: من نسبت به فلان کار بد گمان هستم، خواهش می‌کنم واقع مطلب را بیان بفرمایید تا خاطر من آسوده گردد، آنگاه خوب به حرف‌هایش گوش بده، و در اطراف آن‌ها تامل کن، اگر بدگمانی تو بر طرف شد که چه بهتر، لیکن اگر قانع نشدی می‌توانی بعداً در اطراف قضیه تحقیق کنی تا حقیقت برای‌ات روشن گردد، اگر در ضمن تحقیق به موضوعی برخورد کردی که شوهرت دروغ گفته و مطلب را بر خلاف واقع توضیح داده صرف این دروغ را دلیل خیانت او نگیر، زیرا ممکن است شخص بیگناهی باشد لیکن چون از بدگمانی تو اطلاع داشته عمداً مطلب را بر خلاف واقع گفته مبادا سوءظن تو زیاده گردد، بهتر است در این مورد هم باز به خودش مراجعه کنی و علت خلاف گوئی اش را بپرسی، البته مرد کار خوبی نکرده که مرتکب دروغ شده و بهتر بود حقیقت را می‌گفت زیرا چیزی از صداقت بهتر نیست. لیکن اگر او اشتباه کرد تو نادانی و جهالت به خرج نده، بلکه با تصمیم قاطع از او بخواه که دیگر دروغ نگوید، اگر توضیح خواستی و شوهرت نتوانست توضیح قانع کننده‌ای بدهد، عجز از جواب را یک دلیل مسلم و قطعی خیانت مشمار، زیرا ممکن است مطلب را واقعاً فراموش نموده باشد، یا اینکه چون از بدگمانی تو اطلاع داشته دست و پای خویش را گم کرده نتوانسته جواب قانع کننده‌ای بدهد. در اینجا سخن را کوتاه کن و در یک موقع مناسب مطلب را در میان بگذار و علت قضیه را بپرس. و اگر اظهار داشت: واقعاً را فراموش نموده‌ام از او بپذیر زیرا انسان محل سهو و نسیان است، اگر باز هم

تردید داشته باشی می‌توانی از راه‌های دیگر در صدد تحقیق بر آیی.

مطلب سوم-موضوع بد گمانی خودت را با هر کس در میان نگذار، زیرا ممکن است واقعا دشمن شما یا حسود باشد، بدین جهت گفتارت را تایید و چندین قرینه دروغ نیز بدان بیفزاید تا زندگی شما را از هم بپاشد، ممکن است شخص نادان و زود باور و بی‌تجربه‌ای باشد و به قصد دلسوزی گفته تو را تایید نماید بلکه شواهد پوچ دیگری بدان اضافه نموده ذهن تو را خرابتر گرداند، بنابراین صلاح نیست با افراد نادان و بی‌تجربه مشورت نمایی، حتی مادر و خواهر و خویشانت، البته مشورت خوب است، اگر در جایی ضرورت پیدا کرد یکی از دوستان عاقل و کاردان و باهوش و خیرخواه را در نظر بگیر و مطلب را با او در میان بگذار و از افکارش استفاده کن.

مطلب چهارم-اگر شواهد و دلائل خیانت شوهرت قطعی نبود، و دوستان و خویشانت نیز تصدیق کردند که دلائل مزبور قانع کننده نیست و شوهرت بی‌گناه است، و شوهرت نیز با دلیل و برهان و قسم و التماس عدم خیانت‌خودش را اثبات می‌کند لیکن با همه این‌ها بدگمانی و وسواسی گری‌های تو برطرف نمی‌شود یقین بدان که بیمار هستی، و بدبینی‌ات در اثر بیماری عصبی و روانی پیدا شده است. لازم است به یک روانپزشک حاذق مراجعه نمایی و از دستوراتش پیروی کنی.

مطلب پنجم-راه کار تو همان بود که گفته شد، داد و فریاد و بهانه و ناسازگاری نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه مشکلات دیگری بدان اضافه خواهد کرد. به دادگاه حمایت خانواده نیز مراجعه نکن، دم از طلاق و جدایی نزن، آبروی شوهرت را نریز. از این قبیل کارها نتیجه

خوبی-نخواهی گرفت، ممکن است کار به لجبازی و عناد بکشد و شوهرت ناچار شود تو را طلاق بدهد و زندگی را از هم بپاشد. در آنصورت نیز تو نتیجه خوبی نخواهی گرفت و تا آخر عمر قرین تاسف خواهی شد، مواظب باش تصمیم خطرناکی نگیری دست به خودکشی و انتحار نزن، زیرا به وسیله این عمل زشت خودت را نابود می‌سازی در آخرت نیز به عذاب دوزخ معذب خواهی شد، حیف نیست انسان برای یک فکر بیجا به زندگی خودش خاتمه بدهد؟ آیا بهتر نیست با عقل و بردباری قضیه را اصلاح کنی؟

مطلب ششم- اگر بدگمانی تو بر طرف نشد و احتمال می‌دهی یا یقین داری که شوهرت به زن‌های دیگر نظر دارد باز هم تقصیر تو است، زیرا معلوم می‌شود آن قدر هوش و کاردانی و عرضه نداشته‌ای که شش دانگ قلب شوهرت را مسخر گردانی تا جایی برای زن‌های دیگر نماند، هنوز هم دیر نشده، دست از نادانی گری و لجبازی بردار و با اخلاق خوش و رفتار نیک و اظهار محبت چنان در قلب شوهرت جای باز کن که جز تو کسی را نبیند و جز تو کسی را نخواهد. پی‌نوشت‌ها

- 1- اطلاعات 4 دیماه 1350.
- 2- اطلاعات 7 دیماه 1350.
- 3- اطلاعات 29 دیماه 1348.
- 4- اطلاعات 17 تیر ماه 1349.
- 5- اطلاعات 25 تیر ماه 1349.
- 6- بحار ج 103 ص 223.
- 7- بحار ج 76 ص 367.
- 8- بحار ج 74 ص 5.
- 9- سوره حجرات: 12.
- 10- بحار ج 75 ص 194.
- 11- بحار ج 75 ص 194.

به حرف بدگویان گوش نده

یکی از صفات زشتی که در بین مردم شیوع دارد صفت عیب جویی و بدگویی از دیگران است. این صفت کثیف علاوه بر زشتی ذاتی که دارد مفسد بيشماری را نیز ایجاد می‌کند، سبب بدبینی و سوءظن می‌شود، نفاق و دشمنی به وجود می‌آورد، مردم را به جان هم می‌اندازد، رشته‌های انس و مودت را قطع می‌کند، صفا و صمیمیت را از بین می‌برد، کانون گرم خانوادگی را سرد می‌کند، در بین زن و مرد جدایی می‌افکند، باعث قتل و جنایت می‌شود.

متأسفانه این عیب بزرگ به طوری در بین ما شایع شده که زشتی خود را از دست داده است، نقل هر مجلس و زینت‌بخش هر محفل و یک سرگرمی رسمی بشمار می‌رود، کمتر مجلسی اتفاق می‌افتد که از کسی بدگویی نشود، مخصوصاً اگر مجلسی زنانه باشد، وقتی دو زن با هم برخورد نمودند بدگویی و ولنگاری شروع می‌شود، از این بد بگو از آن بد بگو، پشت‌سر این بد بگو پشت‌سر آن بد بگو، گویا در عیب جویی مسابقه گذاشته‌اند، بدتر از همه اینکه گاهی دیگران را رها کرده به شوهران یکدیگر مشغول می‌شوند، بالاخره عیب و نقصی برای شوهر دیگری پیدا کرده می‌گویند، یا از قیافه و شکلش مذمت می‌کند، یا از شغل و کارش بدگویی می‌نماید، یا به مراتب تحصیلاتش ایراد می‌گیرد یا از اخلاق و آدابش انتقاد می‌کند یا به اوضاع مالی‌اش خرده‌گیری می‌کند، اگر نفت فروش باشد می‌گوید شوهرت بوی نفت می‌دهد چگونه با او به سر می‌بری؟ اگر کفاش باشد می‌گوید چرا به کفاش شوهر کردی؟ اگر راننده باشد می‌گوید: شوهرت همیشه در سفر است، خیری

نمی‌بینی، اگر قصاب باشد می‌گوید: بوی
دنبه می‌دهد. اگر اداری باشد می‌گوید: در
زندگی و محل شغل آزادی ندارد، اگر ندارد
و کم درآمد باشد می‌گوید: چگونه با این
شوهر ندار می‌سازی؟ حیف از تو خانم به
این خوشگلی که شوهرت زشت و بد ترکیب است،
شوهرت کوتاه قد یا سیاه رنگ یا لاغر
اندام است، چرا به یک چنین مردی شوهر
کردی؟ مگر پدر و مادرت از تو سیر شده
بودند که تو را به یک چنین مردی شوهر
دادند؟ تو که صدها خواستگار داشتی، حیف
نبود به یک مرد بی‌سواد کوتاه فکر شوهر
کنی و از تمام خوشی‌ها محروم گردی؟ نه
سینما نه تفریح، پس چی؟

راستی چه شوهر بد اخلاقی داری هر وقت
او را می‌بینم صورتش درهم کشیده و عبوس
است، چه طور با او زندگی می‌کنی؟ واه!
بعد از این همه تحصیلات رفتی به یک دهاتی
شوهر کردی؟

سخنان مذکور و صدها مانند این‌ها است
که در بین خانم‌ها رد و بدل می‌شود. اصولاً
با این قبیل ولننگاری‌ها عادت کرده‌اند، در
آثار و نتایج سخنانشان اصلاً فکر نمی‌کنند،
فکر نمی‌کنند که ممکن است با یک جمله
کوتاه زنی از شوهرش دل‌سرد شده کار به
طلاق و جدایی بلکه به قتل و جنایت منتهی
شود.

این گونه زن‌ها واقعا شیطانی هستند به
صورت انسان، دشمن آسایش و خوشی
خانواده‌ها هستند، همانند شیطان ایجاد
نفاق و دشمنی و اختلاف می‌کنند، کانون‌های
گرم زناشویی را به زندان‌های تاریک و
دردناک تبدیل می‌سازند. چه باید کرد؟ این
هم یکی از صفات زشت و بی‌ادبی‌های اجتماع
ما است، با اینکه اسلام شدیداً از این عمل
نهی کرده ما حاضر نیستیم این‌خوی پلید را
از خود دور سازیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کسانی که به زبان مدعی اسلام هستید لیکن ایمان در دلتان راه نیافته، از مسلمانها بدگویی نکنید و در صدد عیب جویی نباشید. زیرا هر کس از مردم عیب جویی کند خدا نیز در عیوب او دقت خواهد نمود، و در آن صورت رسوا خواهد شد و لو در خانه اش باشد. (1)

این زنهای دیو صفت یکی از چند منظور را می‌توانند داشته باشند:

یا به قصد دشمنی و کینه‌توزی بدگویی می‌کنند تا خانواده‌ای را از هم بپاشند، یا رشک و حسد به عیب جویی و اداشان می‌کند، یا منظورشان تفاخر و خودستایی است و به وسیله بدگویی از دیگران می‌خواهند خوبی خودشان را جلوه دهند، یا به علت اینکه در خودشان عیب و نقصی سراغ دارند به منظور عقده‌گشایی انتقاد می‌کنند، یا قصدشان اغفال و فریب دادن خانم ساده‌لوحی است، یا منظورشان تظاهر به خیرخواهی و دلسوزی است، گاهی هم جز سرگرمی و ارضای یک عادت کثیف نفسانی هدفی ندارند، به هر حال آنچه مسلم است اینکه قصد خیرخواهی و دلسوزی ندارند، این خوی زشتی که در بین زن و مرد ما کاملاً رواج دارد آثار بسیار خطرناک و بدی در بردارد، چه دوستی‌هایی را بر هم زده! چه جنگ و ستیزه‌هایی به وجود آورده! چه زندگی‌های گرمی را از هم متلاشی نموده و چه قتل و جنایت‌هایی را به وجود آورده است؟!!

خوانندگان محترم، مسلماً نمونه‌های فراوانی از این قبیل حوادث سراغ دارند لیکن باز هم به داستان زیر توجه فرمائید:

«زنی بنام ... در دادگاه گفت: مردی بنام ... برای بر هم زدن صمیمیت من و شوهرم تا می‌توانست از او بد می‌گفت. می‌گفت ... بدرد

تو نمی‌خورد، حیف از توست که با او زندگی می‌کنی، تو را درک نمی‌کند، عاطفه ندارد، از شوهرت طلاق بگیر تا با تو ازدواج کنم ... در اثر القآت او گمراه شده با کمک هم شوهرم را کشتیم.»⁽²⁾

خانم محترم، اکنون که به مقاصد پلید این افراد پی بردی چاره کار بدست تو است، اگر به سعادت و خوشبختی خودت و شوهر و فرزندان علاقه داری مواظب باش تحت تاثیر القآت این شیطان‌های انسان نما قرار نگیری، گول دلسوزی‌های ظاهری آن‌ها را نخور، یقین بدان که دوست تو نیستند، بلکه دشمن سعادت و خوشبختی تو هستند، قصدشان اینست که تو را به بدبختی و سیه روزی بیندازند، ساده لوح و زودباور و خوشبین نباش، با زیرکی و هوش مقاصد پلیدشان را دریاب، و به مجرد اینکه خواستند از شوهرت عیب جویی کنند جلوشان را بگیر، بدون ملاحظه و خجالت بگو: اگر می‌خواهید دوستی و رفت و آمدمان برقرار باشد بعد از این حق ندارید یک کلمه درباره شوهر من بدگویی کنید، شوهرم را دوست دارم و هیچ عیبی هم ندارد، کاری به زندگی و شوهر و فرزندان من نداشته باشید.

اگر این صراحت لهجه را از تو دیدند و فهمیدند به شوهر و فرزندان علاقه داری از گمراه کردنت مایوس می‌گردند و برای همیشه از شر ولنگاری‌ها و بدگویی‌های آن‌ها راحت می‌شوی. فکر نکن رنجیده خاطر می‌شوند و رفاقتتان برهم می‌خورد، زیرا اگر دوست واقعی باشند نه تنها رنجش پیدا نمی‌کنند بلکه از تذکرات خردمندانه تو متنبه شده تشکر می‌نمایند، و اگر دشمنانی هستند به صورت دوست، همان به که رفت و آمد را ترک کنند، و اگر دیدی حاضر نیستند دست از این خوی پلید بردارند صلاحیت در اینست که

به طور کلی با آنها قطع رابطه کنی. زیرا دوستی و معاشرت با آنها ممکن است بدبختی و سیه‌روزی تو را فراهم سازد.

رضایت شوهر نه مادر

دختر مادامی که در خانه پدر و مادر زندگی می‌کند باید رضایت آنها را فراهم سازد، لیکن وقتی که پیمان زناشویی را امضاء نمود و به خانه شوهر قدم نهاد وظیفه‌اش تغییر می‌کند.

در آنجا باید شوهرداری کند و رضایت و خشنودی او را بر همه چیز مقدم بدارد، حتی در جایی که بین خواسته‌های پدر و مادر و بین خواسته‌های شوهرش تزاخم پیدا شد صلاحش در اینست که از شوهر اطاعت نموده اسباب رضایت او را فراهم سازد، گر چه پدر و مادرش رنجیده شوند، زیرا با جلب رضایت شوهر، رشته انس و محبت که بهترین ضامن بقای عقد زناشویی است محکم می‌گردد، لیکن اگر مطابق میل مادرش رفتار کرد ممکن است آن پیمان مقدس متزلزل یا از هم گسیخته شود، زیرا بسیاری از مادرها از تربیت صحیح و رشد فکری بهره کافی ندارند.

آنها هنوز این مطلب را درک نکرده‌اند که باید دختر و داماد را به حال خود آزاد گذاشت تا با هم مانوس شده تفاهم نمایند، برنامه زندگی را بر طبق اوضاع و شرائط خودشان تهیه نموده به اجرا گذارند، و اگر در این بین به مشکلی برخورد نمودند با مشورت و تفاهم حل کنند.

چون این مطلب را که عین صلاح است درک نکرده‌اند در صدد هستند به خیال خودشان، داماد را بر طبق دلخواه بار بیاورند، بدین جهت مستقیم و غیر مستقیم در امور

آن‌ها دخالت می‌کنند. در این راه از دخترشان که جوان است و سرد و گرم روزگار را نچشیده و به همه مصالح حقیقی خودش آگاه نیست استفاده می‌نمایند. او را آلت و ابزار نفوذ در داماد قرار می‌دهند، مرتباً دستور می‌دهند با شوهرت چگونه رفتار کن، چه بگو، چه نگو. دختر ساده‌لوح هم چون مادرش را خیرخواه و آشنای به مصالح می‌داند از او اطاعت نموده نقشه‌هایش را پیاده می‌کند. اگر داماد تسلیم خواسته‌های آن‌ها شد حرفی نیست لیکن اگر خواست اندکی مقاومتی نشان بدهد کار به نزاع و کشمکش و لجبازی خواهد کشید، در آن صورت آن زن‌های نادان ممکن است آن قدر پافشاری کنند که دختر و دامادشان را فدای لجبازی و خیره‌سری خویشتن ساخته زندگی آن‌ها را از هم بپاشند، بجای اینکه دختر را به زندگی و سازگاری تشویق نموده دلدارش بدهند مرتباً از شوهرش بدگویی می‌کنند: دخترم را بدبخت کردم. چه شوهر بدی نصیبش شد! چه خواستگارهای خوبی برای‌اش آمدند! پسر عمویت چه زندگی خوبی دارد!

دختر خاله‌ات چه سر و لباسی دارد! فلانی برای خانمش فلان لباس را خریده! دختر خانم من از کی کمتر است؟ چرا باید اینطور زندگی کند؟ آخ بمیرم برای دختر بدبختم!

با این قبیل سخنان که به عنوان دلسوزی و خیرخواهی ادا می‌شود دختر ساده‌لوح را از شوهر و زندگی دلسرد نموده اسباب نارضایتی و بهانه‌گیری او را فراهم می‌سازند. به وسیله این تلقینات سوء وادارش می‌کنند ناسازگاری و بهانه‌جویی کند، و کار را به شوهرش سخت بگیرد، در موارد لازم خودشان نیز به حمایت برخاسته قولا و عملا او را تایید می‌نمایند، و برای

پیروزی، به همه چیز حتی طلاق گرفتن و بدبخت کردن دخترشان حاضرند.

به داستان‌های زیر توجه فرمایید:

«زن 30 ساله‌ای بنام ... مادر 50 ساله‌اش را که باعث جدا شدن او از شوهرش شده بود کتک زد. زن گفت: از بس مادرم نزد من از شوهرم بدگفت و او را متهم به بی‌اعتنایی نسبت به خانواده کرد با شوهرم اختلاف پیدا کردم، و حاضر شدم از او طلاق بگیرم، ولی فوراً پشیمان شدم. لیکن این پشیمانی سودی نداشت. زیرا شوهرم شش ساعت پس از جدا شدن از من دختر خاله‌اش را نامزد کرد و من از فرط ناراحتی مادرم را کتک زدم.»⁽³⁾

«مرد 39 ساله‌ای بنام ... از دست زن و مادر زنش فرار کرد و در نامه‌ای که بجای گذاشته نوشته است: به خاطر اینکه زنم راضی نشد به آبادان بیاید و با رفتار ناشایست خود مرا آزار می‌داد از دست او فرار کردم.

مسئول مرگ من زن و مادر زنم می‌باشند.»⁽⁴⁾

«مردی که از دخالت‌های مادر زنش ناراحت بود خودکشی کرد.»⁽⁵⁾

مردی که از دخالت‌های بی‌جای مادر زنش به تنگ آمده بود او را از تاکسی بیرون انداخت»⁽⁶⁾

ناگفته پیداست دختری که از این قبیل مادران نادان و خودخواه اطاعت کند و از افکار غلطشان سرمشق بگیرد بدون تردید به سعادت و خوشبختی خودش لطمه غیر قابل جبرانی وارد خواهد ساخت.

بنابراین، هر زنی که به سعادت خویشتن و ادامه پیمان زناشویی علاقه دارد نباید بی‌فکر و تأمل تحت تأثیر افکار مادرش قرار گرفته آن‌ها را صد در صد صحیح و بر طبق مصالح واقعی بپندارد.

یک زن دانا و باهوش احتیاط و عاقبت اندیشی را از دست نمی‌دهد، در گفتار و پیشنهادهای مادر و پدرش خوب دقت می‌کند و عواقب و نتایج آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد، و بدینوسیله مادرش را می‌شناسد، اگر دید به زندگی و سازگاری و انتخاب یک روش عقلانی تشویقش می‌کند می‌فهمد که آدم فهمیده و کاردان و خیرخواهی است، در این صورت می‌تواند رضایتش را فراهم کند و از راهنمایی‌های عاقلانه‌اش بهره‌مند گردد، لیکن اگر دید با گفتار جاهلانه و پیشنهادات غیر عقلانی خودش اسباب دل‌سردی و ناسازگاری او را فراهم می‌سازد یقین پیدا می‌کند که شخص نادان و کج سلیقه و بد اخلاقی است.

در اینجا یکی از دو طریق را می‌تواند انتخاب کند: یا بر طبق دستورات و راهنمایی‌های مادرش ناسازگاری و بهانه‌جویی را شروع کند و با شوهرش اعلان جنگ و ستیز بدهد، یا گوش به حرف مادرش ندهد و اسباب رضایت شوهرش را فراهم سازد. لیکن یک زن دانا و باهوش هرگز روش اول را انتخاب نخواهد کرد، زیرا فکر می‌کند که من اگر به حرف مادرم گوش کردم یکی از این نتیجه‌ها عائدم خواهد شد: یا باید تا آخر عمر با شوهرم در حال نزاع و کشمکش و قهر و دعوا باشم و آب خوش از گلوی خودم و شوهرم و فرزندانم پایین نرود، یا طلاق بگیرم و به خانه پدر و مادرم مراجعت کنم، در آن صورت یا ناچار می‌شوم تا آخر عمر در خانه پدر و مادر و تحت تکفل آن‌ها باشم، با اینکه میدانم حاضر نیستند مرا به عنوان یک عضو اصلی خانواده بپذیرند، بلکه مرا به عنوان یک عضو زائد و سربار خودشان محسوب می‌دارند، لذا سعی دارند مرا از زندگی خودشان بیرون کنند، پس ناچارم با خواری و خفت زندگی کنم و از

خواهران و برادرانم زخم زبان و سرزنش بشنوم، و اگر بخواهم از خانه پدر و مادر بیرون بروم و جدا زندگی کنم کجا بروم و چگونه تنها زندگی کنم؟ و اگر شوهری برم پیدا شد معلوم نیست از شوهر اولم بهتر باشد، زیرا معمولاً مردهایی به خواستگاری زنهایی مثل من می‌آیند که همسرشان مرده باشد یا طلاق گرفته باشد، و غالباً بی‌چهارم نخواهند بود، در آن صورت ناچار می‌شوم از بچه‌هایش پرستاری کنم، و صدها اشکال و دردسر از این راه ایجاد خواهد شد، و اصلاً معلوم نیست آن شوهر احتمالی از این شوهرم بهتر باشد، شاید او هم عیب‌های بیشتر و بدتری داشته باشد و ناچار گردم با او بسازم، ممکن است در اثر ایرادها و ناسازگاری‌های من جان شوهرم به ستوه آمد با یک تصمیم خطرناک، چشم از زندگی بپوشد و از شهر و دیار فرار کند یا حیانا دست به خودکشی بزند، ممکن است در اثر لجبازی‌ها و کشمکشها خودم به ستوه آیم به طوری که جز خودکشی چاره‌ای نجویم و با آن عمل غیر مشروع دنیا و آخرت را بر باد دهم.

آنگاه که در اطراف و جوانب قضیه خوب تامل کرد و نتایج و آثارش را بررسی نمود و آینده‌اش را در نظر مجسم گردانید با یک تصمیم قاطع بنا می‌گذارد که به ولنگاری‌ها و بدگویی‌ها و پیشنهادهای غیر منطقی مادر یا سایر بستگانش خاتمه داده شوهرش را نگهداری کند.

در این هنگام به مادرش می‌گوید: مادر جان اکنون که مقدم بوده با این مرد پیمان زناشویی را امضا کنم صلاحم در اینست که با کوشش و جدت تمام این زندگی مشترک را که می‌تواند مرا خوشبخت کند حفظ کنم، و با اخلاق و رفتار خوب اسباب رضایت شوهرم را فراهم سازم، اوست که می‌تواند

مرا خوشبخت گرداند، شریک زندگی و یار غمخوار من است، کسی را بهتر از او سراغ ندارم، برنامه زندگی‌مان را خودمان باید طرح کنیم، و اگر مشکلی داشته باشیم حل خواهد شد، و دخالت‌های تو ممکن است به کلی مرا بدبخت کند، اگر می‌خواهی رفت و آمد و خویشی ما محفوظ بماند در زندگی داخلی ما اصلاً دخالت نکن و از شوهرم بدگویی منما و الا ناچار می‌شوم با شما قطع رابطه کنم.

اگر با پند و اندرز دست از گفتار و رفتارشان برداشتند می‌تواند با آنها رفت و آمد کند لیکن اگر حاضر نشدند خودشان را اصلاح نمایند صلاح زن در اینست که به طور کلی با آنها قطع رابطه کند و بدین وسیله خودش را از یک خطر بزرگ یعنی از هم پاشیدن کانون خانوادگی برهاند.

و با فکر آزاد به زندگی ادامه دهد. در این صورت ممکن است در بین خویشانش از عزت و احترام او کاسته شود لیکن در عوض، محبت و رضایت شوهرش چند برابر شده نزد او عزیز و محترم خواهد گشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که زیاد بچه‌دار شود، شوهر دوست و عقیف و محجوب باشد. در مقابل خویشانش تسلیم نباشد لیکن مطیع شوهرش باشد، برای شوهرش زینت کند، خودش را از بیگانگان محفوظ بدارد. حرف شوهرش را بشنود و از وی اطاعت کند. وقتی با هم خلوت نمودند بر طبق اراده او رفتار کند اما در هر حال، شرم و حیا را از دست ندهد.

سپس فرمود: بدترین زنان شما زنی است که در مقابل خویشانش مطیع باشد لیکن زیر بار شوهرش نرود، عقیم و کینه‌توز باشد، از کارهای زشت پروا نداشته باشد، در غیاب شوهرش زینت و آرایش کند، در

خلوتگاه از خواسته‌های شوهرش امتناع ورزد. عذرش را نپذیرد و گنااهش را نبخشد»⁽⁷⁾.

در خانه هم تمیز و زیبا باشید

مرسوم اکثر خانم‌ها چنین است: وقتی می‌خواهند به گردش بروند یا در مجلس جشنی شرکت نمایند یا به مجلس شب نشینی و مهمانی بروند آرایش می‌کنند، بهترین لباس‌ها را می‌پوشند و به بهترین وجهی که بریشان مقدور است از منزل خارج می‌شوند، لیکن هنگامیکه به منزل برگشتند فوراً لباس‌های خوب و زیبا را از تن خارج ساخته لباس‌های معمولی و مندرس را می‌پوشند، در داخل خانه مقید به پاکیزگی و نظافت نیستند، آرایش و زینت نمی‌کنند، با موهای ژولیده و لباس‌های به اصطلاح، خانه‌داری در منزل می‌گردند، لباس‌های لکه‌دار و جوراب‌های پاره را در خانه می‌پوشند، در صورتی که باید کار بر عکس باشد. زن باید در خانه و برای شوهرش آرایش و دلبری کند، باید برای شوهرش که شریک زندگی و یار و مونس دائمی و پدر فرزندانش می‌باشد زینت و دلربایی کند، باید دلش را به دست آورد تا دلبران کوچه و خیابان نتوانند در دلش جا باز کنند، دیگران چه ارزشی دارند که بریشان آرایش و زینت کند؟! حیف نیست زن آرایش و زیبایی خویش را در مقابل چشم چرانی بیگانگان قرار دهد و برای جوانان و بانوان اشکالاتی به وجود آورد؟

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: «هر زنیکه خودش را خوشبو کند و از منزل خارج شود تا به خانه برگردد از رحمت خدا دور خواهد بود»⁽⁸⁾.

رسول خدا فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که مطیع شوهرش باشد. برای او آرایش کند ولی زینتش را برای بیگانگان ظاهر نسازد. و بدترین زنان شما زنی است که در غیاب شوهرش زینت کند» (9).

خانم گرامی، بدست آوردن دل یک مرد آن هم برای همیشه کار ساده‌ای نیست. پیش خود نگو: او که مرا دوست دارد پس چه احتیاجی دارم به سر و وضع خودم برسم و برای‌اش دلربایی کنم؟ باید عشق او را برای همیشه نگهداری کنی.

یقین بدان که شوهرت دوست دارد همیشه تمیز و مرتب و زیبا باشی و لو به زبان نیاورد، اگر بر طبق خواسته‌های باطنی او رفتار نکنی و در منزل به خودت نرسی ممکن است در خارج منزل چشمش به زنان تمیز آرایش کرده بیفتد و از تو دلسرد شده و از راه منحرف گردد، وقتی خانم‌های تمیز و مرتب را دید و آن‌ها را با سر و وضع کثیف و نامرتب تو مقایسه کرد خیال می‌کند فرشتگانی هستند که از آسمان نازل شده‌اند! تو هم در خانه برای‌اش آرایش کن و لباس خوب بپوش و دلبری و طنازی کن تا بفهمد که تو از آن‌ها کمتر نیستی بلکه بهتر و زیباتر هستی، در آن صورت می‌توانی به دوام عشق او امیدوار باشی و برای همیشه دلش را مسخر گردانی.

به نامه یک شوهر توجه فرمایید:

«خانم بنده در خانه با خدمتکارمان قابل تشخیص نیست. به خدا گاهی اوقات فکر می‌کنم ای کاش یکی از این لباس‌های قشنگ و مامانی را که برای محیط کار و مهمانی دوخته در خانه می‌پوشید و دست از سر، این بلوزهای کهنه و دامن‌های گشاد برمیداشت. چند بار به او گفتم: عزیزم لااقل روزهای جمعه و تعطیل یک دست از آن لباس‌های قشنگ را بپوش.

با ترشرویی گفت: من در مقابل تو یا بچه ام مقید نیستم. اما اگر یک روز سر و وضع نامرتب باشد جلو همکارهایم خجالت می‌کشم (10) .

ممکن است بگویید: در منزل زیبا گشتن با شغل خانه‌داری و آشپزی سازگار نیست، لیکن اگر ارزش این عمل را بدانید به طور حتم می‌توانید این مشکل را حل کنید. چه مانع دارد برای انجام کارهای خانه لباس مخصوصی داشته باشید که در موقع کار از آن استفاده کنید لیکن وقتی از کار فارغ شدید و وقت آن رسیده که شوهرتان به منزل بیاید بدن‌تان را تمیز کنید، موها را شانه بزنید، لباس‌هایتان را تغییر دهید، و مرتب و منظم در انتظار او باشید.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بر زن لازم است خودش را خوشبو کند، بهترین لباس‌هایش را بپوشد، به بهترین وجه زینت کند و با چنین وضعی صبح و شب با شوهرش ملاقات کند (11) .»

امام صادق علیه السلام فرمود: «زن نباید آرایش و زینت را ترک کند گرچه به یک گلوبند باشد، نباید دستش را بدون خضاب بگذارد گرچه به کمی از حنا باشد، حتی زن‌های پیر هم نباید زینت و آرایش را ترک نمایند (12) .»

پی‌نوشت‌ها

- 1- بحار ج 57 ص 218
- 2- اطلاعات 27 آبان 1350
- 3- اطلاعات هفتگی شماره 1628.
- 4- اطلاعات 9 آذر ماه 1348
- 5- اطلاعات 12 اردیبهشت 1349
- 6- اطلاعات 13 اردیبهشت 1349
- 7- بحار جلد 103 ص 235
- 8- بحار ج 103 ص 247.
- 9- بحار ج 103 ص 235
- 10- اطلاعات 3 اسفند ماه 1351.

برای اش مادری کن

انسان در مواقع گرفتاری و بیماری احتیاج به پرستار و غمخوار دارد، دلش می‌خواهد کسی با وی همدردی کند، به وسیله نوازش و دلجویی دردهایش را تسکین دهد. به وسیله دلداری‌ها و تقویت‌های روحی اعصابش را آرامش بخشد، مردها همان کودکان سابق هستند که بزرگ شده‌اند، هنوز هم احتیاج به نوازش‌ها و محبت‌های مادر دارند، مرد وقتی با زنی پیمان زناشویی بست انتظار دارد که در مواقع گرفتاری و بیماری درست مانند یک مادر مهربان از وی پرستاری و دلجویی کند.

خانم محترم، اگر شوهرت مریض شد بیش از سابق مهربانی کن، اظهار همدردی و تاسف کن، چنان وانمود کن که از بیماری او شدیداً ناراحت هستی، دلدارش بده، اسباب استراحت را برای اش فراهم ساز، بچه‌ها را ساکت کن تا اعصابش آرام گردد، اگر احتیاج به دکتر و دارو دارد وسیله اش را فراهم ساز، هر غذایی را که میل دارد و برای اش خوبست فوراً تهیه کن، دم به دم از او احوالپرسی و دلجویی کن، سعی کن هر چه بیشتر درکنار بسترش بنشینی، اگر از شدت درد خوابش نمی‌برد سعی کن تا می‌توانی بیدار بمان، وقتی بخواب رفتی گاهی که بیدار می‌شوی سری به او بزن و اگر خواب نیست احوالپرسی کن، اگر شب را به بیخوابی گذرانده بامداد اظهار ناراحتی کن، در روز اتاق را خلوت کن شاید خوابش ببرد، نوازش‌ها و دلسوزی‌های تو دردهایش

را تسکین می‌دهد و در بهبودی‌اش کمک می‌کند، به علاوه، این قبیل کارها را از علائم وفا و صمیمیت و محبت حقیقی می‌شمار، در نتیجه، به زندگی دلگرم می‌شود، نسبت به تو علاقه بیشتری پیدا می‌کند، اگر مریض شدی همین عمل را نسبت به تو انجام می‌دهد. آری این عمل یک نوع شوهرداری است و رسول خدا فرمود:

«جهاد زن اینست که خوب شوهرداری کند» (1).

راز نگهدار باش

معمولا خانم‌ها میل دارند از اسرار و رموز شوهرشان با اطلاع شوند، می‌خواهند از وضع کسب، مقدار درآمد، موجودی، اسرار کسبی، تصمیمات آینده‌اش با خبر شوند. و به طور خلاصه از شوهرشان انتظار دارند که تمام اسرارش را در اختیار آن‌ها بگذارد و چیزی را پنهان نکند، بر عکس اکثر مردها هم حاضر نیستند تمام اسرارشان را در اختیار همسرشان قرار دهند، و همین موضوع گاهی سبب دلخوری و حتی بدبینی می‌شود.

خانم شکایت می‌کند که شوهرم به من اعتماد ندارد، اسرارش را از من مخفی می‌کند، با من یک رنگ و صریح نیست، گویا سر و سری دارد.

نمی‌گذارد نامه‌هایش را بخوانم، درآمد و مقدار موجودی خودش را به من نمی‌گوید، با من درد دل نمی‌کند، در جواب سؤال‌های من طفره می‌رود و حتی گاهی دروغ می‌گوید، اتفاقا مردها هم بی‌میل نیستند که اسرار و رموز زندگی‌شان را در اختیار همسرشان قرار دهند. لیکن عذرشان اینست که زن‌ها راز نگهدار نیستند، دهانشان در و دروازه ندارد، ظرفیت ندارند مطالبی را به طور کلی کتمان کنند، هر چه را شنیدند فوراً

برای دیگران بازگو می‌کنند، با اندک بهانه‌ای ممکن است اسرار انسان را فاش کنند و اسباب دردسر او را فراهم سازند. اگر کسی بخواهد اسرار انسان را کشف کند به آسانی می‌تواند همسرش را فریب داده به وسیله او به مقصد خویش نائل گردد، ممکن است بعض خانم‌ها از دانستن مطالب سری سوء استفاده نمایند و حتی آن‌ها را اسباب نفوذ در شوهر قرار داده در صورت عدم تمکین اسباب گرفتاری او را فراهم سازند. البته عذر مردها تا حدودی موجه است، زن‌ها زودتر از مردها تحت تاثیر عواطف و احساسات قرار می‌گیرند، معمولاً احساساتشان بر تعقلشان غلبه دارد، وقتی عصبانی شوند خویشتن داری بریشان دشوار است، در آن مواقع ممکن است از دانستن اسرار سوء استفاده نموده اسباب گرفتاری مرد را فراهم سازند. شاید خوانندگان از این قبیل حوادث زیاد سراغ داشته باشند لیکن از باب نمونه به داستان زیر توجه فرمایید:

«زنی بنام ... راز شوهرش را فاش کرد و او محکوم به یک سال زندان شد، خانم می‌گوید: من شوهرم را از جان و دل دوست دارم ولی اخیراً به من کم محبت شده بود، این کار را کردم تا از این به بعد بیشتر دوستم بدارد، این خانم گردنبنده گران قیمت خواسته بود ولی ... زیر بار نرفت. او هم تقلب در ازدواجشان را فاش کرد تا به زندان بیفتد ⁽²⁾» .

بنابراین اگر زن میل داشته باشد که شوهرش کاملاً یک رنگ بوده چیزی را از او مخفی نکند باید به قدری راز نگه‌دار و با احتیاط باشد که بدون اجازه شوهرش برای هیچکس و در هیچ حال چیزی را نقل نکند، حتی برای خویشان و دوستان صمیمی خودش اسرار شوهرش را فاش نکند، در راز

نگهداری این مقدار کافی نیست که اسرارش را به دیگری بگوید و سفارش کند به کسی نگو، زیرا او هم به طور حتم دوستانی دارد، ممکن است اسرار شما را در اختیار آنها قرار دهد و سفارش کند به کسی نگوئید، یک وقت انسان متوجه می‌شود که اسرارش فاش شده است. بنابراین شخص عاقل اسرارش را به احدی نمی‌گوید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «سینه عاقل صندوق اسرارش می‌باشد»⁽³⁾.
علی علیه السلام فرمود: «خوبی‌های دنیا و آخرت در دو چیز جمع است: راز نگهداری و دوستی با خوبان، و تمام بدی‌ها در دو چیز جمع شده:
فاش کردن اسرار و دوستی با اشرار»⁽⁴⁾.

مدیریت او را بپذیر

هر مؤسسه یا اداره یا کارخانه یا کارگاه و بالاخره هر تشکیلات اجتماعی احتیاج به یک مدیر مسئول دارد. گرچه باید بین افراد آن مؤسسه تعاون و همکاری وجود داشته باشد لیکن به هر حال بدون مدیر به خوبی اداره نخواهد شد. اداره یک منزل یقیناً از اداره هر مؤسسه‌ای دشوارتر و با ارزشتر است و احتیاج بیشتری به مدیر دارد.

در این جهت تردید نیست که باید در بین اعضای یک خانواده تفاهم کامل و تعاون و همکاری وجود داشته باشد لیکن وجود یک سرپرست عاقل و با تدبیر هم بریشان ضرورت دارد، هر خانه‌ای که یک مدیر با تدبیر و نافذ الکلمه‌ای نداشته باشد به طور حتم اوضاع منظم و رضایت بخشی نخواهد داشت، سرپرستی خانه یا باید به عهده مرد باشد و زن از او اطاعت کند، یا به عهده زن

باشد و مرد فرمانبرداری کند، لیکن از آنجا که اینکار غالباً از مردها بهتر ساخته است چون تعقلاتشان بر احساساتشان غلبه دارد خداوند حکیم این مسؤولیت بزرگ را بر دوش او نهاده در قرآن شریف می‌فرماید:

«مردان سرپرست زنانند، زیرا خدا بعض افراد را بر بعض دیگر برتری داده است و برای اینکه از مال‌های خویش خرج کرده‌اند. پس زنان شایسته فرمانبردارند» (5).

بنابراین صلاح خانواده در اینست که مرد را به عنوان بزرگ و سرپرست خانواده بشناسند و با نظر و صلاحدید او کار کنند، این موضوع بدان معنا نیست که مقام زن کوچک شده باشد بلکه حفظ نظم و انضباط منزل چنین اقتضائی را دارد، اگر خانم‌ها احساسات خام و تعصب‌های بی‌جا را کنار بگذارند وجدان خودشان نیز بدین موضوع قضاوت می‌کند.

خانم ... می‌گوید: ما در ایران رسم خوبی داشتیم که متاسفانه به تدریج خلل یافته است. سنت این بود که همیشه مرد در خانواده ایرانی رئیس خانواده بود ولی امروز وضع منزل متزلزل شده و خانواده در مورد انتخاب رئیس سرگردان مانده است. ولی بهتر است زن امروزی که در بسیاری از موارد اجتماعی حقی برابر با مرد یافته است در خانه مرد را به عنوان رئیس قبول داشته باشد ... باید به همه کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند این فکر قدیمی توصیه شود که وقتی قدم به خانه بخت می‌گذارند بالباس عروسی وارد خانه شوهر شوند و با کفن خارج شوند» (6).

البته این مطلب هست که گرفتاری‌های زندگی و مشاغل روزانه مرد غالباً اجازه نمی‌دهد که در تمام امور خانواده دخالت کند و در واقع می‌توان گفت که قسمت عمده

کارها عملاً در اختیار کدبانوی خانه است و اکثریت قریب به اتفاق کارها بر طبق میل و اراده او انجام می‌گیرد لیکن به هر حال حق حاکمیت و سرپرستی مرد باید محترم شمرده شود. اگر در جایی اظهار عقیده و دخالت کرد و لو در امور جزئی خانه‌داری باشد نباید در مقابل پیشنهادش استقامت به خرج داد و بدینوسیله حق حاکمیت او را مورد انکار قرار داد، و الا به شخصیتش لطمه وارد شده خودش را مسلوب الاراده و همسرش را یک زن بی‌ادب و حق‌شناس و لجباز حساب می‌کند، از زندگی دلسرد و به همسرش کم‌علاقه می‌شود. چون شخصیتش جریحه‌دار شده ممکن است در صدد تلافی و انتقام بر آید و حتی در مقابل خواسته‌های به جا و معقول همسرش سرسختی نشان دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زن خوب به حرف شوهرش گوش می‌دهد و مطابق دستوراتش عمل می‌کند» . (7)

زنی از رسول خدا پرسید: «زن نسبت به شوهرش چه وظیفه‌ای دارد؟ فرمود: باید از وی اطاعت کند و از فرمانش تخلف ننماید» . (8)

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین زن‌ها زن لجباز و یک‌دنده است» (9) . رسول خدا فرمود: «بدترین زن‌ها کسانی هستند که هم نازا و هم کثیف و لجباز و نافرمان باشند» (10) .

خانم گرامی، شوهرت را به عنوان بزرگ و سرپرست خانواده بپذیر، با نظر و مشورت وی کارها را انجام بده، از دستوراتش تخلف نکن، اگر در کاری دخالت کرد در مقابلش سرسختی نشان نده، و لو اینکه از امور خانه‌داری باشد که تو بهتر از آن اطلاع داری، شوهرت را عملاً یک فرد مسلوب الاختیار قرار نده، بگذار گاه گاه در کارها دخالت کند و بدین ریاست صوری

دلخوش باشد، موضوع ریاست او را عملاً به فرزندان نشان بده، به آنها تذکر بده در کارها از پدرشان اجازه بگیرند و از فرمانش تخلف ننمایند. از کودکی آنها را بدین رفتار عادت بده تا حرف شنو و فرمانبردار و با ادب بار آیند، و احترام تو و شوهرت محفوظ بماند.

در سختی‌ها سازگار باش

دنیا برای هیچکس یکسره نمی‌رود، و چرخ روزگار همیشه بر طبق دلخواه نمی‌چرخد، زندگی هزاران نشیب و فراز دارد، ممکن است انسان به بیماری سختی مبتلا شود، ممکن است بیکار و خانه‌نشین گردد، ممکن است مال و ثروتش را از دست داده تهیدست شود، و صدها از این قبیل حوادث که برای همه کس امکان وقوع دارد.

زن و شوهری که دستبیت را به هم داده پیمان زناشویی را امضا می‌کنند بدان منظور است که در همه حال با هم و یار و غمخوار همدیگر باشند، باید پیمان زناشویی چنان استوار و رشته الفت و محبت به قدری نیرومند باشد که در همه حال بر سر عهد و پیمان خویش باقی بمانند، در خوشی و ناخوشی با هم باشند، در بیماری و سلامتی، در حال وسعت و تنگدستی با هم باشند.

خانم محترم، اگر روزگار با شوهرت نساخت و تهیدست شد مبادا غمی بر غم‌هایش بیفزایی و بنای ایراد و ناسازگاری را بگذاری. اگر به بیماری سختی مبتلا شد و مدتی در خانه یا بیمارستان بستری گشت رسم وفاداری و انسانیت چنان است که مانند سابق بلکه بیشتر اظهار محبت نموده با کمال صفا از وی پرستاری کنی، از پرستاری و خرج کردن دریغ نکن، اگر شوهرت

ندارد لیکن تو داری باز هم از اموال خودت برای بهبود او خرج کن، اگر تو مریض می‌شدی او تا قدرت داشت از مال خودش برای معالجه تو صرف می‌کرد تا بهبود حاصل کنی، اکنون که او ندارد لیکن تو داری آیین وفاداری و عاطفه اقتضا دارد که اموالت را در راه او صرف کنی، اگر در این موقعیت حساس به دادش نرسیدی تو را یک زن بی‌وفا و خودخواهی می‌شمارد که مال دنیا را بر وجود شوهر ترجیح می‌دهد، در اینصورت مهر و علاقه‌اش نسبت به تو کم می‌شود، و حتی ممکن است به قدری دل‌سرد شود که تو را لائق مقام همسری ندانسته طلاق را ترجیح دهد.

به داستان زیر توجه فرمایید:

«مردی ... به دادگستری آمده بود تا همسرش را طلاق گوید. اظهار داشت: بیمار بودم دکتر گفته بود باید تحت عمل جراحی قرار گیرم. از زخم خواستم پسانداز خود را به عنوان وام در اختیارم بگذارد حاضر نشد و از خانه من قهر کرد. ناچار در یک بیمارستان دولتی تحت عمل جراحی قرار گرفتم و اینک که بهبود یافته‌ام محال است با او زندگی کنم. چون پول را بر من ترجیح داد و چنین زنی را نمی‌توان یک همسر نامید»⁽¹¹⁾.

هر فرد با وجدانی تصدیق می‌کند که حق با مرد مذکور بوده است.

چنین زن خودخواهی که در یک چنین موقعیت حساسی که جان شوهرش در معرض خطر بوده حاضر نشده پسانداز خویش را برای نجات شوهرش خرج کند، او را رها کرده و به خانه پدرش رفته لایق مقام محترم همسری نیست.

خانم محترم، مواظب باش در چنین مواقعی انسانیت و عاطفه را ازدست ندهی، اگر شوهرت به بیماری سختی مبتلا شد که تا آخر

عمر دامنگیر اوست یا به زندان محکوم شد مبادا با زور قانون طلاق بگیری و او و فرزندان را تنها و بی‌سرپرست رها کرده کنار بکشی، آیا وجدانت راضی می‌شود که شوهر بیچاره‌ات را که در ایام خوشی با هم بوده‌اید اکنون که درمانده گشته تنها رها کرده بروی؟ از کجا که خودت چند روز دیگر به همین بلیه گرفتار نشوی؟ بر فرض اینکه طلاق گرفتی و شوهری هم پیدا کردی از کجا که برای‌ات بهتر بشود؟ دست از خودخواهی و هوسبازی بردار. از خود گذشتگی و فداکاری به خرج بده، عاطفه و وجدان داشته باش، برای رضای خدا و برای حفظ حیثیت و شرافت خودت با شوهر و فرزندان به هر حال بساز، بردباری و صبر داشته باش، فرزندان را خوب تربیت کن و عملاً به آن‌ها درس فداکاری و سازگاری بیاموز، و مطمئن باش که در دنیا و آخرت بهترین پاداش را خواهی داشت، زیرا این عمل تو بهترین مصداق شوهرداری است که در ردیف جهاد قرار داده شده است.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «جهاد زن در این است که خوب شوهرداری کند» (12).

قهر نکن

معمول بعض زن‌ها اینست که وقتی از دست شوهرشان ناراحت شدند قهر می‌کنند، صورتشان را در هم کشیده حرف نمی‌زنند. در گوشه‌ای نشسته دست به هیچ کاری نمی‌زنند. غذا نمی‌خورند، بچه‌ها را می‌زنند، یواش یواش غرولند می‌کنند. به عقیده آن‌ها قهر و دعوا بهترین وسیله‌ای است که می‌توان بدان متوسل شد و از شوهر انتقام گرفت، لیکن برنامه مذکور نه تنها شوهر را تنبیه نمی‌کند بلکه ممکن است عواقب بسیار

بدی رادر برداشته باشد، زیرا ممکن است شوهرت نیز مقابله به مثل نموده قهر کند، در اینصورت تا چند روز باید با حالت ناراحتی زندگی کنید، تو غر بزنی او غر بزند، تو اوقات تلخی کنی او اوقات تلخی کند، تو حرف نزنی او حرف نزند، تا بالاخره خسته شوید و به وساطت یکی از خویشان یا دوستان یا با یک بهانه دیگر با هم آشتی کنید، اما این آخرین قهر و دعوی شما نیست بلکه طولی نمی‌کشد که باز از دست شوهرت ناراحت می‌شوی وقهر و دعوا شروع می‌شود یعنی یک عمر را باید با حالت قهر و دعوا و کینه و کدورت زندگی نمایید، بدینوسیله هم خودتان را بدبخت خواهید کرد هم فرزندان بی‌گناهتان را به بدبختی و سیه روزی خواهید انداخت.

اکثر جوانانی که از خانه و زندگی فرار می‌کنند و در دام‌های رنگارنگ فساد واقع می‌شوند از فرزندان همین خانواده‌ها هستند.

از باب نمونه به داستان‌های زیر توجه فرمایید:

«جوانی بنام ... گفت: پدر و مادرم هر روز با یکدیگر دعوا می‌کنند، و هر کدام از آنها به خانه یکی از بستگانشان می‌روند، من نیز ناچار در کوچه و خیابان سرگردان می‌شوم. کم کم گول دیگران را خوردم و به دزدی دست زدم».

دختر ده ساله‌ای بنام ... به مددکاران اجتماعی گفت: درست به یادم نیست ولی همین قدر میدانم که یک شب پدر و مادرم دعوایشان شد. روز بعد مادرم رفت و چند روز بعد پدرم مرا به عمه‌ام سپرد. مدتی نزد عمه‌ام بودم تا این پیره زن مرا از عمه‌ام گرفت و به تهران آورد. چند سالی است نزد او نگهداری می‌شوم. آن قدر رنج می‌برم که دیگر نمی‌خواهم به خانه‌اش بروم.

خانم آموزگار گفت: امسال هم مثل همیشه سال تحصیلی آغاز شد و دبستان ... از عده‌ای از دانش‌آموزان نام نویسی کرد ... این دختر هم یکی از آن‌ها بود. سال تحصیلی به آرامی می‌گذشت و شاگردان مشغول تحصیل بودند.

ولی ... در کلاس آرام نبود و نمی‌توانست درس بخواند. دائم مانند اشخاص مریض سرش را میان دست‌ها می‌گذاشت و به فکر فرو می‌رفت. حتی چند روز بعد از ظهر که مدرسه تعطیل شد در گوشه‌ای از حیاط نشست هر چه اصرار کردیم به خانه برود قبول نکرد. پریروز هم این صحنه تکرار شد. به آرامی علت به خانه نرفتن او را پرسیدم. گفت: نزد پیر زنی به نام ...

نگهداری می‌شوم. مرا اذیت می‌کند. دیگر نمی‌خواهم به خانه باز گردم.

پرسیدم پدر و مادرت کجا هستند؟ چند دقیقه گریست سپس گفت آن‌ها از هم جدا شدند. و من به دست این پیره زن افتادم»
(13)

ممکن است شوهرت در مقابل قهرهای تو عکس‌العمل شدیدتری نشان داده به ناسزاگوئی و کتک کاری برسد. آنگاه تو ناچار شوی به عنوان قهر به خانه پدرت بروی و شکایت او را نزد آن‌ها ببری. و با دخالت آن‌ها اختلافات شما شدیدتر و عمیق‌تر گردد، ممکن است شوهرت از این قهر و دعوای متوالی به ستوه آید و جدایی را بر این زندگی کثیف ترجیح بدهد.

در اینصورت هم شوهرت را بدبخت کرده‌ای هم خودت را لیکن به طور حتم تو بیشتر از او متضرر خواهی شد، شاید ناچار شوی تا آخر عمر تنها بمانی یا سر بار پدر و مادرت گردی. حتما بعدا پشیمان خواهی شد لیکن پشیمانی سودی ندارد.

«زنی می‌گفت: با جوانی ازدواج کردم اما زندگی ما دیری نپایید. نه من از رموز شوهرداری اطلاع داشتم، نه او راه و رسم زن داری را می‌دانست، دایما با هم کشمکش داشتیم، یک هفته من قهر می‌کردم و هفته بعد او، فقط جمعه‌ها با پا در میانی بستگان با هم آشتی می‌کردیم، این قهر و آشتی‌ها سبب دلسرد شدن شوهرم شد، و به تدریج به فکر پیدا کردن همسر دیگری افتاد، من هم به علت کمی سن اهمیتی به طلاق نمی‌دادم و حاضر به تجدید نظر در رفتارم نبودم، از هم جدا شدیم، اطایقی برای خودم اجاره کردم و به تنهایی زندگی می‌کردم، خیلی زود متوجه خطرات شدم، اغلب کسانی که با هم آشنا می‌شدیم در صدد اغفالم بودند، تصمیم گرفتم با شوهرم آشتی کنم، به خانه‌اش رفتم. در آنجا با خانمی روبرو شدم که خود را همسر او معرفی نمود، با چشم‌گریان به اطایقم بازگشتم»⁽¹⁴⁾

«زن جوان 22 ساله‌ای که با وجود یک فرزند طلاق گرفته و به منزل پدرش رفته بود شب عروسی خواهرش دست به خودکشی زد»⁽¹⁵⁾.
بنابراین قهر و دعوا نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه ممکن است صدها گرفتاری و دردسر به وجود آورد.

خانم محترم، از قهر و دعوا جدا اجتناب کن، اگر از شوهرت عقده‌ای داشتی قدری صبر کن تا حواست جمع شود، آنگاه با نرمی و ملایمت موضوع ناراحتی خودت را با شوهرت در میان بگذار، مثلاً با زبان خوش نه به عنوان اعتراض بگو: تو در فلان مجلس به من توهین کردی، یا فلان حرف را به من زدی، یا به فلان پیشنهاد من عمل نکردی، آیا سزاوار است نسبت به من اینقدر کم لطف باشی؟ با این قبیل حرف‌ها هم عقده‌ات حل

می‌شود، هم شوهرت تنبیه می‌گردد. و به طور حتم در صدد تلافی بر خواهد آمد. تو را یک خانم با وفا و خوش اخلاق و اهل زندگی می‌شناسد و همین احساس در اخلاق و رفتارش آثار خوبی خواهد گذاشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه دو نفر مسلمان با هم قهر کنند و تا سه روز صلح نکنند از اسلام خارج خواهند شد و در بینشان ولایتی باقی نخواهد ماند. پس هر کدام از آنها که در صلح پیش قدم شود در قیامت زودتر به بهشت خواهد رفت»⁽¹⁶⁾.

پی‌نوشت‌ها

- 1- بحار ج 103 ص 247
- 2- اطلاعات 19 دیماه 1350
- 3- بحار ج 75 ص 71
- 4- بحار ج 74 ص 178
- 5- سوره نساء آیه 34 الرجال قوامون علی النساء به ما فضل الله بعضهم علی بعضو به ما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات.
- 6- اطلاعات 17 مرداد ماه 1351.
- 7- بحار ج 103 ص 235
- 8- بحار ج 103 ص 248
- 9- مستدرک ج 2 ص 532.
- 10- شافی ج 2 ص 129.
- 11- اطلاعات 25 آذر ماه 1350.
- 12- بحار ج 103 ص 247
- 13- اطلاعات 28 مهر ماه 1348.
- 14- اطلاعات 8 آذر ماه 1350.
- 15- اطلاعات 17 اسفند ماه 1348.
- 16- بحار ج 75 ص 186.

اگر عصبانی شد سکوت کن

مرد در خارج منزل با صدها مشکل و گرفتاری مواجه می‌شود، با افراد مختلف سر و کار پیدا می‌کند، آنگاه با افکار پریشان و اعصاب خسته وارد منزل می‌گردد، چنین شخصی اگر با کوچکترین حادثه ناگواری برخورد کند عصبانی می‌شود، در آن حال ممکن است از خود بیخود شده به زن و فرزندانش توهین کند. خانمی که فهمیده و با هوش باشد گرفتاری‌ها و مشکلات شوهرش را در نظر مجسم نموده به حال زار او ترحم می‌کند، دندان بر سر جگر گذاشته در مقابل عصبانیت‌ها و داد و فریادهای او سکوت می‌کند. وقتی مرد عکس‌العملی ندید به زودی از عصبانیت می‌افتد. و از کردار خویش پشیمان می‌شود. بلکه در صدد عذرخواهی و تلافی برمی‌آید.

ساعتی بعد کدورت‌ها رفع شده زن و شوهر به حالت اول باز می‌گردند. با همان مهر و صفای سابق بلکه زیادتر به زندگی ادامه می‌دهند.

اما اگر خانم موقعیت حساس و خطرناک شوهرش را درک نکرد و در مقابل عصبانیت او عکس‌العمل نشان داد، جوابش را داد، زد، جیغ کشید، دشنام داد، نفرین کرد، در اینصورت آتش خشم مرد شعله‌ور می‌گردد.

از خود بیخود شده درجه فحش و ناسزاگویی را بالا می‌برد. کم کم زن و مردمانند دو گرگ درنده به جان هم می‌افتند. ممکن است در اثر یک حادثه جزئی طلاق و جدایی به میان آید، و کانون گرم خانوادگی از هم بپاشد، بسیاری از طلاق‌ها در اثر همین حوادث کوچک به وجود آمده است، حتی ممکن است مرد در اثر شدت عصبانیت که خودش یک نوع جنون است مانند

کوه آتشفشان یک دفعه منفجر گردد و جنایت و قتل فجیعی به بار آورد. به داستان زیر توجه فرمایید:

«مردی ... خود و همسر و نادختریش را با گلوله کشت، زندگی این زن و شوهر از همان آغاز زناشویی با اختلاف و تلخ کامی توام بود. هر بامداد و شامگاه به علت عدم توافق و هماهنگی به مشاجره می‌پرداختند. شوهر که خسته از سر کار به خانه آمده بود، اعصابش ناراحت بود.

مشاجره بینشان شروع شد. مرد همسرش را کتک زد. زن می‌خواست به کلانتری برود که مرد با گلوله، خود و او و نادختریش را کشت» (1).

آیا بهتر نیست خانم در این موقع، موقعیت خطرناک و حساس شوهرش را در نظر بگیرد و چند دقیقه دندان بر سر جگر بگذارد و عکس‌العملی از خویش نشان ندهد؟ و بدینوسیله از انحلال پیمان مقدس ازدواج و خطرات احتمالی و قتل و جنایت جلوگیری کند؟

آیا سکوت چند دقیقه مشکل‌تر است یا تن دادن به این همه نتایج و آثار تلخ؟! مبادا خیال کنید ما می‌خواهیم بدینوسیله از مرد دفاع کنیم و او را بی‌تقصیر معرفی نماییم. نه هرگز چنین قصدی نداریم. البته مرد هم تقصیر دارد. نباید دق و دل دیگران را به سر خانواده بی‌گناهِش خالی کند- در بخش آینده در این به اِره بحث خواهد شد- بلکه منظور این است: اکنون که مرد نتوانسته اعصابش را کنترل کند و با جهت یا بی‌جهت عصبانی شده همسرش باید با عقل و فراست موقعیت خطرناک او را درک کند و برای حفظ کانون مقدس زناشویی و جلوگیری از خطرات احتمالی، فداکاری نموده دندان بر سر جگر بگذارد و سکوت اختیار کند.

معمولا خانم‌ها چنین فکر می‌کنند: اگر در مقابل خشم شوهرم سکوت کنم احترام و موقعیت خودم را از دست می‌دهم و خوار و خفیف می‌شوم. در صورتیکه قضیه کاملاً بر عکس است. اگر مرد در حال عصبانیت همسرش را مورد توهین و دشنام قرار داد و از او عکس‌العملی ندید بعداً به‌طور حتم پشیمان خواهد شد. سکوت او را یک نوع فداکاری و ادب زندگی می‌شمارد، و علاقه‌اش چند برابر خواهد شد. در حال عادی فکر می‌کند که با اینکه به همسر توهین کردم و می‌توانست پاسخ دهد لیکن بردباری نمود و سکوت اختیار کرد معلوم می‌شود زن فهمیده و دانایی است، به من و زندگی علاقه‌مند است. در اینصورت یقیناً از کردار خویش پشیمان خواهد شد. اگر همسرش را مقصر بداند عفو می‌کند و اگر بیخود عصبانی شده در محکمه وجدان محکوم می‌گردد و عذرخواهی می‌نماید. پس چنین زن فداکاری نه تنها کوچک نمی‌شود بلکه شخصیت و بزرگی او برای شوهرش و دیگران به اثبات خواهد رسید.

پیغمبر اسلام فرمود: «هر زنیکه در مقابل بد اخلاقی‌های شوهرش بردباری کند خدا ثواب آسیه دختر «مزاحم» را به وی عطا خواهد کرد»⁽²⁾.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که هرگاه شوهرش را خشمناک دید بگوید: در مقابل خواسته‌های تو تسلیم هستم. تا از من راضی نشوی خواب به چشم نخواهد رفت»⁽³⁾.

رسول خدا فرمود: «عفو و بخشش عزت و بزرگی صاحبش را زیادتر می‌کند. عفو داشته باشید تا خدا شما را عزیز گرداند»⁽⁴⁾.

سرگرمی‌های مرد

بعضی از مردها دوست دارند در خانه اشتغالات و سرگرمی‌های مخصوصی داشته باشند، یا انواع تمبرها را جمع‌آوری می‌کنند. یا عکس‌های مختلف را جمع‌آوری می‌کنند، یا نمونه خطها و امضاها را تهیه می‌نمایند، یا کتاب‌های خطی و چاپی را جمع می‌کنند، یا به پرورش حیوانات از قبیل مرغ و بلبل و قناری ابراز علاقه می‌کنند، یا به نقاشی و کارهای هنری می‌پردازند، یا به گلکاری علاقه نشان می‌دهند، یا به خواندن کتاب و مجلات مشغول می‌شوند.

این قبیل سرگرمی‌ها را می‌توان از بهترین تفریحات سالم شمرد. نه تنها ضرری ندارند بلکه منافی هم در بر دارند. مرد را به خانه مانوس و علاقه‌مند می‌سازند، نگرانی‌های روحی و خستگی‌های اعصاب را برطرف می‌سازند، بیکاری و فراغت غم و غصه تولید می‌کند، و اشتغال به کار یکی از طرق معالجه بیماران روانی بشمار می‌رود. کسانی که همیشه مشغولیاتی داشته باشند کمتر به ضعف اعصاب و بیماری‌های روانی مبتلا می‌شوند، چون به خانه علاقه‌مند هستند و اشتغالات دائمی دارند از ولگردی در خیابان‌ها و آلوده شدن به عادت‌های خطرناک و پا نهادن به مراکز فساد تا حدی مصونیت دارند.

بنابراین، خانم‌ها باید این قبیل اشتغالات را محترم بشمارند، مرد را مورد تحقیر و سرزنش قرار ندهند و کارهایش را احمقانه و بی‌فائده نشمارند، بلکه تشویقش کنند، و در موارد لازم با او همکاری نمایند.

خانه داری

خانه محیط کوچکی بیش نیست لیکن نعمت بسیار گرانبهایی است. وقتی مرد از کارهای روزانه و سر و صداهاى خارج خسته شد به خانه پناه می‌برد، وقتی از کشمکشها و نزاحمات و ناملايمات زندگى به تنگ آمد برای استراحت به خانه می‌رود، حتی وقتی از گردش و تفریح هم خسته شد بدانجا پناه می‌برد، آری خانه بهترین آسایشگاهی است که انسان می‌تواند بدون هیچ قید و بندی در آنجا استراحت نماید، جای انس و مودت، صفا و صمیمیت، آرامش و استراحت است، پرورشگاه مردان و زنان با فضیلت است. کارخانه شخصیت‌سازی و کلاس تعلیم و تربیت کودکان است، اجتماع کوچکی است که اجتماع بزرگ انسان‌ها را به وجود می‌آورد، ترقی و تنزل و صلاح و فساد اجتماع بزرگ مربوط به همین اجتماع کوچک است، اجتماع کوچک خانوادگی با اینکه جزء اجتماع بزرگ محسوب می‌شود. در عین حال، از یک نوع استقلال داخلی برخوردار است، بدین جهت اصلاح اجتماع را باید از اصلاح خانواده‌ها شروع کرد.

اداره این پایگاه حساس زندگی و کلاس تعلیم و تربیت اجتماعی به‌عهده بانوان است. یعنی ترقی و تنزل و صلاح و فساد اجتماع در اختیار بانوان و به اراده آنهاست، بنابراین، خانه‌داری شغل بسیار آبرومند و پر افتخاری است.

کسانی که محیط خانه را کوچک می‌شمارند و از شغل شریف خانه‌داری عار دارند به حقیقت معنای خانه‌داری و ارزش آن پی نبرده‌اند.

یک خانم خانه‌دار باید افتخار کند که در یک چنین پست حساسی قرار گرفته برای پیشرفت و ترقی ملت فداکاری می‌کند.

خانم‌های تحصیل کرده نیز در این میان مسؤولیت بیشتری دارند، باید برای دیگران سرمشق زندگی باشند و عملاً به آن‌ها درس خانه‌داری و شوهرداری بیاموزند، باید عملاً اثبات کنند که با سواد بودن نه تنها به خانه‌داری و شوهرداری لطمه نمی‌زند بلکه راه و رسم زندگی را به آن‌ها یاد می‌دهد.

یک خانم تحصیل کرده باید زندگی را با بهترین وجه اداره کند و به شغل شریف خانه‌داری افتخار نماید و بدین وسیله لیاقت و برتری خانم‌های تحصیل کرده را اثبات کند، نه آنکه به عذر با سواد بودن دست به سیاه و سفید نگذارد و بدینوسیله بانوان با سواد را بدنام گرداند، درس خواندن برای بیکار گشتن و زیر بار مسؤولیت نرفتن نیست بلکه برای کدبانو شدن و درس زندگی آموختن است. به داستان زیر توجه فرمایید:

«مردی که با دختر دیپلمه‌ای ازدواج نموده بود در دادگاه گفت:

همسرم در خانه دست به سیاه و سفید نمی‌گذارد و هر بار که به او اعتراض می‌کنم می‌گوید: ظرفشویی و رختشوئی و بچه‌داری کار یک زن دیپلمه نیست. اگر از رفتار من ناراحت هستی طلاقم بده و با یک کلفت ازدواج کن. گفت: پریشب عده‌ای از آشنایان و اقوام همسر دیپلمه‌ام را به شام دعوت نمودم. موقع شام سفره را پهن کردم و دیپلم قاب گرفته همسرم را در سفره نهادم و گفتم: ببخشید شام ناقابلی است که خانم حقیر هر شب بخورد بنده می‌دهد. صلاح دیدم از شما هم بدینوسیله پذیرایی کنم⁽⁵⁾» .

به هر حال، خانه‌داری و کدبانوگری شغل شریف و آبرومندی است که مراتب لیاقت و هنرنمایی بانوان را به اثبات می‌رساند. بد نیست در این‌باره قضاوت خود بانوان تحصیل کرده را بشنوید:

خانم ... عقیده داشت: کدبانوی واقعی زنی است که سازگار باشد و از نظر مادی اهل افراط و تفریط نباشد. یک زن کدبانو موقعی می‌تواند بگوید که دارای صفت خاص یک کدبانو است که از وضع درآمد شوهر و وضع خانوادگی خود اطلاع کامل داشته باشد. به نظر من یک زن اداری هم می‌تواند کدبانوی خوبی باشد» .

خانم فریده نوروژ شمیرانی لیسانسیه می‌گفت: کدبانو باید علاوه بر اینکه به امور خانه وارد باشد همراه خوبی برای همسرش، مادر خوبی برای فرزندانش و مهماندار خوبی برای خانه‌اش باشد.

خانم دکتر محترم فصیحی پزشک اطفال می‌گفت: به نظر من کدبانوی واقعی کسی است که کار اداری نداشته باشد. زیرا در کشور ما سرویس‌های اداری از نظر وضع غذا و کمبود مهد کودک و غیره نمی‌تواند نیاز کارمندان را برآورده سازد. یک مادر کارمند نگران اینست که غذای شوهرش دیر شده یا کودکش تنها مانده است.

خانم صغری یکتا ناظمه فنی دانشکده پزشکی می‌گفت: زن کدبانو با بودجه کم می‌تواند خانه‌ای تمیز و آراسته داشته باشد. با شوهرش در غم و شادی شریک باشد. از حال روحی و اجتماعی شوهرش غافل نباشد.

خانم ایران نعیمی می‌گفت: کدبانو زنی است که از تفریحات غیر ضروری بکاهد و هدفش بهتر کردن وضع خانه باشد و از تنظیم بودجه خانوادگی اطلاع داشته باشد.

(6)

نظافت

یکی از وظائف مهم خانه‌داری تمیز کردن منزل و اسباب و لوازم زندگی است. نظافت به بهداشت و حفظ سلامتی اهل خانه کمک می‌کند و جلو بسیاری از بیماری‌ها را می‌گیرد. زندگی کردن در خانه تمیز مسرت بخش و دل‌پذیر است، مرد را به سوی منزل متمایل می‌سازد، اسباب آبرو و سربلندی خانواده است، بدین جهت رسول خدا فرمود: «دین بر نظافت پایه‌گذاری شده است.»⁽⁷⁾ باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام نظیف است، شما هم در پاکیزگی کوشش کنید، زیرا فقط پاکیزگان داخل بهشت می‌شوند.»⁽⁸⁾

خانه را همیشه تمیز نگهدارید، روزی یک مرتبه جارو و گردگیری کنید، در طول شبانه‌روز اگر جایی کثیف شد فوراً تمیزش کنید و نظافت آن را برای موقع معین جارو کردن نگذارید، در و دیوار و سقف اتاق‌ها را گردگیری کنید، تار عنکبوت‌ها را بگیرید، میز و مبل و صندلی و سایر اثاث خانه را گردگیری کنید، شیشه‌های در و پنجره را تمیز کنید، زباله و خاکروبه‌ها را در ظرف سرپوشیده‌ای بریزید و از حدود اتاق‌ها و آشپزخانه دور گردانید مبادا غذاهای شما را آلوده گرداند، زود به زود آن را خالی کنید مبادا متعفن گردد و تولید میکرب کند، کثافت و خاکروبه‌ها را در کوچه و درب خانه نریزید زیرا به بهداشت عمومی لطمه می‌زند به علاوه تولید میکرب می‌کند و چه بسا به وسیله باد و مگس به شما منتقل شود و سلامت خودتان را در معرض خطر قرار دهد، تا می‌توانید نگذارید بچه‌ها در باغچه‌ها کنار حیاط بول کنند و اگر از جهت ناچاری آن‌ها را در

گوشه‌ای از حیاط می‌نشانید فوراً آنجا را تمیز و با آب بشویید تا بد بو و محل نشو و نمای میکرب‌ها نگردد، به طور کلی سعی کنید هیچ نقطه‌ای از منزل شما محل کثافت و تولید میکرب واقع نشود.

ظرف‌های کثیف و چرب را روی هم نریزید بلکه هر چه زودتر آن‌ها را بشویید، زیرا اگر نشسته روی هم بماند ممکن است تولید میکرب کنند و سلامت شما را به خطر بیندازند، ظرف‌ها را با آب تمیز دست نخورده بشویید و اگر با آب راکد یا حوض می‌شوید بعداً آب پاکیزه روی آن‌ها بریزید زیرا ممکن است آب حوض در اثر ماندن آلوده شده باشد و به سلامت شما لطمه بزند، بعد از شستن در جای محفوظی بگذارید یا پارچه تمیزی روی آن‌ها بیندازید، لباس‌های کثیف مخصوصاً کهنه بچه‌ها را از حدود اتاق‌ها و آشپزخانه دور کنید و در جای محفوظی نگهدارید تا مگس‌ها که حامل انواع میکرب هستند در آنجا اجتماع نکنند، و زود به زود آن‌ها را بشویید.

لباس‌های خودتان و فرزندانتان همیشه نظیف و پاکیزه باشد مخصوصاً لباس‌های زیرپوش که همیشه با بدن تماس دارند. گوشت و حبوبات و سایر پختنی‌ها را قبل از طبخ خوب بشویید، مخصوصاً سبزیجات را چندین مرتبه با دقت بشویید، زیرا ممکن است به میکرب و تخم انگل آلوده باشد و به سلامت شما لطمه بزند.

میوه‌ها را قبل از خوردن تمیز بشویید چون اکثر آن‌ها سمپاشی می‌شوند و امکان دارد سموم آنها به شما سرایت کند، ممکن است اثر فوری نداشته باشند لیکن بدون شک بی‌تاثیر هم نخواهند بود.

قبل از غذا خوردن دست‌های خودتان و اطفالتان را تمیز بشویید، اگر با قاشق و

چنگال هم غذا می‌خورید، باز هم بهتر است دستتان را بشویید، مبادا آلوده باشد و به سلامت شما لطمه بزند، بعد از صرف غذا دست و دهانتان را بشویید، دندان‌ها را خلال کنید زیرا ممکن است اجزاء غذا گوشه و کنار دهان و لابلای دندان‌ها بماند و تولید میکرب نماید.

اگر بتوانید بعد از صرف هر غذا دندان‌ها را مسواک کنید بسیار خوب است لیکن اگر بریتان میسر نیست اقلاً شبها قبل از خواب مسواک را از دست ندهید. بدینوسیله هم دندان‌هایتان را از خطر پوسیدگی و فساد نجات می‌دهید هم به سلامتی خودتان کمک شایانی می‌نمایید.

ناخن‌هایتان را اقلاً هفته‌ای یکبار کوتاه کنید، زیرا وقتی ناخن بلند شد محل نشو و نمای میکرب‌ها می‌شود و سلامتی شما را جدا در معرض خطر قرار می‌دهد، اگر بتوانید یک روز در میان برای شستشو به حمام بروید بسیار مهم است لیکن اگر نمی‌توانید اقلاً هفته‌ای یکبار را ترک نکنید.

موهای زیر بغل و سایر مواضع را به وسیله دارو و یا تراشیدن برطرف سازید زیرا ممکن است انواع میکرب‌ها در آنجا تولید و تکثیر نمایند و به سلامتی شما لطمه بزنند.

خوردنی‌ها را در دسترس مگس‌ها قرار ندهید زیرا ممکن است آن‌ها را آلوده سازند.

شارع مقدس اسلام درباره نظافت سفارش‌های زیادی نموده که به پاره‌ای از آن‌ها از باب نمونه اشاره می‌شود:

امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا زیبا بودن و زینت کردن را دوست دارد. و تظاهر به نداری و فقر را مکروه دارد. دوست دارد آثار نعمت‌هایش را بر بنده‌اش ببیند. لباسش نظیف و پاکیزه باشد، بوی

خوش استعمال کند. خانه اش را زینت نماید. خانه و اطرافش را جاروب کند. قبل از غروب چراغ را روشن کند. زیرا این عمل فقر را از خانه دور می‌کند و روزی را زیاد می‌گرداند (9)» .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آدم کثیف بد بنده ای است» (10) .

حضرت علی علیه السلام فرمود: «تارهای عنکبوت را از خانه‌هایتان بگیرید زیرا ترک کردن آن‌ها باعث نداری می‌شود» (11) .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خاکروبه‌ها را شب در خانه نگذارید بماند زیرا جایگاه شیطان می‌شود» (12) .

پیغمبر اسلام فرمود: «خاکروبه‌ها را پشت درب منزل نریزید زیرا جایگاه شیطان می‌شود» (13) .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لباس انسان باید همیشه پاکیزه و تمیز باشد» (14) .

پیغمبر اکرم فرمود: «دستمال چرب را در خانه نیندازید زیرا جایگاه شیطان می‌شود» (15) .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شستن ظرف‌ها و تمیز کردن اطراف خانه روزی را زیاد می‌کند» (16) .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ظرف‌ها را بدون روپوش نگذارید زیرا شیطان آب دهن در آن‌ها انداخته از آن‌ها استفاده می‌کند» (17) .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «میوه‌ها دارای سمومی هستند.

آن‌ها را خوب بشوید آنگاه میل کنید» (18) .

حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «یک روز در میان، به حمام رفتن انسان را فربه می‌کند» (19) .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر بر امتم دشوار نمی‌شد واجب می‌کردم در موقع هر وضویی مسواک کنند» (20).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ناخن گرفتن در روز جمعه از بیماری جذام و جنون و پیسی و کوری جلوگیری می‌کند» (21).

روایت شده که: «زیر ناخن‌ها خوابگاه شیطان است».

حضرت علی علیه السلام فرمود: «شستن دست‌ها قبل از غذا و بعد از آن عمر را زیاد می‌گرداند و از چرکین شدن لباس‌ها مانع می‌شود و چشم را نورانی می‌گرداند» (22).

پی‌نوشت‌ها

- 1- اطلاعات 17 تیر ماه 1349.
- 2- بحار ج 103 ص 247.
- 3- بحار ج 103 ص 239.
- 4- بحار ج 71 ص 419.
- 5- اطلاعات 3 آذر ماه 1350.
- 6- اطلاعات 28 فروردین ماه 1351.
- 7- محجة البیضاء ج 1 ص 166.
- 8- مجمع الزوائد ج 5 ص 132.
- 9- بحار ج 79 ص 300.
- 10- بحار ج 76 ص 175.
- 11- شافی ج 1 ص 208.
- 12- بحار ج 76 ص 175.
- 13- بحار ج 76 ص 177.
- 14- شافی ج 1 ص 208.
- 15- شافی ج 1 ص 215.
- 16- بحار ج 76 ص 176.
- 17- بحار ج 76 ص 176.
- 18- شافی ج 2 ص 124.
- 19- شافی ج 1 ص 209.
- 20- شافی ج 1 ص 210.
- 21- شافی ج 1 ص 211.
- 22- شافی ج 2 ص 123.

منزل مرتب

یک منزل مرتب که هر یک از اسباب و لوازم زندگی در جای مخصوص و مناسب قرار گرفته باشد از جهاتی بر یک منزل شوریده و درهم و برهم مزیت دارد.

اولا نظم و ترتیب مخصوص به منزل صفا و رونق و زیبایی می‌بخشد، تماشای تکراری خانه نه تنها موجب ملال نمی‌شود بلکه مسرتبخش و دلپذیر خواهد بود.

ثانیا انجام کارهای خانه‌داری را آسان می‌کند، اوقات کدبانوی خانه بیهوده تلف نمی‌شود زیرا به هر چیز احتیاج پیدا کرد می‌داند کجاست، برای پیدا کردن آن معطل نمی‌شود، در نتیجه کارها به آسانی انجام می‌پذیرد و خانم را وامانده و خسته نمی‌گرداند.

ثالثا رونق و صفای محیط مرتب منزل که از ذوق و سلیقه کدبانوی خانه حکایت می‌کند مرد را به خانه و زندگی علاقه‌مند ساخته از خطرات ولگردی و وقوع در دام‌های فساد محفوظش می‌دارد.

رابعا چنین خانه مرتبی اسباب آبرو و سرافرازی خانواده بوده هر کس آن را ببیند از زیبایی آن لذت می‌برد و به ذوق و سلیقه کدبانوی خانه آفرین خواهد گفت.

با خرید و تهیه اسباب لوکس زندگی زیبا نمی‌شود بلکه نظم و ترتیب خاص زیبایی به وجود می‌آورد، خود شما حتما خانواده‌های مرفه و ثروتمندی را دیده‌اید با اینکه از انواع و اقسام گوناگون لوازم لوکس زندگی برخوردارند اما زندگی آن‌ها چون درهم و برهم است صفا و رونقی ندارد و دیدن آن ملال‌آور است، به عکس خانواده‌های فقیری را دیده‌اید که در عین فقر و نداری، زندگی زیبا و مسرتبخشی دارند، چون همان اسباب

و لوازم مختصر، مرتب و منظم و تمیز است، اصولاً مگر زیبایی جز نظم و ترتیب خاص چیز دیگری است؟

بنابراین، یکی از وظائف مهم خانه‌داری رعایت نظم و ترتیب است، خانم‌های خوش سلیقه و کدبانو خودشان بهتر میدانند اسباب و لوازم خانه را چگونه مرتب سازند لیکن در عین حال یادآوری نکات زیر بی‌فایده نیست:

اسباب و لوازم منزل را درجه‌بندی نموده برای هر نوعی از آنها جای مخصوصی انتخاب نمایید، همه ظرف‌ها را یک جا روی هم نریزید، ظرف‌هایی را که مورد احتیاج همیشگی است در دسترس قرار دهید، اسباب شیرینی خوری و آجیل خوری را در یک جا قرار دهید، ظرف‌های شربت‌خوری جای مخصوص داشته باشند، یک جا را اختصاص بدهید به اسباب چای‌خوری، اسباب و ظروف غذاخوری را در یک جا قرار بدهید، قاشق و کارد و چنگال جای مخصوصی داشته باشند، اسباب و لوازم میوه‌خوری را در یک جا بگذارید، ظرف‌های ماست‌خوری و مرباخوری جای مخصوصی داشته باشند، و به طور خلاصه اسباب و لوازم زندگی به قدری مرتب باشد که خود شما و شوهرتان و فرزندان‌تان جای مخصوص آنها را بدانند به طوریکه اگر در شب تار هم خواستید آنها را پیدا کنید بتوانید مستقیماً به سراغشان بروید.

شاید بعضی خانم‌ها بگویند: برنامه مذکور برای اعیان و اشراف خوب است که زندگی مفصلی دارند، اما برای زندگانی فقیرانه ما این همه تشریفات ضرورت ندارد، لیکن خاطر نشان می‌شود که اسباب و لوازم زندگی به هر حال باید مرتب باشد، چه فقیر چه غنی. شخص فقیر هم باید همان اسباب و لوازم مختصر خویش را مرتب سازد، مثلاً همه ظروف خانه‌اش را می‌تواند در یک جا ظرفی

قرار بدهد لیکن هر گوشه‌ای از آن را برای یک نوع ظرف اختصاص بدهد، لباس‌های تابستانی را در یک جا و لباس‌های زمستانی را در جای دیگر قرار بدهید، لباس‌های خودتان را در یک جا و لباس‌های شوهرتان را در یک جا و لباس‌های فرزندانتان را در جای مخصوص بگذارید، لباس‌های مورد احتیاج همیشه را در دسترس بگذارید و لباس‌های دیگر را در جایی محفوظتر، لباس‌های نشسته را در جای مخصوص بریزید، رختخواب‌های مورد لزوم در دسترس باشد لیکن رختخواب‌های مهمانداری را کنار بگذارید، بعد از صرف غذا ظرف‌های چرب و نشسته را فوراً جمع کنید و برای شستن در جای معین بگذارید، هر یک از اسباب و لوازم زینت اتاق را در جای مناسب قرار دهید که همیشه در آنجا باشد، لباس‌های خودتان و فرزندانتان در گوشه و کنار اتاق پراکنده نباشد بلکه آن‌ها را در کمد مخصوص یا روی چوب لباسی بیندازید، به کودکانتان توصیه کنید که اسباب و لوازم خودشان را از قبیل لباس و کتاب همیشه در جای مخصوص بگذارند، مطمئن باشید که اگر شما نظم و ترتیب را کاملاً رعایت کنید کودکانتان نیز با همین وضع عادت خواهند کرد.

زن‌های بی‌انضباط برای اینکه خودشان را بی‌گناه معرفی کنند شوریدگی منزل را به گردن بچه‌ها می‌گذارند، در صورتیکه این موضوع اشتباه است زیرا بچه‌ها از پدر و مادر تقلید می‌نمایند، اگر پدر و مادر منظم باشند آن‌ها هم منظم تربیت می‌شوند، بچه‌ها در آغاز امر با رعایت نظم و ترتیب مخالف نیستند بلکه بدان اظهار علاقه می‌نمایند. لیکن وقتی اوضاع نامنظم داخلی را مشاهده نمودند از آن‌ها درس زندگی می‌آموزند.

پول و اوراق بهادار از قبیل چک و سفته و اسناد و مدارک را در جای محفوظی بگذارید که در دسترس بچه‌های کوچک نباشد، زیرا ممکن است در اثر غفلت از بین بروند و ضررهایی به شما وارد گردد، زدن و تنبیه کردن بعد از عمل سودی ندارد، علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، بچه نادان گناهی ندارد، تقصیر از جانب مادر بی‌انضباط است که اشیاء ارزشدار را در دسترس او قرار داده است.

به داستان زیر توجه فرمایید: «مردی سه هزار تومان به همسر خود سپرد و تاکید کرد پول‌ها را در محل امنی نگهداری کند ... پول‌ها را لب‌تاقچه گذاشت و برای انجام کار کوچکی بیرون رفت وقتی به اطاق برگشت پول‌ها را ندید. هراسان به اطراف نگاه کرد دید طفل پنجساله چیزی را در باغچه حیاط می‌سوزاند و شادی می‌کند. مادر به قدری عصبانی شد که طفل پنج ساله را بلند کرد و به زمین کوبید، طفل جابجا مرد، مادر وحشت زده به جسد بیجان طفل نگاه می‌کرد شوهرش از در وارد شده توضیح خواست، زن جریبان را تعریف کرد، مرد عصبانی شد و کتک مفصلی به همسرش زد، سوار موتور سیکلت شد تا ماجرا را به کلانتری گزارش دهد، اما هیجان و ناراحتی او سبب شد که با یک تاکسی تصادف کند و مجروح شود اکنون حال مرد وخیم است. ⁽¹⁾»

به عقیده شما مقصر واقعی در این جریان کیست؟ قضاوت آن را به‌عهده خود خوانندگان می‌گذارم. برای این قبیل حوادث نظائر فراوانی سراغ دارید حتی در زندگی خود شما نیز به وقوع پیوسته است.

داروها و مواد خطرناک و سمی را حتی نفت و بنزین را در جایی بگذارید که دست بچه‌های کوچک و غیر ممیز بدان‌ها نرسد، زیرا ممکن است در اثر نادانی آن‌ها را

بخورند و تلف شوند، آنگاه باید عمری را داغدار باشید، احتیاط کردن ضرر ندارد لیکن در اثر غفلت و بی احتیاطی صدها خطر در کمین شما است، اطفال بیگناهی که در اثر غفلت و نامرتبی پدر و مادر تلف شده و می‌شوند فراوانند که برخی از آن‌ها در صفحات روزنامه‌ها و مجلات منعکس می‌شود. از باب یادآوری به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

خواهر و برادر خردسالی بنام اصغر 6 ساله و عالم چهار ساله محتویات یک ظرف پر از محلول «د. د. ت» را به جای دوغ نوشیدند، و عالم در گذشت، این دو بچه در خانه تنها بودند، هنگامی که احساس تشنگی کردند چون آب در دسترس نداشتند محلول گرد «د. د. ت» را به تصور دوغ نوشیدند. مادر بچه‌ها در بیمارستان اظهار داشت: «دیشب مقداری «د. د. ت» را حل کردم تا در زیر زمین خانه نزدیک لانه موش‌ها بپاشم که این حادثه رخ داد.»⁽²⁾

«دو کودک به جای آب ظرف نفت را سرکشیدند و یک کودک پنج‌ساله ده قرص پادرد مادرش را خورد، در بیمارستان بستری شدند.»⁽³⁾

در خاتمه یادآور می‌شوم که البته نظم و انضباط خوب است لیکن نه به حدی که از شما و شوهرتان سلب آسایش کند، اگر از حد متعارف و عادی گذشت به وسواسی‌گری و سلب آزادی منجر می‌شود که خود آن یکی از مشکلات بعضی خانواده‌ها بشمار می‌رود و ممکن است سبب جدایی و افتراق واقع شود. به نمونه زیر توجه فرمایید:

«مردی می‌گوید: از دست پاکیزگی‌های عجیب و غریب همسرم دیوانه شدم، از اداره خسته و کوفته ساعت 4/5 بعد از ظهر که برمی‌گردم باید حتماً هفت مرتبه دست و پایم را

در آب حوض که یخ بسته کر بدهم، کفشم را جای مخصوص بگذارم و سرپایی مخصوص منزل را بپوشم. توی دستشویی سرپایی مخصوص گذاشته، در آشپزخانه و هال و همه جایخانه، لباس را باید به جالباسی مخصوص بیاویزم و از جالباسی مخصوص بردارم، اگر اجازه بدهد سیگار بکشم باید حتما در اتاق مخصوص بکشم که همه جا بو نگیرد، خلاصه من که یک عمر به راحتی و آزادی گذرانده ام در عرض چهار سال زندگی زناشویی از هر زندانی بدبختتر شده ام، چه لزومی دارد که آدم آن قدر زیاد اهل نظافت بی‌جهت باشد. این وسواس است و من از وسواس بیزارم (4) .

در هیچ کاری افراط و تفریط خوب نیست بلکه میانه‌روی در هر حال اصلح است، نه به قدری بی‌انضباط باش که اوضاع زندگی‌تان شوریده و بی‌حساب باشد نه آن قدر در حفظ انضباط زیاده‌روی کن که به وسواسی گری منجر شود و راحتی را از شما بگیرد.

تهیه غذا

یکی از امور مهم خانه‌داری پخت و پز و تهیه غذاست. مراتب‌کاردانی و سلیقه بانوان را به اثبات می‌رساند. یک خانم کدبانو و با ذوق با صرف بودجه کم بهترین و خوشمزه‌ترین غذاها را تهیه می‌کند. اما یک خانم بی‌سلیقه هم زیاد بودجه صرف می‌کند و هم غذایش دلچسب نخواهد بود. خانمی که بتواند غذاهای لذیذ و مطبوع تهیه کند. بدین وسیله شوهرش را به خانه و زندگی علاقه‌مند می‌سازد، و کمتر اتفاق می‌افتد که به هوس خوردن غذاهای لذیذ به مهمانخانه و هتل برود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«بهترین زنان شما زنی است که خودش را

خوشبو کند و در طبخ غذا مهارت داشته باشد و اقتصاد را ازدست ندهد. چنین زنی یکی از عمال و کارکنان خدا خواهد بود. و عامل خدا هرگز با شکست و پشیمانی مواجه نخواهد شد (5)» .

در اینجا نمی‌توان در فن طبخی وارد شد و انواع غذاها و طرز تهیه آنها را تشریح کرد و اصولاً از عهده نگارنده ساخته نیست، لیکن خوشبختانه کتابهای خوبی در این بهاره به وسیله آشنایان به فن طبخی و تغذیه نوشته شده در دسترس است، می‌توانید آنها را بخوانید و از تجربیات و سلیقه شخصی خودتان نیز استفاده نمایید و غذاهای خوشمزه و مفید تهیه کنید، لیکن تذکر چند مطلب ضرورت دارد:

مطلب اول- غذا خوردن فقط برای لذت بردن و پر کردن شکم نیست. بلکه منظور بزرگتری در کار است. انسان بدان جهت غذا می‌خورد که موادی را که برای حفظ سلامت و ادامه حیات سلولهای بدن ضرورت دارد به آنها برساند، مواد لازم در انواع غذاها و میوه‌ها و سبزیجات و حبوبات و گوشتها پراکنده‌اند، و به طور کلی به شش دسته تقسیم می‌شوند:

اول- آب.

دوم- مواد معدنی مانند: کلسیم، فسفر، آهن، ید، مس.

سوم- مواد نشاسته‌ای.

چهارم- چربی‌ها.

پنجم- پروتئین.

K. C ویتامین آ ویتامین B ویتامین ششم-

انواع ویتامین‌ها مانند: ویتامین بیشتر وزن بدن انسان را آب تشکیل می‌دهد. آب غذاهای جامد را حل می‌کند تا به وسیله روده جذب شوند، درجه حرارت بدن را تنظیم می‌کند، مواد معدنی برای رشد و نمو

استخوان‌ها و دندان‌ها و تنظیم کار عضلات ضرورت دارند، مواد نشاسته‌ای و قندی تولید انرژی می‌کنند، چربی‌ها نیز انرژی و حرارت تولید می‌کنند، پروتئین برای رشد بدن و تجدید سلول‌های کهنه ضرورت دارد. ویتامین‌ها برای رشد بدن و استحکام استخوان‌ها و تقویت اعصاب و تنظیم دستگاه‌های بدن و سوختن غذاها در سلول‌ها ضرورت دارند.

مواد مذکور برای حفظ سلامت انسان و ادامه حیات او کمال ضرورت را دارد، هر یک از آن‌ها آثار خاصی دارد و گوشه‌ای از حوائج بدن را تامین می‌کند، فقدان یا کمبود یا زیادی هر یک از اینها به حیات و سلامت انسان لطمه می‌زند، و ممکن است بیماری‌های صعب‌العلاج و خطرناکی را به وجود آورد. سلامت و بیماری، طول عمر و کوتاهی آن، سلامت اعصاب و بیماری‌های روانی، شادی و افسردگی، زشتی و زیبایی و به طور کلی کلیه حوادثی که در بدن رخ می‌دهد مربوط به کیفیت تغذیه انسان است.

ما از آنچه می‌خوریم ساخته شده‌ایم، اگر انسان بداند چه چیز و چه مقدار بخورد کمتر بیمار خواهد شد، بدبختی اینجاست که بدون توجه به احتیاجات غذایی بدن و خواص و آثار خوردنی‌ها شکمش را از غذاهای خوشمزه پر می‌کند و سلامت خویشتن را در معرض خطر قرار می‌دهد، وقتی به خود می‌آید که کار از کار گذشته و کارخانه ظریف بدن فرسوده و مختل شده است، در آن هنگام به این طبیب و آن طبیب، این دارو و آن دارو پناه می‌برد لیکن افسوس که رنگ و روغن نمی‌تواند کارخانه فرسوده را ترمیم کند، بدین جهت پیغمبر اسلام فرمود:

«شکم مرکز همه بیماری‌ها است»⁽⁶⁾.

اتفاقا انتخاب غذا معمولاً بر عهده بانوان است، پس صحت و سلامت خانواده در

دست آنهاست، بنابراین یک بانوی خانه دار مسؤولیت بسیار سنگینی بر دوش دارد که اگر اندکی در این به اره سهل انگاری کند ممکن است خودش و شوهرش و فرزندانش را در معرض بیماری‌های سخت قرار بدهد، علاوه بر اینکه یک طب‌باخ ماهری است باید یک غذاشناس کامل بلکه یک طبیب حاذق باشد، نباید منظورش فقط پر کردن شکم اهل خانه باشد بلکه در وهله اول باید موادی را که برای حفظ سلامت و تامین حوائج غذایی بدن ضرورت دارد در نظر بگیرد، و تشخیص بدهد که مواد لازم در کدام یک از خوردنی‌ها و به چه مقدار وجود دارد، آنگاه بر طبق نیازمندی‌های گوناگون بدن از خوردنی‌ها انتخاب کند و جزء برنامه خوراک قرار دهد، در عین حال سعی کند غذاهای لازم و مفید را به صورتی خوشمزه و دلپذیر در آورده در اختیار خانواده قرار دهد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «وظیفه زن نسبت به شوهرش اینست که چراغ خانه را روشن کند و غذای نیکو و شایسته تهیه ببیند» (7).

زنی به رسول خدا عرض کرد: «خدمت کردن زن در خانه شوهر چه فضیلتی دارد؟ فرمود: در مقابل هر کاری که برای اداره امور منزل انجام دهد خدا نظر لطفی به او می‌فرماید. و کسی که مورد نظر خدا واقع گردد معذب نخواهد شد» (8).

مطلب دوم - احتیاجات غذایی افراد همیشه یکسان نیست بلکه نسبت به سنین و احوال مختلف اختلاف پیدا می‌کند، مثلاً اطفال و جوانان چون در حال رشد و نمو هستند به مواد معدنی مخصوصاً کلسیم نیاز بیشتری دارند، باید در برنامه غذایی آنها چیزهایی را داخل کرد که از حیث مواد معدنی غنی باشند، همچنین افراد مذکور چون دارای حرکت و فعالیت زیاد هستند و

بیشتر انرژی مصرف می‌کنند به مواد انرژی‌زا مانند چربی‌ها و مواد قندی و نشاسته‌ای بیشتر احتیاج دارند، در تغذیه آنان باید این موضوع رعایت شود. و همچنین احتیاجات غذایی افراد نسبت به نوع شغلشان مختلف است: مثلاً یک مرد کارگر احتیاج بیشتری به چربی‌ها و مواد قندی و نشاسته‌ای دارد، زیرا لازمه شغلش و فعالیت زیاد است، اما کسی که شغل راحت و آسانی داشته باشد به قدر یک کارگر احتیاج به مواد مذکور ندارد. برنامه غذای تابستان با زمستان نیز یکسان نیست، برنامه غذای یک بیمار نیز نمی‌تواند با برنامه غذای افراد سالم یکسان باشد، معمولاً باید برای بیمار غذای سبک و مقوی تهیه کرد، در مورد غذای او باید از پزشک دستور گرفت، به هر حال یک خانم خانه‌دار باید همه این نکات را رعایت کند و بر طبق احتیاجات افراد غذا به ایشان تهیه کند.

مطلب سوم-یکی از نکات حساس و قابل توجه اینست که وقتی سن انسان از چهل تجاوز کرد معمولاً در معرض ابتلا به بیماری چاقی قرار می‌گیرد، شاید بعضی‌ها چاقی را علامت سلامت مزاج بشمارند لیکن این موضوع کاملاً اشتباه است، چاقی یکی از بیماری‌های خطرناک شمرده می‌شود و عوارض ناگواری را به دنبال دارد، اشخاص چاق در معرض ابتلای به بیماری‌های قلبی، فشار خون، سخت‌شدن شریان‌ها، بیماری‌های کلیه و کبد و کیسه صفرا و مرض قند می‌باشند، به تصدیق پزشکان و تایید آمارهای شرکت‌های بیمه افراد لاغر بیشتر از افراد فربه عمر می‌کنند، وقتی سن انسان از چهل تجاوز کرد فعالیت بدن کمتر می‌شود، در نتیجه، میزان سوخت و ساز آن نیز تقلیل می‌یابد، بنابراین به چربی‌ها و مواد قندی

ونشاسته‌ای کمتر احتیاج پیدا می‌کند، در این سنین دستگاه تولید نیروی بدن که کالری‌ها را به انرژی تبدیل می‌سازد کمتر کار می‌کند، در نتیجه، کالری‌ها تبدیل نشده در اطراف کمر و اطراف شرایین و اعضاء بدن جمع شده تولید چاقی می‌کنند، بهترین علاج چاقی کم خوری است مخصوصا چربی‌ها و مواد نشاسته‌ای و قندی.

خانمی که به شوهرش علاقه‌مند است به مجردی که آثار و علائم چاقی را در او مشاهده نمود باید فوراً در برنامه غذایی او تجدید نظر کند، مواظب باشد پر خوری نکند، از مصرف چربی‌ها و شیرینی‌ها و خامه ممنوعش سازد، مواد قندی و نشاسته‌ای مانند نان و برنج از عوامل مهم چاقی هستند، کاری کند که مرد از این‌ها کمتر مصرف نماید، به جای این‌ها از مواد پروتئین‌دار مانند: تخم مرغ و جگر و گوشت گوسفند و گوساله و پرندگان و ماهی و پنیر بیشتر در برنامه غذایی او بگنجانند، زیرا این‌ها هم‌رفع گرسنگی می‌کنند و هم کالری کمتری دارند، لبنیات نیز در این سنین مناسب است، اگر از جانب طبیب ممنوع نباشد میوه جایز و سبزیجات نیز مناسب است، در این به اره با پزشک نیز مشورت کنید و دستور بگیرید، رعایت همه این نکات برای خانمی که به شوهرش علاقه‌مند است کاملاً ضرورت دارد، در واقع حیات و سلامت شوهر به دست اوست، چون هر غذایی نزدش گذاشت ناچار تناول خواهد کرد.

لیکن اگر از شوهرت سیر شده‌ای و هوس بیوه شدن نموده‌ای و می‌خواهی به طوری او را به قتل برسانی که مورد تعقیب پلیس قرار نگیری و کسی از جنایت تو مطلع نشود خیلی آسان است، غذاهای بسیار چرب و شیرین و خوشمزه تهیه کن و نزد شوهرت بگذار و با اصرار زیاد به پرخوری تشویقش کن، تا

می‌توانی نان و برنج در برنامه غذایی بگنجان، یک سفره رنگارنگ و زیبا برای اش پهن کن، در اینصورت او تا بتواند شکمش را از این غذاهای لذیذ پر می‌کند.

اگر بدین برنامه عمل کردی مطمئن باش فاصله چندانی با بیوه‌شدن نداری، بزودی او را از دستخواهی داد، در عین حال از خدمات و پذیراییهای تو اظهار رضایت خواهد نمود.

ممکن است خواننده گرامی بگوید: برنامه غذایی مذکور برای طبقه یک و ثروتمندان خوب است که به انواع غذاهای لذیذ و گران قیمت دسترسی دارند اما برای طبقه سه که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند و باتلاش شبانه روزی لقمه غذای ساده‌ای بدست می‌آورند قابل عمل نیست، این گونه افراد چگونه می‌توانند برای تامین حوائج عمومی بدن برنامه غذایی داشته باشند؟!

لیکن خواننده گرامی باید بدین مطلب توجه داشته باشد که خوشبختانه مواد ضروری تغذیه بدن در همین غذاهای ساده و طبیعی به قدر کافی وجود دارد. اگر کدبانوی خانه از فن تغذیه و طبخ اطلاع کامل داشته‌باشد می‌تواند از همین حبوبات و میوه‌جایت ساده مانند نخود و لوبیا و عدس و گندم و سیب و پیاز و گوجه و هویج و انواع مختلف سبزیجات غذایی درست کند که هم مطبوع باشد و هم مطابق بهداشت و حفظ الصحة لیکن کاردانی و سلیقه لازم دارد.

پی‌نوشت‌ها

- 1-اطلاعات 23 بهمن ماه 1348
- 2-اطلاعات دوشنبه 26 تیر ماه 1351
- 3-اطلاعات 11 اسفند ماه 1348
- 4-اطلاعات 3 بهمن ماه 1350
- 5-وسائل ج 14 ص 15
- 6-بحار ج 62 ص 290

مهمانداری

یکی از اموری که برای هر خانواده‌ای کم یا بیش اتفاق می‌افتد مهمانداری است، به طوری که می‌توان آن را از لوازم حتمی زندگی دانست، مهمان نوازی رسم خوبی است، دل‌ها را با هم مربوط می‌کند، باعث مودت و محبت می‌شود، کینه‌ها و کدورت‌ها را برطرف می‌سازد، همنشینی و رفت و آمد با دوستان و خویشان یکی از بهترین تفریحات سالم بشمار می‌رود.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «رزق مهمان از آسمان نازل می‌شود. وقتی آن را خورد، گناهان می‌زبان آمرزیده می‌شود»⁽¹⁾.

امام رضا علیه السلام فرمود: «سخت‌ترین از غذای مردم می‌خورد تا از غذایش بخورند. اما بخیل از غذای مردم نمی‌خورد مبادا از غذایش بخورند»⁽²⁾.

رسول خدا فرمود: «همنشینی با دوستان ایجاد محبت می‌کند»⁽³⁾.

امام محمد تقی علیه السلام فرمود: «نشستن با دوستان دل را زنده و عقل را بارور می‌کند و لو اندک باشد»⁽⁴⁾.

روان انسان در این دریای متلاطم زندگی به آرامش احتیاج دارد، چه آرامشی بهتر از این سراغ دارید که جمعی از دوستان و خویشان با وفا در انجمنی گرد آیند، مشکلات زندگی را موقتا به دست فراموشی بسپارند، با سخنان شیرین و دلپذیر محفل انشان را با صفا سازند، هم تفریح و تجدید نیرو کنند هم پیوند دوستی را مستحکم سازند.

آری مهمانداری رسم بسیار خوبی است و کمتر کسی پیدا می‌شود که حسنش را انکار کند لیکن دو محذور بزرگ به وجود آمده که اکثر خانواده‌ها تا بتوانند از زیر بارش شانه خالی می‌کنند و تا ضرورت اقتضا نکند تن بدان نمی‌دهند.

مشکل اول- تجملات زندگی و چشم و هم چشمی‌های بیجا زندگی را دشوار ساخته است، اسباب و لوازم منزل که برای رفع احتیاج و تحصیل راحتی بوده از صورت حقیقی خارج شده و به صورت تجمل و خودنمایی در آمده است، و همین موضوع مهمانی‌ها و رفت و آمدهای دوستانه را تقلیل داده است، شاید اکثر مردم بی‌میل نباشند که با دوستان و خویشان‌شان رفت و آمد کنند لیکن چون نتوانسته‌اند بر طبق دلخواه اسباب و تجملات زندگی را فراهم سازند و زندگی خویشان را ناقص می‌پندارند از رفت و آمد با دوستان امتناع دارند، یک فکر غلط دست و پای مردم را بسته دنیا و آخرتشان را تباه خواهد ساخت.

خانم محترم، مگر دوستان برای تماشای اسباب لوکس به منزل شما می‌آیند، اگر چنین منظوری دارند بهتر است به فروشگاه‌ها و موزه‌ها بروند، مگر نمایشگاه اشیاء لوکس باز کرده‌اید و برای خودنمایی آن‌ها را به منزل دعوت می‌نمایید؟ رفت و آمد برای انس و محبت و تفریح است نه برای فخر و مباهات و خودنمایی، مهمان‌ها برای پر کردن شکم و تماشا به منزل شما نمی‌آیند بلکه مهمانی را یک نوع احترام می‌شمارند، آنان هم از این رقابت‌ها و تجمل پرستی‌ها به تنگ آمده‌اند و سادگی را دوست دارند لیکن اینقدر جرئت ندارند که این رسم غلط را پایمال سازند و خودشان را از این قید و بند اختیاری آزاد نمایند اگر شما با سادگی از آنان

پذیرائی کنید نه تنها بدشان نمی‌آید بلکه
خشنود هم خواهند شد، بعدا از همین روش
ساده شما پیروی نموده بدون تکلف و سختی
از شما پذیرایی خواهند کرد، در
این صورت می‌توانید با کمال سادگی رفت و
آمد کنید و از نعمت انس و مودت بهره‌مند
گردید، بنابراین، این مشکل را به آسانی
می‌توان حل کرد لیکن قدری جرئت و شجاعت
لازم دارد.

مشکل دوم- کارهای سنگین و دشوار
مهمانداری است. خانم ناچار است در ظرف
چند ساعت وسایل پذیرایی چندین نفر را
فراهم سازد، و به همین علت غالباً بعض
غذاها مطابق دلخواه از کار در نمی‌آید،
در آن صورت مرد از یک طرف ناراحت می‌شود
که پول خرج کردم در عین حال آبرویم ریخت،
زن از طرف دیگر ناراحت است که زحمت
کشیدم در عین حال پیش مهمان‌ها آبرویم
ریخت و زن بی‌سلیقه‌ای معرفی شدم، بدتر از
همه جواب نق‌نق‌های شوهرم را چه بگویم؟
بدین جهت کمتر مجلسی پیدا می‌شود که بدون
اضطراب و دلهره خاتمه پذیرد، همین امر
باعث شده که خانواده‌ها غالباً از مهمانی
کردن گریزانند و از تصور آن به خود
می‌لرزند، البته ما هم تصدیق داریم که
مهمانداری کار آسانی نیست، لیکن
عمده اشکال از اینجا پیدا شده که خانم
مهماندار راه و رسم مهمانداری را
خوب نمی‌داند و می‌خواهد در ظرف دو سه ساعت
کارهای بسیار زیاد و دشواری را انجام
دهد، در صورتی که اگر کاردان و با تدبیر
باشد می‌تواند به خوبی و آسانی بهترین
مجلس را برگزار کند، اکنون دو نمونه
مهمانداری را بریتان مجسم می‌سازیم هر
کدام را بهتر پسندیدید می‌توانید انتخاب
نمایید:

نمونه اول-مرد وارد منزل شده به همسرش می‌گوید: شب جمعه مهمان داریم، ده نفر از دوستان را برای صرف شام دعوت نموده‌ام، خانم که از مهمانداری‌های گذشته خاطرات تلخی دارد از شنیدن نام مهمان قلبش به تپش افتاده بدین عمل اعتراض می‌کند، بالاخره مرد با دلیل و برهان و التماس و درخواست او را قانع می‌سازد که ترتیب این مهمانی ضرورت دارد و بهر جور شده باید وسیله آن را فراهم سازی، از آنوقت تا روز پنجشنبه با نگرانی و اضطراب به سر می‌برند، بالاخره روز پنجشنبه فرا رسیدن این روز باید وسائل پذیرائی فراهم شود، خانم یا آقا برای خرید جنس از منزل خارج می‌شود، در بین راه فکر می‌کند چه چیزهایی را باید خریداری نماید. بالاخره چند رقم جنس مورد لزوم را خریده نزدیک ظهر به منزل برمی‌گردد، عملیات خانم بعد از ظهر شروع می‌شود، ناهار را خورده و نخورده از جا برخاسته مشغول کار می‌شود، لیکن کار که یکی دو تا نیست، خودش را در مقابل انبوهی از کارهای دشوار مشاهده می‌کند مثلاً باید سبزی‌ها را پاک نموده بشوید و خرد کند، سیب زمینی و پیاز را خرد کند، لپه‌ها را پاک کند، برنج را پاک نموده خیس کند، گوشت‌ها را خرد کند، می‌خواهد دو سه رقم خورش بپزد و احیاناً مرغ سرخ کند، کباب بپزد، چلو بپزد، قند خرد کند، ظرف‌ها را بشوید، اتاق پذیرایی را مرتب سازد، همه این‌کارها را می‌خواهد دست تنها یا با یک کمک انجام دهد، با عجله و اضطراب مشغول می‌شود، می‌خواهد سبزی خرد کند ولی نمی‌داند کارد کجاست، قدری این طرف و آنطرف می‌گردد تا پیدایش کند، می‌خواهد خورش بپزد، می‌بیند فراموش کرده پیاز بخرد، برنج را بار گذاشته می‌بیند نمک نیست، یکی را می‌فرستد دنبال خرید

پیاز و نمک، بهر یک از وسائل طبخاخی
احتیاج پیدا کند باید مدتی بگردد تا
پیدایش کند، به سر خدمتکار داد میزند،
به دخترش نفرین می‌کند، با پسرش دعوا
می‌کند، در وسط کار نفتچراغ طبخ یا گاز
تمام می‌شود، ای خدا دیگر چه کنم؟ در
همین حال زنگ درب منزل به صدا در آمده
مهمان‌ها یکی پس از دیگری وارد می‌شوند،
مرد بیچاره که از اضطراب و ناراحتی‌های
همسرش خبر دارد از آنان استقبال می‌کند،
پس از سلام و تعارف به سراغ چای می‌رود
لیکن مشاهده می‌کند که هنوز سماور را
روشن نکرده‌اند، به پسر یا دخترش داد
می‌زند چرا سماور را روشن نکرده‌اید،
بالاخره بعد از ساعتی چای درست می‌شود اما
می‌بیند قند خرد کرده ندارند، تازه مشغول
خرد کردن قند می‌شوند، بالاخره بعد از
چندین مرتبه رفت و آمد چند استکان چای
نزد مهمان‌ها می‌گذارد، چشمش به مهمان‌هاست
ولی دلش در آشپزخانه است، زیرا می‌داند
در آشپزخانه غوغاست، در مقابل سخنان
شیرین دوستان لبخند سردی تحویل می‌دهد
اما دلش در اضطراب و از عاقبت این
مهمانی بی‌مناک است، بدتر از همه اینکه
مهمان زن هم داشته باشند یا مدعوین از
خویشان باشند، در اینصورت مرتباً از مرد
می‌پرسند پس خانم کجا تشریف دارد؟

مرد جواب می‌دهد مشغول کار است الآن
خدمت می‌رسد، گاهی خانم‌ناچار می‌شود در
بحبوحه کار سری به مهمان‌ها بزند، با
لبهای خشکیده و قلب لرزان سلام و تعارفی
می‌کند اما مگر می‌تواند چند دقیقه نزد
آن‌ها بماند؟

فورا عذرخواهی کرده برمی‌گردد، بالاخره
غذا تهیه می‌شود لیکن غذایی که در چنین
شرایط و اوضاعی تهیه شود تکلیفش معلوم
است، بعد از اینکه از آشپزخانه نجات

پیدا کرده تازه می‌خواهد سبزی پاک کند، ماست و ترشی و مربا در ظرفها بریزد، شربت و دوغ سالاد درست کند، ظرفهای غذاخوری و تمیز و آماده کند، بدبختی اینجاست که وسایل و ظرفها هم جای مخصوصی ندارند، هر یک از آنها را در جایی باید پیدا کند، بالاخره شام حاضر می‌شود، مهمانها غذا خورده خدا حافظی می‌کنند. نتیجه- اما غذاها یکی شور شده یکی بی‌نمک، یکی سوخته یکی نپخته، از کثرت اضطراب بعض غذاها را فراموش نموده‌اند سر سفره بگذارند، اما خانم در حدود ساعت دوازده از کار خلاص خواهد شد، اما با تن خسته و اعصاب ناراحت، از ظهر تا حال نتوانسته دقیقه‌ای استراحت کند، فرصت نداشته ساعتی با خویشان یا خانم مهمانها بنشیند صحبت کند، حتی نتوانسته به طور کامل سلام و احوالپرسی کند.

اما مرد جز ناراحتی و اضطراب چیزی عائدش نشده با اینکه پولزیادی خرج کرده غذای مطبوعی نداشته، از تاسیس مجلس پشیمان است، ممکن است از شدت ناراحتی دعوا کند و خانم خسته را مورد سرزنش قرار دهد.

زن و شوهر نه تنها از این مهمانی سودی نبرده‌اند بلکه ممکن است اسباب اختلاف و کشمکش واقع شود، اگر سالم در رفتند تصمیم می‌گیرند بعد از این هوس مهمانداری ننمایند.

اما مهمانها چون به حالت اضطراب و پریشانی میزبانها توجه دارند به آنان خوش نخواهد گذشت. از خوردنیها و آشامیدنیها لذت نخواهند برد، پیش خود میگویند کاش اصلا به چنین مجلسی نرفته بودیم تا این همه اسباب مزاحمت فراهم سازیم.

یقین دارم هیچیک از خوانندگان یک چنین مهمانی پر دردسری را نمی‌پسندد و ترکش را بر فعلش حتما ترجیح خواهد داد.

آیا میدانید علت این همه ناراحتی و دردسر چیست؟ تنها علتش همان نامنظم بودن زندگی و عدم آشنایی خانم به فن مهمانداری است. و الا مهمانداری اینقدرها هم مشکل نیست. اکنون به نمونه دوم توجه فرمایید:

نمونه دوم-مرد وارد منزل شده به همسرش می‌گوید: ده نفر از دوستان را برای صرف شام شب شنبه دعوت نموده‌ام، خانم پاسخ می‌دهد:

بسیار خوب، برای شام چی تهیه کنیم؟ در این مورد با هم مشورت نموده تصمیم می‌گیرند، آنگاه با صبر و حوصله تمام احتیاجات و لوازم پذیرایی را با قید مقدار یک بیک روی کاغذ یادداشت می‌نمایند. باز هم یک مرتبه دیگر با دقت آن را می‌خوانند مبادا چیزی فراموش شده باشد. با یک بررسی ثانوی آنچه را در خانه موجود دارند رویش خط می‌کشند، و چیزهایی را که باید خرید در صورت جداگانه‌ای یادداشت می‌نمایند، در سر فرصت آن‌ها را خریداری نموده در منزل می‌گذارند، روز پنجشنبه که هنوز یک روز به فرارسیدن موعد مقرر باقی مانده بعض کارهای روز جمعه را جلو می‌اندازند، مثلا خانم و آقا و فرزندان‌شان در موقع فراغت همکاری نموده سبزی‌ها را تمیز کرده خرد می‌کنند، سیب زمینی و پیاز را شسته آماده می‌سازند، برنج را تمیز کرده خیس می‌کنند، لپه‌ها را پاک می‌کنند، قندها را خرد می‌کنند، نمکدان‌ها را نمک کرده در جای خودش می‌گذارند، ظرف‌های مورد احتیاج را تمیز و آماده می‌کنند، خلاصه: کارهایی را که می‌توان جلو انداخت به طور تفریح انجام می‌دهند.

صبح روز جمعه بعد از صرف صبحانه خانم بعضی کارها را انجام می‌دهد مثلاً گوشت‌ها را خرد کرده کنار می‌گذارد مرغ‌ها را تمیز کرده سرخ می‌کند، سبزی و سیب زمینی را سرخ کرده کنار می‌گذارد، خلاصه بعضی کارها را پیش از ظهر انجام می‌دهد، معلوم است همه این کارها را با صبر و حوصله انجام می‌گیرد و بر خانم چندان دشوار نخواهد بود، هم این کارها را انجام می‌دهد هم به سایر امور خانه‌داری می‌رسد، بعد از صرف نهار و استراحت مشغول بقیه کارها می‌شود، اما کار زیادی ندارد زیرا اکثر کارها قبلاً انجام گرفته و اسباب و لوازم زندگی هم مرتب است، در ظرف یکی دو ساعت، بدون داد و قال و عجله و شتاب بقیه کارها را انجام می‌دهد، به طوریکه اوائل شب‌دیگر کار ندارد، آنگاه خودش را تمیز و لباس‌هایش را عوض می‌کند. سماور را روشن نموده در انتظار آمدن مهمان‌هاست، اگر از خویشان و محارم‌باشند به استقبالشان می‌رود، بدون اضطراب و نگرانی از آن‌ها پذیرایی می‌کند، در ضمن گاهی هم سری به آشپزخانه می‌زند، موقع شام با کمال راحتی سفره را آماده می‌کند، اگر لازم باشد از شوهر و فرزندان نیز در این موقع استمداد می‌نماید، به زودی و آسانی شام آماده می‌شود.

مهمان‌ها با کمال آسایش و خوشی شام را صرف می‌کنند و به این‌صورت خاتمه می‌پذیرد. نتیجه-اما مهمان‌ها علاوه بر خوردن غذای لذیذ و مطبوع از نعمت انس و مودت نیز برخوردار شده با کمال آسایش گفته و شنیده‌اند، هرگز خاطره خوش آن شب و چهره بشاش میزبان را فراموش نخواهند کرد، پذیرایی گرم او و سلیقه و کاردانی کدبانوی خانه را ستایش خواهند کرد.

اما مرد ساعاتی از شب را با کمال آسودگی در کنار مهمان‌ها نشسته‌بهترین تفریحات سالم را داشته است، از اینکه توانسته به نحو دلخواه از دوستانش پذیرایی کند شاد و خوشحال است، و از وجود چنین بانوی‌کاردانی که با ذوق و سلیقه خویش مجلس را به خوبی برگزار نموده بر خود می‌بالد، بیش از پیش به خانه و چنین بانوی شایسته‌ای علاقه‌مند خواهد شد. اما خانم چون لوازم پذیرائی را با صبر و حوصله و به طور عادی‌تهیه نموده خسته و وامانده نمی‌شود، عصبانی و ناراحت نیست، پیش‌شوهرش و مهمان‌ها همیشه سر بلند است، و خوشنود است که توانسته بدون اضطراب و نگرانی به بهترین وجه از مهمان‌ها پذیرایی کند، بدینوسیله‌لیاقت و کاردانی خویش را به اثبات رسانده دل شوهرش را بدست آورده است. بعد از اینکه این دو روش را ملاحظه فرمودید هر کدام را که پسندیدید می‌توانید انتخاب کنید.

امین خانه

مخارج منزل را معمولاً مردها تمامین می‌کنند، مرد شبانه روز زحمت می‌کشد و درآمدش را در طبق اخلاص نهاده تقدیم خانواده می‌کند، این‌بیگاری دائمی را یک وظیفه شرعی و وجدانی دانسته از روی عشق و علاقه انجام می‌دهد، برای رفاه و آسایش خانواده هر گونه رنج و ناراحتی را تحمل می‌کند و از خوشی آن‌ها لذت می‌برد، اما از بانوی خانه‌دار انتظار دارد که قدر پول را دانسته بیهوده خرج نکند، از وی انتظار دارد که در خرج‌خانه نهایت دلسوزی و عاقبت اندیشی را به عمل آورد، یعنی اشیاء و لوازم‌زندگی را درجه‌بندی نموده ضروریات اولیه را از قبیل خوراک و

پوشاک ضروری و کرایه منزل و پول آب و برق و دکتر و دارو، بر سایر امور مقدم‌بدارد. در مرتبه دوم اشیاء نیمه ضروری را از قبیل فرش و اسباب و لوازم زندگی بر امور غیر ضروری مقدم‌بدارد، ولخرجی و اسراف و تبذیر و بخششهای بیجا را یک نوع ناسپاسی و قدر نشناسی می‌شمارد.

مرد اگر به خانه و کدبانوی خانه اعتماد پیدا کرد و فهمید که نتیجه زحماتش بیهوده صرف نمی‌شود به کسب و کار و ازدیاد ثروت علاقه‌مند شده به فکر تن پروری و ولخرجی نخواهد افتاد، اما اگر دید نتیجه زحماتش به باد می‌رود و خانم خانه دار لباس غیر ضروری و اسباب تجمل و زینت خودش را بر همه چیز مقدم می‌دارد و مشاهده نمود که با اینکه شبانه‌روز زحمت می‌کشد و در خانه می‌آورد اما برای مخارج ضروری زندگی همیشه لنگ بوده ناچار است قرض کند، ملاحظه کرد که نتیجه زحماتش که در خانه می‌آید مانند مال کافر حربی به دست خانم و فرزندانش غارت می‌شود، در این صورت اعتمادش از خانه سلب می‌شود، از کار و کوشش دل‌سرد می‌گردد، پیش خود فکر می‌کند وجهی ندارد اینقدر زحمت بکشم و بخورم و نخورم و در اختیار خانواده قدرشناس بگذارم که در مصارف بیهوده صرف کنند، من برای تامین ضروریات زندگی و حفظ آبرویم زحمت می‌کشم لیکن خانواده ام به فکر زندگی نبوده جز هوسبازی و ولخرجی منظوری ندارند، ممکن است رفته رفته در اثر این افکار به فکر ولخرجی و عیاشی بیفتد، و اوضاع زندگی شما متلاشی گردد.

خانم محترم، گرچه شوهرت دار و ندار خویش را در خانه آورده در اختیار تو می‌گذارد لیکن خیال نکن مالک حقیقی آنها هستی بلکه شرعا و قانونا شوهرت مالک است، تو امین خانه هستی. بنابراین جمیع

تصرفات باید با اجازه و رضایت او باشد، بدون رضایت او حق نداری چیزی به کسی ببخشی یا سوغات و چشم روشنی ببری حتی برای خویشان خودت یا خویشان او، تو امانتدار خانواده هستی و در این به ارمه مسؤولیت داری، اگر خیانت کنی در روز بازپسین مورد بازخواست قرار خواهی گرفت. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «زن نگهبان و امانتدار اموال شوهرش می باشد و در این به ارمه مسؤولیت دارد (5)»

رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که خودش را خوشبو نماید، غذای مطبوع تهیه کند، در خرج خانه اقتصاد را رعایت کند. چنین بانویی یکی از عمال و کارکنان خدا می باشد. و کسی که برای خدا کار کند هرگز با شکست و پشیمانی روبرو نخواهد شد (6)» .

«زنی به رسول خدا عرض کرد: شوهر چه حقی بر همسرش دارد؟ فرمود: باید مطیع او باشد، از فرمانش تخلف نکند، بدون اجازه او چیزی به کسی ندهد (7)» .

رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که کم خرج باشد (8)» . اوقات فراغت را تلف نکنید

کارهای خانه داری به قدری زیاد است که یک بانوی خانه دار اگر بخواهد به خوبی انجام وظیفه کند اکثر اوقاتش را اشغال خواهد کرد.

مخصوصا اگر دارای چندین فرزند قد و نیم قد باشد. لیکن در عین حال اکثر بانوان اوقات فراغتی هم دارند.

هر کسی مواقع بیکاری خویش را به یک جور می گذراند. دسته ای از بانوان آن ها را بیهوده تلف نموده کار سودمندی انجام

نمی‌دهند. یا بدون هدف در خیابان‌ها پرسه می‌زنند، یا زن دیگری را پیدا کرده به سخنانی مشغول می‌شوند که صد من آن‌ها یک قران ارزش ندارد. یا به سخنان مکرر و نغمه‌هایی گوش می‌دهند که جز تضييع وقت و ضعف اعصاب و فساد اخلاق نتیجه‌ای در بر ندارد. این دسته یقیناً ضرر می‌کنند زیرا اولاً اوقات فراغت نیز از عمر انسان محسوب می‌شوند، و تلف نمودن آن‌ها پشیمانی دارد. دوران زندگی چنان کوتاه است که هنوز چشم نگشوده باید دیده فرو بندیم.

شگفتا اگر اندک پولی را از دست‌بدهیم اندوهگین می‌شویم لیکن از تلف شدن عمر ملالی به خاطر نمی‌آوریم! یک انسان عاقل ساعت‌ها بلکه دقائق عمرگرانمایه خویش را غنیمت‌شمرده حداکثر استفاده را از آن‌ها می‌برد. از همین اوقات فراغت چه استفاده‌های ارزنده‌ای می‌توان برد! ثانیاً خود بیکاری زیانبخش بوده آثار و عواقب بدی را در بر دارد. بسیاری از بیماری‌های عصبی و روانی که اکثر خانم‌ها از آن‌ها شکوه دارند در اثر بیکاری به وجود می‌آیند. آدم بیکار به فکر فرو می‌رود و برای خویشتن غم و غصه پیدا می‌کند. پشت‌سر غم و غصه هم ضعف اعصاب و پریشانی روح خواهد آمد. خوشبخت کسی است که غرق کار باشد و بدبخت کسی است که اوقات فراغتی داشته باشد که درباره خوشبختی و بدبختی خویشتن فکر کند. اشتغال به کار بسیار لذت بخش می‌باشد. اشخاص بیکار غالباً پژمرده و افسرده‌اند.

حیف نیست انسان عمر گرانمایه خویش را بیهوده تلف کند و نتیجه‌ای از آن نگیرد؟! خانم محترم، شما می‌توانید از همین اوقات فراغت گرچه کم و کوتاه باشند استفاده‌های هنگفتی ببرید. می‌توانید به کارهای علمی بپردازید.

بر حسب ذوق خودتان و مشورت با شوهرتان یک رشته علمی را انتخاب کنید. کتاب‌های مربوط به آن رشته را تهیه نموده در ساعات فراغت مشغول مطالعه شوید و روز بروز بر فضائل و کمالات خودتان بیفزایید. انتخاب رشته به سلیقه شما بستگی دارد. فیزیک و شیمی، هیئت و نجوم، جامعه‌شناسی، حقوق، روانشناسی، تفسیر قرآن، فلسفه و کلام، علم اخلاق، تاریخ و ادبیات هر یک از این رشته‌ها یا علوم دیگر را می‌توانید انتخاب کنید و در اطرافش به مطالعه و تحقیق بپردازید. بعد از اینکه بخواندن کتاب مانوس شدید از کتاب خواندن لذت خواهید برد و در کمی‌کنید که چه حقائق شیرین و دلپذیری در کتاب‌ها وجود دارد. بدینوسیله بهترین سرگرمی و تفریح را خواهید داشت. و روز به روز بر فضائل و کمالات شما افزوده خواهد شد و اگر پشتکار داشته باشید در همان رشته تخصص پیدا می‌کنید و می‌توانید بدینوسیله خدمات علمی‌ارزنده‌ای از خودتان به یادگار بگذارید. می‌توانید مقالات سودمندی تهیه نموده برای روزنامه‌ها و مجلات بفرستید. می‌توانید کتاب‌های مفیدی بنویسید و در اختیار مردم بگذارید. بدینوسیله هم شخصیت و احترام شما زیاد می‌شود، هم آثار گرانبهایی از خودتان به یادگار می‌گذارید و ممکن است از همین راه درآمدی هم پیدا کنید. مبادا خیال کنید که با انجام امور خانه‌داری نمی‌توان بدین موفقیت‌های بزرگ نائل شد. اگر سعی و همت داشته باشید پیروزی شما حتمی خواهد بود. گمان نکن بانوان بزرگ که آثار گرانبهایی از خویشان به یادگار گذاشته‌اند بیکار بوده‌اند.

آنان نیز شغل خانه‌داری را انجام می‌داده‌اند لیکن اوقات فراغت خودشان را

بیهوده تلف نمی‌کرده‌اند. بانو دورتی کارنگی که یک کتاب‌ارزنده و پر فروشی تالیف نموده بانوی خانه‌داری بوده که هم امور خانه را به خوبی انجام می‌داده هم در کارهای علمی به شوهرش دیل کارنگی کمک می‌کرده هم به مطالعه و نوشتن کتاب اشتغال داشته است. می‌نویسد: من خود قسمت اعظم این کتاب را در فرصت دو ساعتی که روزانه هنگام خواب طفل کوچکم بدست می‌آوردم نوشتم. بسیاری از مطالعات ضروری را در مواقعی که زیر دستگاه خشک کننده مو در آرایشگاه نشسته بودم انجام دادم. ⁽⁹⁾ در میان بانوان، دانش‌مندان و نویسندگان زبردستی دیده می‌شود که خدمات علمی گرانبهایی انجام داده و آثار بزرگی از خویشان باقی‌گذاشته‌اند. شما هم اگر همت و پشتکار داشته باشید می‌توانید در این قبیل کارها دوشادوش مردها پیشرفت نمایید. اگر شوهر شما یک نفر دانشمند و اهل تحقیق باشد می‌توانید در کارهای علمی به او کمک و همکاری کنید. یا مشترکا به مطالعه و تحقیق بپردازید. حیف نیستیک خانم تحصیل کرده‌یک مرتبه تحصیلاتش را کنار بگذارد و از مطالعه و تحقیق دست‌بردارد؟!

حضرت علی علیه السلام فرمود: هیچ گنجی بهتر از دانش نیست. ⁽¹⁰⁾ حضرت‌باقر علیه السلام فرمود: هر کس شبانه‌روز خویش را در طلب دانش صرف‌کند رحمت‌خدا شامل حالش خواهد شد. ⁽¹¹⁾

اگر حوصله مطالعه و تحقیق ندارید می‌توانید یک رشته از کارهای هنری و دستی را یاد بگیرید و در اوقات فراغت مشغول باشید مثلاً خیاطی، گلدوزی، نقاشی، گلسازی، بافندگی کارهای خوبی هستند هر یک از آنها را که دوست می‌دارید یاد بگیرید و انجام دهید. بدینوسیله هم

سرگرمی‌خوبی خواهید داشت هم ذوق و هنر خویش را نمایان می‌سازید، هم درآمدی پیدا می‌کنید که می‌توانید به بودجه خانوادگی کمک نمایید.

اسلام نیز کارهای دستی را برای سرگرمی بانوان انتخاب نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اشتغال به ریسندگی برای بانوان سرگرمی خوبی است. ⁽¹²⁾
پی‌نوشت‌ها

- 1- وسائل ج 16 ص 557
- 2- وسائل ج 16 ص 520
- 3- بحار ج 74 ص 355
- 4- بحار ج 74 ص 353
- 5- مستدرک ج 2 ص 550
- 6- وسائل ج 14 ص 15
- 7- بحار ج 103 ص 248
- 8- مستدرک ج 2 ص 532
- 9- آئین شوهرداری ص 172.
- 10- بحار، ج 1 ص 165.
- 11- بحار ج 1 ص 174.
- 12- بحار ج 103 ص 258.

شغل بانوان

درست است که بر مردان واجب است مخارج خانواده را تامین‌کنند و بانوان شرعا در این به‌اره مسؤولیتی ندارند، لیکن خانم‌ها نیز باید شغل و کاری داشته باشند. در اسلام از فراغت و بیکاری مذمت‌شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال خواب زیاد و فراغت زیاد را مبخوض می‌دارد ⁽¹⁾ باز هم حضرت صادق علیه السلام فرمود: خواب زیاد، دین و دنیای انسان را ضایع و تلف می‌کند ⁽²⁾ حضرت زهرا علی‌ها السلام هم درخانه کار می‌کرد و زحمت می‌کشید ⁽³⁾

انسان چه نیازمند باشد چه نباشد، باید شغل و کاری داشته باشد و عمر خویش را بیهوده هدر ندهد. کار کند و جهان را آباد نماید. اگر محتاج بود در آمدش را صرف خانواده می‌کند و اگر نبود در امور خیریه و کمک به مستمندان به مصرف می‌رساند. بیکاری ملال آور و خسته کننده است، و چه بسا باعث بیماری‌های روانی و جسمانی و فساد اخلاق می‌شود.

بهترین کار برای بانوان شوهردار کاری است که در داخل منزل انجام بگیرد. امور خانه‌داری و بچه‌داری و شوهرداری بهترین و آسان‌ترین اشتغالات بانوان است. بانوانی خوش سلیقه و فداکار می‌توانند خانه را به صورت بهشت‌ترین و مهد پرورش کودکان خوب و استراحتگاه شوهران مجاهد و پر تلاش خویش در آورند. و این کار بسیار بزرگ و ارزنده‌ای است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جهاد زن به این است که خوب شوهرداری کند (4)

ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کار کردن زن در خانه چه مقدار فضیلت دارد؟ فرمود: هر زنی که به منظور اصلاح امور خانه‌چیزی را از جایی بردارد و در جای دیگر بگذارد خدا نظر مرحمت به او خواهد کرد و هر کس که مورد نظر خدا واقع شود به عذاب الهی گرفتار نخواهد شد. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم به قربانت، به رای زنان ثواب‌های بیشتری بفرمائید. رسول خدا فرمود: هنگامیکه زن آبستن می‌شود خدا به او اجر کسی را می‌دهد که با نفس و مالش در راه خدا جهاد می‌کند. هنگامیکه بچه‌اش را بر زمین نهاد به او خطاب می‌رسد گنا هانت آمرزیده شد. اعمال را از سر بگیر. و هنگامی که بچه‌اش را شیر می‌دهد خدا در برابر هر

مرتبه شیر دادن ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش نوشته می‌شود⁽⁵⁾ خانم‌های خانه‌دار علاوه بر کارهای خانه‌داری گاهی فراغت‌دیگری هم پیدا می‌کنند، که آن‌ها را نیز نباید بیهوده صرف کرد. در آن اوقات خوبست اشتغالات مرتبی را برای خودشان انتخاب کنند و همواره مشغول باشند: می‌توانند کتاب‌های سودمند بخوانند و در رشته‌های مفید تحقیق و کنجکاوی کنند، و بر علوم و اطلاعات خویش بیفزایند. و نتیجه تحقیقاتشان را به صورت کتاب یا مقاله در اختیار دیگران قرار دهند.

می‌توانند به کارهای هنری مانند نقاشی، خطاطی، گلدوزی، خیاطی، بافندگی، بپردازند. با اشتغال به این کارها می‌توانند هم به اقتصاد خانواده کمک کنند هم به تولید و ترقی اقتصادی جامعه. بعلاوه در اثر اشتغال به کار از ابتلاء به بیماری‌های روانی و ضعف اعصاب نیز تا حد زیادی محفوظ خواهند ماند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا مؤمنی را که به حرفه و کاری مشغول و امین باشد، دوست دارد⁽⁶⁾

بهر حال خوب است بانوان نیز شغل و کاری داشته باشند و بهترین کار برای آن‌ها کاری است که در داخل منزل انجام می‌گیرد، تا به خانه‌داری و شوهرداری و بچه‌داری نیز خوب برسند.

اما بعض بانوان میل دارند یا احساس ضرورت می‌کنند که در خارج منزل بکاری مشغول باشند. بهترین و مناسبترین شغلها برای بانوان اشتغالات فرهنگی یا پرستاری است. می‌توانند در دبستان یا دبیرستان یا کودکانستان به تعلیم و تربیت دختران که هم شغل بسیار ارزنده‌ای است و هم با آفرینش لطیف آن‌ها سازگار است مشغول باشند. یا

شغل پزشکی بیماری‌های زنان یا پرستاری را انتخاب نمایند. این قبیل اشتغالات هم با طبع لطیف و مهربان بانوان تناسب دارد، هم در انجام آن‌ها نیازی به خلطه و معاشرت با مردان بیگانه را ندارند یا کمتر پیدا می‌کنند.

به بانوانی که می‌خواهند در خارج منزل به کاری اشتغال داشته‌باشند توصیه می‌شود به نکات زیر توجه نمایند:

1- در انتخاب شغل با شوهرتان تفاهم کنید و بدون اجازه او شغل‌نگیرید، که این امر آرامش و صفای خانوادگی را بر هم می‌زند و زندگی را بر شما و فرزندانتان تلخ می‌گرداند. و این حق شوهر است که اجازه بدهد یا ندهد. به شوهران این قبیل خانم‌ها توصیه می‌شود که اگر در شغل همسرشان مانعی نمی‌بینند لجبازی نکنند و اجازه بدهند به شغل مورد پسندش مشغول‌باشد، هم به مردم خدمت می‌کند هم به **اقتصاد خانواده.**

2- در خارج منزل و در محل کار حجاب اسلامی را کاملاً رعایت نمایید. ساده و بی‌آرایش به محل کار بروید از خلطه و معاشرت با مردان بیگانه حتی القوه اجتناب کنید. اداره جای کار و خدمت است نه جای رقابت و خودنمایی. شخصیت‌به لباس و زر و زیور نیست بلکه به متانت و سنگینی و کاردانی و انجام وظیفه است. آرامش و وقار و سنگینی یک زن مسلمان را حفظ کنید. هم محترم باشید هم احساسات و عواطف لطیف همسران را جریحه‌دار نسازید. لباس‌های زیبا و آرایش و زر و زیورتان را در خانه و برای همسران بگذارید.

3- در عین حال که شما در خارج کار می‌کنید اما شوهر و فرزندانتان انتظار دارند از کار خانه‌داری و شوهرداری و

بچه داری نیز غفلت نکنید: با کمک و همکاری شوهرتان نظافت منزل و طبخ غذا و شستن ظروف و لباسها و سایر امور خانه را تنظیم کنید و در مواقع مناسباً هم انجام دهید. منزل شما باید مانند منزل سایر مردم بلکه بهتر اداره شود.

کار کردن خارج منزل مجوز این نیست که به کارهای منزل نرسید و شوهر و فرزندان را ناراحت سازید. کار خارج منزل مقدمه، و منزل آسایشگاه شما است. از تنظیم آسایشگاه غفلت نکنید.

به شوهران چنین بانوانی نیز توصیه می‌شود که در امر خانه داری و بچه داری حتماً با همسرشان تعاون و همکاری نمایند. از او انتظار نداشته باشند که هم به شغلش ادامه بدهد و هم کارهای منزل را به تنهایی انجام دهد. چنین انتظاری نه مقتضای شرع است نه مطابق انصاف و وجدان، نه رسم صفا و محبت و آئین همسر داری. انصاف اقتضا دارد که کارهای منزل را در بین خودشان تقسیم نمایند و هر یک از آنها با تناسب حال و وقت، کارهایی را بپذیرد و انجام دهد. 4- اگر بچه دار است، یا او را به کودکانی بسپارد یا نزد شخص امین و دلسوز و مهربانی بگذارد و به محل کار برود. مبادا او را تنها در اتاق بگذارد و برود که کار بسیار ناروا و خطرناکی است. علاوه بر خطرات احتمالی، موجب ترس و عقده و بیماری‌های روانی خواهد شد.

5- اگر احساس ضرورت می‌کنید که به شغل دیگری غیر از مشاغل مذکور مشغول باشید، حتماً با همسرتان تفاهم نمائید و با اجازه و صلاحدید او کار بگیرید. و اگر موافقت نکرد از آن شغل منصرف شوید. و در صورت موافقت سعی کنید شغلی را انتخاب

کنید که کمتر با مردان بیگانه در تماس و ارتباط باشید که نه به صلاح خودتان می‌باشد نه به صلاح جامعه. و بهر حال حجاب اسلامی و ساده و بی‌آرایش بیرون رفتن را حتما رعایت کنید.

بچه داری

یکی از وظائف سنگین و حساس بانوان بچه داری است. بچه داری کار آسانی نیست بلکه شغل بسیار پر مسئولیتی است. مقدس‌ترین و ارزشمندترین شغلی است که دستگاه آفرینش بر عهده بانوان گذاشته است. در اینجا باید چند مطلب به طور اختصار مورد بررسی قرار گیرد:

1- ثمره ازدواج

گرچه کمتر اتفاق می‌افتد که زن و مرد به منظور بچه دار شدن تن به ازدواج بدهند، معمولا عوامل دیگری و از جمله تمایلات جنسی محرک آنان می‌باشد. لیکن طولی نمی‌کشد که هدف طبیعی آفرینش روشن شده عشق به فرزند ظاهر می‌گردد. وجود فرزند میوه درخت زناشویی و یک آرزوی طبیعی است. ازدواج بی‌فرزند مانند درخت بی‌بار است. وجود فرزند پیوند زناشویی را استوار می‌سازد، مرد و زن را به خانه و زندگی علاقه‌مند می‌گرداند محیط خانه را با صفا و طراوت می‌کند. مرد را به تلاش و کوشش بیشتر وادار و زن را به خانه و کاشانه دلگرم می‌سازد.

ازدواج در آغاز کار بر پایه‌های لرزان و ناپایدار هوسرانی و تمتعات جسمانی و معاشقه‌های زودگذر و عشق‌های دروغین بنا می‌شود بدین جهت همواره در معرض انحلال و جدایی است، نیرومندترین عاملی که می‌تواند پایداری آن را تضمین کند همان

بچه دار شدن است. جوانی و هوسرانی بزودی می‌گذرد، تمایلات جنسی فروکش می‌کند، عشق‌های ظاهر به سردی می‌گراید. تنها یادگاری که از آن دوران باقی می‌ماند و اسباب آرامش و دلگرمی مرد و زن را فراهم می‌سازد وجود فرزند است. بدین جهت امام سجاد علیه السلام فرمود: سعادت انسان در این است که فرزندان صالحی داشته باشد که به آنان استعانت جوید. ⁽⁷⁾

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: فرزند صالح گیاه خوشبویی است از گیاهان بهشت. ⁽⁸⁾

رسول خدا فرمود: بر تعداد فرزندان بیفزایید زیرا من در قیامت به زیادی شما بر سایر ملل افتخار خواهم کرد. ⁽⁹⁾

چقدر نادانند افرادی که با بهانه‌های بیجا از بچه دار شدن خودداری می‌نمایند و بدینوسیله با ناموس آفرینش انسان مبارزه می‌کنند؟!

2- تربیت فرزند

مهم‌ترین و حساس‌ترین وظیفه بانوان پرورش و تربیت فرزند است. در این به اره پدر و مادر هر دو مسئولیت دارند لیکن ثقل این کار معمولاً بر دوش مادران می‌باشد.

زیرا آنها هستند که می‌توانند مرتباً از کودکان خویش مراقبت و حفاظت نمایند. اگر مادران به وظیفه سنگین و مقدس مادری آشنا باشند و با برنامه صحیح نونهالان اجتماع را پرورش دهند می‌توانند اوضاع عمومی یک اجتماع بلکه جهان را به طور کلی دگرگون سازند. بنابراین ترقی و تنزل، پیشرفت و عقبماندگی اجتماع در دست‌بانوان و به اختیار آنهاست.

بدین جهت پیغمبر اسلام (ص) فرمود: بهشت در زیر پای مادران است. ⁽¹⁰⁾

اطفالی که هم اکنون در محیط کوچک خانه پرورش می‌یابند مردان و زنان آینده اجتماع خواهند بود. هر درسی را که در محیط خانه و در دامن‌پدر و مادر فرا گیرند در اجتماع فردا به مرحله عمل خواهند رسانید. اگر خانواده‌ها اصلاح گردند اجتماع نیز حتماً اصلاح خواهد شد. چون اجتماع به غیر از همین خانواده‌ها چیزی نیست. اگر کودکان امروز، تندخو، ستیزه‌گر، متجاوز، چاپلوس، دروغگو، بد اخلاق، کوتاه فکر، بی‌اراده، تو سری خور، زور شنو، ترسو، خجول، نادان، خودخواه، پول پرست، لابی‌بالی پرورش یابند جامعه بزرگ فردا نیز به همین صفات و اخلاق زشت گرفتار خواهد شد. اگر امروز تو سری خور شما بودند فردا تو سری خور ستمگران خواهند شد. اگر امروز با تملق و چاپلوسی از شما چیزی گرفتند فردا هم در مقابل زورگویان چاپلوسی خواهند کرد.

و بالعکس اگر کودکان امروز درستکار، شجاع، بلند همت، خوش اخلاق، خیرخواه، بردبار، دلدار، با ایمان، زور نشنو، غیر متجاوز، عدالتخواه، بزرگ نفس، حقگو، امانتدار، دانا، روشنفکر، راستگو، صریح‌اللهجه تربیت‌شوند فردا هم همین صفات عالی را به صورت کامل‌تری ظاهر خواهند ساخت.

بنابراین، پدران و مادران و بالاخص مادران در قبال فرزندان خویش و اجتماع بزرگترین و سنگین‌ترین مسئولیت را خواهند داشت.

اگر مطابق نقشه صحیح و برنامه دقیق تربیتی در تربیت کودکان خویش اقدام نمایند بزرگترین خدمت را نسبت به اجتماع آینده خواهند نمود. واگر در انجام این وظیفه بزرگ سهل‌انگاری کنند در قیامت مسؤول خواهند بود. بدین جهت امام سجاد

علیه السلام فرمود: حق فرزندت اینست که بدانی که او از تو می‌باشد. بد باشد یا خوب با تو نسبت دارد. در قبال پرورش و تادیب او و راهنمایی‌اش به سوی خدا و کمک کردنش به فرمانبرداری مسؤلیت داری. رفتارت با او رفتار کسی باشد که یقین دارد در مقابل احسان کردن به او پاداش نیک خواهد داشت و در مقابل بد رفتاری کیفر بد خواهد دید. ⁽¹¹⁾

در اینجا باید یادآور شویم که چنان نیست که هر بانویی از شغل‌مادری و تربیت صحیح آگاه باشد بلکه رموز آن را باید یاد گرفت. لیکن در این اوراق کوتاه نمی‌توان وارد فن تربیت‌شد و مباحث دقیق آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. آن خود بحث دقیق و دامنه‌داری است که به کتاب‌جداگان‌ه‌ای نیازمند است ⁽¹²⁾. خوشبختانه کتاب‌هایی در این به‌اره تالیف شده در اختیار خوانندگان قرار دارد. مادران علاقه‌مند می‌توانند آن‌ها را تهیه و مطالعه نمایند و از تجربیات خودشان نیز استفاده کنند. اگر بانوی با هوش و علاقه‌مندی باشد می‌تواند علاوه بر تربیت کردن فرزندان، خدمات علمی‌ارزنده‌ای هم انجام دهد. با بکار بستن دستورهای تربیتی و ملاحظه آثار و نتایج آن‌ها بزودی در فن تربیت تخصص پیدا خواهد کرد. در آن صورت می‌تواند به وسیله اطلاعات جالبی که در این به‌اره بدست آورده در راه اصلاح و تکمیل کتاب‌های تربیتی خدمات علمی و ارزنده‌ای انجام دهد.

لیکن یادآوری یک نکته ضرورت دارد. بسیاری از مردم از معنای صحیح تربیت غافل بوده بین تعلیم و تربیت فرق نمی‌گذارند. تربیت را نیز یک نوع تعلیم می‌پندارند. خیال می‌کنند با یاد دادن یک سلسله مفاهیم و مطالب سودمند دینی یا تربیتی و

به وسیله پند و اندرزهای حکما و شعراء و نقل سرگذشت مردان نیک می‌توان کودک را کاملا تحت تاثیر قرار داد و مطابق دلخواه تربیتش نمود. مثلا گمان می‌کنند اگر آیات و روایات مربوط به مذمت دروغگویی را به اطفال یاد دادند و وادارشان کردند چندین حدیث و داستان درباره فضیلت راستگویی از بر کنند، و حتی در حضور مردم بخوانند و جایزه بگیرند، راستگو تربیت خواهند شد. در صورتیکه در مورد تربیت به این مقدار نمی‌توان اکتفا نمود. البته از بر کردن آیه و حدیث و داستانهای آموزنده بی‌اثر نیست. لیکن آثاری را که از تربیت انتظار داریم نباید از این قبیل برنامه‌های صوری انتظار داشته باشیم. اگر در صدد تربیت صحیح و کامل باشیم باید کودک را در شرائط و اوضاع خاصی قرار دهیم و محیط صالح و مناسبی برای اش به وجود آوریم که طبعاً راستگو و صالح و درستکار پرورش یابد. محیط نشو و نما و پرورش کودک اگر محیط راستی، درستی، امانتداری، ایمان، پاکیزگی، انضباط، شجاعت، خیرخواهی، مهر، وفاء، صمیمیت، عدالت، کار و کوشش، عفت، آزادی، بلند همتی، غیرت، فداکاری باشد، کودک نیز با همین صفات خو گرفته تربیت می‌شود. و همچنین اگر در محیط خیانت، نادرستی، دروغ، حيله بازی، چاپلوسی، کثافت، تعدی و تجاوز، عدم رعایت حقوق، عدم آزادی، بغض و کینه توزی، ستیزه‌گری، لجبازی، کوتاه فکری، نفاق و دو رویی پرورش یافتخواه ناخواه بدین صفات زشت‌خو گرفته فاسد و بد عمل تربیت خواهد شد. و در اینصورت پند و اندرزهای دینی و ادبی‌گر چه آنها را از بر بخواند اصلاحش نخواهد کرد. صدها آیه و روایت و شعر و داستان به مقدار یک عمل آموزنده تاثیر نخواهد کرد- دو صد گفته‌چون نیم کردار

نیست پدر و مادر دروغگو نمی‌توانند به وسیله آیه و حدیث‌کودک را راستگو تربیت نمایند. پدر و مادر کثیف و بی‌انضباط با عمل‌خودشان بچه را کثیف و بی‌انضباط بار می‌آورند. کودک بیش از آن مقدار که به سخنان شما توجه دارد در اعمال و رفتارتن دقت می‌کند.

بنابراین پدر و مادرانی که در صدد اصلاح و تربیت فرزندان خویش‌هستند باید قبلاً محیط خانوادگی و روابط خودشان و اخلاق و رفتارشان را اصلاح کنند تا فرزندان‌شان خواه ناخواه صالح و شایسته تربیت‌شوند.

تغذیه و بهداشت

یکی از کارهای حساس بانوان تغذیه اطفال است. سلامت و بیماری، زشتی و زیبایی، حتی خوش اخلاقی و بد اخلاقی، زیرکی و کودنی‌کودکان مربوط به چگونگی تغذیه آن‌ها است. احتیاجات غذایی آنان با بزرگ سالان یکسان نخواهد بود و در سنین مختلف نیز تغییر پیدا می‌کند.

یک بانوی بچه‌دار باید همه این جهات را رعایت کند.

بهترین و کامل‌ترین غذاها شیر است. تمام موادی که برای تغذیه و رشد بدن ضرورت دارد در شیر هست. به همین جهت شیر مادر برای نوزاد از هر غذایی سالم‌تر و بهتر می‌باشد.

زیرا مواد موجود در شیر مادر با دستگاه گوارش طفل مناسب بوده‌براحتی هضم می‌شود. به علاوه، تقلب بردار نیست. نیازی هم به جوشاندن‌ندارد تا بعضی مواد غذایی آن در اثر جوشاندن از بین برود.

بدین جهت حضرت علی علیه السلام فرمود:
برای طفل هیچ غذایی بهتر و با برکتتر از
شیر مادر وجود ندارد (13).

دکتر عبد الحسین طباطبائی رئیس منطقه
مدیترانه شرقی بهداشت جهانی در پیام خود
می‌گوید: عامل مهمی که کودک را مستعد
بیماری می‌کند محروم کردن وی از شیر مادر
یعنی یگانه بیمه زندگی اوست (14).

لیکن مادران بچه شیر ده باید بدین
موضوع توجه داشته باشند که مواد مختلف
غذایی اطفال به وسیله شیر خوردن در
اختیار آن‌ها گذارده می‌شود.

مواد موجود در شیر هم باید به وسیله
غذای مادر تامین شود. یعنی چگونگی شیر
مادر به نوع و مقدار خوراک او بستگی
دارد. به هر نسبت که غذای مادر متنوع و
کامل باشد به همان نسبت شیرش نیز کامل و
غنی خواهد بود. بنابراین، بر مادران شیر
ده لازم است که در آن ایام از غذای خودشان
کاملاً مراقبت نمایند. باید غذای آن‌ها از
حیث غذائیت به قدری غنی باشد که بتواند
احتیاجات غذایی خودشان و نوزادشان را
تامین کند.

اگر این جهت را مراعات نکنند ممکن
است سلامت خودشان و طفلشان در معرض خطر
قرار گیرد. بر پدر نیز لازم است که
برنامه غذایی همسر بچه شیرده اش را طوری
مرتب سازد که از جهت غذائیت بسیار غنی و
کامل باشد و بدین وسیله سلامت او و فرزندش
را تامین نماید. و اگر در این
باره کوتاهی نمود جریمه اش را به دکتر و
دارو خواهد پرداخت. در این باره می‌توان
از پزشک دستور گرفت یا از کتاب‌های
غذاشناسی استفاده نمود.

ولی به طور کلی غذای مادر باید متنوع
و گوناگون باشد، باید از انواع خوراکی‌ها
میل کند. باید انواع سبزی‌ها، میوه‌ها،

حبوبات، گوشت، تخم مرغ، لبنیات در برنامه غذایی او گنجانده شود، و از همه اینها گاه گاه استفاده کند. به هر حال، شیر مادر بدون تردید آثار نیک یا بدی در نوزاد خواهد گذاشت که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. بدین جهت علی علیه السلام فرمود: زنان احمق را برای شیر دادن انتخاب نکنید زیرا شیر طبیعت نوزاد را دگرگون خواهد ساخت (15).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: زنان زیبا را برای شیر دادن انتخاب کنید زیرا شیر اثر دارد و صفات زن شیرده را به طفل شیرخوار سرایت می‌دهد (16).

نوزاد را منظم و در ساعت‌های معین شیر بدهید، تا با نظم و ترتیب‌عادت کند و بردبار و صبور بار بیاید، و معده و دستگاه گوارشش سالم‌بماند. اگر نظم و ترتیب را رعایت نکردید و هر وقت گریه کرد پستان دردهانش گذاشتید با همین وضع عادت می‌کند.

گاه و بیگاه گریه را سر می‌دهد و اسباب مزاحمت‌شما را فراهم می‌سازد. در بزرگی نیز همین بی‌نظمی را از دست نخواهد داد. حریت و آزادی را از دست می‌دهد. در مشکلات زندگی صبر و حوصله ندارد و با اندک چیزی یا ستیزه‌گری را آغاز می‌کند یا به گریه و زاری متوسل می‌شود. خیال نکنید که رعایت نظم و ترتیب درباره نوزاد دشوار است. اگر چند روزی صبر و حوصله به خرج بدهید بزودی با برنامه دلخواه شما عادت خواهد کرد.

کارشناسان تغذیه اطفال اظهار می‌دارند که هر سه یا چهار ساعت یک بار باید نوزاد را از شیر سیر کرد. در موقع شیر دادن طفل را در دامن‌بگذارید. زیرا علاوه بر اینکه شیر خوردن برای‌اش آسان است، از شما احساس محبت و مهربانی می‌کند و همین

احساس در شخصیت آینده‌اش مؤثر خواهد بود. هنگامی که در رختخواب خوابیده‌اید نوزاد را پهلوی خودتان نگذارید و شیر بدهید. زیرا ممکن است در همان حالی که پستانتان در دهان اوستخوابتان ببرد و بدین وسیله آن طفل بی‌گناه که نمی‌تواند از خویش دفاع کند خفه شود. این امر را خیلی بعید م‌شمارید زیرا از این قبیل حوادث بسیار اتفاق افتاده است.

اگر پستان شما شیر ندارد می‌توانید از شیر گاو استفاده نمایید. ولی چون شیر گاو غلیظتر از شیر زن می‌باشد و قند کمتری دارد قدری آب و قدری شکر به آن اضافه کنید. یا از شیرهای پاستوریزه استفاده کنید یا اینکه شیر را در حدود بیست دقیقه بجوشانید تا اگر دارای میکروب است کشته شود. شیر داغ یا سرد به بچه ندهید مواظب باشید حرارتش به اندازه حرارت شیر مادر باشد. بعد از هر دفعه که او را شیر می‌دهید شیشه و سر شیشه را کاملاً بشویید، مخصوصاً در تابستان، زیرا ممکن است آلوده و متعفن گردد و به سلامت شیرخوار آسیب رساند. مواظب باشید شیر فاسد و مانده به او ندهید. برای شیر دادن بهتر است از شیشه‌های درجه‌دار استفاده کنید تا مقدار خوراکش منظم گردد. اگر می‌خواهید از شیر خشک استفاده کنید حتماً با پزشک اطفال مشورت نمایید زیرا شیر خشک انواع مختلفی دارد باید پزشک تعیین کند چه نوعی از آن‌ها با دستگاه گوارش طفل شما تناسب دارد به هر حال دقت کنید تازه باشد.

می‌توانید گاهی هم آب میوه به کودک بدهید. از پنج‌شش ماهگی کم کم به غذا خوردن عادتش بدهید می‌توانید از سوپ رقیق استفاده کنید.

می‌توانید بیسکویتیا نان قندی تازه را در آب حل کرده به او بخورانیید. ماستشیرین و پنیر تازه نیز مفید است. از نه ماه به بعد از غذاهای خوراکی خودتان قدری به او بدهید. نوزاد هم مانند شما احتیاج به آب پیدا می‌کند اگر احساس کردید تشنه است آبش بدهید. گریه و بی‌تابی اطفال‌گاهی در اثر تشنگی می‌باشد. غذاهای رقیق و متنوع به او بدهید مخصوصاً میوه‌جات و سبزی‌های پخته و سوپ استخوان برای اطفال مفید است. اما تامی‌توانید دستگاه گوارش جدید و بی‌عیب آن‌ها را به وسیله چای مسموم‌نسازیید.

بهداشت و نظافت کودک را کاملاً رعایت کنید. رختخواب و لباس‌هایش همیشه تمیز باشد. کهنه‌هایش را زود به زود عوض کنید. دست‌هایش را با آب و صابون بشویید، از حمام دادن و شستشوی او غفلت‌نکنید. زیرا کودک در مقابل میکروب‌ها چندان استقامتی ندارد، اگر بهداشت را رعایت نکنید ممکن است بیمار یا تلف شود.

از بیماری‌هایی که واکسن دارند مانند: آبله، سرخک، سیاه سرفه، آبله مرغان، مخلک، فلج اطفال، به وسیله واکسن قبلاً از آن‌ها جلوگیری‌کنید. علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

خوشبختانه واکسن این قبیل بیماری‌ها در بهداری‌ها مجاناً در اختیار شما گذاشته می‌شود.

اگر قوانین نظافت و بهداشت را کاملاً رعایت کنید می‌توانید فرزندان سالم و شاداب و نیرومند پرورش دهید و از خویشتن به یادگار بگذارید.
پی‌نوشت‌ها

1-کافی-جلد 5 ص 84

2-کافی-جلد 5 ص 84

- 3-کافی-جلد 5 ص 86-بانوی نمونه اسلام ص 74
- 4-بحار الانوار جلد 103 ص 247
- 5-بحار الانوار جلد 5 ص 251
- 6-کافی جلد 5 ص 113
- 7-وسائل ج 15 ص 96.
- 8-وسائل ج 15 ص 97.
- 9-وسائل ج 15 ص 96.
- 10-مجمع الزوائد ج 8 ص 138.
- 11-بحار ج 74 ص 6.
- 12-به کتاب آئین تربیت از همین مؤلف مراجعه شود
- 13-وسائل ج 15 ص 175
- 14-اطلاعات 15 فروردین 1353
- 15-وسائل ج 15 ص 188
- 16-وسائل ج 15 ص 189

بخش دوم وظائف مردان

سرپرست خانواده

زن و شوهر دو رکن بزرگ خانواده هستند لیکن مرد بدان جهت که آفرینش ویژه‌ای دارد و از جنبه تعقلات قوی‌تر است رکن بزرگ و سرپرست خانواده محسوب می‌شود.

خداوند بزرگ نیز او را به عنوان قیم و سرپرست خانواده شناخته در قرآن کریم می‌فرماید: مردها سرپرست زنان می‌باشند، زیرا خدا بعض‌کسان را بر بعض دیگر برتری داده است (1).

چون بدین مقام شناخته شده طبعاً وظائف سنگین‌تر و دشوارتری هم خواهد داشت.

اوست که می‌تواند با تدبیرات عاقلانه خویش خانواده را به بهترین وجه اداره کند و اسباب خوشبختی و سعادت آنان را فراهم سازد و محیط خانه را همانند بهشت‌ترین

مرتب و منظم گردانند، و همسرش را به صورت فرشته ای در آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرد سرپرست خانواده است و هر سرپرستی نسبت به زیردستانش مسؤلیت دارد (2).

مردی که مدیر خانواده است باید بدین نکته توجه داشته باشد که زن نیز انسانی است مانند مرد. خواسته ها و آرزوها و حق حیات و آزادی دارد. باید بداند که زن گرفتن به معنای برده گرفتن نیست بلکه به معنای انتخاب شریک در زندگی و یار و مونس گرفتن است. باید به خواسته های درونی و آرزوهای او نیز توجه داشته باشد. چنان نیست که مرد مالک مطلق زن و مطلق العنان باشد. زن نیز حقوقی بر گردن شوهر دارد. خداوند بزرگ در قرآن مجید می فرماید: همانطور که زن ها نسبت به شوهرانشان وظائفی دارند حقوقی هم بر گردن آنها دارند و مردان را بر آنها برتری هست (3).

زنداری

چنانکه شوهرداری بزرگترین وظیفه یک بانوی خانه دار بوده در شریعت اسلام در ردیف جهاد قرار گرفته است همچنین زنداری بزرگترین و ارزنده ترین عمل یک مرد دار بوده راز سعادت مندی خانواده می باشد.

اما زنداری کار آسانی نیست بلکه رموزی دارد که هر کس کاملاً بدان ها آشنا باشد می تواند همسرش را مطابق دلخواه به صورت یک بانوی ایده آل بلکه فرشته رحمت در آورد.

مردی که بخواهد واقعاً زنداری کند باید اخلاق و روحیات همسرش را کاملاً بدست آورد، از خواسته های درونی و تمایلات نفسانی او آگاه شود و بر طبق آنها برنامه زندگی را مرتب سازد. به وسیله اخلاق و رفتار خویش چنان در او نفوذ کند و دلش را بدست

آورد که به خانه و زندگی دلگرم شده از روی عشق و علاقه خانه‌داری کند. زن‌داری کلمه جامع و مبهمی است که احتیاج به شرح و توضیح دارد. در مباحث آینده مورد شرح و بسط قرار خواهد گرفت.

مهرورزی کن

زن کانون محبت و یک موجود صد در صد عاطفه‌ای است. از وجودش مهر و محبت می‌بارد.

حیات و زندگی او به عشق و علاقه بستگی دارد. دلش می‌خواهد محبوب دیگران باشد. هر چه محبوب‌تر باشد شادابتر خواهد بود. برای بدست آوردن محبوبیت تا سر حد فداکاری کوشش می‌کند. اگر بداند محبوب کسی واقع نشده خودش را شکست‌خورده و بی‌اثر پنداشته دائمی پژمرده و افسرده خواهد بود. بدین جهت می‌توان به طور قطع مدعی شد که بزرگترین رمز زن‌داری اظهار محبت و علاقه است.

آقای محترم! همسر شما قبلاً از محبت‌های بی‌شائبه پدر و مادر کاملاً برخوردار بود. اما از هنگامیکه پیمان زناشویی را امضا نمود از دیگران برید و با تو پیوند دوستی بست. بدان امید به خانه‌ات قدم نهاد که تو تنها به اندازه همه آنان بلکه بیشتر او را دوست‌بداری. انتظار دارد عشق و محبت تو از پدر و مادرش عمیق‌تر و پایدارتر باشد. چون به عشق و محبت تو اعتماد داشته تمام هستی و موجودیت خویش را در اختیار نهاده است.

بزرگترین رمز زن‌داری و بهترین کلید حل مشکلات زناشویی اظهار عشق و علاقه است. اگر می‌خواهی دل همسرت را به طوری مسخر گردانی که مطیع تو باشد، اگر می‌خواهی پیوند زناشویی را استوار سازی، اگر می‌خواهی او

را به خانه و زندگی دلگرم نمایی، اگر می‌خواهی او را نسبت به خودت علاقه‌مند سازی، اگر می‌خواهی تا آخر عمر نسبت به تو وفادار باشد و اگر و اگر، بهترین راهش اینست که تا می‌توانی نسبت به همسرت اظهار عشق و علاقه کن.

اگر بداند محبوب تو نیست از خانه و زندگی بیزار خواهد شد، همیشه پژمرده و افسرده خواهد بود، به خانه‌داری و بچه‌داری بی‌علاقه می‌گردد، وضع منزل شما همیشه نامنظم خواهد بود. پیش خود فکر می‌کند چرا برای شوهری جان بکنم که دوستم ندارد.

خانه شما که از عشق و محبت خالی گشته صورت جهنم سوزانی تبدیل می‌گردد. اگر چه اسباب و وسائلش مرتب باشد اما چون بوی عشق و محبت نمی‌دهد صفا و رونق نخواهد داشت.

ممکن است همسرت به بیماری‌های روانی و ضعف اعصاب مبتلا شود.

ممکن است برای جبران کسری محبوبیت خویش در صدد برآید دردل دیگران نفوذ کند.

ممکن است به قدری از شوهر و خانه بیزار گردد که جدایی را بر آن زندگی سرد و بی‌رونق ترجیح داده تقاضای طلاق کند.

مسئولیت همه این حوادث بر عهده مرد است که نتوانسته بخوبی زن‌داری کند. باور کنید بخش مهمی از طلاق‌ها در اثر همین بی‌مهری‌ها به وجود می‌آید.

به آمار زیر توجه فرمایید:

نیاز روانی به محبت و بی‌اعتنائی‌های شوهر و اشتغال او به کارهای زیاد در نتیجه غفلت از حال روحی زن سبب جدایی‌های بسیار شده است. در سال 1348 از میان 10372 زن و مردی که از یکدیگر جدا شدند، 1203 زن علت جدایی را خستگی و دلزدگی از

زندگی و احساس پوچی و بیهودگی و بی‌توجهی شوهر به مسائل عاطفی دانسته‌اند (4).

زنی در دادگاه اعلام کرد: حاضر است علاوه بر بخشیدن مهر خود ده هزار تومان هم به شوهرش بدهد تا با طلاق او موافقت کند. از ازدواج آن‌ها چهار ماه می‌گذرد. زن گفت: چون شوهرم به طوطی‌های خود بیشتر از من علاقه‌مند است نمی‌خواهم بیش از این با او زندگی کنم. (5)

مهر و محبت‌خانوادگی از همه چیز ارزش‌دارتر است بدین جهت خداوند بزرگ در قرآن مجید آن را یکی از آثار قدرت و نعمت‌های بزرگشمرده بر بندگان منت نهاده می‌فرماید:

«یکی از آیات خدا اینست که همسرانی بریتان آفرید تا با آنان انس‌گیریید. و در میانتان محبت و مهربانی افکند. و در این موضوع برای اهل‌تفکر آیاتی هست (6)». امام صادق علیه السلام فرمود: زن از مرد آفریده شده و تمام توجهش به سوی مردها معطوف می‌باشد. پس همسرانتان را دوست‌دارید (7).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس از دوستان ما باشد به همسرش بیشتر اظهار محبت می‌کند (8).

رسول خدا (ص) فرمود: هر چه ایمان انسان کامل‌تر باشد به همسرش بیشتر اظهار محبت می‌نماید (9).

امام صادق (ع) فرمود: یکی از اخلاق پیمبران اینست که نسبت به همسرانشان محبت دارند (10).

پیغمبر فرمود: این سخن مرد که به همسرش می‌گوید: واقعا تو را دوست دارم، هرگز از قلبش خارج نخواهد شد (11).

گرچه محبت‌باید از صمیم قلب باشد تا در دل طرف اثر بگذارد، زیرا دل‌ها با هم راه دارند، لیکن به محبت قلبی تنها هم

نباید اکتفا کرد، بلکه لازم است صریحا آن را اظهار نمود. در صورتی می‌توان انتظار نتیجه داشت که آثار محبت در زبان و افعال و رفتار شخص نمایان باشد.

صریحا و بدون احتیاط به همسرت اظهار عشق و علاقه کن: در حضور و غیاب از وی تعریف کن، اگر به سفر رفتی برای‌اش نامه بنویس و از درد فراق بنال. گاهی برای‌اش تحفه‌ای خریده تقدیمش کن. اگر دسترسی به تلفن داری گاه گاهی از احوالش جویا شو. یکی از موضوعاتی که بانوان هرگز آن را فراموش نمی‌نمایند همین عشق‌ها و مهرورزی‌های واقعی است. برای نمونه به داستان زیر توجه فرمایید:

خانمی به نام ... از شوق گریست و گفت: در یک شب پاییزی با جوانی ازدواج کردم. مدتها زندگی ما به آرامی گذشت. خود را خوشبخت‌ترین زن روی زمین حس می‌کردم. شش سال در خانه کوچکی که برم ترتیب داده بود به سر بردم. تا اینکه روزی خوشبختی‌ام صد برابر شد.

آن روز باردار شده بودم. هنگامیکه این خبر را به شوهرم دادم مرا درآغوش گرفت و چون کودکان گریه را سر داد. از شوق آن قدر گریست که بدون اغراق چندین بار نزدیک بود نقش بر زمین شود. پس از آن بیرون رفت و با پسانداز خود یک گردن‌بند الماس برم خرید. هنگامیکه آن را به من داد گفت: این گردن‌بند را به بهترین زن دنیا که تا به حال دیده‌ام تقدیم می‌کنم. اما افسوس که طولی نکشید که در یک حادثه غم‌انگیز رانندگی‌کشته شد (12).

به همسرت احترام بگذار

زن نیز مانند مرد خودش را دوست دارد و به حفظ شخصیت خویش علاقه مند است. دوست دارد محترم و گرامی باشد. از تحقیر و توهین رنجیده خاطر می گردد. اگر مورد احترام قرار بگیرد احساس شخصیت نموده و به کار و زندگی دلگرم می شود. از احترام و احترام کننده خوشش می آید، از توهین و توهین کننده متنفر می باشد.

آقای محترم! همسرت حتما از شما انتظار دارد که بیش از دیگران به وی احترام بگذاری. البته حق دارد چنین انتظاری را داشته باشد. زیرا تو را شریک زندگی و بهترین یار واقعی خویش می داند.

شبانه روز برای آسایش تو و فرزندان زحمت می کشد. آیا حق ندارد انتظار داشته باشد که وجودش را، غنیمت شمرده به وی احترام بگذاری؟

بزرگداشت او تو را کوچک نمی کند بلکه حق شناسی و صفا و مودت تو را به اثبات می رساند. به همان اندازه بلکه بیشتر از آن مقدار که به دیگران احترام می گذاری به همسرت احترام بگذار. در موقع صحبت کردن ادب را کاملاً رعایت کن.

با کلمه «تو» او را مخاطب نساز بلکه همیشه از کلمه «شما» که علامت احترام است استفاده کن. هیچگاه کلامش را قطع نکن. بر سرش داد نزن. با احترام و نام خوب او را صدا بزن. در موقع نشستن به او احترام بگذار. وقتی وارد منزل می شوی اگر از سلام کردن غفلت نمود به او سلام کن.

وقتی از خانه بیرون می روی خدا حافظ بگو. وقتی به سفر می روی با او تودیع کن. برای اش نامه بنویس، اگر شب تولدش معلوم است بعنوان احترام دسته گل یا تحفه دیگری

تقدیمش کن، در مجالس و در حضور دیگران به وی احترام بگذار. از توهین و تحقیر جدا بپرهیز. از دشنام و ناسزا گفتن اجتناب کن. از مسخره کردن و دست انداختن او و لو به طور شوخی جدا خودداری کن. خیال نکن چون خصوصی هستی بدش نمی آید بلکه چنین انتظاری را هرگز از تو نداشته کاملاً رنجیده خواهد شد گر چه به زبان نیاورد.

از باب نمونه به داستان زیر توجه فرمایید:

خانم موقر و متینی که باید 35-36 سال داشته باشد، با حالتخشم و غضب درباره تقاضای طلاق می‌گوید: حدود دوازده سال است با همسر از دواج کرده‌ام. مرد خوبی است. بسیاری از محسنات یک آدم کامل و دوست داشتنی را دارد. اما هرگز نخواستم بفهمد که من زن او، همسر او، مادر دو فرزند او هستم. به خیال خودش مرد مجلس آرای است. اما مجالس را با دست انداختن من می‌آراید. نمی‌توانید فکر کنید چقدر زجر کشیده‌ام. به کلی اعصابم خراب شده‌ام. ما مجبورم دکتر بروم. هزار بار با شوهرم حرف زده‌ام. خواهش و التماس کرده‌ام که من زن تو هستم، سن و سالی دارم. درست نیست که پیش آشنا و غریبه صد جور شوخی زننده و غیر دوستانه با من می‌کنی. متلکم‌گویی که دیگران بخندند و مثلاً خوش بگذرانند. من اغلب از همه خجالت می‌کشم و چون از اول شوخ طبع و بذله گو نبوده‌ام هیچوقت نمی‌توانم با شوهرم مقابله به مثل کنم. بنابراین چون خواهش و تمناهای من فائده‌ناشناختی تمام رنجهایی که میدانم در انتظارم نشسته‌ام خواهم ساخت تا از مرد قدر ناشناسی که هیچوقت احترام مرا نگه نداشته جدا شوم (13).

همه بانوان مانند بانوی مذکور از شوهران خویش انتظار احترام دارند و از توهین و تحقیر جدا ناراحت می‌شوند. اگر در مقابل بی‌احترامی‌های شوهر سکوت نمودند دلیل رضایتشان نیست. بلکه یقین داشته باش که قلبا مکدر خواهند شد و لو اصلا به زبان نیاورند. اگر به همسرت احترام بگذاری او نیز به تو احترام خواهد گذاشت. و بدین وسیله رشته دوستی و صمیمیت‌ها روز بروز استوارتر خواهد شد. و در نزد دیگران نیز محترم خواهید شد. اگر هم به او بی‌احترامی کردی و تلافی کرد تقصیر خودت می‌باشد.

آقای محترم زن گرفتن با برده گرفتن خیلی فرق دارد. به عنوان برده و اسیر به خانه‌ات نیامده بلکه انسان آزادی است که به منظور تاسیس یک زندگی مشترک سعادت‌مندان به خانه‌ات قدم نهاده. همان انتظاراتی را که تو از وی داری او هم عینا همان انتظارات را دارد. پس چنان با او رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کند.

حضرت صادق (ع) از پدرش نقل کرده که فرمود: هر کس زن گرفت باید او را گرامی و محترم بشمارد (14).

رسول خدا (ص) فرمود: هر کس مسلمانی را گرامی بدارد خدا او را گرامی خواهد داشت (15).

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: زنان را گرامی نمی‌دارند مگر افراد بزرگوار. و به آنان توهین نمی‌کنند جز مردم پست و فرومایه. رسول خدا (ص) فرمود: هر کس به خانواده‌اش توهین کند خوشی‌زندگی را از دست خواهد داد (16).

خوش اخلاق باش

دنیا در مسیر معین و بر طبق نقشه منظمی می‌چرخد. حوادث روزگار با نظم و ترتیب مرموز یکی پس از دیگری خودنمایی می‌کند. وجود ناچیز ما در این جهان پهناور به منزله ذره کوچکی است که هر لحظه به‌سویی حرکت و با ذرات دیگر در تصادم است. اداره جهان دست ما نیست و حوادث گیتی بر طبق میل ما واقع نمی‌شوند. بامداد که از منزل خارج می‌شوید تا دوباره برگردید ممکن است با ده‌ها ناملایم-کوچک یا بزرگ-برخورد نمایید. و در میدان زندگی و صحنه کسب و کار، که به میدان نبرد بی‌شبهت نیست، با مشکلات فراوانی مواجه شوید. برای پیدا کردن تا کسی‌لنگ شده‌اید، فلان کس به شما توهین نموده، مورد عیب جویی و سرزنش قرار گرفته‌اید، فلان کس در کسب و کار با شما رقابت کرده، رئیس و مافوقتان ایراد و بهانه‌جویی می‌کند. چک فلان آدم بد حساب برگشت‌خورده. معلوم نیست سفته فلان شخص وصول شود یا نه. طلبکار در وصول مطالباتش پافشاری می‌کند. و ده‌ها بلکه صدها از این قبیل حوادث کوچک و بزرگ که خواه ناخواه برای هر کسی اتفاق می‌افتد.

ممکن است از وجود ناملایمات چنان خشمگین و ناراحت شوید که مانند بمب آتشنا هر لحظه در معرض انفجار باشید. به چرخ گردون و مردم متجاوز که زورتان نمی‌رسد، اما وقتی به خانه وارد می‌شوید می‌خواهید قدرت‌نمایی کنید و انتقام چرخ و فلک و مردم کج رفتار را از زن و فرزند بیگناهان گرفته بدینوسیله دق دلی خالی کنید.

گویا عزرائیل وارد خانه شده است. بچه‌ها مانند موش فرار می‌کنند، خدا نکند کوچکترین بهانه‌ای به دستش بیفتند. غذا شور یا بی‌نمک باشد، چای آماده و حاضر نباشد، یکی از بچه‌ها سر و صدا کند، وضع منزل نامرتب باشد، حرف ناپسندی از دهان همسرش بیرون بیاید، و ا مصیبتا آقا همانند بمبی منفجر خواهد شد. به سر این داد می‌زنند، به آن یکی دشنام می‌دهد، آن یکی را می‌زنند، با این اوقات تلخی می‌کند. بدینوسیله محیط با صفای خانه راکه به منظور استراحت‌بدانجا پناه آورده بود به صورت جهنم سوزانی تبدیل خواهد ساخت. در آن دوزخ خود ساخته، هم خودش خواهد سوخت هم زن و فرزند بیگناهِش. اگر بچه‌ها بتوانند از آن محیط رعب و وحشت‌فرار نموده در کوچه و خیابان سرگردان می‌شوند. و الا خدا خدا می‌کنند که مالک دوزخ زودتر از منزل خارج گردد تا از شرش خلاص شوند.

وضع رقت‌بار و سرنوشت‌شوم یک چنین خانواده‌ای بخوبی روشن است. همیشه دعوا و اوقات تلخی برپاست. آب خوش از گلویشان پایین نخواهد رفت. وضع منزل رضایت‌بخش نخواهد بود. زن از محیط منزل و دیدن صورت عبوس شوهر بیزار خواهد بود. زنیکه همواره به ابد اخلاقی‌های شوهر مواجه باشد چگونه می‌تواند به زندگی دلگرم باشد و از روی عشق و علاقه خانه‌داری و شوهرداری کند؟

از همه بدتر وضع دلخراش و سرنوشت‌خطرناک اطفالی است که در چنین محیط ناگواری پرورش می‌یابند. اوقات تلخی‌ها و ناسازگاری‌های دائمی پدر و مادر بدون تردید در روح حساس آن‌ها اثر بدی خواهد گذاشت.

غالبا افرادی تندخو، عصبانی مزاج، بد بین، کینه‌توز، متعبدی، پژم‌ورده تربیت‌خواهند شد. چون به محیط خانه و زندگی دلخوشی ندارند به ولگردی پناه می‌برند. در نتیجه، ممکن است در دام‌های گوناگون فساد که به وسیله شیادان اجتماع برای منحرف کردن این گونه افراد نهاده شده گرفتار شوند و برای همیشه بدبخت گردند. حتی امکان دارد برای حل عقده‌های درونی خویش، دست‌به‌کارهای بسیار خطرناکی از قبیل قتل و جنایت و دزدی و خودکشی بزنند.

برای تایید مطلب می‌توانید به پرونده‌های افراد تبه‌کار مخصوصا اطفال مراجعه نمایید. آمار و نقل حوادثی که از این گونه اطفال، هر روز در صفحات روزنامه‌ها و مجلات منعکس می‌شود بهترین گواه مطلب است. مسؤلیت‌همه این بدبختی‌ها بر گردن سرپرست‌خانواده است که اعصاب خویش را کنترل نکرده در منزل بد اخلاق بوده است. در این دنیا آسایش و خوشی‌ندارد در سرای دیگر نیز بی‌کیفر نخواهد بود.

آقای عزیز! اداره جهان در اختیار ما نیست. تزاخمت، ناملايمات، مصیبات از لوازم لا ینفک این جهان هستند. هر کسی در مسیر زندگی با آنها خواه ناخواه برخورد خواهد نمود. باید برای پذیرش آنها آماده شد.

شخصیت انسان در این مواقع به ظهور می‌رسد. باید بدون جزع و فزع با آنها مواجه شد و در صدد چاره بر آمد. انسان توانایی آن را دارد که صدها مشکل‌بزرگ و کوچک را با آغوش باز بپذیرد و خم به ابرو نیآورد.

حوادث روزگار علت تامه ناراحتی‌ها نیستند بلکه اعصاب ضعیف‌هستند که متاثر

شده اسباب نگرانی و ناراحتی ما را فراهم می‌سازند. اگر بر نفس خویشتن مسلط باشیم و اعصابمان را کنترل کنیم که در مقابل پیش آمدها متاثر نشوند ناراحتی و عصبانیت مفهومی ندارد.

امر ناگواری که برای ات اتفاق افتاده یا از امور ضروری این جهان واز لوازم لا ینفک ماده و مادیات است که سعی و تدبیر ما در وجود و عدم آنها تاثیری ندارد یا از اموری است که سعی و تدبیر ما هم می‌تواند در آنها اثر داشته باشد. اگر از قسم اول باشد جزع و فزع و عصبانیت و تندخویی بدون شک سودی ندارد بلکه یک امر صد در صد غیر عقلانی است. زیرا در این گونه موارد کاری از ما ساخته نیست. بخواهیم یا نخواهیم جهان ماده این گونه لوازم را دارد. باید برای وقوع آنها آماده بود و با لب خندان استقبال نمود. و اگر از قسم دوم باشد باید با سعی و تدبیر در صد چاره بر آمد.

اگر در مقابل مشکلات خودمان را نبازیم و بتوانیم اعصابمان را کنترل کنیم و با فکر و تدبیر وارد کار شویم اکثر مشکلات قابل حل هستند.

در اینصورت هم عصبانیت و بد اخلاقی نه تنها در حل مشکلات به ما کمکنخواهد کرد بلکه ممکن است مشکلی به مشکلات بیفزاید. بنابراین، انسان عاقل و هوشیار باید همیشه بر اعصاب خویشتن مسلط باشد و نگذارد از حوادث و ناملايمات روزگار متاثر گردند.

انسان موجود نیرومند و توانایی است که با بردباری و کوشش و تدبیر می‌تواند بر مشکلات بزرگ پیروز گردد. آیا حیف نیست که در مقابل حوادث کوچک خودش را باخته داد و فریاد و اوقات تلخی راه بیندازد؟!

از همه این‌ها گذشته، حوادث و ناملایمات روزگار و رفتار ناپسند مردم اسباب ناراحتی تو را فراهم ساخته‌اند زن و فرزندت چه تقصیری دارند؟

همسرت از صبح تا حال در خانه زحمت کشیده، غذا پخته، لباس‌شسته، خانه را تمیز و مرتب نموده، با بچه‌ها سر و کله زده، با بدن و اعصاب‌خسته در انتظار تو بوده که وقتی به منزل آمدی با اخلاق خوش و مهربانی‌دلش را گرم نموده خستگی اعصابش را برطرف سازی.

فرزندانت نیز از بامداد تا حال در مدرسه مشغول بوده با اعصاب و مغز خویش کار کرده‌اند. یا در مغازه یا در کارگاه به کار اشتغال داشته‌اند.

اکنون خسته و ناتوان به منزل بازگشته در انتظار پدرشان هستند که با سخنان شیرین و اخلاق خوش و اظهار محبت‌خستگی اعصابشان را برطرف سازد و برای کار و کوشش تقویتشان کند.

آری زن و فرزندانت با صدها امید و آرزو در انتظار تو بوده‌اند آیا سزاوار استبا چهره عبوس و اخلاق تند و صورت در هم کشیده تو مواجه‌گردند؟!

انتظار داشتند تو فرشته رحمت‌باشی و با اخلاق خوش و چهره‌شکفته محیط خانه را نور باران کنی و با سخنان گرم و دلپذیرت اعصاب‌خسته آنان را آرامش دهی. نه اینکه با اخلاق تند و صورت در هم کشیده محیط خانه را تاریک‌گردانی و با عصبانیت و اوقات تلخی اعصاب‌خسته آن‌ها را خسته‌تر سازی. آیا میدانی که تندی‌ها و بد اخلاقی‌های تو چه آثار بدی در روح و جسم آن‌ها خواهد گذاشت که نتیجه‌اش دامنگیر تو خواهد شد؟ به آن‌ها رحم نمی‌کنی اقلاً به خودت رحم کن. با این بد اخلاقی‌های دائم، جسم و اعصاب سالم برای ات‌باقی می‌ماند؟

با این وضع چگونه می‌توانی به کسب و کار ادامه دهی و بر مشکلات زندگی و مصائب روزگار پیروز گردی؟ چرا محل استراحت خودت و زن و فرزندت را به صورت زندان اختیاری تبدیل می‌سازی که نتیجه اش عائد خودت شود؟ آیا بهتر نیست که همیشه خوش و خندان باشی و اگر مشکلی برای ات‌اتفاق افتاد بدون عصبانیت و جزع و فزع، با عقل و تدبیر در صدد چاره‌برآیی؟

آیا بهتر نیست وقتی می‌خواهی برای استراحت و تجدید نیرو به آسایشگاه خانه قدم بگذاری پیش خودت بیندیشی که تندخویی و بداخلاقی مشکل مرا حل نمی‌کند بلکه اعصابم را خسته‌تر خواهد نمود و چه بسا مشکلات تازه‌ای به وجود خواهد آورد. فعلا باید استراحت و تجدید نیرو کنم تا بتوانم با اعصاب راحت و فکر آزاد در صدد چاره بر آیم. آنگاه حوادث و گرفتاری های زندگی را موقتا بدست فراموشی بسپاری و با چهره باز و لبخندان وارد منزل شوی. با سخنان گرم و محبت‌های بی‌شائبه دل اهل خانه را شادمان گردانی. بگویی و بخندی. و تفریح و استراحت کنید. با خوشی ولذت غذا بخورید. و با اعصاب آسوده خواب و استراحت کنید. بدین‌وسیله هم زن و فرزندت به خانه و زندگی دلگرم شده برای کار و کوشش آماده می‌گردند هم خودت می‌توانی با اعصاب سالم به کسب و کار ادامه دهی و بر مشکلات زندگی پیروز گردی.

بدین جهت، دین مقدس اسلام اخلاق خوب را جزء دیانت و از علائم کمال ایمان می‌شمارد.

رسول خدا (ص) فرمود: کاملترین مردم از جهت ایمان، خوش اخلاقترین آن‌ها می‌باشد. بهترین شما کسی است که نسبت به خانواده اش احسان کند. (17)

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: هیچ عملی بهتر از اخلاق خوب نیست. (18)

امام صادق علیه السلام فرمود: نیکوکاری و حسن خلق خانه‌ها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند. (19)

امام صادق (ع) فرمود: شخص بد اخلاق خودش را در عذاب می‌دارد. (20)

لقمان حکیم فرمود: مرد خردمند باید در بین خانواده‌اش مانند کودک باشد و رفتار مردانه را برای خارج منزل بگذارد. (21)

رسول خدا (ص) فرمود: عیشی بهتر از خوش اخلاقی نیست. (22)

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: اخلاق خوب نصف دین می‌باشد. (23)

وقتی سعد بن معاذ که یکی از اصحاب بزرگ رسول خدا و مورد احترام آن جناب بود درگذشت رسول اکرم مانند صاحبان عزا با پای برهنه در تشییع جنازه‌اش شرکت نمود. بدست مبارک خویش جنازه را در قبر نهاده روی آن را پوشاند. در آن هنگام مادر سعد که آن همه احترام را از رسول‌خدا مشاهده نمود فرزندش سعد را مخاطب قرار داده گفت: ای سعد بهشت گوارایت باد.

پیغمبر اکرم فرمود: ای مادر سعد! این چنین مگو. زیرا سعد را در قبر فشار سختی وارد شد. بعدا علت فشار قبر سعد را از آنحضرت پرسیدند. فرمود: علتش آن بود که با خانواده‌اش بد اخلاقی می‌کرد. (24)

پی‌نوشت‌ها

- 1-سوره نساء آیه 34
- 2-مستدرک جلد 2 ص 550
- 3-سوره بقره آیه 228
- 4-اطلاعات 15 آذر 1350
- 5-اطلاعات 6 بهمن 1350
- 6-سوره روم آیه 31
- 7-بحار جلد 103 ص 226

- 8-بحار جلد 103 ص 223
- 9-بحار جلد 103 ص 228
- 10-بحار جلد 103 ص 236
- 11-شافی جلد 2 ص 138
- 12-اطلاعات 6 بهمن 1368
- 13-اطلاعات 8 اسفند 1350
- 14-بحار جلد 103 ص 224
- 15-بحار جلد 74 ص 303
- 16-مواعظ العدویه ص 151
- 17-بحار ج 103 ص 226
- 18 و 19-شافی ج 1 ص 166
- 20-شافی ج 1 ص 176
- 21-محجة البيضاء ج 2 ص 54
- 22-بحار ج 71 ص 389
- 23-بحار ج 71 ص 385
- 24-بحار ج 73 ص 298

درد دل‌های بیفایده

دشواری‌ها و مشکلات زندگی زیاد است. کسی نیست که اوضاع دهر بر وفق مرادش بچرخد به طوری که صد در صد راضی بوده اصلا درد دلی نداشته باشد. لیکن بعض نفوس به قدری ظرفیت و صبر و حوصله دارند که مشکلات را تحمل نمایند و در دفتر خاطرات بایگانی سازند و جز در مواقع ضروری از آن‌ها دم نزنند. با سعی و جدیت برای مشکلات قابل علاج چاره‌جویی می‌کنند لیکن از آه و ناله و شکایت و درد دل که ثمری ندارد و از علائم ضعف نفس بشمار می‌رود جدا خودداری می‌نمایند. پیش خود فکر می‌کنند که بازگو کردن گرفتاری‌ها دردی را دوا نمی‌کند پس چرا محفل انس دوستان را به وسیله آن برهم زنیم و عیششان را ناقص سازیم. اما گروهی دیگر، آن قدر ظرفیت و قدرت نفسانی ندارند که مطلبی را در دل نگه دارند.

به شکایت و آه و ناله عادت کرده‌اند. به هر کس برخورد نمودند بامناسبتی یا بی‌مناسبت درد دل را شروع می‌کنند. در انجمن دوستان که محل‌انس و تفریح است عنان سخن را در دست گرفته به شرح گرفتاری‌های خویشتن و کج رفتاری‌های چرخ و فلک مشغول می‌گردند، گویا از جانب‌شیطان ماموریت دارند که محافل انس و خوشی را برهم بزنند و اهل‌مجلس را به یاد گرفتاری‌های خودشان بیندازند. بدین جهت اکثر دوستان از مجالست این گونه افراد دیو صفت گریزانند و تا بتوانند فرار می‌کنند. اما بدبخت و بیچاره زن و فرزندشان که راه فرار ندارند. وقتی به منزل وارد شدند می‌خواهند تلافی دیگران را که حاضر نبودند به شکایت‌ها و درد دل‌های ایشان گوش دهند از دل خانواده خودشان در بیاورند. و در این به اراه حتی از کوچکترین موضوعات چشم‌پوشی نخواهند کرد.

گاهی از گرانی اجناس شکایت می‌کنند. گاهی از وضع بد تاکسی‌ها یا اضافه سوار کردن اتوبوس‌های خط شکوه می‌نمایند. گاهی از بدرفتاری‌های دوستان یا کارشکنی‌ها و رقابت‌های همکاران یا ایراده‌ها و سختگیری‌های رئیس ناله می‌کنند. گاهی از وضع کسب و کار یا بد حسابی‌مردم و برگشت چک و سفته داد و فریاد می‌نمایند. گاهی از بیماری‌ها و عدم‌رسیدگی دکترها و گرانی حق ویزیت‌ها شکایت می‌کنند. این گونه افراد چون‌چشم‌خوشبینی ندارند و از جهان جز بدی نمی‌جویند، از کوچکترین‌حوادث ناگوار متاثر شده آه و ناله را سر می‌دهند. و بدینوسیله عیش‌خانواده را ناقص می‌سازند. آن بیچاره‌ها هم راه فرار ندارند، باید بسوزند و بسازند.

آقای محترم! این شکایتها و آه و ناله‌ها جز ایجاد ناراحتی چه ثمری دارند و چه دردی را دوا می‌کنند؟ چرا برای یک عادت زشت و بی‌ثمر اسباب‌ناراحتی خانواده‌ات را فراهم می‌سازی؟ همسر تو از صبح تا شب در خانه زحمت کشیده با ده‌ها مشکل برخورد نموده از کثرت کارهای خانه و سر و صدای بچه‌ها اعصابش خسته شده است. فرزندان نیز از مدرسه یا کارگاه با تن خسته و اعصاب پژمرده به منزل آمده‌اند. همه انتظار دارند تو به منزل بیایی و با سخنان گرم و گفتار دلپذیرت اعصاب خسته آن‌ها را آرامش دهی. آیا انصاف است که بعوض دلجویی، درد دل و شکایت‌بریشان تحفه به یاری؟ چرا آسایشگاه منزل و کانون انس و محبت را به صورت جهنم سوزانی تبدیل می‌سازی که از هرگوشه‌اش آه و ناله بلند است؟ اگر هزینه زندگی بالا رفته و مردم بدرفتار می‌کنند و وضع عبور و مرور مشکل شده تقصیر زن و بچه‌ات چیست؟ اگر وضع کسبت‌خوب نیست و مردم بد حساب شده‌اند آن‌ها چه کنند؟

با این عادت زیان بخش که کوچکترین اثری در حل مشکلات ندارد خانواده‌ات را از خانه و زندگی و دیدارت بیزار می‌گردانی. غذایی که با این آه و ناله‌ها صرف شود از زهر مار هم تلخ‌تر خواهد بود. نتیجه این عمل‌بخوبی روشن است.

زیرا زن و فرزندت تا بتوانند از محیط خانه فرار می‌کنند تا از شر آه و ناله‌های دائمی تو نجات یابند و ای چه بسا ممکن است در دام‌های رنگارنگ فساد گرفتار شوند. بعلاوه همواره در معرض بیماری‌ها مخصوصاً بیماری‌های اعصاب خواهند بود.

آیا بهتر نیست که بردبار و متین و بزرگ نفس و عاقل باشی؟ وقتی خواستی به منزل بروی گرفتاری‌های روزگار را به طور

موقت هم که شده بدست فراموشی بسیاری و در دل خویش به حوادث روزگار بخندی و مادامی که در خانه هستی لب به شکایت و درد دل ننگشایی؟ و غمی بر دل خانوادهاات نگذاری؟ بگویید و بخندید و با خوشی و لذت غذا تناول کنید و در آن کانون انس و محبت استراحت و تجدید نیرو کنید تا برای کار و کوشش آماده گردید؟

اسلام نیز بردباری و خودداری از آه و ناله و شکایت را یکی از اخلاق خوب شمرده برای اش پاداش تعیین کرده است.

حضرت علی (ع) فرمود: وقتی کار بر مسلمان دشوار شد شکایت خدا را نزد مردم نبرد بلکه به خدایی که کلید همه مشکلات در دست اوست شکایت کند. ⁽¹⁾

حضرت علی (ع) فرمود: در تورات چنین نوشته است: هر کس از مصیبتی که بر او وارد شده شکایت کند در واقع از خدا شکایت نموده است. ⁽²⁾

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: هر کس مصیبتی را که در مال یا بدنش وارد شده کتمان کند و نزد مردم شکایت نکند بر خدا لازم است گناهانش را بیامرزد. ⁽³⁾

ایراد و بهانه جویی

بعضی از مردها ایرادگیر و بهانه جو هستند. در خانه مرتبا ایراد می گیرند و در مقابل هر امر کوچکی نق نق می کنند، چرا فلان چیز را آنجا گذاشته اید؟ چرا فلان چیز سر جایش نیست؟ چرا جامه اینجا افتاده؟ چرا اینجا کثیف است؟ چرا ناهار دیر حاضر شد؟ چرا غذا شور است؟ چرا فلان غذا را تهیه نکردید؟ چرا امروز سبزی خوردن سر سفره نیست؟ چرا آب حوض کثیف است؟ اگر گلدان را آنجا گذاشته بودید بهتر بود. مگر صد دفعه نگفتم زیر

سیگاری‌ها را روی میز بگذارید؟ و صدها از این قبیل ایرادهای کوچک و جزئی. بعضی از مردها آن قدر در این به اره سختگیری بعمل می‌آورند که راحتی خودشان و خانواده‌شان را فدای آن می‌سازند بلکه گاهی حاضر می‌شوند اساس پیمان مقدس زناشویی را به خاطر آن متزلزل سازند.

البته ما منکر این موضوع نیستیم که مرد حق دارد در امور منزل دخالت و امر و نهی کند، و در بخش اول کتاب به خانم‌ها توصیه شد که بدین حق اعتراف نمایند و در مقابل دخالت‌های مرد سر سختی نشان ندهند، لیکن مرد که مدیر و سرپرست خانواده است باید جانب احتیاط و عقل و تدبیر را هیچگاه از دست ندهد. اگر خواست در امور منزل دخالت نماید باید عاقلانه و به طور صحیح انجام گیرد تا مؤثر واقع شود.

چون مرد آن قدر فرصت ندارد که در تمام امور منزل دخالت کند و اصولاً در این جهت تخصص ندارد صلاح است که امور خانه‌داری را در اختیار همسرش قرار بدهد و در این به اره به وی آزادی بدهد که بر طبق ذوق و سلیقه خویش خانه را اداره کند. و اگر در این به اره نظرهای خاصی دارد، به عنوان مشورت و صلاح‌اندیشی، نه به عنوان زور و تحکم، آن‌ها را به همسرش تذکر دهد و از وی بخواهد که نظر و سلیقه او را نیز رعایت کند.

وقتی زن از سلیقه شوهرش اطلاع یافت اگر عاقل و خردمند باشد و به‌خانه و زندگی علاقه داشته باشد سعی خواهد کرد که اسباب رضایت او را فراهم سازد. و اگر بعضی از امور منزل را بر وفق سلیقه خویش نیافت می‌تواند با نرمی و ملایمت و زبان خوش همسرش را متذکر سازد.

در اینصورت موقعیت و احترام مرد محفوظ می‌ماند و پیشنهاداتش تا حدودی مورد قبول

واقعه خواهد شد. زیرا اکثر بانوان خانه‌دار حاضرند دخالت‌های مرد را در صورتیکه گاه‌گاه و به‌طور استثناء باشد بپذیرند. لیکن اگر به‌صورت ایراد و بهانه‌جویی و نق‌نق‌های دائمی در آمدنه تنها تاثیر نخواهد داشت بلکه ممکن است نتیجه معکوس بدهد.

زیرا خانم کم‌کم با ایرادهای پی‌در پی عادت می‌کند و آن‌ها را یک‌امر عادی محسوب می‌دارد.

در این‌صورت شخصیت‌شوهر در نظرش کوچک شده به حرف‌هایش بی‌اعتنا خواهد شد. حتی به ایرادهای بجا و بسیار مهم او هم اعتنا نخواهد کرد. پیش‌خود فکر می‌کند که من هر کار بکنم بالاخره مورد ایراد و غر و غر واقع خواهم شد. پس چه لزومی دارد که برای جلب رضایت او زحمت‌بکشم؟ او که ایراد می‌گیرد بگذار بیشتر بگیرد. رفته رفته از خانه‌داری و شوهرداری دلسرد می‌گردد. ممکن است به قصد انتقام و مقابله به مثل، به ایراد و بهانه‌جویی متوسل شود. در این‌صورت محیط خانه که باید کانون انس و استراحت باشد به‌صورت میدان نبرد و کشمکش‌های دائمی تبدیل خواهد شد. ممکن است از ایراد و نق‌نق‌های دائم طوری به ستوه آید که طلاق و جدایی را ترجیح دهد و کانون مقدس زناشویی را از هم بپاشد. زن هر چه هم عاقل و بردبار باشد بالاخره از ایراد و تحقیرهای پی‌در پی خسته خواهد شد.

از باب نمونه به داستان زیر توجه فرمایید:

مردی به کلانتری 14 مراجعه کرد و مدعی شد که همسرش دو ماه است قهر کرده و به خانه پدرش رفته است. همسر این مرد اظهار داشت:

شوهرم سلیقه مرا در خانه داری نمی‌پسندد. چون دائما مرا بر سر پختن غذا و تنظیم امور خانه تحقیر می‌کرد از خانه اش رفتم تا گوش‌هایم از این همه بدگویی آسوده شود.⁽⁴⁾ مرد نباید از این نکته غفلت کند که تنظیم امور منزل و اداره خانه در تخصص زن و از وظائف او می‌باشد. نباید این حق را از او سلب کرد و او را به صورت یک آلتبی‌اراده تبدیل ساخت. بلکه باید به وی آزادی داد تا ذوق و سلیقه خویش را بکار بندد و با شوق و دلگرمی خانه‌داری کند. صلاح نیست که مرد در این به اصرار سختگیری و بهانه‌جویی کند. زیرا انس و مودت و صفا و صمیمیت خانوادگی بر همه چیز تقدم دارد.

تسلیت و دلجویی

چنانکه مرد همیشه به یک حال نیست زن نیز حالات مختلف دارد، گاهی شاد و خندان است، گاهی غمناک و افسرده. گاهی خوش و سر حال است گاهی عصبانی و تندخو. ممکن است در اثر کارهای دشوار خانه‌داری کاملاً خسته شده باشد. ممکن است از داد و قال بچه‌ها اعصابش ناراحت شده باشد. ممکن است مورد طعن و زخم زبان یکی از بستگان یا همسایگان قرار گرفته باشد. ممکن است از تجملات زندگی و چشم و هم چشمی های غلط متأثر شده باشد. آری انسان در معرض صدها از این قبیل حوادث جزئی و کلی قرار دارد. و ممکن است یکی از آنها چنان در روحش اثر بگذارد که از شدت ناراحتی از خود بیخود شده دنبال بهانه‌ای باشد تا دق دلش را خالی کند.

مخصوصا بانوان که روحی حساس و لطیف دارند زودتر از مردها از حوادث ناگوار

متاثر گشته عکس العمل نشان می‌دهند. با اندک چیزی رنجیده و عصبانی می‌شوند. چون احساساتی هستند و تاب تحمل دشواری‌ها را ندارند فوراً داد و قال راه می‌اندازند. در این مواقع غیر عادی احتیاج به تسلیت و دلجویی دارند. باید با نرمی و ملایمت اعصابشان را آرامش داد. و برای اینکار کسی بهتر از شوهر وجود ندارد. زیرا یار و غمخوار و شریک زندگی و محرم‌ترین افراد نسبت‌باوست. در این مواقع باید بداد همسر پریشان احوالش برسد و اعصاب پژمرده او را آرامش دهد.

آقای محترم! هنگامی که وارد منزل می‌شوی اگر دیدی همسرت عصبانی و ناراحت می‌باشد. صورتش را درهم کشیده اوقات تلخی می‌کند غیر عادی بودن حالش را دریاب و بر احوال زارش ترحم کن. اگر از شدت ناراحتی سلام نکرد تو سلام کن. سلام کردن مقام تو را پایین نمی‌آورد. با لبخندان و چهره باز صحبت کن. بیش از هر روز گرمی و مهربانی بخرج بده. از اوقات تلخی و ترشرویی اجتناب کن. در کارهای خانه کمک کن.

مواظب باش حرف زننده و تنیدی از تو خارج نشود. از مسخرگی و دست‌انداختن او بپرهیز. اگر حرف نمی‌زند سر به سرش نگذار، بگذار به حال خود باشد. نگو: امروز دیگر چه خبرته مثل برج زهر مار شده‌ای؟ اگر خواست درد دل کند به حرف‌هایش خوب گوش بده و اظهار تاسف کن. چنان وانمود کن که از آن پیش آمد ناگوار حتی بیشتر از خود او متاثر گشته‌ای. بگذار خوب درد دل کند و عقده‌هایش را بگشاید.

آنگاه که به حال عادی در آمد مانند یک پدر مهربان بلکه شوهر دلسوز از روی عقل و تدبیر در رفع نگرانی‌هایش کوشش کن. با خوشرویی و مهربانی تسلیت‌ش بده. و برای

صبر و بردباری تقویتش کن. با زبان خوش و دلیل و برهان حوادث ناگوار زندگی را کوچک و غیر قابل اعتنا جلوه بده. و شخصیت او را در مقابل تحمل حوادث تقویت کن. در مقابل حوادث قابل علاج وعده مساعدت و یارش بده.

اگر قدری صبر و حوصله به خرج بدهی و با عقل و تدبیر رفتار کنی بزودی از نگرانی و ناراحتی نجات پیدا می‌کند و زندگی شما مانند سابق بلکه بهتر ادامه پیدا خواهد کرد. لیکن اگر در مقابل تندخویی‌ها و عصبانیت‌های موقت او تندخویی و بد اخلاقی نمودی ممکن است به نزاع وزد و خورد و قهر و دعوا منجر شود بلکه امکان دارد در اثر لجبازی یکی از شما یا هر دو یا شخص سوم طلاق و جدایی به میان آید.

عیبجوئی مکن

کسی در این جهان نیست که کلیه خوبی‌ها در او جمع و از تمام بدی‌ها و نواقص پاک و منزّه باشد.

یکی لاغر است یکی خیلی چاق. یکی بینی‌اش بزرگ است یکی دهانش گشاد. یکی دندان‌هایش بزرگ است یکی چهره‌اش سیاه. یکی کوتاه قد است یکی خیلی دراز. یکی دهانش بدبو است یکی پاهایش. یکی بی‌عرضه و خجول است یکی پررو و بی‌حیا. یکی کثیف است یکی بی‌ادب.

یکی آداب مهمانداری را بلد نیست یکی سواد ندارد. یکی تندخو است یکی پزمرده و افسرده. یکی سلیقه غذا پختن ندارد یکی ولخرجی می‌کند. یکی پرخور است یکی بی‌اشتها. یکی بد اخلاق است یکی حسود. یکی تنبل است یکی بد زبان، یکی خودخواه است یکی کینه‌توز. و ده‌ها از این قبیل عیوب بزرگ و کوچک. هیچ زن و مردی پیدا نمی‌شود که یک

یا چند عدد از این عیبها را نداشته باشد.

مردها معمولا قبل از ازدواج زنی را در مغز خویش مجسم می سازند که دارای کلیه کمالات و از تمام بدیها منزه باشد و به اصطلاح خودشان همسر ایده آل می نامند. و در نظر دارند با یک همچو دوشیزه فرشته صفتی وصلت نمایند. و از این مطلب غفلت دارند که یک چنین زنی در جهان خارج وجود ندارد. وقتی ازدواج کردند چون وجود خارجی همسرشان با صورت ذهنی همسر ایده آل کاملا مطابقت ندارد بنای ایراد و عیب جویی را می گذارند. خودشان را در ازدواج شکست خورده و بدشانس می پندارند. از بدبختی و عدم موفقیت دائما آه و ناله دارند. همیشه در صدد عیب جویی و خرده گیری هستند. و در این به اره حتی از عیبهای بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا نمی گذرنند. آن قدر در مورد یک عیب کوچک فکر می کنند که مانند کوه جلوه می کند. گاه گاه آن را به رخ همسرشان کشیده تحقیرشان می کنند. یا پیش دیگران از وی انتقاد می نمایند. بدینوسیله (کانون) مقدس زناشویی را متزلزل ساخته اسباب ناراحتی خودشان و همسرشان را فراهم می سازند.

نتیجه این عیب جویی ها این می شود که زن قلبا مکدر خواهد شد، مهر و علاقه اش رفته رفته کم می شود، نسبت به زندگی و خانه داری و شوهرداری دل سرد می گردد، پیش خود می گوید: چرا در خانه مردی که دوستم ندارد زحمت بکشم؟ ممکن است در صدد تلافی بر آمده از شوهرش عیب جویی کند.

شوهر می گوید: چه دماغ زشت و بزرگی داری؟ زن پاسخ می دهد:

هر چه باشد از روی سیاه و هیکل لاغر بدقواره تو بهتر است. مرد می گوید:

پایتبوی گند می‌دهد. زن می‌گوید: حرف نزن با این دهان گشاد و لب‌های کلفت. در اینصورت رویشان بروی هم باز می‌شود و مرتبا از یکدیگر مذمت و انتقاد می‌کنند و محیط خانه که باید محیط صفا و صمیمیت باشد به صحنه نزاع و عیب جویی و تحقیر تبدیل می‌گردد.

اگر با همین وضع به زندگی ادامه دهند تا آخر عمر روز خوش نخواهد داشت. زیرا خانه‌ای که صفا و صمیمیت و مهر و محبت نداشته باشد جای آسایش و خوشی نیست. بعلاوه مردی که خود را در ازدواج شکست خورده و بدشانس بداند و از این امر ناراضی باشد و زنی که مرتبا مورد تحقیر و عیب جویی قرار گیرد همواره در معرض ابتلای به امراض خطرناک مخصوصا بیماری‌های عصبی و روانی خواهند بود. و اگر دامنه نزاع و بدگویی بالا بگیرد و به طلاق و جدایی منجر شود معمولا زن و مرد هر دو بدبخت خواهند شد مخصوصا اگر بچه دار باشند. زیرا چنین مردی اولاً حیثیت و آبروی اجتماعی خویش را از دست خواهد داد و در بین مردم یکفرد هوسران و سبک مغز معرفی خواهد شد.

ثانیا در اثر ازدواج اول و طلاق ضررهای اقتصادی زیادی بر وی وارد شده که جبران آن‌ها آسان نخواهد بود. و برای ازدواج دوم نیز به صرف بودجه زیادتری نیازمند است که تامین آن دشوار خواهد بود.

با تحمل این ضررها بعید است بآسانی بتواند وضع اقتصادی خویش را متعادل و روبراه سازد.

ثالثا معلوم نیست بآسانی بتواند همسر مناسب و بی‌عیبی برای خویش پیدا کند. زیرا اولاً با توجه به سابقه بدی که در اثر ناسازگاری و طلاق همسر اولش پیدا کرده کمتر زنی حاضر می‌شود به او شوهر کند

وثانیا بر فرض اینکه همسری پیدا کرد معلوم نیست از همسر اولش بهتر باشد. البته امکان دارد که عیب مخصوص او را نداشته باشد لیکن خیلی کم اتفاق می افتد بلکه اصلا امکان ندارد که به طور کلی بی عیب و نقص باشد.

همسر دومش نیز دارای عیب بلکه عیب‌هایی خواهد بود. وای چه بسا از همسر اولش به مراتب بدتر باشد. در آن صورت ناچار می شود هر جور هست با او بسازد. کمتر مردی اتفاق می افتد که از ازدواج دومش کاملا راضی باشد.

اما برای حفظ آبروی خویش ناچار است بسازد. بسیار اتفاق افتاده که مردی زن دومش را طلاق داده و به سراغ همسر اولش رفته است.

آقای محترم چرا با عینک بدبینی و عیب جویی به همسرت نگاه می کنی و به بعضی عیوب کوچک و غیر قابل اعتنا آن قدر اهمیت می دهی که تدریجا به صورت یک عیب بزرگ غیر قابل اغماض در نظرت مجسم شود و زندگی را بر خودت و خانواده ات تاریک گرداند؟

مگر زن بی عیب سراغ داری که از همسرت عیب جویی می کنی؟ مگر خودت بی عیبی که انتظار داری او کاملا بی عیب باشد؟ اصولا این عیب‌های کوچک چه ارزشی دارند که کانون گرم زندگی را سرد یا متلاشی سازند.

چرا فقط عیب‌های همسرت را می بینی و از خوبی‌هایش صرف نظر می کنی؟

اگر با نظر انصاف و واقع بینی بنگری مزایا و خوبی‌های فراوانی را در او خواهی یافت که بدی‌هایش را تحت الشعاع قرار خواهد داد. با توجه بآن همه خوبی آن عیب کوچک اصلا عیب شمرده نمی شود.

اسلام عیب جویی را یک صفت بسیار زشت و زیان بخشی شناخته جدا از آن نهی کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کسانی که به زبان مدعی اسلام هستید لیکن ایمان در قلبتان وارد نشده است، از مسلمانان بدگویی نکنید و در صدد عیب جویی بر نیایید. هر کس از دیگران عیب جویی کند مورد عیب جویی خدا قرار خواهد گرفت. و چنین شخصی و لو در خانه اش باشد رسوا خواهد شد (5).

پی‌نوشت‌ها

1- بحار ج 72 ص 326

2- بحار ج 72 ص 196

3- مجمع الزوائد ج 3 ص 331

4- اطلاعات 16 اردیبهشت 1351

5- شافی ج 1 ص 206

به حرف بدگویان ترتیب اثر نده

یکی از صفات زشتی که در بین مردم کاملاً رواج دارد مذمت و بدگویی از دیگران است. این صفت پلیس در بین دوستان و خانواده‌ها کدورت و دشمنی ایجاد می‌کند. خانواده‌ها را متلاشی می‌گرداند. کانون گرم خانوادگی را سرد و بی‌رونق می‌نماید. و چه بسا اوقات اسباب قتل و جنایت می‌شود. عیب جویی و بدگویی عوامل و علل مختلفی دارد. گاهی حسد باعث بدگویی می‌شود، گاهی دشمنی و کینه‌توزی، گاهی انتقام جویی. گاهی به قصد خودستایی از دیگران بدگویی می‌کند. گاهی از کسی خرده‌گیری می‌کند تا شنونده را نسبت‌باو بدبین نموده محبتش را به سوی خویش جلب نماید. گاهی بدینوسیله تظاهر به دوستی و خیرخواهی می‌کند، لیکن خیلی کم اتفاق می‌افتد که قصد دلسوزی و خیرخواهی

واقعی داشته باشد. از این رهگذر است که مرد عاقل و باهوش نباید به مطلق بدگویی‌ها ترتیب اثر بدهد بلکه باید با کمال دقت و احتیاط منظور گوینده را دریابد و مواظب باشد فریبظاهرسازی‌های او را نخورد و تحت تاثیر القآت شیطانی او قرار نگیرد.

یکی از نکات قابل توجهی که مرد باید بدان توجه داشته باشد این است که مادر و خواهر و برادر و زن برادرش غالباً با همسرش میانه‌خوبی ندارند و لو تظاهر به دوستی داشته باشند.

علت قضیه اینست که پسر قبل از ازدواج جزء خانواده پدر و مادر محسوب می‌شود و از خویش استقلال ندارد. پدر و مادر سال‌ها برای پسرشان رنج و زحمت می‌کشند بدان امید که در آخر عمر از او منتفع شوند.

در عین حال که برای‌اش عروسی می‌کنند و به صورت ظاهر مستقلش قرار میدهند لیکن از وی انتظار دارند که از پدر و مادر قطع علاقه نکند و در عین استقلال، تابع آنها باشد و بیش از سابق نسبت به آنان اظهار محبت‌نماید و در همه امور هیچکس حتی همسرش را بر آنها ترجیح ندهد و مانند سابق تمام توجهش به سوی آنان معطوف باشد. لیکن پسر وقتی ازدواج می‌کند تمام همش اینست که یک زندگی خوش و آبرومند و کاملاً مستقلی برای خویش تاسیس کند. چون همسر تازه‌اش را یک عضو مهم و شریک آن زندگی نوین می‌داند به وی اظهار عشق و علاقه می‌کند. شبانه روز زحمت می‌کشد تا اسباب و لوازم زندگی را مرتب نموده اسباب رفاه و آسایش خودش و همسرش را فراهم سازد. هر چه در این به اره بیشتر کوشش کند به همین نسبت از زندگی سابقش جدا شده نسبت به خویشانش کمتر اظهار علاقه خواهد نمود.

در اینجا است که آن‌ها مخصوصاً مادر و خواهرش احساس خطر می‌کنند. متوجه می‌شوند که با ورود یک دختر بیگانه به خانواده‌شان نزدیک‌است پسرشان را از دست‌بدهند. هر چه بیشتر برای زندگی اختصاصی‌خویش و جلب رضایت همسرش کوشش کند آنان بیشتر احساس خطر می‌نمایند. از آن می‌ترسند که یک مرتبه رشته خویشاوندی را بریده و به‌طور کلی آن‌ها را فراموش کند. در این کم‌مهری، عروس تازه را مجرم‌شناخته تمام گناهان را به‌گردن او می‌گذارند.

برای حفظ موقعیت‌خویش و نگهداری پسرشان غالباً بهترین راه را این میدانند که مهر و علاقه او را نسبت‌به همسرش کم کنند. بدین‌منظور از عروس تازه وارد عیب‌جویی می‌کنند. برای‌اش عیب و نقص‌می‌تراشند. عیب‌های کوچک و غیر قابل‌اعتنا را بزرگ جلوه می‌دهند. پیش‌شوهرش از او بدگویی می‌کنند. حتی اگر ضرورت اقتضا کرد از نسبت‌های‌دروغ هم‌باک‌ندارند. صدها نقشه می‌کشند تا از عروس تازه انتقام بگیرند و او را از نظر شوهر بیندازند.

مرد اگر آدم ساده و زود باوری باشد ممکن است از نیرنگ‌ها و دلسوزی‌های ظاهری آن‌ها متأثر گشته آلت دست آن‌ها واقع شود. از بدگویی‌های آن‌ها متأثر گشته نسبت‌به همسرش دلسرد گردد. بهانه‌جویی و غر و نق را شروع کند. موضوعات بسیار کوچک و بی‌اهمیت را عیب‌بزرگ و قابل‌اهمیت‌بشمارد. همیشه آن‌ها را در نظر خویش مجسم نموده‌گاه و بیگانه از همسرش انتقاد کند. بدین وسیله محیط‌خانه را صحنه ایراد و خرده‌گیری و کانون گرم خانواده را سرد و بی‌صفا گرداند.

هر چه بیشتر به حرفشان گوش بدهد تشویق شده بیشتر عیب‌جویی‌نموده دو بهم‌زنی

می‌نمایند. در اثر فتنه‌انگیزی‌های آنها ممکن است کار زن وشوهر به زد و خورد و حتی طلاق و جدایی منجر شود. ممکن است آن قدر مزاحم عروس بیچاره شوند که جانش به ستوه آمده از زندگی سیر شود به حدیکه از شدت ناراحتی و عصبانیت دست‌بخودکشی بزند. زنهایی که ازدست مادر یا خواهر یا برادر شوهر خویش انتحار نموده‌اند بسیارند و نمونه‌هایی از آنها در صفحات مجلات و روزنامه‌ها منعکس می‌شود.

از باب نمونه به داستان‌های زیر توجه فرمایید: تازه عروسی در پایان اولین هفته ازدواج سوزن خورد. پس از عمل جراحی به خبرنگار اطلاعات گفت: یک هفته است با مرد 34 ساله‌ای بنام ... ازدواج کرده‌ام.

روزی که به خانه شوهر می‌رفتم حس می‌کردم که مانند زنان دیگر خوش‌بخت‌خواهم شد. ولی هنوز چند روز نگذشته بود که ناسازگاری شوهر و خواهر شوهر شروع شد و زندگی که فکر می‌کردم برم بهشتی خواهد بود به جهنمی تبدیل شد. اقوام شوهرم در این مدت کم آن قدر مرا اذیت کردند که از زندگی سیر شدم و به وسیله خوردن سوزن خودکشی کردم ⁽¹⁾.

زنی خودسوزی کرد و در آخرین دقائق حیات به مامورین گفت:

برادران شوهرم زندگی را بر من تلخ کرده بودند و به خاطر آزار و اذیت آنها بود که خودم را آتش زدم ⁽²⁾.

تازه عروسی که از بدرفتاری‌های مادر شوهرش به تنگ آمده بود خود را آتش زد ⁽³⁾.

زنی به علت بدرفتاری و بهانه‌گیری مادر شوهرش خودسوزی کرد ⁽⁴⁾.

بنابراین، ناسازگاری‌ها و فتنه‌انگیزی‌های مادر شوهر و خواهر شوهر یکی از خطرات بزرگی است که بنیاد

زناشویی‌ها را متزلزل می‌سازد و خوشی و آسایش را از خانواده‌ها سلب می‌کند. پس نمی‌توان آن را نادیده‌گرفت بلکه باید با عقل و تدبیر در صدد چاره‌اش برآمد. البته نمی‌توان در دهان آن‌ها را بست لیکن می‌توان سخنانشان را عقیم و بی‌اثر قرار داد.

مرد باید بدین نکته توجه داشته باشد که مذمت‌ها و عیب‌جویی‌های بدگویان-چه مادر و خواهر باشند چه غیر این‌ها- غالباً از روی خیرخواهی و دلسوزی نیست. بلکه عوامل دیگری از قبیل حسد، کینه‌توزی، انتقام، خودنمایی، قصد سوء استفاده در میان است. چون برخوشی و آسایش عروسشان رشک می‌برند، چون در مقابل خواسته‌های آن‌ها تسلیم بدون قید و شرط نشده، چون او را رقیب خویش و غاصب‌پسرشان میدانند، چون می‌خواهند پسرشان را نگهدارند تا از وی استفاده ببرند، چون می‌خواهند خودشان را خیرخواه جلوه دهند بدین جهت از عروس بدگویی می‌کنند تا نتواند در دل شوهرش زیاد نفوذ کند.

آن‌ها غالباً به فکر خویش هستند و منافع خودشان را بر مصالح پسر و عروسشان مقدم می‌دارند. اگر خیرخواه بودند به واسطه عیب‌جویی‌ها و ولنگاری‌های خویش زندگی آن‌ها را سرد و متزلزل نمی‌ساختند بلکه اسباب استحکام و دوام آن را فراهم می‌ساختند.

تعجب اینجاست که وقتی می‌خواستند همین دختر را برای پسرشان نامزد کنند با تعریف و توصیف مقام او را از فرشته‌ها هم بالاتر می‌بردند لیکن وقتی به خانه بخت قدم نهاد یک مرتبه وضع تغییر می‌کند و دارای‌صدها عیب و نقص می‌شود.

آقای محترم! گول زبان چرب و نرم و دلسوزی‌های ظاهری آن‌ها را نخور.

اکثر عیوبی که برای همسرت می‌تراشند یا اصلاً عیب نیستند یا عیوب کوچک و بی‌اهمیتی هستند که آدم عاقل نباید بدان‌ها اعتنا کند.

فرضا عیبی هم داشته باشد مگر بشر بی‌عیب سراغ داری که انتظار داری همسرت به طور کلی بی‌عیب باشد؟

مگر مادر و خواهرت که از همسرت عیب جویی می‌کنند خودشان بی‌عیبند؟! اگر عیبی هم داشته باشد در مقابل، صدها خوبی دارد. چرا خوبیهایش را نمی‌بینی؟ اگر به حرفشان گوش بدهی هر روز بلیه و غوغایی بر پا می‌سازند. تو را نسبت به زندگی و همسرت دلسرد می‌گردانند. همسرت نیز نسبت به تو و زندگی بی‌علاقه می‌گردد.

محیط خانه که باید محیط صفا و محبت باشد به صحنه کشمکش و ایراد و بهانه جویی تبدیل می‌گردد. اگر با همین وضع تا آخر عمر به زندگی ادامه بدهید آسایش و سعادت نخواهید داشت. و اگر به طلاق و جدایی منجر شود معمولاً وضع بهتری پیدا نخواهید کرد. زیرا علاوه بر ضررهای اقتصادی و ناراحتی‌های روحی و زیان‌های آبرویی که عادت می‌شود معلوم نیست در ازدواج آینده شانس بهتری داشته باشی و بتوانی همسر بهتری پیدا کنی. در آن صورت هم خیال نکن دست از سرت بردارند بلکه اگر مطابق میلشان نبود باز هم عیب جویی و انتقاد را شروع خواهند کرد. پس بهتر است از همان ابتدا رسماً به آن‌ها بگویی اگر می‌خواهید خویشاوندی و رفت و آمد ما باقی بماند از همسر من بدگویی نکنید و کاری به ما نداشته باشید. همسر عیبی ندارد و من او را دوست دارم. وقتی دیدند سخنانشان در تو اثر ندارد اکت خواهند شد و از شر عیب جویی‌ها و فتنه‌انگیزی‌های آنها خلاص خواهی شد.

لیکن بدین نکته نیز توجه داشته باش که بعضی مادر و خواهرها باین آسانی‌ها از هدف خویش دست‌بردار نیستند و برای پیشبرد هدف خویش وانتقام گرفتن از عروس از دروغ گفتن و تهمت زدن و حتی اگر ضرورتاً اقتضا کرد از نسبت‌خیانت دادن هم باک ندارند. و به وسیله این حربه برنده چنان اعصاب مرد را تحریک می‌کنند که کنترل خویش را از دست می‌دهد و تحقیق نکرده همسر بی‌گنااهش را طلاق می‌دهد و حتی گاهی مرتکب قتل و جنایت می‌شود.

بسیاری از جنایات‌ها و طلاق‌ها در اثر همین بدگویی‌ها و نسبت‌های ناروا به وقوع پیوسته است.

برای نمونه به داستان زیر توجه فرمایید: «زن و شوهر جوانی به نام ... و ... به دادگاه مایت‌خانواده تبریز رفتند تا برگ عدم سازش بگیرند. مرد در دادگاه گفت: زن من برای برادرم که در اصفهان زندگی می‌کند نامه‌های عاشقانه می‌نویسد. دیشب چند تا از این نامه‌ها را در کمد لباس او پیدا کردم. اما زن در حالی که اشک می‌ریخت توضیح داد که مادر و خواهر شوهرم بر سر موضوعی ... با من اختلاف دارند و دائما اذیتم می‌کنند. ولی حالا که می‌بینند ایرادگیری‌های آن‌ها اثری نکرده این نامه‌ها را درست کرده توی کمد لباس من گذاشته‌اند تا شوهرم را تحریک کنند مرا طلاق بدهد.

در دادگاه این زن و شوهر را آشتی دادند و روانه کردند. فقط در لحظه آخر به شوهر گفتند: به مادر و خواهرت بگو اینقدر سر به سر عروس‌جوانشان نگذارند (5)»

«زن 34 ساله‌ای از دست مادر شوهرش پیت نفت را بر سرش خالی‌کرد و خود را آتش زد.

چند لحظه بعد همسایه‌ها با شنیدن فریادهایش به‌کمک شتافتند و او را به بیمارستان سینای تهران رساندند. این زن در بیمارستان گفت: مادر شوهری دارم که با ما زندگی می‌کند. فوق العاده عصبی و بهانه‌گیر است. مرتب از من ایراد می‌گیرد و بین من و شوهرم را به هم میزند. دیروز که برای خرید از خانه بیرون رفته بودم یکی از دوستانم را در کوچه دیدم و چند دقیقه با هم درد دل کردیم. وقتی به خانه رسیدم مادر شوهرم اعتراض کرده گفت: این همه وقت کجا بودی؟ جریان ملاقات با دوست دوران تحصیلم را برای‌اش تعریف کردم. ولی او سرش را تکان داده گفت: دروغ می‌گویی. تازه زیر سرت بلند شده. شنیده‌ام با قصاب محله روی هم ریخته‌ای. من عصبانی شدم و از شدت ناراحتی تصمیم گرفتم که از دست او خودکشی کنم (6)» .

پس مرد در این گونه موارد باید کمال بردباری و احتیاط و عاقبت‌اندیشی را به عمل آورد. و در اطراف و جوانب موضوع خوب تحقیق و کنجکاوی کند و تا مطلب خوبی برای‌اش روشن و مسلم نشده از هر اقدامی جدا اجتناب نماید.

در اینجا لازم است خاطر نشان سازیم که پدر و مادر برای‌فرزندشان خیلی رنج‌برده‌اند. در تحمل آن همه زحمت‌صدها امید و آرزو داشته‌اند. امیدوار بوده‌اند که در موقع درماندگی دستشان را بگیرد. شرعا و وجدانا حق دارند. سزاوار نیست انسان وقتی به استقلال رسید و اندک‌توانایی در خویشتن دید حقوق آن‌ها را یکسره فراموش کند و محو زن و فرزند گردد. سپاس‌گزاری از آن‌ها در هر حال واجب و لازم است. حتی بعد از ازدواج هم باید نسبت‌بآنها احسان و احترام کند. و اگر محتاج و درمانده‌هستند واجب استبر آنان

انفاق کند. باید همیشه در مقابلشان کوچکی و تواضع کند.

مانند سابق بلکه بیشتر اظهار محبت و اخلاص نماید. رابطه اش را با آنها قطع نکند. برای عرض ادب به منزلشان برود و برای احترام به مهمانی دعوتشان کند. کاری نکند که آزرده خاطر گردند. به همسر و فرزندان سفارش کند که تواضع و احترام را از دست ندهند. به آنان بفهماند که صلاح ما در اینست که نسبت به پدر و مادر و سایر خویشان وفادار باشیم.

بدین وسیله می‌تواند هم حقوق پدر و مادر و سایر خویشان را ادا کند و آنها را راضی نگهدارد و هم جلو اذیتها و ناسازگاری‌های آنان را بگیرد. اگر احساس خطر نکنند وجهی ندارد مزاحم عروسشان شوند بلکه از طرفداران و حمایت‌کنندگان جدی او خواهند بود.

در خاتمه لازم است یادآور شویم که عروس نباید از شوهرش انتظار داشته باشد که پدر و مادر و سایر خویشان را یکسره فراموش کند و زحمتهای و محبت‌های آنان را به طور کلی نادیده بگیرد و با آنها قطع رابطه کند. این کار نه به این آسانی‌ها امکان دارد نه صلاح است.

عروس اگر زن عاقل و با تدبیری باشد می‌تواند به طوری با مادرشوهر و خواهر شوهرش رفتار کند که از مادر و خواهر خودش نیز مهربان‌تر و دلسوزتر باشند. اگر در مقابل آنان حالت تسلیم به خود بگیرد و در کارها با آنها مشورت کند و رفت و آمد را قطع نکند و احترام آنها را محفوظ بدارد و نسبت به آنان احسان و نیکی کند نه تنها مزاحمش نخواهند شد بلکه همواره مددکار و حامی او خواهند بود.

این موضوع در بخش اول کتاب به طور مشروح مورد بحث قرارگرفت می‌توانید بدانجا رجوع نمایید.

لغزش‌هایش را ندیده بگیر

بشر جائز الخطاست. جز معصوم همه کس در زندگی اشتباه ولغزش دارد. ممکن است از روی جهالت و نادانی کارهای ناروایی را انجام دهد. در این جهت‌بین زن و مرد فرقی نیست. برای زن در زندگی‌زنشویی حتما لغزش‌ها و اشتباهاتی اتفاق خواهد افتاد. ممکن است از باب‌نادانی یا عدم توجه یا شدت عصبانیت، نسبتبه شوهرش بی‌ادبی کند. ممکن است حرف‌نیشدار یا زشتی از دهانش خارج شود. ممکن است از حال طبیعی خارج شود و داد و قال راه بیندازد. ممکن است بدون اجازه شوهر بلکه با نهی او کاری را انجام دهد. ممکن است در اثر بی‌احتیاطی یا نادانی یا بی‌توجهی یک ضرر مالی وارد سازد. و ده‌ها از این قبیل امور که کم یا بیش برای هر خانواده‌ای اتفاق خواهد افتاد.

البته در این جهت تردید نیست که زن و شوهر باید همدیگر را راضی نگه‌دارند و از کارهایی که اسباب‌کدورت و دلخوری است جدا اجتناب نمایند. لیکن کمتر اتفاق می‌افتد که زن و شوهر اصلا خطا و لغزش‌نداشته باشند.

بعضی از مردها خیال می‌کنند که در مورد خطاها و لغزش‌های زن و لو خیلی کوچک باشد باید کاملاً سختگیری و مؤاخذه کرد تا تکرار نشود.

باید از همان اوائل عروسی از او ضرب چشم‌گرفت، و به اصطلاح سر‌گربه را درب حمله برید تا حواسش را کاملاً جمع کند که بعداً مرتکب خطا نشود.

لیکن به تجربه ثابت شده که برنامه مذکور نه تنها نتیجه مطلوب را نمی دهد بلکه غالباً نتیجه معکوس خواهد بخشید. زیرا زنیکه تحت فشار وسختگیری های زیاد شوهرش واقع شود گر چه ممکن است مدتی کوتاه بردباری کند لیکن بالاخره از این وضع خسته می شود، آنگاه ممکن است تصمیم بگیرد که قید و بندها را پاره کند و خودش را آزاد سازد. کم کم به ایرادها و عتاب و خطابهای شوهر عادت کرده نسبت به آنها بی اعتنا خواهد شد.

پیش خود فکر می کند که اکنون که شوهرم حتی از خطاها و اشتباهات و لغزشهای غیر عمدی من نمی گذرد و مرا تحت فشار قرار می دهد چه بهتر که گوش به حرفش ندهم تا تعدیل شود و دست از سختگیری هایش بردارد. نسبت به شوهرش گستاخ و پررو می شود و به مخالفت و نافرمانی عادت می کند.

در این صورت مرد یکی از چند کار را می تواند انجام دهد. یا اینکه دست از مقاومت و سختگیری بر نمی دارد. در نتیجه، کارشان به لجبازی و کشمکش و نزاع دائمی منجر خواهد شد، و اگر با همین وضع تا آخر عمر به زندگی ادامه بدهند، در تمام عمر یک دقیقه آسایش و خوشی نخواهند داشت.

یا اینکه شوهر از کشمکشها خسته می شود و در مقابل همسرش تسلیم می گردد و به وی آزادی کامل می دهد. در این صورت زنی که با زور آزمایی و مخالفت، قید و بندها را پاره کرده و احساس پیروزی و آزادی می نماید نسبت به شوهر خویش و حرفهای او کاملاً بی اعتنا خواهد شد. و شوهر نادان هم که راه و رسم زن داری را نمی دانسته ناچار می شود در مقابل رفتار او و لو خطاهای بزرگ باشد دندان بر سر جگر گذاشته بر روی مبارک نیآورد. یا اینکه در

اثر لجبازی و کشمکش، یکی از آن‌ها یا هردو جانشان به ستوه آمده تقاضای طلاق و جدایی می‌کند.

در این صورت زن و مرد هر دو بدبخت و متضرر خواهند شد و معلوم نیست به این آسانی‌ها بتوانند زندگی سعادت‌مندانه‌ای برای خویش‌تن‌فراهم سازند. بنابراین، سختگیری و شدت عمل راه اصلاح عیوب زن نیست بلکه غالباً نتایج بدی می‌دهد که می‌توانید نمونه آن‌ها را در بین‌دوستان و آشنایان‌تان یا در صفحات مجلات و روزنامه‌ها بدست آورید. پس بهترین طریق زنداری اینست که مرد میانه‌روی را از دست‌نهد و با عقل و تدبیر رفتار کند. خطاهای کوچک همسرش را که از روی اشتباه یا غفلت و فراموشی صادر شده به کلی نادیده بگیرد و برای آنها دعوا و داد و قال راه نیندازد بلکه بهتر است اصلاً برویش نیاورد. زیرا قصد خلاف نداشته تا استحقاق خشونت و مؤاخذه داشته باشد.

البته می‌تواند در یک موقع مناسب با زبان خوش و مدارا به او تذکر بدهد که مواظب باشد از این قبیل اشتباهات برای‌اش اتفاق نیفتد. و اگر از روی نادانی مرتکب خلاف شده باز هم صلاح نیست مرد تندی و خشونت‌بخرج بدهد و در صدد مؤاخذه و تنبیه بر آید. زیرا زن در صدد مخالفت و نافرمانی نبوده بلکه از باب جهالت و نادانی آن را خوب پنداشته انجام داده است. داد و قال سودی ندارد بلکه بایست آن را نادیده گرفت و در یک موقع مناسب با زبان خوش و دلیل و برهان زشتی و مفساد آن عمل را برای‌اش اثبات نمود تا خودش از روی میل و اختیار تصمیم بگیرد که بعداً مرتکب‌خلاف نشود.

در این صورت موقعیت و احترام مرد محفوظ می‌ماند و می‌تواند با تصمیم قاطع و

نفوذ کلمه از وقوع خطاهای قابل اهمیت جلوگیری کند.

اگر با زبان خوش و ایجاد حسن تفاهم توانست همسرش را مطابق دلخواه تربیت کند و جلو خطاها و لغزش‌هایش را بگیرد قدردانی و تشکر کند لیکن اگر دید کاملاً گوش به حرفش نمی‌دهد و گاه گاه مرتکب خطمی‌شود، باز هم بهتر است مرد خطاهای کوچک او را ندیده بگیرد و در مقابلش سرسختی و مقاومت نشان ندهد و در صدد تنبیه و انتقامجویی برنیاید و حتی اصرار نکند مجرمیت او را به اثبات رساند تا عذرخواهی کند. زیرا زن‌ها غالباً یک حالت لجبازی و دنده کجی دارند اگر مرد با همان حال با آنها ساخت می‌تواند از وجودشان بهره‌مند گردد لیکن اگر در مقابلشان سرسختی نشان داد ممکن است در اثر لجبازی و ستیزه‌گری کارشان به‌جاهای باریک حتی طلاق و بالاتر از آن حتی قتل و جنایت منتهی شود.

مرد عاقل و خردمند باید عواقب امر را به خوبی بسنجد و آثار سختگیری و مقاومت را با آثار عفو و بخشش مقایسه کند در اینصورت یقیناً عفو و بخشش را ترجیح خواهد داد، مگر خطاهای بزرگی که قابل بخشش نباشند، در آن صورت مرد وظیفه دیگری پیدا می‌کند.

این موضوع به قدری حساس بوده که شارع مقدس اسلام آن را به‌عنوان یک حقی از زن بر مرد واجب نموده است. علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: در هر حال با زن‌ها مدارا کنید و با زبان خوش با آنان سخن بگویید شاید اعمالشان را نیکو گردانند (7).

امام سجاد علیه السلام فرمود: حق زن بر تو اینست که نسبت با او مهربانی کنی زیرا

زیر دست تو می‌باشد. و طعام و لباسش بدهی. و نادانی هایش را ببخشی (8).

از امام صادق (ع) سؤال کردند زن چه حقی بر شوهرش دارد که اگر آن را ادا کند نیکوکار شمرده می‌شود؟ فرمود: غذا و لباسش را بدهد و کارهایی را که از باب نادانی انجام می‌دهد ببخشد (9).

رسول خدا (ص) فرمود: مثل زن مثل استخوان کج است که اگر به حال خودش گذاشتی می‌توانی از آن استفاده کنی لیکن اگر خواستی صافش کنی خواهد شکست (10).

امام صادق (ع) فرمود: کسی که زیر دستانش را به خاطر خطاهای کوچک تنبیه کند نباید انتظار بزرگی و ریاست داشته باشد (11).

پی‌نوشت‌ها

- 1- اطلاعات 25 آبان 1348
- 2- اطلاعات 14 مرداد ماه 1349
- 3- اطلاعات 13 اردیبهشت 1349
- 4- اطلاعات 16 اردیبهشت 1349
- 5- اطلاعات 3 اسفند ماه 1350
- 6- کیهان 25 فروردین 1352.
- 7- بحار ج 103-223
- 8- بحار ج 74 ص 5
- 9- شافی ج 2 ص 139
- 10- وسائل ج 14 ص 123
- 11- بحار ج 75 ص 272

مادر زن

یکی از اموری که بین زن و شوهر را بهم می‌زند و آسایش و خوشی را از خانواده‌ها سلب می‌کند و حتی گاهی باعث طلاق بلکه قتل و جنایت می‌شود مزاحمت‌ها و دخالت‌های بی‌جای مادر زن است.

مادر زن قبل از اینکه دخترش را شوهر دهد دامادی را در مغز خویش مجسم می‌نماید که دارای تمام کمالات و خوبی‌ها بوده و از کلیه نواقص و بدی‌ها منزّه باشد. انتظار دارد یک چنین جوان ایده‌آلی که به طور حتم نصیب خودش نیز نشده از دخترش خواستگاری کند و او را سعادت‌مند و قرین خوشبختی گرداند. و به همین امید جوانی را به دامادی انتخاب می‌کند. ابتدائاً امیدوار است همان داماد ایده‌آل باشد بدین جهت نسبت به او اظهار علاقه می‌نماید، پذیرایی و احترام می‌کند. پیش خود می‌گوید: اگر مختصر عیبی هم داشته باشد با دخالت و راهنمایی‌های من اصلاح می‌شود.

اگر تازه داماد مطابق میلش در آمد شاد و خرم است و حرفی در میان نیست. لیکن اگر مطابق دلخواه نبود فوراً در صدد چاره‌جویی برمی‌آید. ابتدائاً تصمیم می‌گیرد از تجربه‌هایی که در دوران زندگی زناشویی خودش با دیگران داشته استفاده نماید و دامادش را مطابق دلخواه بار بیاورد، بدین منظور نقشه‌ها می‌کشد و از کلیه امکانات استفاده می‌کند.

گاهی به عنوان دلسوزی و خیرخواهی پند و اندرز می‌دهد، مصلحت‌اندیشی و راهنمایی می‌کند. گاهی از طریق قهر و دعوا و غر و نق‌وارد عمل می‌شود.

بهترین حربه‌اش اینست که در دخترش نفوذ کرده او را وسیله رسیدن به هدف قرار

می‌دهد. با تلقینات خویش او را به ناسازگاری و ایراد و بهانه‌جویی وادار می‌کند.

گاهی دستور قهر و دعوا می‌دهد. گاهی دستور التماس و گریه می‌دهد. از شوهرش بدگویی و عیب‌جویی می‌کند. زن بیچاره هم که هنوز سرد و گرم روزگار را نچشیده و با شوهرش کاملاً مانوس نشده و به مصالح واقعی خویش وقوف کامل ندارد، و مادرش را بهترین حامی و خیرخواه می‌پندارد تحت تاثیر افکار و تلقینات او قرار گرفته بر طبق دستوراتش رفتار می‌کند. اگر توانستند بدین وسائل داماد را مسخر سازند حرفی در میان نیست، لیکن اگر داماد تسلیم خواسته آنان نشد لجبازی و کشمکش به صورت شدیدتری شروع خواهد شد. حتی ممکن است در اثر لجبازی، کار به طلاق بلکه قتل و جنایت منتهی شود. بدین جهت اکثر دامادها از دست مادر زنشان ناراضی هستند و از مزاحمت‌ها و دخالت‌های بی‌جای او آه و ناله دارند. ناسازگاری‌ها و بهانه‌گیری‌های همسرشان را بگردن او می‌گذارند. می‌گویند اوست که حرف بیاد دخترش می‌دهد و نمی‌گذارد زندگی کند.

بد نیست به عنوان نمونه به درد دل چند داماد توجه کنید:

(جوادم) می‌نویسد: مادر زن من یک دیو است یک اژدها است افعی دو سر است. خدا چنین مادر زنی را نصیب گرگ بیابان نکند. چناندماری از من در آورده و چنان روزگارم را سیاه و زندگی را به کامم تلخ کرده است که کم مانده از دستش دیوانه شوم. و سر به کوه و بیابان بگذارم ... تنها من نیستم که از دست مادر زنم دل خونی دارم این یک درد عمومی است. فکر می‌کنم از هر صد نفر مرد متاهل 95 نفرشان به آن

مبتلا هستند. تازه بقیه هم لابد مادر زن ندارند.

(محمد-ف) می‌نویسد: مادر زخم در زندگی من و زخم دخالت می‌کند. بی‌خود باعث ناراحتی ما می‌شود. پشت‌سر فامیل من غیبت می‌کند. وقتی برای زخم چیزی می‌خرم فوراً ایراد می‌گیرد. از رنگ آن انتقاد می‌کند مدتش را نمی‌پسندد و با هزار و یک جور دلیل سعی می‌کند چیزی را که خریده‌ام بی‌ارزش جلوه دهد.

(پرویز-ک) می‌نویسد: تا حال سه مرتبه ما را تا آستانه طلاق برده. مثل عقرب نیش می‌زند. به دخترش یاد می‌دهد که نسبت به من بی‌احترامی کند و به کارهای منزل نرسد و توقعات بیجا داشته باشد هر وقت به خانه ما بیاید تا یک هفته منزل ما تبدیل به جهنم می‌شود. بدین‌جهت چشم دیدنش را ندارم.⁽¹⁾

اکثر دامادها چاره کار را در این می‌بینند که بهر طور شده نفوذ مادرزانشان را قطع کنند و جلو دخالت‌های او را بگیرند. بدین منظور ملاقات‌ها و رفت و آمدها را حتی المقدور محدود می‌سازند. اجازه نمی‌دهند همسرشان بخانه پدر و مادرش برود یا آنها به خانه‌اش بیایند. با آنها قطع رابطه می‌کند، گوش به حرفشان نمی‌دهد، بی‌اعتنایی می‌کند. به دخالت‌های آنان اعتراض می‌نماید. و به طور خلاصه در مقابل آنها سرسختی و مقاومت‌نشان می‌دهد.

لیکن روش مذکور با اینکه متعارف است یک روش عقلانی نیست بلکه غالباً نتیجه معکوس می‌دهد. زیرا محبت دختر و مادر یک پیوند طبیعی است که قطع کردن آن به آسانی امکان پذیر نیست. چگونه مرد انتظار دارد دختری که سال‌ها در دامن مادرش پرورش یافته و از مهر و محبت بی‌شائبه او برخوردار بوده و هنوز او را بهترین حامی

و خیرخواه خویش می‌داند، به مجرد اینکه با یک مرد ناشناس پیمان زناشویی بست بدون چون و چرا تسلیم او شود و زحمتهای و محبت‌های پدر و مادرش را یکسره نادیده بگیرد و بطور کلی با آنان قطع رابطه کند؟!

هرگز چنین امری امکان پذیر نیست. و اگر هم در اثر ناچاری چند روزی با آنها قطع رابطه کرد دوام پیدا نخواهد کرد. زیرا حرکت جبری همیشگی نخواهد بود. تا مدتی ممکن است صبر و حوصله به خرج بدهد اما بالاخره به ستوه آمده در موقع مقتضی عکس العمل شدیدی از خویش نشان خواهد داد. ممکن است، در اثر سختگیری‌های زیاد گستاخ و پررو شود و بنای نافرمانی و عصیان را بگذارد. ممکن است به قصد انتقام، با خویشان شوهرش ناسازگاری و اوقات تلخی کند و هر روز اسباب نزاع و کدورت فراهم سازد. به علاوه خیلی بعید است که مرد بتواند بدین وسیله روابط مادر زنش را به کلی قطع کند. بالاخره او از دخترش دستبردار نیست. بلکه همین امر باعث می‌شود که کینه و کدورتش زیادتر گردد و مستقیم و غیر مستقیم با دخترش تماس بگیرد و او را به ناسازگاری و اذیت و آزار تشویق کند. در این صورت ممکن است در اثر لجبازی و کینه‌توزی کار به طلاق و جدایی بکشد. بسیاری از طلاق‌ها در اثر همین لجبازی‌ها و ستیزه‌گری‌های غیر عقلانی به وجود آمده است.

از همه این‌ها گذشته، اصولاً به نفع انسان نیست که با خویشان همسرش که می‌تواند از حمایت آنها برخوردار شود و از معاشرت و رفت و آمد با آنها استفاده کند به طور کلی قطع رابطه کند.

بهر حال این روش نه تنها کار را اصلاح نمی‌کند بلکه مشکلات را زیادتر و اوضاع را

وخیم‌تر خواهد کرد. حتی ممکن است به خودکشی یا قتل و جنایت منتهی شود. پلیس هند گزارش داد که روابط نامساعد میان داماد و مادر زن یکی از علل اصلی 146 خودکشی است که در سال گذشته در دهلی نو وقوع یافته است (2).

مردی که از دخالت‌های مادر زنش ناراحت بود خودکشی کرد (3).

مردی که از دخالت‌های بی جای مادر زنش به تنگ آمده بود او را از تاکسی بیرون انداخت (4).

داماد سر مادر زنش را با چکش شکست. و برادر زنش کینه او را در دل گرفته با چاقو وی را مجروح کرد و متواری شد (5).

مردی بنام ... چون از دست مادر زنش به ستوه آمده بود ظرف کله و پاچه جوشان را روی سر و صورت او ریخت. مادر زن فریادی کشید و نقش‌بر زمین شد. او را به بیمارستان رساندند. اما پزشک معالج پس از معالجات اولیه گفت: چون سوختگی عمیق و خطرناک است باید او را به تهران ببرید.

زن همراه مادرش عازم تهران شد و به شوهرش گفت: ما در شوشتر ازدواج کردیم ولی بزودی در تهران از هم طلاق خواهیم گرفت. چون شوهری مثل تو به درد من نمی‌خورد (6).

پس روش مذکور بر رویه ام روش خوبی نیست و تا ضرورت اقتضا نکند نباید آن را انتخاب نمود. لیکن چاره کار منحصر به آن نیست بلکه راه دیگری نیز وجود دارد که معقول‌تر و اطمینان بخش‌تر بوده علاوه بر اینکه ضرری ندارد غالباً با موفقیت توأم است. قبلاً لازم است دو نکته را یادآور شویم:

اول- این مطلب مسلم است که مادر زن دشمن و بدخواه داماد نیست. بلکه بر طبق ناموس طبیعت باید دوستدارش باشد، چنانکه در اوائل خویشاوندی غالباً چنین است. به علاوه، مقتضای محبتی که نسبت به دخترش دارد اینست که دامادش را نیز دوست داشته باشد زیرا سعادت و خوشبختی دخترش را در دست او می‌داند. پس اگر در زندگی داخلی آنها دخالت می‌کند مسلماً قصد سوئی ندارد بلکه هر چه باشد از روی دلسوزی و خیرخواهی است.

البته امکان دارد که دخالت‌های بیجا و پیشنهادهای نادرست و حتی زیانبخشی داشته باشد لیکن آنهم در اثر نادانی و جهالت می‌باشد. نباید به نظر بدبینی بآنها نگاه کرد.

دوم- علاقه مادر و فرزند یک علاقه طبیعی است که قطع آن به آسانی امکان‌پذیر نیست. و اگر کسی در صدد قطعش برآید چون بر خلاف ناموس خلقت قدم برداشته آثار سوئی ببار خواهد آورد. اصولاً وجهی ندارد و دور از انصاف هم هست که انسان بخواهد رابطه مادر و دختر را قطع کند و در بینشان جدایی بیفکند.

چنانکه مرد می‌خواهد با پدر و مادرش آزادانه رفت و آمد کند همسرش نیز اهل عاطفه است و دلش می‌خواهد با خویشانش معاشرت داشته باشد.

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت که بهترین طریق حل این مشکل اینست که با مادر زن بلکه سایر خویشان همسرش معاشرت و روابط حسنه داشته باشد و از آنها کاملاً احترام کند. با زبان خوش و مهربانی سعی کند محبت آنها را جلب نماید. با نیکی و اظهار محبت دلشان را بدست آورد. در کارها با آنها مشورت نماید. مشکلات زندگی را در میان‌نهادن از فکر آنها استمداد

کند. به پیشنهادها و راهنمایی‌های مفیدشان گوش بدهد. از همسرش انتقاد نکند. کاری کند که آنها یقین داشته باشند که نسبت به دخترشان وفادار است و واقعا او را دوست دارد. اگر پیشنهاد نادرستی داشتند که انجام دادن آن صلاح نیست یا برای اش امکان ندارد بداند که قصد سوئی ندارند در اینصورت سعی کند با زبان خوش و دلیل و برهان مفاسد آن را بریشان اثبات کند، در رد پیشنهادشان به تندی و خشونت‌یابی اعتنائی متوسل نشود. حتی اگر از همسرش دلخوری داشت می‌تواند به‌عنوان استمداد نه اعتراض مطلب را دوستانه با آنها در میان بگذارد و از نظریاتشان استفاده کند.

داماد باید همواره این مطلب را در نظر داشته باشد که مدارا و سازش با مادر و پدر و برادر زن و جلب دوستی آنها یکی از رموز بزرگ‌زن‌اشویی و از لوازم زن‌داری محسوب می‌شود. بدینوسیله نسبت به داماد اعتماد و محبت پیدا می‌کند و بسیاری از مشکلات زن‌اشویی خود به خود حل می‌شود. بنابراین اگر دیده می‌شود که اکثر دامادها از دست مادر زنشان ناراضی هستند چنان نیست که همه‌اش تقصیر مادر زن باشد بلکه خودشان نیز بی‌تقصیر نیستند. زیرا آنها هستند که با رفتار غیر خردمندانه خویش یک دوست واقعی را به صورت یک مزاحم در آورده‌اند.

بسیارند دامادهایی که با مادر زن و پدر و برادر همسرشان روابط نیک دارند و از معاشرت و پشتیبانی آنها برخوردار می‌شوند.

به نمونه زیر توجه فرمایید:
(منوچهر ...) می‌نویسد: مادر زن من یک فرشته است بلکه از فرشته هم بهتر. از مادرم بیشتر او را دوست دارم. مهربان و

رئوف و فهمیده و خوش قلب است. مادر زن من
حلال مشکلات زندگی داخلی من است.

وجود او ضامن خوشبختی و سعادت
خانوادگی من است (7).

البته ممکن است در بین مادر زن‌ها
افراد لجوج و نادان و خودخواهی پیدا شوند
که قابلیت تفاهم و اصلاح نداشته باشند و
به هیچ وجه نتوان جلو دخالت‌های بیجا و
پیشنهاد‌های سفیهانه آن‌ها را گرفت، لیکن
در این صورت هم صلاح نیست با تندی و خشونت
و قهر و دعوا با آن‌ها رفتار کرد، بلکه
بهرتر است حتی الامکان با نرمی و مدارا و
اخلاق خوش با آن‌ها رفتار کرد. زیرا گرچه
قابلیت اصلاح ندارند لیکن بدینوسیله
می‌توان تا حدودی از لجبازی‌ها و ایرادهای
آن‌ها کاست و از خطرهای بزرگی که ممکن
است کاخ زناشویی را از هم بپاشد جلوگیری
کرد.

در این گونه موارد بر مرد لازم است سعی
کند با همسرش تفاهم کامل برقرار سازد. با
اظهار محبت قلبش را مسخر نموده اعتمادش
را جلب کند.

در مورد پیشنهادها و دخالت‌های نادرست
مادر زنش با زبان خوش و مهربانی مطلب را
با همسرش در میان بگذارد و مفاسد آن را
برای‌اش تشریح کند و با دلیل و برهان
برای‌اش اثبات کند که پیشنهاد مادرش از
روی نادانی صادر شده به صلاح واقعی نیست.

اگر مرد توانست با همسرش تفاهم کامل
برقرار کند و او را هم عقیده و هم سلیقه
خویش گرداند همه مشکلات و از جمله مشکل
مادر زن خود به خود برایش حل می‌شود. بهر
حال این مطلب را هیچگاه نباید فراموش
کرد که با نرمی و مدارا و اخلاق خوب و
تدابیرات خردمندانه همه مشکلات را
می‌توان حل کرد و پیمان مقدس زناشویی را
استوار ساخت.

حضرت علی (ع) فرمود: جلب دوستی نصف عقل است (8).

حضرت علی (ع) فرمود: نزدیکی با مردم و خوش اخلاقی با آنها از شرور و بدیها جلوگیری می‌کند (9).

علی (ع) فرمود: با کسی که در مقابل تو خشونت و درشتی می‌کند نرمی و مدارا کن شاید بدینوسیله رام گردد (10).

علی (ع) فرمود: با یکدیگر نزدیک شوید و احسان کنید. از قهر و جدایی به پرهیزید (11).
پی‌نوشت‌ها

- 1- اطلاعات هفتگی شماره 1646.
- 2- کیهان 15 فروردین 1352
- 3- اطلاعات 12 اردیبهشت 1349
- 4- اطلاعات 13 اردیبهشت 1349
- 5- کیهان 4 اسفند 1350
- 6- اطلاعات 14 اسفند 1350.
- 7- اطلاعات هفتگی شماره 1646.
- 8- بحار ج 168
- 9- بحار ج 74 ص 168
- 10- بحار ج 74 ص 168
- 11- بحار ج 74 ص 400

مراقب باش

زن یک موجود عاطفی است. غالباً احساساتش بر تعقلاتش غلبه دارد. خوش باورتر از مرد است. زودتر تحت تاثیر قرار می‌گیرد. زودتر فریب‌می‌خورد. چون روحی حساس و لطیف دارد زود متاثر می‌شود. زود شیفته و مجذوب می‌گردد زود آزرده خاطر می‌شود. در مقابل خواسته‌های نفسانی و مظاهر فریبنده خیلی زود متاثر می‌شود و کنترل احساسات برای اش دشوار است. هنگامیکه عواطفش تحریک شد بدون اینکه در عواقب امور خوب‌بیندیشد تصمیم

می‌گیرد. پس اگر مرد بر اعمال و رفتار همسرش نظارت داشته باشد به صلاح خانواده می‌باشد و بدینوسیله می‌تواند بسیاری از خطرات احتمالی را دفع کند.

بدین جهت در آیین مقدس اسلام مرد به عنوان قیم و سرپرست خانواده تعیین شده در مقابل آن‌ها مسئولیت دارد.

خداوند حکیم در قرآن شریف می‌فرماید: «مردان سرپرست و کاراندیش زنانند زیرا خدا بعضی کسان را بر بعضی دیگر برتری داده است و برای اینکه از مال‌های خویش خرج کرده‌اند. پس زنان شایسته، فرمانبردار و حافظ غیبند»⁽¹⁾.

مرد چون به عنوان سرپرست خانواده شناخته شده نمی‌تواند همسرش را به اختیار خود رها کرده در اعمال و رفتارش نظارتی نداشته باشد. بلکه مسئولیت ویژه‌اش اقتضا می‌کند که همواره مراقب او باشد و از دورادور بر اعمال و حرکاتش نظارت کند مبادا در اثر خوش‌باوری و ساده لوحی منحرف گردد. اگر دید با افراد ناباب و فاسد معاشرت می‌کند با زبان خوش او را متنبه سازد و ضرر و زیان آن را برای‌اش تشریح کند. و به هر طور شده دوستی و رفت و آمد آن‌ها را قطع کند. اجازه ندهد با لباس‌های بدن نما و آرایش کامل و بی‌بند و بار از منزل خارج شود و خودش را در معرض چشم چرانی بیگانگان قرار دهد. اجازه ندهد در مجالس فساد شرکت کند.

زن اگر در معاشرت‌ها و رفت و آمدها مطلق العنان و بی‌قید و بند باشد و کسی از وی مراقبت نکند ممکن است بدم ناپاکان و دیو صفتان گرفتار شده در وادی‌های فساد و بد اخلاقی سقوط کنند.

مرد باید به آمار بانوان بیگناهی که در اثر عدم مراقبت شوهر تحت‌تاثیر القات شیادان و فریبکاران قرار گرفته به

وادی‌های فساد کشانده شده‌اند، مراجعه کند و قبل از اینکه همسر معصومش نیز گرفتار شود از خطر جلوگیری کند.

چه بانوان پاکدامن و خانه‌داری که در یک شب‌نشینی غیر مشروع‌یا در یک مجلس عمومی فاسد، فریب خورده آبرو و شوهر و خانه و فرزندانشان را از دست داده‌اند؟ کسی که به همسرش اجازه می‌دهد که بدون حجاب کامل اسلامی از منزل خارج شود و در هر مجلسی شرکت کند و با هر کسی طرح دوستی بریزد بزرگترین خیانت را به خودش و همسرش انجام داده است. زیرا بدینوسیله آن بانوی بی‌گناه را در معرض صدها خطر قرار داده که رهائی از آنها کار آسانی نیست. کار پنبه سوختن و کار آتش‌سوزاندن است کسی که پنبه را در معرض آتش قرار دهد و انتظار داشته‌باشد نسوزاند احمق و سفیه شمرده می‌شود.

چقدر نادان و پر توقعند مردانی که همسران و دختران خویش را بدون حجاب کامل اسلامی و با وضع زننده از منزل خارج می‌سازند و در معرض چشم‌چرانی جوانان قرار می‌دهند و انتظار دارند بدون اینکه متلکی بشنوند و کوچکترین نظر خیانتی بآنها بیفتد به منزل بازگردند! ! آزادی‌های دروغین و غلط همین آثار و لوازم بلکه بدتر از این‌ها را در بر دارد. زن اگر در خواسته‌های غیر مشروعش پیروز گشت و قدمی به جلو نهاد و توانست شوهر خویش را مطیع گرداند روز بروز دائره خواسته‌هایش توسعه می‌یابد و تا پیروزی کامل می‌راند. در آن صورت نه تنها خودش بلکه شوهر و فرزندانش را به بدبختی و سیه روزی خواهد انداخت.

بدین جهت پیغمبر اسلام فرمود: مرد سرپرست خانواده اش محسوب می‌شود و هر سرپرستی نسبت به زیردستانش مسؤولیت خواهد داشت (2).

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: زنان را به کارهای نیک دستور دهید قبل از اینکه شما را به کارهای بد وادار کنند (3).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: سعادت مرد در اینست که سرپرست و قیم خانواده اش باشد (4).

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از همسرش اطاعت کند خدا او را برو در آتش خواهد افکند. عرض شد یا رسول الله این چه اطاعتی است؟ فرمود: زن از شوهرش بخواهد که به حمام های عمومی و عروسیها و عیدها و مجالس سوگواریها برود و لباسهای نازک و ظریف بپوشد و مرد به او اجازه بدهد (5).

پیغمبر اکرم فرمود: هر مردی که زنش آرایش کند و از منزل خارج شود دیوث است و هر کس او را دیوث بنامد گناهکار نیست. و هر زنی که زینت کرده و خوشبو از منزل خارج شود و شوهرش بدان امر راضی باشد خدا در مقابل هر قدمی که بر می دارد برای شوهرش خانه ای در دوزخ بنا خواهد کرد (6).

در خاتمه لازم است دو مطلب را یادآور شوم:

مطلب اول- درست است که مرد باید از همسرش مراقبت کند لیکن باید از روی عقل و تدبیر و در نهایت متانت و احتیاط انجام بگیرد.

باید حتی المقدور از تندی و خشونت اجتناب کرد. تا ممکن است بصورت امر و نهی نباشد مبادا زن احساس محدودیت و سلب آزادی کند و در قبال آن عکس العمل نشان بدهد و بسا اوقات کار به لجبازی و ستیزه گری منتهی شود. بهترین راه موفقیت، حسن تفاهم و جلب اعتماد و اظهار محبت و خوش اخلاقی است. باید همانند یک مربی دلسوز و مهربان با زبان خوش و به صورت

خیرخواهی مصالح و مفاسد امور را برای همسرش تشریح کند تا خودش با میل و رغبت کارهای خوب را انجام دهد و از کارهای مضر اجتناب نماید.

مطلب دوم-مرد باید حد اعتدال و میانه روی را حفظ کند.

چنانکه بی‌قیدی مطلق و لاابالیگری صلاح نیست همچنین سختگیری و وسواسی‌گری نیز عواقب خوبی ندارد. زن نیز مانند مرد آزاد آفریده شده احتیاج به آزادی دارد. باید در معاشرت‌ها و رفت و آمدهای بی‌خطر آزادی داشته باشد.

باید به او آزادی داد که به خانه پدر و مادر و برادر و خواهر و سایر خویشانش رفت و آمد کند و با دوستان شناخته شده و مورد اعتماد معاشرت نماید. مگر در موردی که مفسدهای در بر داشته باشد. بهر حال ممنوعیت‌باید حالت استثنائی و محدودیت داشته باشد، اگر از حد خود گذشت و به صورت سختگیری و سلب آزادی در آمد غالباً عواقب خوبی ندارد. ایجاد کدورت و عقده می‌کند، صفا و صمیمیت‌خانوادگی را بر هم می‌زنند. ممکن است زن در اثر فشارها و سختگیری‌های زیاد جان‌سستوه آمده تصمیم بگیرد بهر طور شده قید و بندها را پاره کند و خودش را آزاد سازد. حتی ممکن است در اثر ناچاری به طلاق و جدایی هم راضی شود.

به داستان زیر توجه فرمایید:

خانم جوانی بنام ... در دادگاه حمایت‌خانواده به خبرنگار اطلاعات‌گفت: پنج‌سال پیش با جوانی بنام ... ازدواج کردم. در آن موقع سرم پر از شور جوانی بود که متاسفانه چندان دوامی نداشت. اکنون حاصل ازدواج ما یک پسر و یک دختر است. چندی است شوهرم عینک بدبینی به چشم

زده و نسبت به همه بدبین است. در نتیجه زندگی را به کام ما تلخ کرده است. اجازه نمی‌دهد با هیچکس معاشرت کنم. بدتر اینکه وقتی از خانه خارج می‌شود در را بروی من و بچه‌ها قفل می‌کند و ما تا بازگشت او در قفس خانه زندانی هستیم. حتی این حق را هم از من گرفته که گاهی به دیدن پدر و مادرم بروم. فامیل من هم به خاطر اخلاق شوهرم دیگر به دیدن ما نمی‌آیند.

حالا سینه‌ام پر از غصه شده. از یک طرف نگران سرنوشت کودکان خود هستم و از سوی دیگر طاقت ادامه زندگی را ندارم. آمده‌ام تا دادگاه حمایت‌خانواده درباره طلاق من تصمیم بگیرد (7).

این قبیل مردها که متاسفانه نمونه‌های فراوانی هم دارند در اثر بدبینی‌های بیجا یا عادت‌های غلط آن قدر بر همسرانشان سختگیری می‌کنند که آن بیچاره‌ها به ستوه آمده با اینکه به شوهر و فرزندان خویش علاقه دارند در اثر ناچاری تقاضای طلاق و جدایی می‌کنند، آخر چه وجهی دارد که مرد برای اظهار قدرت و مردانگی همسر بی‌گنااهش را به طوری زندانی کند که حتی حق ملاقات با پدر و مادر و سایر خویشانش را نداشته باشد؟ آیا فکر نمی‌کنند که گاهی همین سختگیری‌ها اسباب انحراف بعض بانوان پاکدامن را فراهم ساخته است؟ آیا فکر نمی‌کنند که در اثر همین سختگیری‌های غلط چه خانواده‌هایی از هم متلاشی شده‌اند؟

بر فرض اینکه بانوی عاقل و فداکاری بود و با همین وضع ساخت لیکن بدون شک در چنین خانواده‌ای صفا و صمیمیت وجود نخواهد داشت. چگونه می‌توان از بانویی که خودش را مسلوب الاختیار و زندانی خانه می‌داند انتظار داشت که نسبت به شوهر و

فرزندانش اظهار محبت کند و از روی میل و رغبت وضع منزل را مرتب سازد؟

تنبيه

زن و شوهر گر چه یک زندگی مشترک خانوادگی را تشکیل می‌دهند و باید در اداره امور منزل تشریک مساعی نمایند لیکن بهر حال در بعض موارد اختلاف سلیقه هم دارند. مرد میل دارد تمام امور خانواده مطابق خواست خودش انجام بگیرد و زن مطیع او باشد، بر عکس زن هم همین خواست و تمایل را دارد. در اینجا است که صدور اوامر و نواهی از طرفین آغاز می‌شود و مخالفت‌ها و کشمکش‌ها شروع می‌گردد. بهترین راه حل اینست که زن و شوهر دست از امر و نهی بردارند و در موارد اختلاف با مشورت و تبادل نظر به تفاهم برسند، و اگر دست از زورگوئی ولجبازی بردارند غالباً به تفاهم می‌رسند و مشکلی به وجود نخواهد آمد. لیکن هیچیک از آن‌ها حق ندارد عقیده‌اش را بر دیگری تحمیل کند و او را مجبور نماید که مطابق دستورش عمل کند، و در صورت تخلف حق ندارد توبیخ یا تنبیهش کند. لیکن بعض مردها به بهانه اینکه قیم و سرپرست خانواده هستند چنین حقی را برای خودشان قائل هستند. به خودشان حق می‌دهند که مطابق دلخواهشان امر و نهی کنند. و همسرانشان را موظف میدانند که مطیع دستوراتشان باشند و هرگز تخلف نکنند. و در صورت تخلف او را مورد عتاب و خطاب و توبیخ و تهدید قرار می‌دهند. و چنین رفتاری را حق خویش می‌پندارند. حتی گاهی به ضرب و شتم و اذیت اقدام می‌نمایند. در صورتیکه مرد حق اذیت و آزار و کتک زدن به همسرش را ندارد. مردان زمان جاهلیت که از عاطفه و

انسانیت کم بهره بودند همسران خودشان را مورد اذیت و آزار و ضرب و شتم قرار می‌دادند و پیامبر اسلام برای جلوگیری از این عمل زشت‌به پا خاست و فرمود: هر مردی که بصورت همسرش سیلی بزند. خدا به فرشته مامور دوزخ (مالک) دستور می‌دهد که در دوزخ هفتاد سیلی بر صورتش بزند. و هر مردی که دستش را بر موه‌ای زن مسلمانی بگذارد (برای اذیت موی سرش را بگیرد) در دوزخ دستش با میخ‌های آتشین کوبیده می‌شود.⁽⁸⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله زدن زنان را نهی کرد مگر در موردی که تنبیه واجب باشد⁽⁹⁾.

پیامبر گرامی اسلام فرمود: هر مردی که همسرش را کتک بزند - و بیش از سه ضربه باشد - خدا او را در قیامت در حضور خلائق نگه می‌دارد و رسوایش می‌سازد. و خلق اولین و آخرین چنین مردی را تماشا می‌کنند.⁽¹⁰⁾ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تعجب می‌کنم از مردی که همسرش را کتک می‌زند در صورتیکه خودش در کتک خوردن سزاوارتر از همسرش می‌باشد. ای مردم! زنانتان را با چوب نزنید، زیرا قصاص دارد.⁽¹¹⁾

مردی که همسرش را کتک بزند بر او ستم کرده و ستمگر، هم در این جهان و هم در جهان آخرت به کیفر خواهد رسید. آن هم ظلم به فرد ناتوانیکه با صدها امید و آرزو به خانه شوهر آمده. بدان امید آمده که در پناه او آرامش و آسایش بجوید. به مردی پناه آورده که حامی و غمخوار او باشد و در مشکلات یارش کند. زن امانتی است از جانب خدا که به مرد سپرده می‌شود. آیا کسی با امانت الهی چنین رفتار می‌کند؟! امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: زنان به نزد مردان به امانت گذارده می‌شوند. مالک

نفع و ضرر خودشان نیستند. آنها نزد شما امانت‌های خدا هستند. آزارشان نرسانید و بر آنها سخت نگیرید. ⁽¹²⁾

مردی که همسرش را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد بر روح او ضربه‌ای وارد می‌سازد و عقده‌ای به وجود می‌آورد که به سادگی قابل رفع نخواهد بود. صفا و محبت‌خانوادگی را از بین می‌برد. من نمی‌دانم با چنین همسر کتک خورده و تحقیر شده‌ای چگونه می‌توان روابط همسری برقرار کرد؟ واقعا خجالت دارد! !

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا یکی از شما همسرش را می‌زند سپس او را در آغوش می‌گیرد؟ ! ⁽¹³⁾

بنابراین در مواردیکه شوهر حقی بر همسرش ندارد شرعا و قانونا و اخلاقا مجاز نیست او را بکاری مجبور سازد و در صورت تخلف به تنبیه و کتک اقدام نماید. مثلا زن شرعا موظف نیست که امور خانه‌داری را انجام دهد. مانند نظافت منزل، طبخ غذا، شستن لباس و ظرف‌ها، بچه‌داری و هم چنین خیاطی، قالی بافی، گلدوزی و دیگر کارها، گرچه بانوان با میل و رغبت کارهای منزل را انجام می‌دهند و در این به اراه هم حرفی ندارند، لیکن وظیفه آنها نیست. شوهر باید از همسرش در برابر انجام این کارها تشکر و قدردانی نماید. و بدین وسیله او را تشویق نماید. ولی اگر بعض کارها را انجام نداد یا ناقص انجام داد، مرد حق ندارد او را مورد تنبیه و توبیخ و ضرب و شتم قرار دهد.

اسلام فقط تنبیه را در جایی تجویز می‌کند که حقی از شوهر تضییع می‌شود. و آن در دو مورد است:

اول- مرد شرعا و قانونا حق دارد از همسرش بهره جنسی بگیرد و از انواع تمتعات و لذتها استفاده کند. زن شرعا و قانونا

موظف است در برابر این خواسته مرد تمکین نماید. و خویشتن را در اختیار او قرار دهد.

اگر زن تمکین نمود مشکلی به وجود نخواهد آمد. اما اگر از انجام خواسته‌های مرد امتناع ورزید، در اینصورت بهتر است مرد، ابتداء با نرمی و ملایمت و حتی تقدیم هدیه دل همسرش را بدست آورد و بکم‌جوئی نائل‌گردد. ولی اگر احساس کرد که زن قصد اذیت و لجبازی دارد و به هیچ وجه تمکین نمی‌کند، و مرد هم تاب تحمل ندارد، در یک چنین موردی مرد حق دارد به تنبیه متوسل شود. آنهم با رعایت احتیاط و حفظ سلسله مراتب در چنین موردی قرآن می‌گوید: همسرانی را که احساس می‌کنید از تمکین در برابر خواسته شما (تمتعات جنسی) امتناع می‌ورزند، ابتداء آن‌ها را پند و موعظه بدهید، سپس در بستر از آن‌ها جدا شوید سپس آن‌ها را بزنید. پس‌اگر اطاعت نمودند بر آنان ستم روا ندارید. بدرستی‌که خدا عالی و بزرگ‌است (14)

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید، خداوند متعال در این آیه، به شوهر اجازه می‌دهد که همسرش را که در برابر خواسته‌های مشروعش، یعنی لذت‌جوئی و کامیابی تمکین نمی‌کند و قصد اذیت و تمرد دارند، مورد تنبیه قرار دهند. آن هم در سه مرحله: مرحله اول: پند و اندرز. مرحله دوم: اگر پند و اندرز مفید واقع نشد یا بسترش را جدا کند یا در بستر پشت‌به او کند و بخوابد و بدین وسیله، خشم و ناراحتی خودش را اظهار نماید. مرحله سوم: اگر این عمل هم مؤثر واقع نشد و زن هم چنان به لجبازی و تمرد خویش ادامه می‌دهد، به مرد اجازه داده شده که برای استیفای حق مشروع و قانونی خویش به کتک زدن متوسل شود. اما مرد حتی در این حال هم حق ندارد از حد

مشروع تجاوز نماید و مرتکب ظلم و ستم شود. مرد باید در این مورد به چند نکته توجه کند. 1- هدف از ضرب باید اصلاح و تربیت باشد نه انتقام جوئی. 2- با دست باشد یا چوب نازک، چنانکه در روایات آمده با چوب مسواک. 3- طوری بزند که بدن او سیاه و قرمز نشود و الا باید جریمه (دیه) بپردازد. 4- از ضربه زدن به جاهائی که احتمال خطر دارد، مانند چشم و سر و شکم جدا اجتناب نماید. 5- ضرب طوری باشد که موجب کدورت عمیق و عقده غیر قابل علاج نگردد، و زن را به لجبازی و تمرد و طغیان بیشتر وادار ننماید. 6- همواره این نکته را در نظر داشته باشد که می‌خواهد با این زن زندگی کند و از محبت‌های قلبی و صفا و اخلاص او بهره بگیرد. 7- توسل به کتک در صورتی تجویز شده، که زن در برابر عدم تمکین، معذور نباشد. مثلاً اگر زن به علت حائض بودن، یا روزه دار بودن در ماه رمضان، یا در حال احرام بودن، یا بیمار بودن، از تمکین خودداری نمود مرد حق ندارد او را تنبیه نماید.

دوم- زن اگر خواست از منزل خارج شود باید از شوهرش اجازه بگیرد و اگر اجازه نداد شرعاً حق ندارد خارج شود. و اگر بدون اجازه خارج شد مرتکب گناه شده است. در حدیث آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرد که زن بدون اجازه شوهر از منزل خارج شود و فرمود:

هر زنی که بدون اذن شوهر از منزل خارج شود همه فرشتگان آسمانی و هرچیزی که بر او مرور می‌کند- از جن و انس- او را لعنت می‌کنند تا اینکه به منزل باز گردد (15). و این موضوع حقی است که شوهر بر گردن زن دارد که واجب است آن را ادا کند.

لیکن مرد نباید در این به اړه سختگیری کند و همسرش را بدین وسیله اذیت نماید. بهتر است در هر جا که محذوری نمی‌بیند اجازه بدهد برود.

تشریح این حق برای قدرت نمائی و تحت فشار قرار دادن همسر نیست بلکه بدان منظور است که مرد بتواند همسرش را از رفتن به جاهای غیر مناسب باز دارد و در حفظ و صیانت او اقدام نماید. سختگیری‌های بیجا نه تنها مفید نیست بلکه به انس و محبت و اعتماد خانوادگی نیز لطمه وارد می‌سازد. و حتی ممکن است گاهی موجب طغیان و تمرد و انحراف او را فراهم سازد. اما اگر رفتن به جائی را غیر مناسب و باعث فساد اخلاق و ارتکاب گناه تشخیص داد باید همسرش را از رفتن به آنجا جدا نهد. و بر زن هم واجب است اطاعت کند و از رفتن به آن مجلس خودداری نماید.

بهر حال اگر زن از دستورات شوهر سرپیچی و تمرد می‌کند و بدون اجازه بلکه با نهد شوهرش از منزل خارج می‌شود، مرد حق دارد او را به همان صورت قبل مورد تنبیه قرار دهد. با حفظ همان مراحل و شرائط.

البته زن می‌تواند در چند مورد بدون اجازه شوهر از منزل خارج شود و شوهر هم حق ندارد او را منع نماید. 1- خارج شدن از منزل برای یاد گرفتن مسائل ضروری دین. 2- مسافرت برای حج در صورت استطاعت. 3- خارج شدن از منزل برای پرداختی در صورتیکه بدون خروج امکان پرداخت نباشد.

پی‌نوشت‌ها

1-سوره ی نساء آیه 34

2-مستدرک ج 2 ص 550

3-بحار ج 103 ص 227

- 4- وسائل ج 15 ص 251
- 5- بحار ج 103 ص 228
- 6- بحار ج 103 ص 249
- 7- اطلاعات 14 فروردین ماه 1351
- 8 و 9- مستدرک جلد 2 ص 550
- 10- مستدرک جلد 2 ص 550
- 11- بحار الانوار جلد 103 ص 249
- 12- مستدرک جلد 2 ص 551
- 13- وسائل جلد 14 ص 119
- 14- سوره نساء آیه 34
- 15- وسائل الشیعه جلد 14 ص 154

مردان بدبین

درست است که مرد باید از همسرش مراقبت کند لیکن نه بحدیکه به وسواسیگری منتهی شود. بعض مردها به بیماری بدگمانی و سوءظن مبتلا هستند. بی‌جهت نسبت به همسرانشان بدبین هستند. درباره آنان احتمال خیانت می‌دهند.

هر مردی که بدین بیماری خانمانسوز مبتلا شد زندگی را به خودش و خانواده اش تلخ می‌کند. ایراد و بهانه‌جویی می‌کند. نسبت به اعمال و حرکات همسرش به نظر بدبینی نگاه می‌کند و مانند سایه او را تعقیب می‌نماید. چون سوءظن دارد از در و دیوار شاهد و قرینه پیدا می‌کند.

چیزهایی را که اصلاً دلیل خیانت نیستند به منزله ادله قطعی غیر قابل انکار می‌شمارد. مثلاً: چون فلان مرد برای اش نامه نوشته لابد با هم سر و سری دارند. چون با فلان مرد سلام و تعارف کرد معلوم می‌شود خیانتکار است.

چون جوان همسایه از پشت‌بام به او نگاه کرد معلوم می‌شود خواهان یکدیگر هستند. چون از فلان مرد تعریف کرد معلوم می‌شود دل بسته اوست. چون نامه اش را از من مخفی نمود لابد از معشوقش بوده است. چون کمتر

از سابق اظهار محبت می‌کند معلوم می‌شود زیر سرش بلند است. چون قیافه دخترم با همسرش شباهت ندارد معلوم می‌شود خیانت کرده است.

این قبیل امور بلکه کوچکتر از آن‌ها را دلیل قطعی خیانت می‌شمارد.

بدتر از همه اینکه گاهی مادر یا خواهر یا یکی از همسایگان در اثر غرض‌ورزی و کینه‌توزی عقیده‌اش را تایید نماید در اینصورت جرم و خیانت‌یقینی می‌شود.

بدبخت‌خانواده‌ایکه به مرض بدگمانی مبتلا شوند. آسایش و خوشی ندارند. آب خوش از گلوی هیچ کدامشان پایین نمی‌رود. مرد همانند یک پلیس مخفی دائماً از اعمال و حرکات همسرش مراقبت می‌نماید. از درو دیوار شاهد و دلیل می‌تراشد و در رنج و عذاب دائم به سر می‌برد. زن بیچاره هم ناچار است همانند یک متهم بی‌گناه همواره در شکنجه و عذاب‌رویی و در حال محدودیت و تحت نظر زندگی کند. بنیاد چنین خانواده‌ای همواره در معرض خطر قرار دارد. ممکن است طلاق و جدایی به میان آید و زن و شوهر هر دو بدبخت‌شوند. ممکن است در اثر بدبینی قتل و جنایت‌بوجود آید.

مردانی که در اثر سوءظن‌های بیجا همسران بی‌گناه خویش را بقتل‌رسانده و حتی خودشان انتحار کرده‌اند نمونه‌های فراوانی دارند.

در چنین موردی که واقعا یکی از مواقع حساس و خطرناک‌زن‌اشویی است مرد و زن باید دست از لجبازی بردارند و قبل از وقوع حوادث ناگوار با عقل و تدبیر در صدد چاره بر آیند. زن و مرد اگر اندکی‌بخود آیند و خطر بزرگی را که در کمینشان نشسته در نظر بگیرند و با احتیاط کامل و عاقبت‌اندیشی در صدد حل مشکل برآیند پیروز خواهند شد.

مرد باید تعصب‌های غلط و توهمات بیجا را از خویش دور گرداند و بر طبق موازین عقل و وجدان رفتار کند. نسبت‌خیانت‌به کسی دادن موضوع بسیار دشوار و پر مسؤولیتی است. تا موضوع خیانت‌با دلیل و شاهد قطعی به اثبات نرسد نمی‌توان کسی را متهم کرد. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌های بد اجتناب کنید زیرا بعض گمان‌ها گناه است (1).

رسول خدا (ص) فرمود: هر کس همسرش را (بی‌جهت) متهم به زنا کند همانند مار که از پوستش خارج می‌شود از حسناتش خارج خواهد شد. و به تعداد موهای بدنش هزار گناه در نامه اعمالش ثبت خواهد شد (2).

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان بزند خداوند متعال در قیامت او را بر تلی از آتش نگه می‌دارد تا به کیفر بهتان‌ش برسد (3).

مادامی که با ادله و براهین شرعی خیانت زن به اثبات نرسد مرد حق ندارد او را متهم سازد. و تهمت زدن به او گناه بسیار بزرگی است که در شرع مقدس اسلام هشتاد تازیانه برای آنان مقرر شده است.

به صرف احتمال یا به وسیله شواهد و علائم خیالی نمی‌توان یک چنین موضوع مهمی را اثبات نمود. مثلاً اگر در روزگار جوانی برای کسی نامه فرستاده یا برای‌اش نامه یا عکس فرستاده‌اند دلیل خیانت او نیست.

درست است که نباید چنین عملی را انجام داده باشد لیکن ممکن است در اثر سادگی و نادانی مرتکب این اشتباه شده باشد و واقعا عقیف و پاکدامن باشد.

برای جوانان از این قبیل اشتباهات اتفاق می‌افتد. اگر مردی برای‌اش نامه فرستاده البته نباید نامه‌اش را قبول کند لیکن اگر از روی نادانی نامه‌اش را

پذیرفتی یا از ترس اتهام مخفی ساخت نمی‌توان صرفاً این نامه را دلیل خیانت‌شمرد. اگر با مرد بیگانه‌ای سلام و تعارف کرد گر چه کار خوبی نکرده که با بیگانه‌ای گرم گرفته است لیکن تنها اینکار را نمی‌توان دلیل خیانت‌شمرد. شاید به عقیده خودش می‌خواسته خوش اخلاقی به خرج بدهد یا منظور دیگری داشته است. شاید از دوستان پدر یا برادرش بوده است. شاید به مناسبتی سابقه آشنایی داشته‌اند.

اگر از مردی تعریف کرد دلیل آن نمی‌شود که به او دل‌بسته است. البته زن کار خوبی نمی‌کند که نزد شوهرش از مرد دیگری تعریف می‌کند لیکن شاید از روی سادگی و عدم توجه باشد و نباید از علائم خیانت محسوب شود.

اگر نامه‌اش را مخفی ساخت یا در مورد معاشرت‌هایش مرتکب دروغ و خلاف‌گویی شد دلیل خیانت نیست. شاید از ترس اتهام نامه‌اش را مخفی ساخته یا مرتکب دروغ شده باشد شاید مطلب دیگری در آن نامه بوده‌خواسته از شوهرش مخفی بماند. شاید برای خلاف‌گویی منظور دیگری داشته است.

اگر کمتر از سابق اظهار محبت می‌کند دلیل آن نیست که نسبت به دیگری دل‌بسته است. شاید از شوهرش دلخوری داشته باشد. شاید غم و غصه‌ای به دل داشته باشد، شاید بیمار باشد. شاید در اثر بی‌توجهی و عدم اظهار محبت شوهرش، نسبت به زندگی دلسرد شده باشد.

به هر حال، در این قبیل امور که از علائم خیانت شمرده می‌شود دهها احتمال صحیح عقلایی وجود دارد که اگر با وجدان پاک و بی‌آلایش مورد سنجش قرار گیرد احتمال خیانت یک احتمال مرجوح و غیر عقلایی محسوب خواهد شد.

آقای محترم! تو را به خدا سوگند دست از سوءظن و وسواسیگری بردار. مانند یک قاضی با انصاف در محکمه داوری بنشین و ادله و شواهد خیانت همسرت را با دقت و انصاف بررسی کن و مقدار دلالت آن‌ها را بسنج و ببین آیا قطعی هستند یا ظنی یا احتمالی؟

من نمی‌گویم لاابالی و بی‌غیرت باش بلکه می‌گویم: بهر دلیلی به مقدار دلالتش ترتیب اثر بده نه زیادتر. چرا برای بعضی توهمات بیجا و شواهد پوچ زندگی را به خودت و خانواده‌ات تنگ می‌کنی؟ اگر کسی با همین قبیل شواهد خیالی خودت را متهم سازد چه حالی پیدا می‌کنی؟ چرا انصاف و وجدان نداری؟ چرا آبروی خودت و همسرت را می‌ریزی؟ چرا بر احوال زار و پریشان او ترحم نمی‌کنی؟ هیچ فکر نمی‌کنی که ممکن است در اثر همین بددلی‌ها و تهمت‌های بیجا همسر پاکدامنت از وادی عفاف خارج شود و دامنش به فساد آلوده گردد.

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن فرمود: مواظب باش در غیر موضع غیرت، غیرت به خرج ندهی. زیرا این عمل افراد صحیح را به سوی فساد و افراد پاکدامن را به جانب گناه متمایل خواهد ساخت (4).

اگر نسبت به همسرت بدبین هستی مطلب را با هر کس در میان‌گذار زیرا ممکن است در اثر دشمنی یا نادانی یا تظاهر به خیرخواهی، بدون دقت و بررسی، عقیده تو را تایید نمایند بلکه شواهد بی‌اساس دیگری را بدان بیفزایند و سوءظنت را به مرحله یقین برسانند و بدینوسیله دنیا و آخرت را تباہ سازند. مخصوصاً با مادر و خواهرت در این به اره صحبت‌نکن زیرا اکثر آن‌ها باطنا با همسرت میانه خوبی ندارند. چه بسا در این‌مواقع حسد و کینه‌توزی آنان تحریک شود و بدون عاقبت‌اندیشی بدبینی تو

را زیادت‌تر گردانند. اگر خواستی از راهنمائی‌های دیگران استفاده کنی با دوستان عاقل و با تجربه و خیرخواه و عاقبت‌اندیش مشورت کن. بهتر از همه اینکه نسبت بهر یک از اعمال و رفتار همسرت بدبین هستی مطلب را بالصراحه با خودش در میان بگذاری و توضیح بخواهی. لیکن منظورت این نباشد که مطلب را باثبات برسانی.

بلکه حس بدبینی را و لو موقتاً کنار بگذار و خودت را خالی‌الذهن‌بگیر. و مانند یک قاضی با انصاف که بخواهد درباره دیگران داوری کند به توضیحات همسرت گوش بده. اقلاً احتمال صدق درباره اش بده، فرض کن شوهر خواهرت برای داوری به نزد تو آمده و برای خیانت همسرش یک‌چنین شواهدی را ذکر می‌کند ببین درباره او چطور قضاوت می‌کنی درباره همسرت نیز همانطور حکم کن؟ چرا گریه و زاری‌ها و دلیل و برهان‌های او در دل سنگ تو اثر نمی‌کند؟ و به عنوان یک مجرم قطعی به سخنانش نگاه می‌کنی؟

بردبار و عاقل باش. مبادا به مجرد این شواهد پوچ همسر بیگناحت و را طلاق بدهی و خودت و او را بدبخت گردانی. گیرم این زن را طلاق‌دادی و توانستی با تحمل خسارت‌های زیاد همسر دیگری انتخاب کنی از کجا که او بهتر باشد؟ حالت‌بدبینی تو آنوقت هم خواهد بود. وانگهی فکربچه‌های بیگناحت را نمی‌کنی؟ آخر آن‌ها چه کرده‌اند که باید فدای مرض‌بدبینی تو شوند؟ به چشم‌های معصوم و رنگ‌پریده آنان نگاه کن و دست از بددلی بردار.

مبادا در اثر بدبینی‌های بیجا دست‌بخودکشی بزنی یا همسر بیگناحت و را به قتل رسانی. از یک طرف مرتکب قتل نفس که بدترین گناه است و خدا بدان وعده

دوزخ داده بشوی، از طرف دیگر زندگی را از هم بپاشی و خودت را سیه روز و بدبخت گردانی.

این مطلب را بدان که کمتر خونی است که مخفی بماند. بالاخره آثار خون بروز می‌کند. آنگاه به کیفر اعمالتیا کشته می‌شوی یا برای همیشه باید در زندان به سربری. اگر مطلب را قبول نداری به آمار محکومین که مقصداری از آنها در صفحات مجلات و روزنامه‌ها منعکس می‌شود بنگر تا عواقب این قبیل جنایتها برایات روشن گردد. همسران یک چنین مردانی نیز وظیفه بسیار سنگینی بر دوش دارند.

باید برای نجات خودشان و شوهر و فرزندان‌شان فداکاری کنند. باید واقعا شوهرداری کنند. در یک چنین مواقع دشوار است که مراتب لیاقت و کاردانی و عقل و تدبیر بانوان ظاهر می‌گردد.

خانم محترم! قبل از هر چیز این مطلب را بدان که شوهرت به یکبیماری خطرناک روانی مبتلا است. بی‌جهت نمی‌خواهد زندگی را به‌خودش و تو تلخ کند بیمار است. آری وسواسی گری نیز یکی از بیماری‌های خطرناک است. با بیمار باید مدارا نمود تا بیمارش برطرف گردد. تا می‌توانی به او اظهار عشق و محبت کن. آن قدر اظهار علاقه کن تا یقین کند که جز او کسی در دل تو راه ندارد. اگر ایراد و بهانه‌جویی می‌کند تحمل کن. در مقابل تندی‌ها و خشونت‌هایش بردباری بـه خـرج بـده. در مقابل سختگیری‌هایش مدارا کن. داد و قال راه نینداز. قهر و دعوا نکن. در مقابل پیشنهاداتش لجبازی نکن. اگر احساس کردی که نامه‌ها و معاشرت‌هایت را کنترل می‌کند اصلا برویش نیاور. تمام اعمال و رفتار و حوادث روزانه را برایش تشریح کن. هیچ حادثه‌ای را از وی مخفی مدار. در

هر موردی توضیح خواستحقیقت را بدون کم و زیاد در اختیارش بگذار. از دروغ و کتمان واقع جدا اجتناب کن زیرا اگر یک مرتبه دروغت آشکار شد آن را سند جرم و دلیل قطعی خیانت محسوب می‌دارد و به این آسانی‌ها بدبینی او برطرف نخواهد شد. اگر گفت: با فلان کس معاشرت نکن و فلان کار را انجام نده بدون چون و چرا بپذیر و سرسختی نشان نده که سوءظنش زیادتر می‌شود. از کارهایی که اسباب بدگمانی و تهمت می‌شوند جدا اجتناب کن.

حضرت علی (ع) فرمود: هر که نفس خویشتن را در موضع تهمت‌قرار دهد نباید کسانی را که به او گمان بد می‌برند ملامت کند (5). اگر نسبتبه شخص معینی حساسیت دارد او را به طور کلی رها کن.

تو اگر بتوانی شوهر و زندگی خودت را حفظ کنی بهتر است تا اینکه دوستی با افراد مخصوصی را نگهداری کنی. پیش خود نگو مگر من اسیر و بنده زر خرید شوهرم هستم که مجبور باشم اینقدر مدارا کنم. البته بنده نیستی لیکن همسر یک مرد بیمار هستی.

در آن هنگام که با هم پیمان زناشویی بستید متعهد شدید که در مشکلات و گرفتاری‌ها یار و غمخوار یکدیگر باشید آیا رسم وفا است که با یک شوهر بیمار لجبازی و ستیزه‌گری کنی؟ احساسات خام را کنار بگذار هوشمند و عاقبت‌اندیش باش. به خدا سوگند برای حفظ شوهر و خانواده‌ات هر چه بردباری و فداکاری کنی ارزش دارد. هنر زن در اینست که در یک چنین مواقع دشوار با چنین مردانی سازگاری کند.

امام صادق (ع) فرمود: جهاد زن در این است که در مقابل اذیت‌ها و غیرتهای شوهرش بردباری کند (6).

کاری نکن که شوهرت بدبین یا بدبین‌تر شود. از مردان بیگانه مخصوصاً آن‌ها که شوهرت نسبت به آن‌ها حساسیت دارد تعریف نکن. به مردان نامحرم خیلی نگاه نکن. پیغمبر اسلام (ص) فرمود: خداوند متعال برزن شوهرداری که چشمش را از نگاه به نامحرم پر کند غضب شدید خواهد کرد (7). با مردان بیگانه معاشرت و گفتگو نکن. بدون اجازه شوهرت به‌خانه آن‌ها نرو. به اتومبیل آن‌ها سوار نشو. عفت و پاکدامنی تو کافی نیست بلکه باید از اموری که اسباب سوء ظن می‌شود جدا اجتناب نمایی. ممکن است در اثر غفلت و سادگی کار کوچکی از تو سر بزند که شوهرت را بدبین گرداند.

به داستان زیر توجه فرمایید:
دختر 27 ساله‌ای ... در دادگاه گفت: در زمستان سال 1342 در یکروز برفی به تقاضای یکی از دوستانم به اتومبیل دایی او سوار شدم تا مرا به منزل برساند. و همین امر هشت سال است که مرا بلاتکلیف گذارده است، دو ماه قبل از واقعه موقعی که در کلاس ششم دبیرستان تحصیل می‌کردم عقد شده بودم. یک روز که برای حاضر کردن درس به خانه یکی از هم شاگردی‌هایم رفته بودم برف شروع شد. هم شاگردی از من خواست که دایی‌اش مرا به منزل برساند. اتفاقاً هنگامی اتومبیل حامل من به منزل رسید که شوهرم سر کوچه ایستاده بود. من که متوجه خطر شده بودم به‌راننده گفتم فرار کند او هم مانند یک مجرم فرار کرد و همین امر بر سوءظن شوهرم افزود. بعداً نیز موقعی که مورد اعتراض قرار گرفتم جریان را انکار کردم و این امر سوءظن او را بیشتر کرد به طوری که بعداً حتی شهادت هم شاگردی و

خانواده اش نتوانست خاطر او را آسوده سازد و مرا از اتهام برهاند.

شوهرم دیگر نه حاضر شد مرا به خانه ببرد و نه طلاقم بدهد، هشت سال است که همینطور بلا تکلیف مانده ام (8).

به نظر خوانندگان مقصر در این داستان کیست؟ به نظر من عمده تقصیر به گردن زن است. اوست که در اثر سادگی و غفلت، خودش و شوهرش را به این روز انداخته است.

اولا کار خطائی کرد که در اتومبیل مرد بیگانه ای سوار شد. بر فرض اینکه شوهرش هم این قضیه را ندیده بود اصولا سوار شدن زن در اتومبیل یک مرد بیگانه کار زشت و خطرناکی است.

ثانیا گیرم که در اثر غفلت این عمل را انجام داد لیکن وقتی دید شوهرش سر خیابان ایستاده است باید فوراً به راننده بگوید نگه دار. از اتومبیل پیاده شود و با شوهرش به منزل برود و جریان را برای او شرح بدهد ثالثا یکی از اشتباهات بزرگش این است که به راننده دستور فرار داده.

چهارمین اشتباهش اینست که بعداً قضیه را به کلی انکار نموده است. بعد از همه اینها جا داشت وقتی شوهرش را ملاقات می کرد تمام قضایا را برای اش شرح می داد و اعتراف می کرد که من در اثر سادگی و خجالت اشتباه کردم.

البته مرد هم در مرتبه دوم بی تقصیر نبوده است. نباید تنها این حادثه را دلیل قطعی ایانت بشمارد. باید احتمال بدهد که همسرش در اثر غفلت و سادگی و عدم تجربه مرتکب این خطا شده بعداً هم از ترس اتهام دستور فرار داده و به همین جهت هم اصل قضیه را منکر شده است.

در این صورت باید با کمال انصاف و بی طرفی در اطراف قضیه خوب تحقیق کند. وقتی

به برائت او اطمینان حاصل کرد خطایش را ببخشد و زیاد سختگیری نکند.

زن خیانتکار

اگر با ادله و شواهد قطعی به اثبات رسید که زن خیانتکار است و با مردان بیگانه رابطه نامشروع دارد مرد با مشکل بسیار دشواری روبرومی‌شود. از یک طرف حیثیت و آبرویش در معرض خطر قرار دارد از طرف دیگر تحمل چنین ننگی دشوار است. مرد در بن‌بست‌سختی گیر کرده که نجات از آن کار بسیار خطرناک و دشواری است.

در اینجا مرد چند راه در پیش دارد:
راه اول- برای حفظ آبرو و بقای خانواده‌اش دندان بر سر جگر نهاده موضوع خیانت همسرش را نادیده بگیرد و با وضع موجود تا آخر عمر بسازد. البته این راه درستی نیست. زیرا هیچ مرد غیرتمندی نمی‌تواند شاهد خیانت‌های همسرش باشد و وجود اطفال نامشروع را تحمل کند.
غیرت برای مرد یکی از صفات پسندیده است و مرد بی‌غیرت نزد خدا و مردم خوار و فرومایه و بی‌آبروست.

واقعا چه زندگی کثیف و ننگ‌آوری دارند نامردانی که بدین خوی‌بد آلوده‌اند؟!
نه تنها مرد نیستند بلکه از حیوانات هم پست‌ترند. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

بوی بهشت از پانصد سال راه استشمام می‌شود لیکن دو دسته مردم از بوی بهشت محرومند: عاق والدین و دیوث. عرض شد: یا رسول الله! دیوث کیست؟ فرمود: مردی که می‌داند همسرش زناکار است (و در مقابل خیانت او سکوت می‌کند) (9).

راه دوم- همسر خودش یا مرد خیانت پیشه را به قتل برساند.

البته بدین طریق می‌تواند انتقام بگیرد و به طور موقت تشفی قلب حاصل‌کند. لیکن کار بسیار خطرناکی است و عاقبت‌خوشی ندارد. زیرا کمتر اتفاق می‌افتد که موضوع قتل برای همیشه مخفی بماند. بالاخره قاتل‌شناخته و مورد تعقیب قرار خواهد گرفت. در دادگاه هم موضوع خیانت‌همسرش را به این آسانی‌ها نمی‌تواند به ثبوت برساند. بدین جهت احتمال‌تبرئه شدنش بسیار ضعیف است. یا محکوم به اعدام می‌شود یا اینکه اقلاً مدت درازی را باید در زندان به سر برد. زندگی او از هم می‌پاشد. اطفالش بدبخت و بی‌سرپرست می‌شوند. بنابراین، عقلایی نیست که انسان تحت‌تاثیر احساسات خام قرار بگیرد و برای تشفی نفس و ارضای حس‌کینه‌توزی دست‌به‌چنین اقدامات خطرناکی بزند و جان خودش را در معرض خطر قرار بدهد.

مرد باید عاقل و بردبار و عاقبت‌اندیش باشد. آن قدر قدرت نفس‌داشته باشد که دست‌به‌اقدامات جنون‌آمیز نزند تا اینکه چاره واقعی را پیدا کند.

مردانی که به یک چنین بلیه زندگی گرفتارند باید قبل از هر گونه اقدام خطرناک، عواقب آن را به خوبی بسنجند و به آمار مردانی که همسر خویش یا مرد خیانت‌پیشه را به قتل رسانده‌اند، و در صفحات مجلات و روزنامه‌ها هر روز منعکس می‌شوند، مراجعه کند و نتیجه کارشان را ببیند و آنگاه تصمیم بگیرد.

راه سوم-خودکشی کند تا خیانت‌های همسرش را نبیند و از این‌زندگی ننگین نجات پیدا کند، البته این راه هم عقلایی نیست. زیرا از یکطرف مرتکب قتل نفس‌شده که از لحاظ شرع یکی از گناهان بزرگی است که خداوند متعال وعده دوزخ بدان داده است.

از طرف دیگر، خودش را نابود و از زندگی محروم نموده است.

این چه کار غیر عقلایی است که انسان برای انتقام از دیگران خودش را به هلاکت دنیوی و اخروی بیندازد؟! و همسرش را برای ارتکاب خیانت آزادی بیشتری بدهد؟ شاید بدترین راه‌ها همین راه باشد.

راه چهارم-در صورتی که خیانت همسرش به طور یقین به اثبات‌رسید و دید به هیچ قسمی حاضر نیست از کارهای غیر مشروعش دست‌بردارد بهترین و بی‌خطرترین و عقلایی‌ترین راه اینست که او را طلاق‌بدهد و از شر او نجات پیدا کند.

درست است که در اثر طلاق زندگی او از هم می‌پاشد و خسارت‌های زیادی هم خواهد دید و تحمل اینکار دشوار است مخصوصاً اگر بچه‌دار باشد لیکن به هر حال چاره‌ای جز این وجود ندارد. بهترین راه اینست که همسرش را طلاق بدهد و فرزندانش را تحویل بگیرد. زیرا صلاح نیست فرزندان بی‌گناهش را در اختیار یک زن فاسد قرار دهد.

البته نگهداری از بچه‌ها دشوار است لیکن باید مرد مطمئن باشد که چون برای رضای خدا این طریق را انتخاب نموده خدا هم یارش می‌کند و بزودی یک زن پاکدامن و عفیف نصیبش می‌گردد و طولی نخواهد کشید که زندگی او در یک مسیر عادی و آبرومند قرار خواهد گرفت.

پی‌نوشت‌ها

- 1-سوره حجرات آیه 12.
- 2-بحار جلد 103 ص 248.
- 3-بحار جلد 75 ص 194
- 4-بحار جلد 103 ص 252
- 5-بحار جلد 74 ص 187
- 6-وسائل ج 14 ص 111
- 7-بحار ج 104 ص 39

از همسرت پرستاری کن

زن و شوهر همیشه به تعاون و اظهار محبت احتیاج دارند. لیکن این احتیاج در بعضی مواقع شدیدتر می‌شود. انسان در موقع گرفتاری و بیماری بیشتر از سایر اوقات احتیاج به دلجویی و پرستاری دارد. بیمار همان مقدار که به دکتر و دوا احتیاج دارد به همان مقدار بلکه زیاده‌تر به مراقبت و پرستاری احتیاج دارد. پرستار خوب با دلجویی و نوازش اعصاب بیمار را آرامش می‌دهد و به زندگی امیدوارش می‌گرداند.

زن از شوهرش انتظار دارد که در موقع بیماری به یارش بشتابد و بهتر از پدر و مادرش از او پرستاری کند. نوازش‌ها و همدردی‌های او را از علائم صفا و محبت می‌شمارد.

زنی که شبانه‌روز مانند یک کلفت در خانه زحمت می‌کشد حق دارد از شوهرش انتظار داشته باشد که در موقع بیماری به فریادش برسد و درمعالجه‌اش کوشش نماید. پول دوا و دکتر نیز یکی از مخارج رسمی زندگی و از نفقه‌هایی است که تامین آن بر مرد واجب است.

زنی که شبانه‌روز بدون مزد و مواجب در خانه زحمت می‌کشد آیا این مقدار بر شوهرش حق ندارد که در موقع بیماری به دادش برسد؟

در بین مردها افرادی دیده می‌شوند که اصلاً انصاف و وجدان و عاطفه ندارند. در موقعی که همسرشان سالم است حداکثر استفاده را از او می‌برند اما وقتی مریض شد برای چند تومان که برای بهبود او

میخواهند خرج کنند هزار مرتبه جان می‌دهند! ! و اگر بیماری او طول کشید یا مخارج بیشتری لازم داشت او را به کلی رها می‌کنند. آیا رسم وفا و مردانگی همین است؟ به نمونه زیر توجه فرمایید:

«زنی به نام ... علیه شوهرش شکایت کرد که مدت‌ها با بود و نبود شوهرم ساختم و با نهایت تلاش به او خدمت کردم. اما حالا که بیمار شده ام مرا از خانه بیرون کرده می‌گویند: زن بیمار نمی‌خواهم»⁽¹⁾.

آقای محترم! اگر به زندگی و خانواده‌ات علاقه داری وقتی همسرت بیمار شد و به طبیب و دوا احتیاج پیدا کرد فوراً او را نزد دکتر ببر. دواهای لازم را برای‌اش تهیه کن. دکتر و دوا تنها هم کافی نیست بلکه باید در یک چنین موقعی مانند پدر و مادر مهربان از او پرستاری کنی. پدر و مادرش را رها کرده و بدان امید هستی‌اش را در اختیار نهاده که از پدر و مادر برای‌اش بهتر باشی. شریک زندگی، مادر اطفال، یار و غمخوار تومی‌باشد. در موقع بیماری بیشتر از سابق اظهار محبت کن. از بیماری و درد و ناله‌اش اظهار تاسف و همدردی کن دل‌دارش بده، به زندگی و بهبود امیدوارش کن. بر طبق دستور دکتر غذایش را تهیه کن. اگر به غذا با میوه مخصوصی میل دارد و دکتر آن را تجویز نموده به هر طور شده برای‌اش تهیه کن. سعی کن دوا و غذا را با دستخودت به او بدهی، زیرا همین عمل باعث دلخوشی و آرامش اعصاب او است.

بچه‌ها را آرام کن سر و صدا راه نیندازند. رختخوابت را نزدیک‌بسترش بینداز و در شب کاملاً مراقب او باش. گاهی که از خواب بیدار می‌شوی اگر بیدار است احوالش را بپرس. اگر از شدت درد خوابش نمی‌برد سعی کن حتی القوه بیدار بمانی. و

اگر خواستی بخوابی با یکی از فرزندان تیا پرستار دیگری که داری نوبتگذار که همیشه یک نفرتان بیدار بماند و از بیمار مراقبت کند. مبادا از سر شب تا صبح راحت بخوابی و همسرت از شدت درد بنالد. اگر در یک چنین موقعی از همسرت کاملاً پذیرایی و دلجویی نمودی به زندگی دلگرم می‌گردد، به وفاداری و صمیمیت تو اطمینان پیدا می‌کند، محبت و علاقه اش زیادتر می‌شود.

وقتی از بستر بیماری برخاستی بیشتر از سابق در خانه‌ات زحمت می‌کشد. محبت‌ها و نوازش‌های تو را هرگز فراموش نمی‌کند و اگر بیمار شدی کاملاً از تو پرستاری و دلجویی خواهد کرد.

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: بهترین شما کسی است که برای اهل‌بیتش خوبتر باشد و من نسبت به خانواده‌ام از همه بهتر هستم ⁽²⁾.

رسول خدا (ص) فرمود: هر کس برای بر آوردن حاجت بیماری‌کوشش کند، موفق شود یا نه، از گناهانش خارج می‌شود مانند روزی که از مادر متولد شده است. یکی از انصار عرض کرد: پدر و مادرم به قربانتیارسول الله اگر مریض از اهل بیتش باشد آیا ثواب زیادتری ندارد؟ فرمود:

چرا ⁽³⁾.

اقتصاد خانواده

نفقه زن بر شوهر واجب است یعنی قانوناً و شرعاً مرد موظف است کلیه مخارج خانواده را از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و حتی پولدکتر و دوا را تامین کند. و در صورت امتناع یا کوتاهی شرعاً و قانوناً مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

زن و بچه، نیست و ندارم سرشان نمی‌شود، به هر حال می‌خواهند. و خواسته‌هایشان حد و انتها ندارد. حس رقابت و چشم و هم چشمی در آنان بسیار قوی است. بدین جهت مرد نمی‌تواند و صلاح هم نیست که بدون قید و شرط مطیع خواسته‌هایشان باشد.

مرد خردمند و با تدبیر حساب خرج و دخل خانواده را به طور دقیق می‌کند. اشیاء و لوازم زندگی را به نسبت لزوم و احتیاج درجه‌بندی می‌کند.

حوائج ضروری زندگی مانند خوراک و پوشاک را بر سایر چیزها مقدم می‌دارد. مقداری از درآمدش را برای حوادث روزگار از قبیل بیماری و بیکاری و کسادگی کنار می‌گذارد.

مقداری از آن را برای اجاره یا خرید خانه ذخیره می‌کند. به فکر پول آب و برق و تلفن و مالیات و شهریه بچه‌ها نیز هست. اسباب و اثاث ضروری زندگی را نیز در نظر می‌گیرد. آنگاه درآمدش را با رعایت الاهی‌فالا هم بر آن‌ها تقسیم می‌کند. از اسراف و تبذیر خودداری می‌کند.

سعی می‌کند پایش را از گلیم خویش درازتر نکند. هر خانواده‌ای که دخل و خرجشان حساب داشته باشد. و با عقل و تدبیر و رعایت اقتصاد خرج کنند نه تنها دچار قرض و ورشکست نخواهند شد بلکه به

زودی زندگی آبرومند و نسبتاً خوبی پیدا خواهند کرد.

خداوند کریم اقتصاد و میان‌ه‌روی را از علائم ایمان شمرده در قرآن مجید می‌فرماید: کسانی که چون خرج کنند اسراف نکنند و بخل نوزند و میان این دو معتدل باشند (4).

امام صادق (ع) فرمود: من برای کسی که اقتصاد را رعایت کند ضامن می‌شوم که فقیر نشود (5).

امام صادق (ع) فرمود: چهار دسته مردم دعایشان به هدف اجابت نخواهد رسید. یکی از آن‌ها کسی است که مالش را بیهوده تلف کند آنگاه بگوید: خدایا روزی مرا برسان. پس خدا می‌فرماید: مگر به تو دستور ندادم که اقتصاد را رعایت کنی؟ (6)

عبدالله بن ابان می‌گوید: از موسی بن جعفر (ع) راجع به انفاق بر خانواده سؤال کردم. فرمود: اسراف و تنگ‌گیری هر دو مکروه هستند.

میان‌ه‌روی را نباید از دست داد (7). مرد خردمند و عاقبت‌اندیش حتی القوه از قرض و نسیه خودداری می‌کند. و برای مصارف غیر ضروری خودش را به وام نمی‌اندازد. اقتصادی که بر پایه وام‌های بانکها و سایر مؤسسات استوار باشد شرعاً و عقلاً پسندیده نیست.

خرید اشیاء قسطی گرچه ممکن است ظاهر زندگی را زیبا گرداند اما خوشی و آسایش را از خانواده سلب می‌کند. خانه قسطی، فرش قسطی، یخچال قسطی، بخاری قسطی، اتومبیل قسطی، تلفن قسطی، تلویزیون قسطی، و ... این هم شد زندگی؟! آخر چه لزومی دارد که انسان اشیاء غیر ضروری را به قیمت‌های گزاف بخرد و مقداری از درآمدش را به صندوق بانکها و سایر مؤسسات بریزد؟ آیا بهتر و عقلایی‌تر نیست که قدری صبر

کند تا اوضاع اقتصادش بهتر شود و همان اجناس را با قیمت ارزانتر به طور نقد خریداری کند؟

درست است که پول پیدا کردن خیلی در زندگی انسان تاثیر دارد لیکن علم معاش و راه خرج کردن خیلی از آن مهمتر می‌باشد. بسیاری از خانواده‌هایی که با وجود درآمد خوب همیشه گرفتار و مقروضند و به اصطلاح همیشه هشتشان گرو نهشان می‌باشد. بر عکس، بسیاری از خانواده‌ها با اینکه درآمد فوق العاده‌ای ندارند اما وضعشان از هر جهت خوب و آبرومند است و در کمال رفاه و آسایش زندگی می‌کنند. تفاوت این دو دسته در تدبیر زندگی و علم معاش می‌باشد. بنابراین صلاح خانواده در اینست که مرد با عقل و احتیاط یا شخصا امور اقتصادی منزل را بر عهده بگیرد و اگر خرید و فروش دست دیگری است به کار او نظارت داشته باشد.

در خاتمه تذکر این مطلب لازم است که گر چه رعایت اقتصاد کاری خوب و به صلاح خانواده است لیکن سختگیری هم خوب نیست. اگر وضع مالی مرد خوب است باید در مخارج اهل و عیالش توسعه بدهد. به مقدار توانائی خویش لباس و خوراک خوب و منزل راحت برای اش تهیه کند.

مال و ثروت برای خرج کردن و تامین مخارج زندگی است نه برای جمع کردن و باقی گذاشتن. باید آثار و علائم مال و ثروت در زندگی انسان و خوراک و پوشاک خانواده اش نمایان باشد. آخر چه فائده‌ای دارد که مرد شبانه روز زحمت بکشد و به خودش و خانواده اش سختی بدهد و اموالی را روی هم بگذارد و از این دنیا برود؟! مادامی که زنده است زن و فرزندش آرزوی یک لباس زیبا و یک خوراک خوب داشته باشند و از کمبود مواد غذایی همیشه بیمار و رنجور

باشند لیکن بعد از مرگش در تقسیم اموال به سر و کله یکدیگر بزنند؟! اگر خدا به انسان نعمت داده باید به همان نسبت در مخارج خانواده اش توسعه بدهد. غذا و لباس خوببریشان تهیه کند. به مقدار توانایی خویش در هر فصلی میوه های آن فصل را در اختیارشان بگذارد.

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: از ما نیست کسی که از جهت مال و ثروت در وسعت باشد لیکن بر اهل و عیالش سخت بگیرد (8).
موسی بن جعفر (ع) فرمود: عیال مرد اسیران او هستند. پس هر کس خدا به او نعمتی داده باید در مخارج اسیرانش توسعه بدهد و الا ممکن است نعمت های او گرفته شود (9).

امام رضا (ع) فرمود: سزاوار است مرد در مخارج اهل و عیالش توسعه دهد تا منتظر مرگش نباشند (10).
امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر جمعه برای اهل و عیالتان میوه تهیه کنید تا به فرا رسیدن جمعه خوشنود گردند (11).

در کارهای خانه کمک کن

درست است که کارهای خانه داری بر عهده زن ها است و در این باره حرفی ندارند، لیکن باید توجه داشت که اداره یک منزل کار آسانی نیست.
یک بانوی خانه دار اگر شبانه روز هم در منزل کار کند باز هم مقداری از کارها لنگ می ماند. مخصوصا در مواقع غیر عادی مانند مهمان داری کارها روی هم متراکم می گردند و کدبانوی خانه را خسته و وامانده می سازند. زن در انجام کارهای خانه حرفی ندارد لیکن از شوهرش انتظار دارد که گاه گاه او را کمک کند و دستی به بالش بگیرد.

وقتی مرد وارد خانه می‌شود و می‌بیند کارها از چپ و راست همسرش را احاطه نموده‌اند سزاوار نیست‌برود در گوشه‌ای استراحت‌کند و انتظار داشته باشد فوراً جای و ناهار حاضر شود. بلکه مقتضای محبت و صفای خانوادگی اینست که در چنین مواقع به یاری همسرش بشتابد و هر کاری را که از عهده‌اش ساخته است انجام دهد.

زن این عمل را دلیل صفا و محبت می‌شمارد و به خانه و زندگی‌علاقه‌مند می‌گردد.

مردانگی به این نیست که وقتی وارد خانه شد دست‌به سیاه و سفید نگذارد و فقط امر و نهی کند. خانه ستاد فرماندهی نیست بلکه کانون صفا و محبت و محل همکاری و تشریک مساعی است. پیش خود نگو: اگر در منزل کار کنم از ابهت و جلالم کاسته می‌شود و موقعیتم متزلزل می‌گردد.

ابدا چنین نیست بلکه در نظر همسرت مردی با صفا و در نظر دیگران دلسوز و مهربان معرفی می‌شوی.

پیغمبر اسلام (ص) با آن عظمت و جلالش در منزل کار می‌کرد (12).

عایشه همسر پیغمبر می‌گوید: وقتی خلوت می‌شد رسول خدا لباسش را می‌دوخت و کفشش را وصله می‌کرد و مانند سایر مردها در منزل کار می‌کرد (13).

و همچنین علی بن ابیطالب و سایر امام‌ها (ع) در امور خانوادگی به همسرانشان کمک می‌کردند.

بارداری و زایمان

دوران بارداری، دوران بسیار حساس و سرنوشت‌سازی است.

وضع تغذیه مادر و حالات روانی و حرکات جسمانی او، هم نسبتبه آینده‌خودش اثر دارد هم برای کودکی که در رحم او پرورش می‌یابد تاثیر فراوانی دارد. سلامتی یا بیماری، نیرومندی یا ناتوانی، زشتی یا زیبایی، خوش اخلاقی یا بد اخلاقی، مقدار هوش و فهم کودک، در همین زمان و در رحم مادر پایه‌گذاری می‌شود. یکی از دانشمندان می‌نویسد: والدین طفل می‌توانند او را در کاخی از سلامت مزاج نشو و نما دهند یا در بیغوله‌ای خراب و نمناک پرورانند. و مسلم است که چنین مکانی در خور زیستن روح جاودان بشری نیست. به همین جهت، پدر و مادر بزرگترین مسؤولیتها را در مقابل بشریتبه عهده دارند (14).

بنابراین دوران بارداری را نمی‌توان یک زمان عادی محسوب داشت و نسبتبه آن بی‌تفاوت بود. بلکه با شروع این دوران مسؤولیت بسیار سنگینی بر عهده پدر و مادر خواهد افتاد. که اگر اندکی غفلت کنند با مشکلات صعب‌العلاج یا غیر قابل‌جبرانی مواجه خواهند شد. در اینجا تذکر چند مطلب ضرورت دارد.

1- برنامه غذایی-کودکی که در رحم مادر زندگی می‌کند از خون‌مادر تغذیه می‌نماید و رشد می‌کند. بنابراین غذای مادر باید آن چنان غنی و کامل باشد که از یک طرف احتیاجات غذایی خودش را تامین کند و بتواند صحیح و سالم به زندگی خویش ادامه دهد، و از طرف دیگر مواد غذایی و مصالحی را که برای پرورش جسم و جان کودک ضرورت

دارد در اختیارش قرار دهد تا بتواند به خوبی و تندرستی پرورش یابد. بنابراین برنامه غذایی یک خانم آبستن باید کاملاً حساب شده و دقیق باشد. زیرا فقدان یا کمبود بعض مواد غذایی، مانند انواع مختلف ویتامین‌ها و مواد معدنی و آلی و پروتئین‌ها و چربی‌ها و مواد قندی و نشاسته‌ای، هم نسبت به سلامت مادر لطمه وارد می‌سازد هم کودکی که از خون مادر تغذیه می‌نماید.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: غذای کودک در رحم مادر، از آنچه مادر می‌خورد و می‌آشامد تامین می‌شود (15).

در اینجا مشکل دیگری هم وجود دارد که اکثر خانم‌ها در تمام دوران بارداری یا در اکثر آن، از یک مزاج عادی و معمولی برخوردار نیستند. بلکه نسبت به بعض غذاها تنفر پیدا می‌کنند (ویار) و بهر حال کم‌خوراکتر می‌شوند، در صورتیکه نیاز غذایی آن‌ها بیشتر است. و بهمین جهت باید غذاهایی را میل کنند که در عین حال که از لحاظ مواد مختلف غذایی غنی است، حجم کمتری هم داشته باشد. و تنظیم چنین برنامه غذایی کار دشواری است بالخصوص برای افراد کم بضاعت و کم اطلاع از خواص و آثار غذاها و بهداشت عمومی. در اینجا است که مسئولیت بسیار سنگینی بر عهده پدر کودک نهاده می‌شود. اوست که باید به مقدار توان خویش تلاش کند و برای همسر به‌بارداری و کودکی را که در رحم پرورش می‌دهد برنامه غذایی مناسب و حساب شده‌ای را تهیه و در اختیارش قرار دهد. و اگر در انجام این مسئولیت بزرگ کوتاهی کند هم به سلامت آینده همسرش و هم سلامت کودکش لطمه وارد خواهد شد، که در همین دنیای نتیجه‌اش را خواهد دید و هم در جهان

آخرت مورد بازخواست الهی قرار خواهد گرفت.

2- آرامش فکری-زن در زمان بارداری نیاز شدیدی به آرامش فکری و عشق و علاقه به زندگی دارد. زیرا اعصاب راحت و آرامش فکر و شوق و علاقه به زندگی، هم در سلامت خودش تاثیر دارد هم در جسم و روان کودکی که در رحم پرورش می‌یابد تاثیر بسزایی خواهد داشت.

و تهیه و تامین چنین محیط امن و با آرامشی نیز بر عهده شوهر است. شوهر همیشه باید با محبت‌ها و نوازش‌ها و دلجویی هایش دل همسرش را گرم و آرام نگهدارد لیکن در زمان بارداری باید این برنامه را دو چندان کند. رفتار شوهر باید آن چنان باشد که همسرش از حادثه جدید احساس غرور و شادمانی کند و بر خویشتن ببالد که مسئولیت پرورش یک انسان خوب و سالم بر عهده اش نهاده شده است. و به خوبی دریابد که شوهرش به اتمام وجود او را دوست دارد و به فرزندش نیز کاملاً علاقه‌مند می‌باشد.

3- خودداری از حرکات شدید-زن در زمان بارداری نیاز به استراحت و اجتناب از کارهای سنگین و دشوار دارد. حمل اشیاء سنگین و حرکتهای تند می‌تواند برای سلامت خودش و کودکش زیان‌های غیر قابل‌جبرانی را ببار آورد. خانم‌های باردار باید کاملاً به این نکته توجه داشته باشند. شوهران نیز وظیفه دارند که به همسران باردارشان توصیه کنند که از حمل اشیاء سنگین و انجام حرکتهای تند جدا اجتناب نمایند و لازم است مردها در این دوران، انجام کارهای سنگین را که برای زندگی ضرورت دارد خود متحمل شوند، و به همسرشان اجازه انجام آن‌ها را ندهند.

4- یکی از مشکلات دوران بارداری ترس و اضطرابی است که خانم‌ها از زایمان دارند. مخصوصاً خانمهایی که زایمان اولشان باشد، یا زایمان غیر طبیعی داشته باشند. در این مورد نیز شوهران باید به یاری همسرانشان بشتابند. به او دل‌داری و تسلیت‌بدهند. بگویند: اگر رعایت‌بهداشت و حفظ‌الصحه را بکنی زایمان امر چندان دشواری نیست. یک‌امر طبیعی است که برای همه بانوان واقع شده و می‌شود. تحمل آن چندان سخت نیست، در عوض یک فرزند خوب و سالم پیدا می‌کنیم که مایه افتخار ما خواهد بود. من نیز همواره مراقب تو خواهم بود و از هیچ‌گونه کمکی دریغ نخواهم کرد.

5- زایمان-عمل زایمان بر رویه‌ام دشواری‌هایی را در بر دارد. غالباً با یک دوره دردهای شدید همراه است. خانم‌های باردار غالباً از خطرهای احتمالی و عواقب آن بیمناک‌اند. بعد از وضع حمل هم یک دوران‌ضعف و نقاهت را باید بگذرانند. گرچه خانم‌ها دوران بارداری و زایمان و شیر دادن را باید تحمل‌کنند لیکن شوهر نیز در انعقاد نطفه و به وجود آمدن‌کودک کاملاً دخیل بوده است. در واقع پدر و مادر، در به وجود آمدن‌کودک‌بطور اشتراک سهیم هستند. گرچه مرکز این موجود جدید رحم مادر می‌باشد. بنابراین شوهر نیز بر طبق وظیفه وجدانی و انسانی و اسلامی‌موظف است در موقعیت‌حساس زایمان به یاری همسرش بشتابد، و سعی و تلاش کند تا عمل زایمان به خوبی انجام بگیرد. اگر نیاز به دکتر و دارو و زایشگاه دارد، وسیله‌اش را فراهم سازد. با اظهار محبت دلگرم و امیدوارش سازد. هنگامی که در زایشگاه است مراقب احوال او باشد.

وحضورا یا به وسیله تلفن از احوالش جویا شود. بعد از وضع حمل، در صورت امکان فوراً به ملاقاتش برود، و اگر ممکن نیست، یکی از خانم‌های بستگان را به ملاقاتش بفرستد و از احوالش جویا شود. وقتی می‌خواهند او را به منزل بیاورند بهتر ست‌خودش نیز به همراه باشد. وقتی به منزل آمد اسباب و وسایل استراحت او را فراهم سازد. در دوره نقاهت اجازه ندهد به کارهای سنگین و دشوار اقدام نماید. سعی کند به مقدار توان، غذاهای خوب و مقوی برای‌اش تهیه کند. تا نیروهای از دست داده خود را دوباره بازیابد و با سلامتی به زندگی و پرورش نوزاد مشغول گردد.

مرد با چنین رفتاری به اخلاق اسلامی عمل کرده و نزد خدا ماجور خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما مردی است که با همسرش به خوبی رفتار کند و من از همه شما نسبت به همسرم خوش‌رفتارتر هستم ⁽¹⁶⁾ و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند مردی را که رابطه بین خودش و همسرش را نیکو گرداند. زیرا خداوند متعال مرد را اختیاردار و سرپرست او قرار داده است ⁽¹⁷⁾ بعلاوه، بدین وسیله کانون گرم خانواده را گرم‌تر از سابق نموده و بنیاد ازدواج را استوار می‌گرداند. در این صورت خانم چنین مردی نیز محبت‌ها و نوازش‌ها و دلجوئی‌ها و زحمات‌های شوهر مهربانش را هیچگاه فراموش نخواهد کرد. و با دلگرمی و امید بیشتری در اداره زندگی تلاش خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

1-اطلاعات 18 اردیبهشت 1351.

2-وسائل ج 14 ص 122

3-وسائل ج 2 ص 643

- 4-فرقان آیه 67
- 5-وسائل ج 15 ص 258
- 6-وسائل ج 15 ص 261
- 7-وسائل ج 15 ص 261
- 8-مستدرک ج 2 ص 643
- 9-بحار ج 104 ص 69
- 10-وسائل ج 15 ص 249
- 11-بحار ج 104 ص 73
- 12-بحار، ج 16 ص 227.
- 13-بحار الانوار ج 16 ص 230
- 14-راز آفرینش انسان ص 108
- 15-بحار الانوار ج 60 ص 342.
- 16-وسائل ج 14 ص 122
- 17-وسائل جلد 14 ص 124

کمک در بچه داری

فرزند ثمره مشترک ازدواج زن و مرد است. هر دو نفر در پیدایش کودک دخالت داشته اند، و در منافع و زیان‌هایش نیز شریک می‌باشند.

بنابراین بچه داری نیز یک وظیفه مشترک زن و شوهر است. نه وظیفه زن‌تنها. درست است که مادران با میل و رغبت از بچه نگهداری می‌کنند و امور نظافت و تر و خشک کردن و تغذیه و شیر دادن و دیگر امور مربوط به کودک را از جان و دل می‌پذیرند. و برای پرستاری و نگهداری او هر گونه رنج و زحمتی را تحمل می‌نمایند. برای پرستاری از کودک چه شبهائی را تا صبح بیدار می‌مانند و گریه و جیغ و شیون و نحسی‌های او را تحمل می‌کنند. لیکن شوهر هم نباید فداکاری‌ها و زحمات همسرش را نادیده بگیرد و بگوید: بچه داری وظیفه زن است. و من در این به اره مسؤولیتی ندارم.

وقتی دید بچه آرام نمی‌گیرد، مادر را با بچه بگذارد و خودش برود در اتاق دیگر

راحت بخوابد. نه، برادر! این بچه مشترک بین شما است. پرستاری و نگهداری از او نیز یک وظیفه مشترک است. مگر تو عاطفه و وجدان نداری؟ آیا انصاف است که تو بروی در گوشه‌ای استراحت کنی، و همسرت را در این غوغا تنها بگذاری؟ آیا این رسم زن داری و مهر و صفای خانوادگی است؟ اگر تو روز کار کرده و خسته هستی همسرت نیز در تمام روز به کارهای خانه داری اشتغال داشته و خسته است. اگر تو خوابت می‌آید و نیز خوابش می‌آید. اگر جیغ و شیون‌های بچه اعصاب تو را خسته می‌کند، مادر بیچاره هم همینطور است لیکن جز تحمل چاره‌ای ندارد. برادرم! انصاف و عاطفه و اخلاق اسلامی و رسم همسر داری اقتضا دارد که در چنین مواقع حساسی در بچه داری همسرت را کمک کنی. یا با هم بچه را آرام کنید سپس بخوابید. یا مقداری از شب را تو بخواب و همسرت از بچه پرستاری کند آنگاه تو از بچه پرستاری کن و همسرت بخوابد. و اگر همسرت در اثر کم خوابی، بعد از نماز صبح استراحت کرده انتظار نداشته باش مانند دیگر روزها صبحانه را برای ات حاضر کند. چه مانع دارد خودت چای و صبحانه حاضر کنی، خودت میل کنی و بیرون بروی و برای همسرت نیز آماده باشد. وقتی می‌خواهید به سفر یا مهمانی بروید ضرورت ندارد که همیشه همسرت بچه را بغل کند، در جاهای مناسب تو این عمل را انجام بده و در این به اراه همکاری نمائید. و بطور کلی در همه حال در پرستاری و نگهداری از کودک تعاون و همکاری داشته باشید. رسم زن داری و اخلاق اسلامی چنین است. به زندگی شما صفا و محبت و رونق می‌دهد.

البته به بانوان نیز توصیه می‌شود که در این به اراه از شوهرانشان انتظارات زیاده از حد نداشته باشند. گرفتاری‌ها و

مشکلات کسب و کار و تامین نیازمندی‌های زندگی را همواره منظور داشته باشند. و بدانند که مرد در خارج منزل با صدها مشکل روبروست و با اعصاب خسته، و بمنظور استراحت بمنزل می‌آید. و انتظار نداشته باشند که وقتی به منزل آمد لباس‌هایش را در آورد و فوراً مشغول بچه‌داری و امور خانه‌داری شود. در این مورد بیش از مقدار ضرورت و در مواقع غیر عادی، توقع کمک نداشته باشند.

زود به منزل بیا

مرد مادامی که زن نگرفته آزاد است. می‌تواند دیر به خانه بیاید یا زود. اطلاع بدهد کجا می‌روم یا نه. اما هنگامی که ازدواج کرد خواه ناخواه باید برنامه‌اش را تغییر دهد و زودتر به منزل بیاید. باید توجه داشته باشد که همسرش از صبح تا غروب در منزل زحمت کشیده خانه را مرتب نموده، غذا پخته، لباس شسته، منزل را تمیز کرده اکنون چشم به راه است که شوهرش به منزل بیاید، با هم بنشینند صحبت کنند و از انس و محبت لذت ببرند. بچه‌هایش نیز همین انتظار را دارند. دور از انسانیت و انصاف است که مرد شب دنبال خوشگذرانی و شب‌نشینی برود و همسر بیچاره و کودکانش را در انتظار بگذارد! مگر زن‌داری فقط به این است که غذا و لباسش را بدهی؟ زن شریک زندگی است نه کلفت بدون مزد و مواجب. به خانه شوهر نیامده که شبانه‌روز زحمت‌بکشد و لقمه نانی بخورد. بلکه بدان امید آمده که انیس و هم‌نشین دائم داشته باشد. بعضی مردها واقعا انصاف و عاطفه و شعور ندارند. زن پاکدامن و عفیف و فرزندان

معصوم خویش را در خانه می‌گذارند و شب تا به سحر دنبال عیاشی و ولگردی می‌روند. پول‌هایی را که باید در خانه خرج کنند در خارج منزل بیهوده تلف می‌کنند. این بیچاره‌ها هنوز لذت انس و محبت را درک نکرده‌اند که عیاشی‌های کثیف را خوشگذرانی می‌شمارند. هیچ فکر نمی‌کنند که با این رفتار آبرو و حیثیت خویش را از دست می‌دهند. و در نزد مردم، افرادی هوسباز و سبک مغز معرفی می‌شوند. خودشان را بدبخت و بیچاره و زن و فرزندشان را بدبخت‌تر می‌گردانند. کاری می‌کنند که همسرانشان از درد ناچاری تقاضای طلاق و جدایی می‌کنند و کاخ زناشویی را متلاشی می‌سازند. به داستان‌های زیر توجه فرمایید:

مردی که زنش را طلاق داده بود در دادگاه گفت: در ابتدای ازدواج به خاطر جوانی و معاشرت با دوستان بد هر شب همسرم ... را تنها در خانه می‌گذاشتم و برای تفریح و خوشگذرانی از خانه بیرون می‌رفتم و نزدیک صبح به خانه می‌آمدم. همسر جوانم که از رفتار من ناراحت بود عاقبت بستوه آمده طلاق گرفت. ده فرزند داشتیم قرار شد ماهی دو مرتبه آن‌ها را ببینم. مدتی بدین نحو گذشت ولی اکنون مدتی است از من مخفی شده‌اند.

برای دیدن فرزندانم خیلی ناراحت هستم. ⁽¹⁾

زنی می‌گوید: از تنهایی دیگر حوصله‌ام سر رفته دارم دق می‌کنم. شوهرم اصلاً به فکر من و تنهایی کشنده من نیست، هر شب تا بعد از نیمه شب در پی تفریح و شادی خودش است. ⁽²⁾ آقای محترم، تو که دارای زن و بچه هستی دیگر حق نداری مانند سابق بی‌قید و بند باشی. به فکر آینده خودت و خانواده‌ات باش. دست از ولگردی و عیاشی

بردار. دوستان ناباب را رها کن. از کار که فارغ شدی یک سر به خانه بیا. با زن و فرزندان تبنشین، کانون خانوادگی را گرم و با صفا کن و از لذت انس و محبت برخوردار شو. ولگردی و شبنشینی بر فرض اینکه سالم و بدون مفسده هم باشد باز به حال تو سودی ندارد و زندگیات را متلاشی می‌سازد.

باوفا باش

وقتی میان زن و مرد پیمان زناشویی بسته شد زندگی انفرادی آنان به یک زندگانی مشترک اجتماعی تبدیل می‌شود. آن پیمان مقدس بدان معنا است که زن و شوهر قول می‌دهند که تا آخر عمر با هم باشند. در اداره زندگی تشریک مساعی کنند. برای رفاه و آسایش همدیگر کوشش نمایند.

یار و مونس و غمخوار هم باشند. در جوانی و پیری، در توانایی و ناتوانی، در موقع سلامت و بیماری، در سختی‌ها و خوشی‌ها، در حال فقر و غنا، در همه حال با هم باشند.

انسانیت و شرافت اقتضا دارد که زن و شوهر تا آخر عمر بدین پیمان مقدس وفادار باشند. و در مشکلات زندگی و حوادث روزگار عهد خویش را فراموش نکنند. دختری که در موقع جوانی و شادابی خواهان دارد دست رد به سینه همه می‌زند و هستی خویش را تنها در اختیار شوهر قرار می‌دهد بدان امید که تا آخر عمر در پناه او زندگی کند. رسم مردانگی نباشد که در موقع پیری و زوال شادابی همسرش را تنها بگذارد و به فکر تجدید فراش یا ولگردی برآید.

در موقع نداری و تنگدستی با شوهرش می‌سازد و در خانه اش زحمت می‌کشد و بخور و نخور می‌کند بدان امید که زندگی آنان سر و صورتی پیدا کند و تا آخر عمر در رفاه و

آسایش باشند، رسم وفا نباشد که مرد وقتی وضع اقتصادی خویش را مرتب دید و ثروتی ذخیره کرد به فکر زن گرفتن بیفتد یا همسرش را در خانه گذاشته دنبال خوشگذرانی برود.

در موقع سلامت و توانایی بدون مزد و مواجب به اندازه چند کلفت در خانه شوهر زحمت می‌کشد بدان امید که به هنگام ناتوانی و بیماری از کمکها و پرستاری‌ها و دلجویی‌های او برخوردار گردد نه اینکه او را رها کند و به فکر خوشگذرانی خودش باشد.

بعضی مردها واقعا عاطفه و مردانگی ندارند. در موقعی که همسرشان جوان و شاداب و سالم است از او استفاده می‌کنند لیکن بعدا او را رها کرده دنبال خوشگذرانی می‌روند. یا به بهانه‌های بسیار پوچ او را طلاق می‌دهند. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

مردی زنش را به بهانه شومی طلاق می‌دهد. زیرا بعد از عروسی پدر شوهر وفات می‌کند و دایی او به ورشکست مبتلا می‌گردد.⁽³⁾ مردی در بیان علت طلاق زنش می‌گوید: چه علتی بهتر از اینکه ترا دوست ندارم. با اینکه قبلا به عنوان عشق با او ازدواج نموده بود⁽⁴⁾.

زنی به نام ... علیه شوهرش شکایت کرد که مدت‌ها با بود و نبود شوهرم ساختم و با نهایت تلاش به او خدمت کردم. اما حالا که بیمار شده ام مرا از خانه بیرون کرده می‌گوید: زن بیمار نمی‌خواهم⁽⁵⁾.

آقای محترم، تو حیوان نیستی که جز خودخواهی و خوردن و شهوترانی چیزی سرش نمی‌شود. تو انسان هستی. انسان باید وجدان و رحم و عاطفه و از خودگذشتگی داشته باشد.

دختر معصومی به خاطر تو دست از پدر و مادر و تمام خویشان برداشت و جوانی و شادابی و سرمایه عفت‌خویش را در اختیار تو نهاد.

بهرتر از کلفت در خانه‌ات زحمت کشید، با دار و ندار تو ساخت و هر گونه رنج و محرومیتی را تحمل کرد، آیا سزاوار است او را رها کنی و دنبال‌عیاشی بروی؟ بدین عمل به او ستم می‌کنی و ستمکار در همین دنیا سزای اعمالش را خواهد دید. اگر تجدید فراش کنی در مقابل چند دقیقه لذت، آسایش روحی و آسودگی خاطر را از دست می‌دهی. به صدها گرفتاری و فشارهای روحی مبتلا خواهی شد. آبروی خویش را از دست می‌دهی و در نزد مردم مردی خودخواه و بی‌عاطفه معرفی خواهی شد.

فرزندانت از این کار رنجیده خاطر می‌شوند و هر روز به یک جور اسباب مزاحمت و ناراحتی برای‌ات فراهم خواهند ساخت. اگر همسرت بیمار است معالجه‌اش کن تا سالم شود و از فرزندانش پرستاری کند. اگر هم قابل علاج نیست مردانگی و فداکاری نشان بده و تا زنده است زنی دیگر نگیر. وجدانت راضی نشود آن بیچاره را آزرده خاطر گردانی. اگر خودت جای او بودی و به بیماری سختی مبتلا می‌شدی چه انتظاری از او داشتی؟ او هم همین انتظار را از تو دارد.

اگر موقع بیماری تو همسرت بنای ناسازگاری را بگذارد و تقاضای جدایی کند آیا کار خوبی می‌کند؟ یا اینکه نزد تو و سایرین زن خودخواه و بی‌وفایی معرفی می‌شود؟

اگر وفاداری و از خودگذشتگی خوب است تو هم وفادار باش.

تعلیم و تربیت

دختری که وارد خانه شوهر می‌شود مسؤلیت اداره یک منزل بر عهده اش می‌افتد. و برای اداره یک منزل اطلاعات مختلفی لازم است.

باید غذا پختن، لباس شستن، روفت و روب، اتو کردن، دوخت و دوز، مرتب کردن اثاث منزل، آداب مهمانداری، آداب معاشرت و رفت و آمد، شوهرداری، و بالاخره بچه‌داری، و ده‌ها مانند این‌ها را بداند. مرد از همسر تازه واردش انتظار دارد همه این‌ها را بداند و یک زن تربیت‌یافته کامل‌عیار باشد. لیکن متأسفانه این همه انتظار جامه عمل نمی‌پوشد و تازه‌عروس یا اصلاً آداب زندگی را بلد نیست یا اگر چیزی بلد باشد خیلی محدود است.

چه کنیم؟ این هم یکی از نواقص اجتماعی ما است. نه پدر و مادر مقید هستند آداب زندگی را به دخترشان یاد بدهند، نه برنامه آموزش و پرورش دختران چنان است که به جای مطالب بی‌ثمر، آداب زندگی را به دختران بیاموزد. به هر حال چاره‌ای نیست، باید در صدد علاج بر آمد.

مرد چون می‌خواهد عمری را با همسرش زندگی کند ناچار است در تعلیم و تربیت او کوشش نماید تا نواقص و عیوبش را برطرف سازد. اتفاقاً مرد هم از جهت‌سن بر همسرش فزونی دارد هم از لحاظ تجربیات و اطلاعات.

اگر قدری صبر و حوصله به خرج بدهد می‌تواند نواقص او را برطرف سازد و مطابق دلخواه تربیت کند. کارهایی را که خودش بلد است با زبان خوش و نرمی به او یاد بدهد. در این به اراه می‌تواند از زنان کاردان و با تجربه‌ای که در خانه هستند

مانند مادر و خواهر و عمه و خاله، استفاده کند و از راهنمایی‌های آنان بهره‌مند گردد. می‌تواند کتاب‌هایی را که در فن طب‌باخی، خانه‌داری، مهمان‌داری، شوهرداری، آداب معاشرت، نوشته شده تهیه کند و در دسترسش قرار دهد.

کتاب‌های اخلاقی را خریده به خواندن تشویقش نماید. آداب‌معاشرت و رفت و آمد را به او یاد بدهد. اگر بد اخلاقی و خلاف ادب دید بازبان خوش و دلسوزی متذکرش سازد. لیکن باید از روی تفاهم و به‌صورت دلسوزی و مهربانی باشد نه به عنوان اعتراض و ایراد و نق نق و الا ممکن است عکس‌العمل خوبی نداشته باشد.

مرد اگر در یکی دو سال اول زناشویی صبر و حوصله به خرج بدهد و با عقل و تدبیر به تعلیم و تربیت همسرش همت گمارد می‌تواند او را مطابق دلخواه تربیت کند اگر هم موفقیت او صد در صد نباشد اما بدون شک می‌تواند تا حدودی او را تکمیل کند.

درست است که برای این کار صرف وقت و صبر و حوصله لازم است لیکن هر چه در این به اراه عنایت‌بخرج بدهد ارزش دارد. زیرا شریک‌زندگی و مربی فرزندانش را تکمیل نموده و تا آخر عمر از ثمرات این کار بهره‌مند خواهد شد.

یکی از موضوعات مهمی که مرد باید بدان توجه داشته باشد اینست که همسر تازه عروسش که یک نفر مسلمان است و قاعدتا باید احکام و قوانین دین اسلام را بداند غالباً از آن‌ها بی‌اطلاع است. حتی احکام و دستورات ابتدائی اسلام مانند وضو و نماز و غسل و تیمم را بلد نیست.

البته قبلاً پدر و مادر وظیفه داشتند که دخترشان را با احکام و قوانین اسلام آشنا سازند و وظائف دینی را به او یاد بدهند

لیکن اکنون که آنان در انجام وظیفه کوتاهی نموده‌اند و دوشیزه ساده‌لوح بیگناهی را به خانه بخت‌فرستاده‌اند این وظیفه سنگین بر عهده تو می‌افتد. باید او را به وظائف دینی آشنا سازی و واجبات و محرمات اسلام را یادش بدهی. عقائد و اخلاق اسلامی را به طوری که مطابق فهم او باشد تعلیم کنی. اگر خودت می‌توانی این کار را بر عهده بگیری چه بهتر. و الا باید با مشورت اهل‌اطلاع کتابها و مجلات سودمند علمی و اخلاقی اسلام را تهیه نموده در اختیارش بگذاری و به خواندن تشویقش کنی.

رساله عملیه ساده‌ای را در اختیارش بگذاری. و در صورت لزوم می‌توانی یک شخص متدین مورد اعتماد اهل‌اطلاع را برای تعلیم و تربیتش انتخاب کنی.

به هر حال، امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و راهنمایی زن وظیفه حتمی شوهر است. اگر بدین وظیفه عمل کرد همسری متدین و عقیف و مهربان و خوش اخلاق و دانا و زندگی کن خواهد داشت که علاوه بر ثوابهای اخروی در همین دنیا نفعش عائد او خواهد شد. و اگر در انجام وظیفه کوتاهی نمود در این دنیا همسر بی‌اطلاع و ضعیف الایمانی خواهد داشت که مصونیت دینی و اخلاقی ندارد و در قیامت نیز مورد بازخواست خداوند قهار قرار خواهد گرفت.

خداوند بزرگ در قرآن مجید می‌فرماید:
ای کسانی که ایمان دارید خودتان و خانواده‌تان را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ است محفوظ بدارید. ⁽⁶⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی آیه مذکور نازل شد یکی از مسلمانان گریه می‌کرد و می‌گفت: من عاجزم که نفس خودم را از آتش محفوظ بدارم در عین حال مامور شده‌ام که اهل بیتم را نیز از دوزخ

نگهدارم! پیغمبر اکرم (ص) فرمود: همین مقدار کافی است که آنان را امر کنی به کارهایی که خودت مأموریت داری آنها را انجام دهی و نهی کنی از کارهایی که خودت باید آنها را ترک کنی.⁽⁷⁾

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرد به سرپرستی خانواده گمارده شده است و هر سرپرستی نسبتبه زیردستانش مسؤولیت دارد.⁽⁸⁾

رسول خدا (ص) زن‌ها را یاد نموده فرمود: پیش از اینکه شما را به کارهای بد وادار کنند، به کارهای نیک دعوتشان کنید.⁽⁹⁾

پی‌نوشت‌ها

- 1-اطلاعات 11 تیر ماه 1349.
- 2-و نمی‌دانند چرا؟ ص 138.
- 3-اطلاعات 25 دیماه 1350
- 4-اطلاعات 26 شهریور 1348.
- 5-اطلاعات 18 اردیبهشت 1351.
- 6-سوره تحریم آیه 6
- 7-وسائل ج 11 ص 417.
- 8-مستدرک ج 2 ص 550
- 9بحار ج 103 ص 227

بچه دار شدن

یکی از اموری که گاهی باعث اختلاف زن و شوهر می‌شود موضوع بچه دار شدن است. این اختلاف گاهی در اصل بچه دار شدن استیا زن بچه می‌خواهد لیکن مرد به طور کلی مخالف استیا به عکس. این اختلاف سلیقه گاهی به قدری شدید می‌شود که به لجبازی و کشمکش وحتى طلاق منجر می‌شود.

خانمی به نام ... در دادگاه حمایت‌خانواده می‌گوید: من در 27 سالگی با مرد دلخواهم که تازه تحصیلاتش را تمام کرده بود و در یکی از دانشگاه‌های ایران به تدریس مشغول شده ازدواج کردم. با

تمام وجود خود را خوشبخت می‌دیدم. اما مخالفت شوهرم با بچه‌دار شدنمان مرا دیوانه کرده است. اصولاً نمی‌فهمم در صورتی که ما هر دو سالمیم و می‌توانیم بچه داشته باشیم، پول به قدر کافی داریم و خلاصه از هر جهت آماده‌ایم که حداقل 2 بچه با ادب و درس‌خوان داشته باشیم چرا با تمام قوا با بچه‌دار شدن مخالفت می‌کند در صورتی که از بچه بدش نمی‌آید و با بچه‌های خواهرش و دوستانمان چنان آرزومندانه رفتار می‌کند که هر کس او را ببیند فکر می‌کند جای یک بچه شیرین چقدر در زندگی‌اش خالی است. حالا من سی ساله شده‌ام و هیچ زنی در عالم از آرزوی مادر شدن رهایی ندارد. او مرا کاملاً می‌فهمد ولی با وجود این می‌گوید: بچه خسته‌مان خواهد کرد و مزاحم خواهد بود. و خلاصه از این دلائل کاملاً غیر منطقی. خانم ... بشدت از گریستن خودداری می‌کند اما پیدا است که همین غصه چطور پایه مشکلات گوناگون آنان شده به طوری که توافق کرده‌اند جدا شوند تا خانم شوهر کند و مادر شود و آقای دکتر به تحقیقات علمش برسد (1).

علاقه به فرزند و تولید مثل آرزوی طبیعی هر انسان. بلکه هر حیوان دیگری است. وجود فرزند ثمره دوران ازدواج و بهترین یادگار انسان است. اگر انسان فرزند داشته باشد با مردن، دفتر عمرش بسته نمی‌شود بلکه گویا با عمری بسیار دراز آفریده شده است.

شخص بی‌فرزند خویشتن را غریب و تنها و بی‌پناه می‌داند و این احساس غربت در دوران پیری شدیدتر می‌گردد. وجود بچه کانون‌خانوادگی را گرم و با صفا می‌گرداند. خانه بی‌بچه ویرانه‌ای بیش نیست، حرکت و جنب و جوش ندارد. اسباب

سرگرمی و صفا ندارد. ازدواج بی‌فرزند سند رسمی و پشتوانه ندارد. و همیشه متزلزل و در معرض انحلال است.

امام صادق علیه السلام فرمود: سعادت انسان در داشتن فرزند شایسته است. ⁽²⁾
پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: زیاد فرزند بیاورید زیرا من در قیامت به وسیله شما به سایر امم مباحات می‌کنم. ⁽³⁾
آری حب فرزند یک امر غریزی است لیکن بعض انسان‌ها از آئین فطرت منحرف بوده به یک نوع بیماری مبتلا دارند. گاهی فقر و تنگدستی را بهانه قرار می‌دهند. با اینکه خدا ضامن روزی است و هر جنبنده‌ای را روزی می‌دهد.

بکر بن صالح می‌گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم پنج سال است که از بچه‌دار شدن جلوگیری می‌کنم، زیرا عیالم از بچه‌دار شدن کراهت داشته می‌گوید: تربیت فرزند بر من دشوار است چون تهیدست هستیم عقیده شما در این به اره چیست؟

حضرت به من نوشت: مانع فرزند نشو زیرا خدا آنان را روزی می‌رساند. ⁽⁴⁾

حتی گاهی خدا به برکت وجود بچه در روزی پدر و مادر توسعه می‌دهد. بسیاری از افرادی که قبل از بچه‌دار شدن در شدت و سختی بوده‌اند لیکن بعد از زندگی مرفه و آبرومندی پیدا کرده‌اند.

گاهی وجود فرزند را مانع آزادی و اسباب مزاحمت می‌شمارند. در صورتی که بچه نه تنها مزاحم نیست بلکه برای پدر و مادر بهترین تفریح و سرگرمی محسوب می‌شود.

درست است که نگهداری و تعلیم و تربیت بچه بی‌دردسر نیست لیکن چون بر وفق ناموس آفرینش است تحمل آن دشوار نیست و در مقابل منافعش ارزش دارد. راستی یک زن و شوهر چقدر باید خودخواه و کوتاه‌فکر و

لجواز باشند که به خاطر بچه‌دار شدن
پیمان مقدس زناشویی را برهم‌زنند؟!!

آیا از یک مرد آن هم دانشمند تعجب
نیست که با بچه‌دار شدن که آرزوی طبیعی هر
پدر و مادری است مخالفت کند و آن قدر
استقامت بخرج‌بدهد که حاضر شود بنیاد
زناشویی را متلاشی سازد؟!!

گاهی در اصل بچه‌دار شدن اختلاف ندارند
لیکن در دیر و زود آن اختلاف دارند.

زن یا شوهر می‌گوید: دوران جوانی را
باید خوش و آزاد بود و وجود فرزند مانع
آزادی است. در ایام جوانی باید از
بچه‌دار شدن جلوگیری کرد و به خوشگذرانی
پرداخت اما یک یا دو فرزند در آخر عمر
ضرر ندارد. لیکن دیگری خلاف این موضوع را
عقیده دارد. و همین اختلاف سلیقه سبب نزاع
و کشمکش و گاهی باعث طلاق و جدایی می‌شود.

در اینجا باید یادآور شد که اگر بنا
باشد انسان بچه‌دار شود هر چه زودتر بهتر
زیرا فرزندان دوران جوانی از جهاتی بر
فرزندان دوران پیری ترجیح دارند.

اولا معمولا سالم‌تر و نیرومندتر خواهند
بود.

ثانیا چون مدت بیشتری با پدر و مادر
خواهند بود بهتر می‌توانند به تعلیم و
تربیتشان بپردازند و به سامان‌شان
برسانند. بر خلاف فرزندان دوران پیری
معمولا از تعلیم و تربیت کامل محروم
می‌شوند و بعد از مرگ یا از کار افتادن
پدر یا مادر یا هر دو، غالبا بدبخت و
زیردست می‌گردند.

ثالثا فرزندان دوران جوانی، تا پدر و
مادرشان پیر و فرسوده شوند به مقام و
منصبی خواهند رسید. بدین جهت پدر و مادر
در روزگار پیری و درماندگی می‌توانند از
کمک آنان برخوردار گردند. به هر حال در

این جهت‌تردید نیست که در ایام جوانی بچه‌دار شدن بهتر از ایام پیری است، لیکن مطلب آن قدر اهمیت ندارد که باعث نزاع و کشمکش و جدایی شود.

بالاخره بهتر است یکی از دو طرف تسلیم شود و نزاع را فیصله دهد.

گاهی اختلاف سلیقه در تعداد فرزندان است. مرد میل دارد زیاد بچه داشته باشد اما زن مخالفت می‌کند یا به عکس.

زن در حالی که دو کودک خود را در بغل داشت گفت: بعد از چهارسال ازدواج از شوهرم دارای دو فرزند دختر شدم ولی چون شوهرم دلش‌پسر می‌خواست یکبار دیگر حامله شدم این بار نیز بر خلاف میل شوهرم دختر به دنیا آوردم. و تعداد فرزندانم به سه دختر رسید.

شوهرم کارمند بانک است و درآمدش برای تامین زندگی من و سه فرزند بیشتر نیست. مدتی است پایش را در یک کفش کرده که باید آن قدر وضع حمل کنم تا یک پسر به دنیا بیاورم.

من زیر بار نمی‌روم زیرا در یک خانواده طبقه سه با درآمدی که بیش از هزار تومان نیست داشتن فرزندان زیاد باعث می‌شود پدر و مادر آن طوری که باید و شاید نتوانند آن‌ها را تامین کنند و به تربیتشان برسند.

بارها به او گفتم پسر و دختر فرقی ندارد ولی او زیر بار نمی‌رود. می‌ترسم باز حامله شوم و دختر به دنیا بیاورم. آن وقت است که شوهرم پنجمین بچه را به بهانه داشتن پسر دست و پا می‌کند. این اختلاف عقیده کار ما را به مشاجره و آنگاه به دادگستری کشاند (5).

در اینجا باید خاطرنشان ساخت که تامین مخارج فرزندان زیاد و اداره و تعلیم و

تربیتشان کار بسیار دشواری است، آن هم در این زمان و برای افراد کم درآمد. بدین جهت بهتر است زن و شوهر دست از لجبازی بردارند و امکانات مالی و اوضاع شرائط خودشان را در نظر بگیرند و بر طبق آن، در تعداد معینی از فرزند توافق نمایند. به هر حال، لجبازی و پافشاری کار درستی نیست. باید مرد و زن عقل و تدبیر و گذشت داشته باشند و مشکلاتشان را در بین خودشان حل کنند. و اگر یکی از آنان لجبازی بخرچ داد، دیگری حالت تسلیم به خود بگیرد تا کار به نزاع و جدایی نکشد.

اصلا موضوع آن قدر مهم نیست. خانواده‌های کثیر الاولاد یا کم‌بچه زیادند. این هم یکی از آن‌ها. این موضوع کوچک آن قدر اهمیت ندارد که به خاطر آن پیمان مقدس زناشویی منفسخ گردد و زن و شوهر به دردسر بیفتند.

گاهی موضوع اختلاف دختر و پسر است. زن و مرد هر دو غالباً فرزند پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند و از دختردار شدن خوششان نمی‌آید.

اگر دختر پیدا کردند زن چون چاره‌ای ندارد سکوت می‌کند لیکن مرد غالباً اظهار نارضایتی می‌نماید.

در اینجا مردها مختلفند. بعضی گرچه قلباً ناراحتند لیکن خودداری می‌نمایند و عکس العمل شدیدی نشان نمی‌دهند. فقط اظهار انزجار و تاسف می‌کنند. رویشان را در هم می‌کشند. در ایام زایمان توجه کاملی به همسرشان نمی‌کنند. تا مدتی اندوهگین و غمناکند. بعضی‌ها عکس العمل شدیدتری نشان می‌دهند. با همسر بی‌گناهشان اوقات تلخی و نق و نقمی‌کنند. بهانه می‌گیرند، قهر و دعوا و اعتراض

می‌کنند. بعضی‌ها از این حدتجاوز نموده حتی به کتککاری و طلاق نیز حاضر می‌شوند. زنی در دادگاه گفت: پانزده ماه پیش ازدواج کردم و شش ماه بعد باردار شدم. در این اواخر که نزدیک وضع حمل بود شوهرم می‌گفت: باید پسر به دنیا بیآورم ولی من احساس می‌کردم که به جای یک فرزند شاید دو یا سه فرزند در شکم داشته باشم. چند روز پیش در بیمارستان دو دختر دو قلو به دنیا آوردم. هنگامی‌که پرستار بیمارستان خبر تولد دو قلوها را به من داد به قدری خوشحال شدم که در پوستخود نمی‌گنجیدم.

موقعی که شوهرم به دیدنم آمد و خبر تولد دو نوزاد را به او دادم ناراحت شد و پس از چند لحظه به بهانه‌ای از اتاق خارج شد و دیگر بازنگشت. شب که شوهرم بازگشته او گفتم به بیمارستان برود و دو دخترش را بیاورد. او از کوره در رفت و شروع به داد و فریاد کرد و گفت: زن نباید دختر دو قلو به دنیا بیاورد و از من خواست که او را ترک کنم. من هم به خانه پدرم رفتم و اینک تقاضای طلاق دارم⁽⁶⁾.

خانمی به نام ... در دادگاه به خبرنگار اطلاعات می‌گوید: بعد از 21 سال زندگی زناشویی و نجبچه، از زندگی که با خون دل و اشک دیده از هیچ ساخته‌ام باید جدا شوم، باید همه سعادت و راحتی خیالم را دو دستی تقدیم زنی کنم که تنها هنرش باید پسر زاییدن باشد. و چون حیرت مرامی‌بیند با حسرت سرش را تکان داده می‌گوید: حق دارید گناه من اینست که به اصطلاح دختر زاهستم. پنج دختر دارم همه‌شان خوشگل و باهوشند هیچ وقت از درس عقب نیفتاده‌اند و هرگز مزاحم پدرشان نبوده‌اند. چه

کنم خدا نخواست که من هم صاحب یک پسر شوم تا امروز شوهرم با این همه اصرار بخواهد که من اجازه دهم همسر دیگری اختیار کند (7).

این خوی زشت که متاسفانه عمومیتیا اکثریت دارد از عصر جاهلیت به عنوان یادگار برای ما باقی مانده است. همان عصری که مردمش در اصل انسان بودن زن تردید داشتند. از دختردار شدن احساس شرمندگی و حقارت می‌کردند. دختران بی‌گناه را زنده زنده به گور می‌کردند قرآن مجید احوالشان را بیان کرده می‌فرماید:

هنگامی که خبر دختردار شدن به یکی از آنان می‌رسید از خجالت رویش سیاه شده خشمناک می‌گشت. و در اثر آن خبر از مردم پنهان می‌شد.

مردد بود که آیا با خواری و خفت او را نگهداری کند یا در زیر خاک پنهانش سازد. آگاه باشید که بد قضاوتی دارند (7). اما اسلام با این افکار غلط مبارزه می‌کند. زن و مرد را یکسان و برابر قرار می‌دهد.

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: بهترین فرزندان شما دختران هستند (8).

پیغمبر اکرم فرمود: علامت خوشقدمی زن اینست که اولین فرزندش دختر باشد (9). رسول خدا (ص) فرمود: هر کس سه دختر یا سه خواهر را اداره کند بهشت برای اش واجب است (10).

اگر دختر بد بود خدا نسل پیغمبرش را در حضرت زهرا علیها السلام قرار نمی‌داد. آقای محترم که مدعی تمدن و روشنفکری هستی این افکار غلط را دور بریز. آخر دختر و پسر چه فرقی دارند؟ هر دو فرزند و یادگار پدر و مادر هستند. هر دو انسان و قابل ترقی و تکامل هستند. دختر نیز

اگر با تعلیم و تربیت صحیح پرورش یابد فرد برجسته‌ای خواهد شد که می‌تواند نسبت به اجتماع خدمات ارزنده‌ای انجام دهد و پدر و مادرش را سرافراز گرداند. بلکه دختر از جهاتی بر پسر مزیت دارد.

اولا نسبت به پدر و مادر مهربان‌تر و دلسوزتر می‌باشد. پسر وقتی بزرگ شد و استقلال پیدا کرد غالباً به پدر و مادر چندان توجهی ندارد و اگر آزارشان نرساند نفعی هم به حالشان نخواهد داشت. لیکن دختر در همه حال نسبت به آنان مهربان و دلسوز خواهد بود. مخصوصاً اگر پدر و مادر بین دختر و پسر فرق نگذارند و حقوق دختران را پایمال نسازند همیشه محبوب و محترم خواهند بود.

ثانیا- از نظر اقتصاد دختر کم خرج‌تر از پسر است. زیرا غالباً مدت توقفش در خانه پدر کمتر است. مدت کمی در خانه می‌ماند سپس با مختصر جهازی به خانه شوهر می‌رود و دیگر کاری با پدر و مادر ندارد.

لیکن پسر مدت‌های مدید بلکه تا آخر عمر سربار پدر و مادر است. ناچارند مخارج تحصیلاتش را بپردازند، شغل مناسبی برای‌اش پیدا کنند، مخارج دو سال خدمت‌سربازش را بدهند، آنگاه برای‌اش عروسی کنند. خانه و فرش و خرج عروسی و مهر زن می‌خواهد. بعداً هم هر وقت محتاج شد باز سربار آنها خواهد بود.

ثالثا- اگر پدر و مادر بین دختر و پسر فرق نگذارند و با دامادشان خوشرفتاری کنند و ده یک محبت‌هایی را که نسبت به پسرشان دارند به دامادشان داشته باشند در گرفتاری‌ها و مشکلات داماد زودتر به یاریشان می‌شتابد و غالباً با صفاتر و با وفاتر از پسر خواهد بود.

اصولاً مگر دختر دار شدن تقصیر زن است که شوهر به او ایراد می‌گیرد. زن و مرد هر

دو در این به اراه شریکند. ممکن است زن به شوهرش اعتراض کند که چرا دختر درست کردی؟ واقع مطلب اینست که هیچکدام تقصیر ندارند. بلکه این مطلب به خواست خدا بستگی دارد هر کس را خواست دختر می‌دهد و هر کس را خواست پسر. البته دسته‌ای از دانشمندان عقیده دارند که دختر و پسر آوردن بستگی دارد به نوع غذای مادر در دو ماهه اول بارداری. و مدعی هستند که با استفاده از برنامه مخصوص غذایی می‌توان مطابق دلخواه فرزند آورد.

بنابراین کسانی که خیلی علاقه به پسر دارند بهتر است بامتخصصان فن در این به اراه مشورت نمایند. و بیخود و بی‌جهت اسباب ناراحتی خودشان و همسرشان را فراهم نسازند یک مرد روشنفکر و خردمند وقتی شنید دختردار شده نه تنها اندوهگین نمی‌شود بلکه اظهار شادمانی می‌کند. برای اینکه همسرش و دیگران خیال نکنند از دختردار شدن ناراحت است، بیش از حد معمول اظهار فرح و خوشحالی می‌کند. نسبت به همسرش نوازش و دلجویی بیشتری به عمل می‌آورد. و حتی در صورت امکان هدیه‌ای تقدیم می‌کند.

تولد نوزادش را جشن می‌گیرد. اگر همسرش از دختردار شدن ناراحت است دلدارش می‌دهد و با برهان و منطق برای اش اثبات می‌کند که دختر و پسر فرقی ندارند. در رفتارش بین دختران و پسران فرق نمی‌گذارد، هیچگاه پسران را بر دختران ترجیح نمی‌دهد. از دختر و دختردار شدن مذمت نمی‌کند. و بدین وسیله با افکار پوچ و غلط عصر جاهلیت مبارزه می‌کند.

مردی نزد رسول خدا (ص) بود که اطلاع یافت دختری پیدا کرده است. از این خبر رنگش تغییر کرد. پیغمبر فرمود: چرا رنگت متغیر شد؟

عرض کرد: هنگامی که خارج می‌شدم همسرم در حال وضع حمل بود اکنون خبر رسید که دختری به دنیا آورده. رسول اکرم فرمود: زمین جایش می‌دهد و آسمان سایه بر سرش می‌افکند و خدا روزی اش می‌دهد و گل‌خوشبویی است که از آن استفاده می‌کنی (11).

پی‌نوشت‌ها

- 1- اطلاعات 28 بهمن ماه 1350.
- 2- وسائل ج 15 ص 97
- 3- وسائل ج 15 ص 96
- 4- وسائل ج 15 ص 99
- 5- اطلاعات 2 مرداد ماه 1351
- 6- اطلاعات 14 تیر ماه 1349
- 7- اطلاعات 16 اسفند ماه 1350
- 8- سوره نحل آیه 58
- 9- مستدرک ج 2 ص 615
- 10- مستدرک ج 2 ص 614
- 11- وسائل ج 15 ص 100

بزرگترین مانع حل اختلافات

بزرگترین مانع حل اختلافات خانوادگی بیماری اخلاقی خودبینی و خودپسندی است. متأسفانه بسیاری افراد به این بیماری مهلك مبتلا هستند. کسانی که به این بیماری مبتلا باشند چشم عقلشان کور است.

خوبی‌های خودشان را می‌بینند و بزرگ می‌شمارند ولی بدی‌هایشان را اصلاً نمی‌بینند. وقتی این بیماری با بیماری عیب‌جویی از دیگران ضمیمه شد غوغا می‌کند. گاهی زن و شوهر هر دو مبتلا هستند گاهی یکی از آن‌ها. اگر هر دو نفر مبتلا باشند شبانه‌روز دعوا و انتقاد دارند، هر کدام از آن‌ها عیب‌ دیگری را می‌بینند و بزرگ جلوه می‌دهد و انتقاد می‌کند ولی ساحت وجود خودش را از هر گونه عیب و نقصی

منزه می‌داند. و اگر یکی از آنها مبتلا باشد فقط از دیگری انتقاد می‌کند ولی خودش را پاک و بی‌عیب می‌شمارد.

در صورتیکه زن و شوهر به این بیماری مبتلا باشند اصلاح آنها بسیار دشوار است. چون خودشان را بی‌عیب میدانند به پند و اندرز گوش نمی‌دهند. هنگامی که به برنامه‌های خانواده صدا و سیما گوش می‌دهند اگر عیبی گفته شد که در همسرشان وجود دارد، او را خوب می‌فهمند و فوراً به رخس می‌کشند، ولی اگر عیبی گفته شد که در خودش وجود دارد، اصلاً توجه نمی‌کنند و خودش را از آن منزه و پاک می‌دانند. کتاب‌های اخلاق‌خانواده را می‌خرد و به همسرش می‌دهد که بخواند و به وظائف خودش عمل کند لیکن در مورد خودش نیازی به خواندن کتاب نمی‌بیند. چون خودش را صد در صد بی‌عیب می‌داند. خودپسندی بعضی افراد ممکن است آن قدر عمیق باشد که حتی بیماری خودپسندی خویش را نیز نبینند.

معلوم است که اصلاح و حل مشکلات چنین خانواده‌ای بسیار دشوار بلکه غیر ممکن خواهد بود. با چنین وضعی یا باید تا آخر عمر با اختلاف و دعوا و کدورت و رنج و عذاب زندگی کنند، یا به طلاق و جدایی و عواقب سوء آن تن در دهند.

بنابراین به همه خانواده‌هاییکه اختلاف دارند توصیه می‌شود که از خودبینی و خودخواهی دست‌بردارند و حداقل احتمال بدهند که ممکن است در وجود آنها نیز عیب و تقصیری وجود داشته باشد.

در فرصت‌مناسب، بدون تعصب و خودخواهی، همانند دو قاضی با انصاف و امین به اهم بنشینند، موارد اختلاف را در میان بگذارند. بدون تعصب و قصد دفاع به سخن یکدیگر خوب گوش دهند. هر یک از آنها به قصد اصلاح و بدون اغماض، قصور یا تقصیرات

خود را یادداشت کند. آنگاه با هم تصمیم‌گیرند که در اصلاح عیوب خودشان بکوشند. اگر ضرورت وجود تفاهم و حل اختلاف را واقعاً احساس نمایند، بدین وسیله می‌توانند به تفاهم واقعی برسند و صفا و آرامش و محبت از دست داده را دوباره بازیابند.

و اگر خودشان را در این به اراه ناتوان می‌بینند می‌توانند در ارجاع امر به یک داور آگاه و خیراندیش و با ایمان و مورد اعتماد و با تجربه تفاهم نمایند. و اگر این داور یا داوران از خویشان نزدیکشان باشد بهتر است. آنگاه به قصد اصلاح و بدون پرده‌پوشی تمام موارد اختلاف را بدون کم و زیاد در اختیار داور قرار دهند، و از او بخواهند که درباره آن‌ها داورى کند. آنگاه خوب به سخنانش گوش دهند و اگر اشکالی داشتند توضیح بخواهند. به قصد عمل نظرهای او را یادداشت نمایند، و همه را مو به مو به اجرا درآورند. و صفا و آرامش را دوباره به خانه بازگردانند. البته ترک لجبازی و خودخواهی و تن دادن به چنین داورى کار آسانی نیست ولی انسان اندیشمندی که به بقاء و ثبات و آرامش و انس خانوادگی علاقه دارد می‌تواند چنین امری را بر خویشان تحمیل کند و از ثمرات ارزشمندش بهره‌مند گردد.

پدر و مادر و خویشان نزدیک عروس و داماد هم اگر به اختلاف آن‌ها پی بردند، بهتر است بدون داد و فریاد و جانبداری از یک طرف و تشدید اختلاف، موضوع ارجاع اختلاف را به یک داور امین و با تجربه و خیر اندیش، با آن‌ها در میان بگذارند و در این به اراه یاریشان دهند. تا بیاری‌خدا اختلافاتشان برطرف گردد.

خدا در قرآن می‌فرماید: و چنانچه بیم آن را دارید که جدایی و نزاع در بین زن و شوهر پیدا شود یک نفر داور از خویشان مرد و یک نفر از خویشان زن برگزینید. که اگر قصد اصلاح داشته باشند خدا در میان آنها توافق به وجود خواهد آورد. و خدا به همه چیز دانا و بر همه اسرار آگاه است (1).

طلاق

با اینکه طلاق در نظر اسلام یک امر جائز و مشروعی است اما در عین حال، مبعوضترین و بدترین کارها است. امام صادق (ع) فرمود:

تزویح کنید ولی طلاق ندهید. زیرا از وقوع طلاق عرش خدا می‌لرزد (2).

حضرت صادق (ع) فرمود: خدا دوست دارد خانه‌ای را که در آن عروسی واقع شود و بدش می‌آید از خانه‌ای که در آن طلاق واقع شود. نزد خدا چیزی مبعوضتر از طلاق نیست (3).

ازدواج کفش و جوراب خریدن نیست که وقتی آن را دوستنداشت دورش بیندازد و کفش دیگری بخرد. زناشویی یک پیمان مقدسانسانی و پیوند معنوی است. دو انسان با هم عهد و پیمان می‌بندند که تا آخر عمر یار و غمخوار و مونس هم باشند. به اعتماد همین پیمان مقدس است که دختر پدر و مادر و خویشان را رها کرده با صدها امید و آرزو به خانه شوهر قدم می‌گذارد و سرمایه عفت خویش را در اختیار او قرار می‌دهد.

به اعتماد همین پیمان ملکوتی است که مرد مبالغه‌نگفتی خرج عقد و عروسی و مرتب ساختن اسباب و لوازم زندگی می‌کند و شبانه‌روز برای آسایش خانواده اش زحمت می‌کشد. ازدواج هوسبازی نیست تا مرد و زن

به اندک بهانه‌ای آن را بر هم بزنند. درست است که طلاق امر مشروعی است لیکن شارع مقدس اسلام جدا از آن نهی کرده است.

متأسفانه همین امر مبعوض در کشور اسلامی چنان شیوع پیدا کرده که بنیاد خانواده‌ها را متزلزل ساخته اعتماد زناشویی را سلب نموده است.

کارشناسان و محققان مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران، ایران را چهارمین کشور طلاق دانسته‌اند ... از سال 1337 تا 1347 مجموعاً 400036 ازدواج به وقوع پیوسته است که محاسبه‌یک چهارم جدایی 100009 طلاق در پی داشته است (4).

طلاق جایز است اما جز در مواقع ضروری نباید از آن استفاده کرد.

پیغمبر اسلام (ص) فرمود: آن قدر جبرئیل درباره زنان به من سفارش کرد که گمان کردم جز در مورد ارتکاب زنا نباید آنان را طلاق داد (5).

اکثر طلاق‌هایی که بین ما واقع می‌شوند منشا درست و قابل توجهی ندارند. بلکه با بهانه‌های کودکانه و در اثر لجبازی زن یا شوهر انجام می‌گیرند. یعنی موضوعات کوچک و بی‌اهمیتی باعث طلاق می‌شوند که ارزش آن را ندارند که به خاطر آن‌ها کانون مقدس زناشویی از هم بپاشد لیکن نادانی و خودخواهی زن یا شوهر یک امر جزئی را چنان مهم جلوه می‌دهد که سازش را غیر ممکن می‌گرداند.

به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

زن 24 ساله‌ای به نام ... از شوهرش تقاضا می‌کند که سور مفصلی به پدر و مادرش بدهد و چون شوهر زیر بار نمی‌رود تقاضای طلاق می‌کند (6).

مردی به علت اینکه زنش دخترزا است با وجود 5 بچه او را طلاق می‌دهد (7).

زنی به علت اینکه شوهرش نیمچه عارف است و شوقی به زندگی ندارد تقاضای طلاق می‌کند (8).

مردی به علت اینکه می‌خواهد با یک زن ثروتمند ازدواج کند تقاضای طلاق می‌کند (9).
زنی به علت اینکه شوهرش پول‌هایش را در آستر کتش پنهان کرده تقاضای جدایی می‌کند (10).

@منشا طلاق‌ها غالباً از این قبیل امور جزئی و غیر قابل اهمیت است که اگر زن و شوهر با فکر و عاقبت‌اندیش باشند نباید بدان‌ها ترتیب اثر بدهند.

زن و مردی که قصد جدایی دارند نباید عجله کنند. بهتر است قبلاً عواقب امر و آینده خویش را به خوبی بسنجند سپس تصمیم بگیرند.

مخصوصاً در دو مطلب باید کاملاً بیندیشند:

مطلب اول- زن و مردی که جدا می‌شوند لابد در نظر دارند بعداً با دیگری ازدواج کنند. مرد فکر می‌کند همسر را طلاق می‌دهم و با زن دیگری که مطابق میل باشد ازدواج می‌کنم، زن نیز فکر می‌کند از شوهرم طلاق می‌گیرم و با یک مرد ایده‌آل عروسی می‌کنم. لیکن این زن و مرد باید بدانند که در صورت جدایی بد سابقه می‌شوند. هوسباز و خودخواه و بی‌گذشت و بی‌وفا معرفی می‌شوند. مرد به خواستگاری هر زنی برود آن زن پس از تحقیق می‌فهمد که زن سابقش را طلاق داده بدین جهت به او اعتماد نخواهد کرد. پیش خود فکر می‌کند از دو حال خارج نیست یا زن سابقش طلاق گرفته معلوم می‌شود مرد خوبی نبوده است. یا اینکه او همسرش را طلاق داده معلوم می‌شود عهد و وفا ندارد.

زنی که از شوهرش طلاق می‌گیرد باید بداند که کمتر مردی حاضر می‌شود او را

بگیرد. زیرا مردها فکر می‌کنند اگر این زن، زن خوب و باوفایی بود از شوهرش طلاق نمی‌گرفت. بدین جهت مرد برای خواستگاری هر زنی برود غالباً دست رد به سینه‌اش خواهد زد. زن نیز باید در انتظار خواستگار در خانه بماند. اگر با همین حال تا آخر عمر به مانند بدبخت و سیه‌روز خواهند بود. مرد ناچار می‌شود تا پایان عمر تنها و پریشان احوال زندگی کند. زن نیز ناچار است تا آخر عمر سر بار پدر و مادر یا سایر خویشان باشد. یا تنها و بدون مونس زندگی کند و در حسرت‌شوهر داشتن بسوزد و بسازد. در صورتی که زندگی انفرادی بسیار دشوار و خسته‌کننده است. به طوری که گاهی مرگ را بر آن ترجیح داده دست‌به‌خودکشی می‌زنند.

زن جوان 22 ساله‌ای که با وجود یک فرزند طلاق گرفته و به منزل پدرش رفته بود شب عروسی خواهرش دست‌به‌خودکشی زد (11).
بر فرض اینکه مرد بتواند با تحمل خسارت‌های فراوان و دوندگی‌های زیاد زن دیگری بگیرد تازه معلوم نیست از همسر اولش بهتر باشد بلکه غالباً بدتر خواهد بود.

به طوری که اگر از مردم خجالت نمی‌کشید و برای‌اش امکان داشت حاضر بود همسر دومش را طلاق بدهد و با همسر اولش آشتی کند. لیکن معمولاً از کار گذشته و این موضوع امکان‌پذیر نیست.

مرد هشتاد ساله‌ای در دادگاه گفت: در حدود شصت‌سال پیش وقتی با زن اولم ازدواج کردم زندگی شیرینی داشتم ولی بعد از مدتها چون زنم بدرفتاری کرد طلاقش دادم. در طول این مدت 97 زن دیگر به طور عقده‌ای و صیغه گرفتم و طلاق دادم. پس از مدتها متوجه شدم که زن اولم از همه با وفاتر

بود. بعد از جستجو او را پیدا کردم. چون او هم مانند من از تنهایی خسته شده بود موافقت کرد با هم ازدواج کنیم⁽¹²⁾.

مردی به علت اینکه زن دومش نمی‌توانست از دو فرزند زن اولش پرستاری کند او را طلاق داد و با زن مطلقه خود که پنجسال پیش وی را طلاق داده بود ازدواج نمود⁽¹³⁾.
مطلب دوم-زن و شوهری که در صدد جدایی هستند اگر دارای فرزند هستند باید به فکر آنها نیز باشند. آسایش و خوشی بچه در اینست که پدر و مادرش با هم باشند تا او زیر سایه پدر و در دامن عطوفت مادر پرورش یابد.

اگر این زندگی مشترک از هم پاشید کانون امید بچه واژگون گشته دوران خوشی او خاتمه می‌یابد. اگر پدر از او نگهداری کند از مهر و محبت‌های بی‌شائبه مادر محروم می‌گردد و بسا اوقات زیر دست نامادری می‌شود. تکلیف نامادری هم روشن است. زیرا او از بچه هووی سابق خودش خوشش نمی‌آید و او را مزاحم و سربار خویشتن محسوب می‌دارد.

لذا تا بتواند او را اذیت و آزار می‌کند. پدر هم جز سکوت و صبر و حوصله چاره‌ای ندارد.

عروس 14 ساله‌ای که خودکشی نموده بود در بیمارستان گفت:

یک ساله بودم که پدر و مادرم از هم جدا شدند. و به طوری که شنیده‌ام پدرم یک سال و نیم بعد با زنی ازدواج کرده که هم اکنون با هم زندگی می‌کنند.

زن پدرم مرا مرتب کتک می‌زد حتی چند بار تنم را با سیخ کباب داغ کرد ...

پدرم با اینکه از نظر مادی وضع خوبی داشت مانع مدرسه رفتنم شد و مجبور شدم همیشه حسرت درس و کتاب را بخورم. یک ماه

قبل پدرم با تهدید و زور مرا به عقد مرد 45 ساله‌ای در آورد (14).

دختر ده ساله‌ای به نام ... به مددکاران اجتماعی گفت: درست‌به‌یادم نیست ولی همین قدر میدانم که یک شب پدر و مادرم دعوایشان شد.

روز بعد مادرم رفت و چند روز بعد پدرم مرا به عمه‌ام سپرد. مدتی نزد عمه‌ام بودم. تا اینکه این پیرزن مرا از عمه‌ام گرفت و به تهران آورد. چند سالی است نزد او نگهداری می‌شوم و آن قدر رنج می‌برم که دیگر نمی‌خواهم به خانه او بروم. خانم آموزگار گفت: امسال مثل همیشه سال تحصیلی آغاز شد و دبستان مهم از عده‌ای ازدانش‌آموزان نام‌نویسی کرد ... این دختر هم یکی از آنان بود. ولی در کلاس آرام نبود. نمی‌توانست درس بخواند. دائم مانند اشخاص مریض سرش را میان دست‌هایش می‌گذاشت و به فکر فرو می‌رفت. حتی چند روز بعد از ظهر که مدرسه تعطیل شد در گوشه‌ای از حیاط مدرسه نشست و هر چه اصرار کردیم به خانه برود قبول نکرد. پریروز علت‌به‌خانه نرفتن او را پرسیدم.

گفت: نزد زنی به نام ... نگهداری می‌شوم. پیرزن مرا اذیت می‌کند و دیگر نمی‌خواهم به خانه او باز گردم. پرسیدم پدر و مادرت کجا هستند؟ چند دقیقه گریست‌سپس گفت: آن‌ها از هم جدا شدند و پدرم مرا به آن پیرزن سپرده است (15).

دختر 13 ساله‌ای به نام ... در تراس یکی از باغات دروس خود را حلق‌آویز کرد. این دختر با دو برادر خود در این باغ زندگی می‌کرد.

برادرش گفت: پدر و مادرم سه سال پیش از هم جدا شدند. مادرم با مرد دیگری ازدواج کرد و پدرم نیز دو ماه پیش فوت

شد. من ساعت 6/5 بعد از ظهر دیروز وقتی به خانه آمدم مشاهده کردم خواهرم خود را حلق آویز کرده است (16).

و اگر مادر سرپرستی فرزندش را به عهده بگیرد آن طفل معصوم از سرپرستی و مراقبت پدر محروم می‌گردد و بسا اوقات زیر دست ناپدری واقع می‌شود.

مادری به کمک شوهر جدیدش دست و پای پسر بچه هشتساله خود را در اتاق در بسته‌ای به تختخواب بستند و به گردش رفتند. وقتی برگشتند دیدند اتاق آتش گرفته و بچه سوخته است. (17)

با وقوع طلاق کانون گرم خانواده از هم پاشیده می‌شود و فرزندان آن خانواده بی‌سرپرست و بی‌پناه می‌گردند و گاهی پدر و مادر در اثر لجبازی و خودخواهی به کلی آن افراد بی‌گناه را رها می‌سازند. چهار کودک 12 و 9 و 6 و 4 ساله سرگردان به پاسگاه متحصن شدند. پسر بزرگ گفت: مدتی قبل پدر و مادرمان بر اثر اختلاف و دعواهای شبانه روزی از هم جدا شدند و دیگر هیچکدام حاضر نیستند سرپرستی ما را قبول کنند. (18)

وقتی اطفال بی‌گناه سرپرست‌خویش را از دست دادند و پناهگاهی نداشتند غالباً ولگرد و هرزه می‌شوند و در اثر بی‌تربیتی و عقده‌های روحی ممکن است در زمان کودکی یا بعد از بزرگ شدن دست‌به‌دزدی و قتل و جنایت‌بزنند.

چنانکه آثار آن در صفحات مجلات و روزنامه‌ها منعکس می‌گردد، اطلاعات می‌نویسد:

در تحقیق که از کانون اصلاح و تربیت کودکان دیدیم از 116 نفر جوان بزهکار کانون، هشتاد نفرشان نامادری داشتند و

اغلب دلیل انحراف خود را وجود نامادری و سختگیری‌های او ذکر کرده‌اند. ⁽¹⁹⁾

آقای محترم، و خانم گرامی برای رضای خدا و به خاطر فرزندان بیگناهان فداکاری کنید، گذشت داشته باشید، بهانه‌جویی نکنید، از هوسبازی دست‌بردارید، عیوب کوچک را نادیده بگیرید، لجاجت و ستیزه‌گری به خرج ندهید، در عواقب کار خودتان و فرزندان بیگناهان خوب بیندیشید، آن‌ها تقصیر ندارند.

به چشم‌های فرو رفته و چهره افسرده آنان ترحم کنید.

این افراد بی‌گناه از شما انتظار دارند آشیانه آن‌ها یعنی کانون گرم خانوادگی را از هم نپاشید و آن جوجه‌های بی‌پر و بال را پراکنده و سرگردان نسازید.

اگر به خواسته درونی آنان توجه نکنید و دلشان را بشکنید آه و ناله آنان بی‌اثر نخواهد بود روی سعادت و خوشبختی را نخواهید دید.

پی‌نوشت‌ها

- 1-سوره نساء آیه 35
- 2-مکارم الاخلاق ص 225
- 3-وسائل ج 15 ص 267
- 4-اطلاعات 26 بهمن ماه 1350
- 5-مکارم الاخلاق ص 248
- 6-اطلاعات 12 اسفند ماه 1350
- 7-اطلاعات 16 اسفند ماه 1350
- 8-اطلاعات 16 اسفند ماه 1350
- 9-اطلاعات 8 اسفند ماه 1350
- 10-اطلاعات 16 اسفند ماه 1350
- 11-اطلاعات 17 اسفند ماه 1348
- 12-اطلاعات 21 بهمن ماه 1348
- 13-اطلاعات 8 دیماه 1348
- 14-کیهان 29 آبان 1348
- 15-اطلاعات 28 مهر ماه 1348
- 16-اطلاعات 4 بهمن 1351
- 17-اطلاعات 7 خرداد 1349

- 18- اطلاعات 18 بهمن 1348
19- اطلاعات 22 اسفند ماه 1350

فهرست مطالب

2	اهمیت ازدواج
14	ازدواج چرا؟
19	فضائل نفسانی
23	3- مساله تعدد زوجات:
	چهار اشکال بر حکم "جواز تعدد زوجات" و
26	پاسخ بدان‌ها
26	اشکال اول
31	اشکال دوم
36	اشکال سوم
39	اشکال چهارم
52	غریزه جنسی و ازدواج
52	یکی دیگر از مجاری لذت انسان
53	دیدگاه قرآن درباره غریزه جنسی
56	اخلاق جنسی
56	محدودیت‌های فطری غریزه جنسی
59	محدودیت‌های اجتماعی غریزه جنسی
60	خانواده و ازدواج شرعی
62	خلاصه و نتیجه‌گیری
63	ارزش‌های اخلاقی در ازدواج
65	آیات متعارض و جمع آن‌ها
69	توصیه‌های قرآن در غریزه جنسی
73	خلاصه و جمع‌بندی
74	لذت جنسی در جهان دیگر
80	چهل حدیث ازدواج
80	پیشگفتار
83	فصل اول فضیلت ازدواج
85	فصل سوم دیدار قبل از ازدواج
95	ازدواج‌های ممنوع
97	بیان آیات
122	احکام نکاح یا ازدواج و زناشویی
122	احکام عقد
124	دستور خواندن عقد غیر دائم
124	شرایط عقد
132	احکام عقد دائم
133	متعہ یا صیغه

135	احکام نگاه کردن
137	مسائل متفرقه زناشویی
140	خواستگاری و نامزدی در قانون مدنی
	غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن
142	جلوه و ناز
143	مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او
149	قرآن و ازدواج موقت
161	قرآن و ازدواج موقت
175	ازدواج با بیگانگان در اسلام
178	بیگانگان
179	اهمیت ازدواج
183	ازدواج با بیگانگان در آیین یهود
185	فلسفه ممنوعیت ازدواج با بیگانگان
188	ازدواج با بیگانگان در آیین مسیحیت
190	ازدواج با بیگانگان در آیین مجوس
191	ازدواج با بیگانگان در اسلام
193	شرط برابر بودن در ازدواج
199	اسلام آیین فطرت است
200	اهل کتاب کیانند؟
	ازدواج با بی دینان و پیروان ادیان غیر
215	توحیدی
	مجموع آیاتی که در قرآن کریم در این
216	زمینه وجود دارد
219	شان نزول آیات
228	سخنی در تنظیم خانواده
228	پیشگفتار
232	حکم باروری
235	تنظیم خانواده و روش آن
238	عقیم سازی زن و یا مرد
248	هر کس که روزه برای او ضرر دارد
253	سخنان فقها درباره ضرر زدن به نفس
259	آیین همسر داری
264	هدف ازدواج
269	بخش اول: وظائف بانوان
269	شوهر داری
271	محبت
274	احترام شوهر
277	شکایت و درد دل
284	خوش اخلاق باش

288	توقعات بیجا
292	شوهرت را دلداری بده
295	سپاسگزار باش
297	عیب جویی نکن
302	از غیر شوهرت چشم بپوش
304	حجاب اسلامی
309	خطاهای شوهرت را ببخش
310	با خویشان شوهرت بساز
315	با شغل شوهرت بساز
321	اگر ناچارید در غربت زندگی کنید
324	اگر در خانه کار می‌کند
327	به ترقی شوهرت کمک کن
329	مواظب باش منحرف نشود
335	زن‌های وسواسی
342	اکنون روی سخن با مرد است
351	به حرف بدگویان گوش نده
355	رضایت شوهر نه مادر
361	در خانه هم تمیز و زیبا باشید
364	برای اش مادری کن
365	راز نگهدار باش
367	مدیریت او را بپذیر
370	در سختی‌ها سازگار باش
372	قهر نکن
377	اگر عصبانی شد سکوت کن
380	سرگرمی‌های مرد
381	خانه‌داری
384	نظافت
389	منزل مرتب
394	تهیه غذا
401	مهمانداری
409	امین خانه
415	شغل بانوان
420	بچه‌داری
420	1-ثمره ازدواج
421	2-تربیت فرزند
425	تغذیه و بهداشت
430	بخش دوم وظائف مردان
430	سرپرست خانواده
431	زنداری

432	مهرورزی کن
436	به همسرت احترام بگذار
439	خوش اخلاق باش
446	درد دلهای بیفایده
449	ایراد و بهانه‌جویی
452	تسلیت و دلجویی
454	عیبجوئی مکن
458	به حرف بدگویان ترتیب اثر نده
467	لغزش‌هایش را ندیده بگیر
472	مادر زن
480	مراقب باش
486	تنبیه
492	مردان بدبین
502	زن خیانتکار
505	از همسرت پرستاری کن
508	اقتصاد خانواده
511	در کارهای خانه کمک کن
513	بارداری و زایمان
518	کمک در بچه‌داری
520	زود به منزل بیا
522	باوفا باش
525	تعلیم و تربیت
528	بچه‌دار شدن
538	بزرگترین مانع حل اختلافات
541	طلاق
550	فهرست مطالب